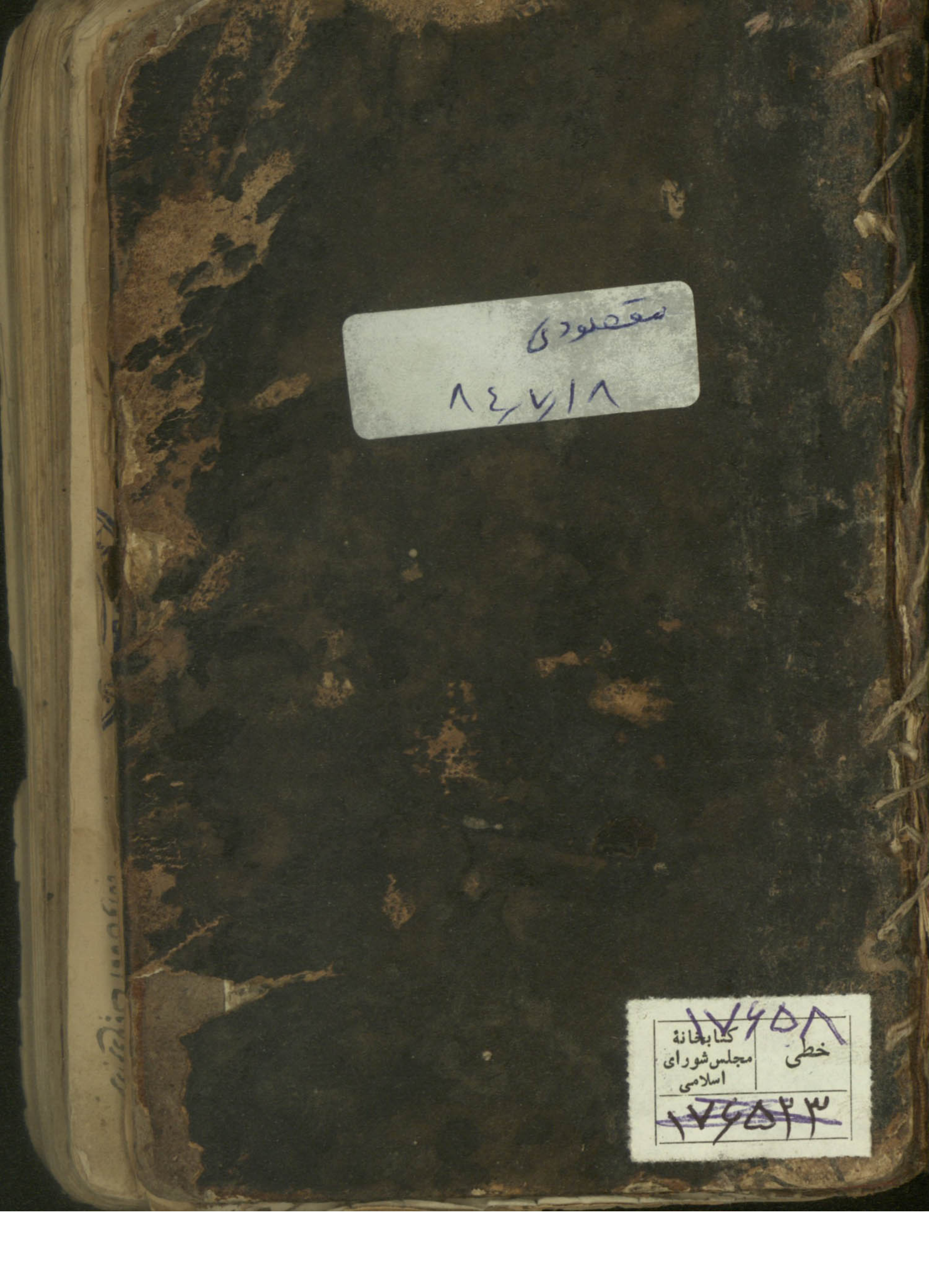
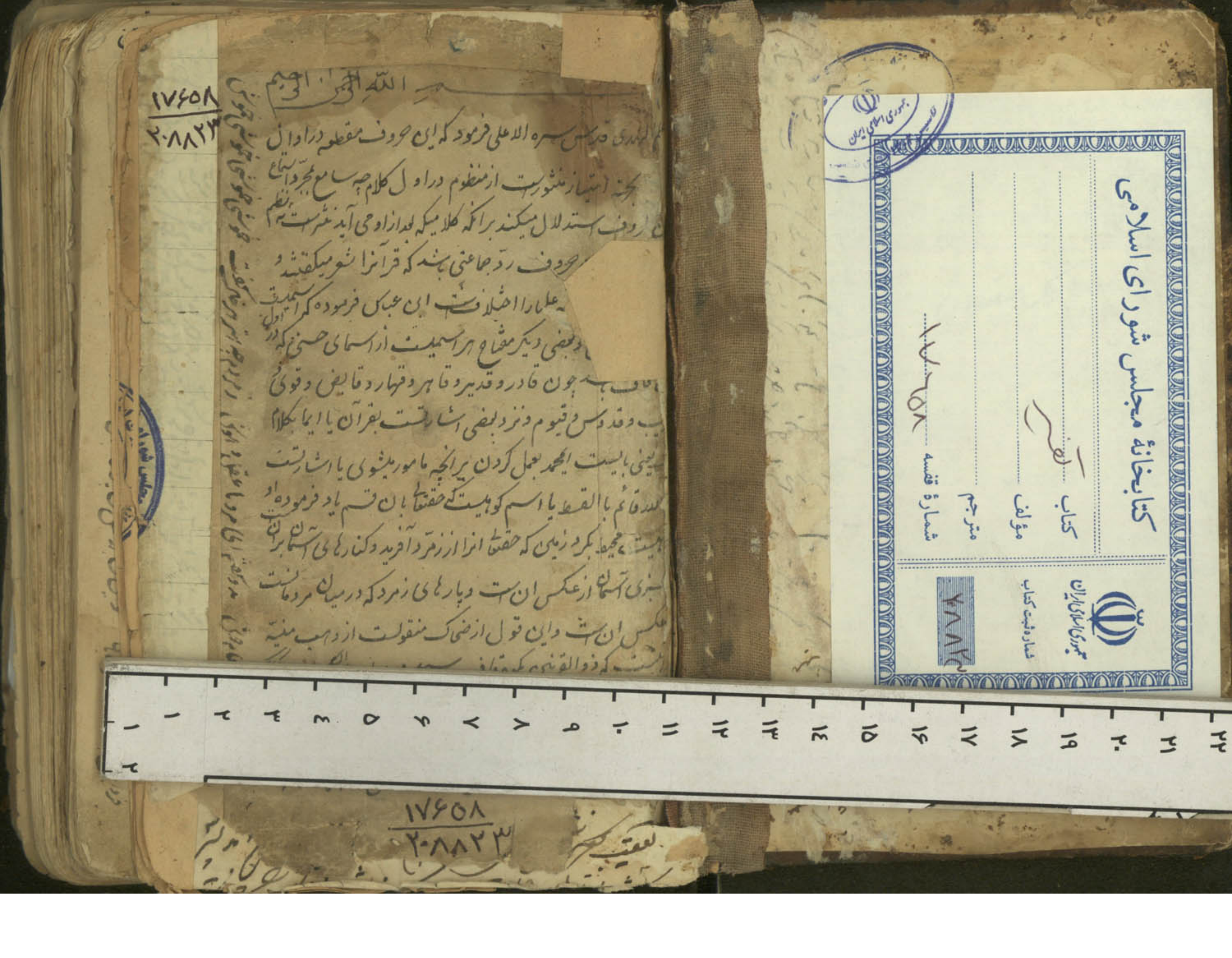
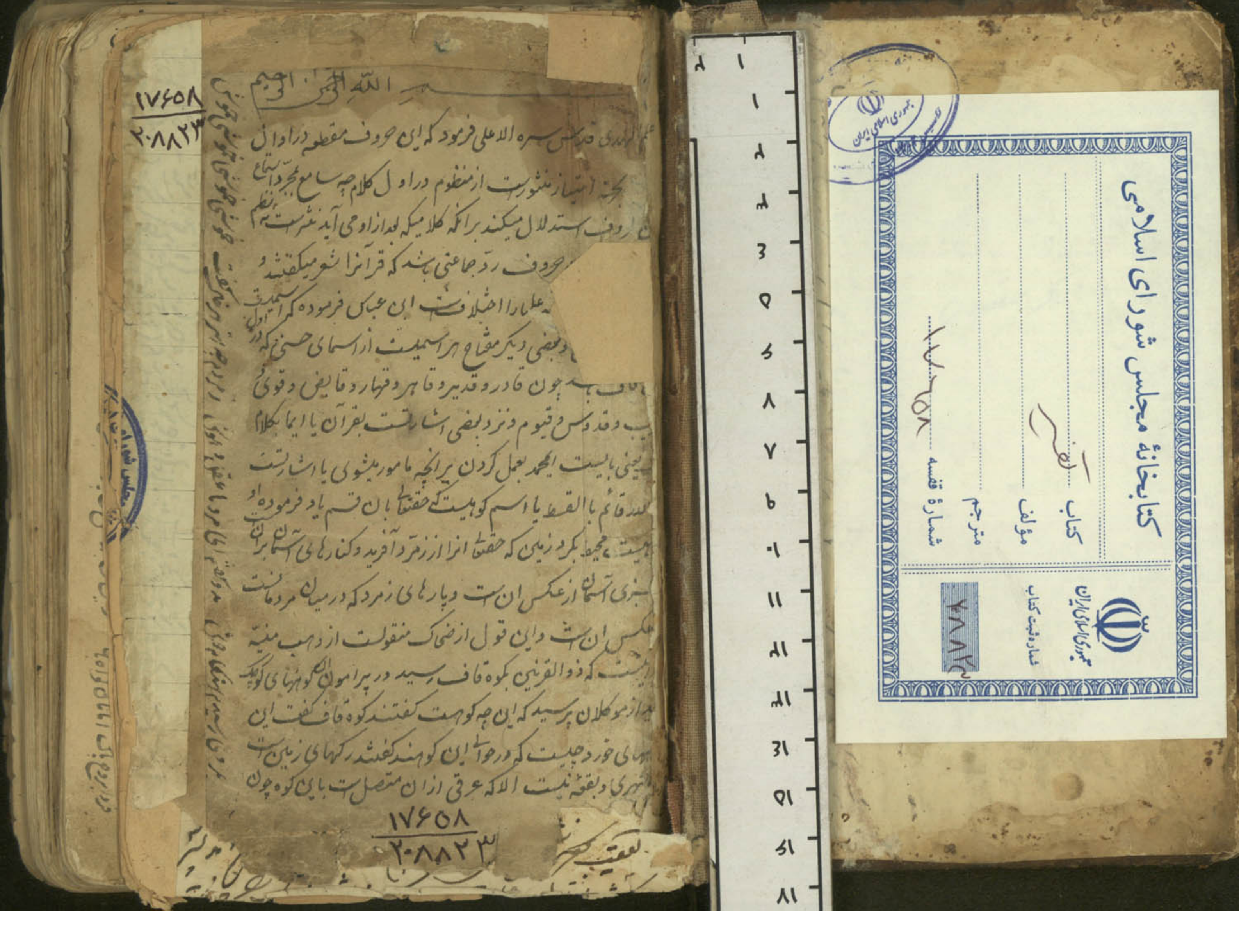

مقصودی
۸۴/۷/۱۸
۱۷۶۵۸
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
۱۷۶۵۲۳



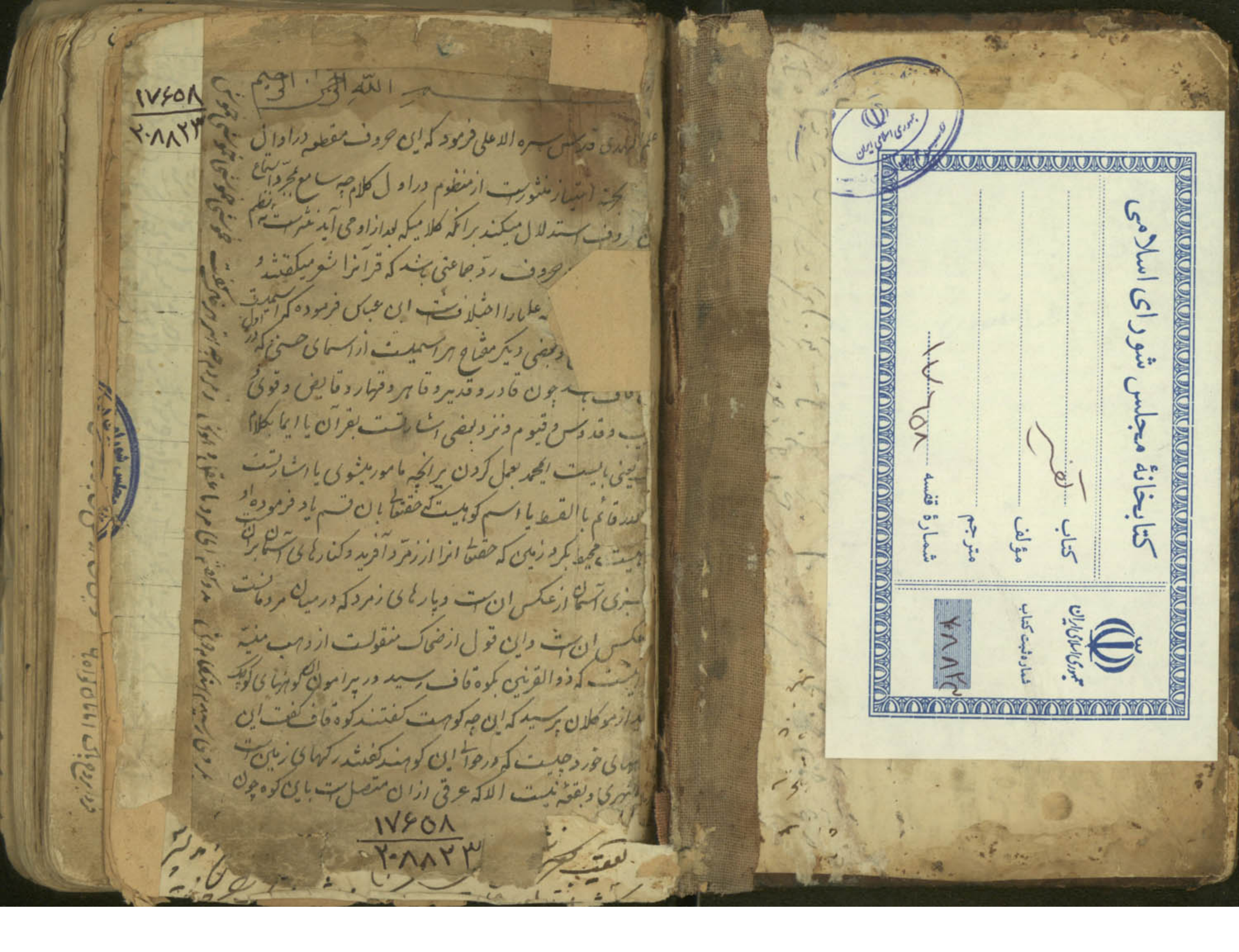
بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] قدس سره الاعلی فرموده که این حروف مقطعه در اوائل
[illegible] باعتبار منثور است از منظوم در اول کلام چه سامع مجرد استماع
[illegible] حروف استدلال میکند بر آنکه کلامیکه بعد از او می آید منثور است یا منظوم
[illegible] حروف رد جماعتی باشد که قرآنرا شعر میگفتند و
[illegible] علمارا اختلاف است ابن عباس فرموده که اسمیست
[illegible] و بعضی دیگر مفتاح هر اسمیست از اسمای حسنی که در اول
[illegible] حروف باشد چون قادر و قدیر و قاهر و قهار و قابض و قوی
[illegible] و قدوس و قیوم و نزد بعضی اشارتست بقرآن یا ایما بکلام
[illegible] یعنی بایست ای محمد بعمل کردن بر آنچه مامور میشوی یا اشارتست
[illegible] قائم بالقسط یا اسم کوهیست که حقتعالی بآن قسم یاد فرموده او
[illegible] محیط بکره زمین که حقتعالی آنرا از زمرد آفرید و کنارهای آسمان بر آن
[illegible] سبزی آسمانها از عکس آن است و پارهای زمرد که در میان مردمانست
[illegible] عکس آن است و این قول از ضحاک منقولست از وهب منبه
[illegible] که ذوالقرنین [illegible]



بسم الله الرحمن الرحیم

... قدس سره الاعلی فرمود که این حروف مقطعه در اوائل
... باعتبار منثور است از منظوم در اول کلام چه سامع مجرد استماع
... حروف استدلال میکند بر آنکه کلامیکه بعد از او می آید نثر است نه نظم
... حروف رد جماعتی باشد که قرآنرا شعر میگفتند و
... علما را اختلاف است ابن عباس فرموده که اسم است
... و بعضی دیگر مفتاح هر اسمیست از اسمای حسنی که در اول
... قاف باشد چون قادر و قدیر و قاهر و قهار و قابض و قوی و
... و قدوس و قیوم و نزد بعضی اشارتست بقرآن یا ایما بکلام
... یعنی بایست ای محمد بعمل کردن بر آنچه مامور میشوی یا اشارتست
... قائم بالقسط یا اسم کوهیست که حقتعالی بان قسم یاد فرموده او
... کوهیست محیط بکره زمین که حقتعالی انرا از زمرد آفرید و کنارهای آسمان بر آن
... سبزی آسمان از عکس آن است و پارهای زمرد که در میان مردمانست
... عکس آن است و این قول از ضحاک منقولست از وهب منبه
... که ذو القرنین بکوه قاف رسید در پیرامون آن کوههای کوچک
... از موکلان پرسید که این چه کوهست گفتند کوه قاف گفت این
... های خورد چیست که در حوالی این کوهند گفتند رگهای زمین است
... شهری و بقعه نیست الا که عرقی از ان متصل است باین کوه چون



بسم الله الرحمن الرحیم

... قدس سره الاعلی فرمود که این حروف مقطعه در اوائل
... امتیاز منثور است از منظوم در اول کلام چه سامع مجرد استماع
... حروف استدلال میکند بر آنکه کلامیکه بعد از او می آید منثور است نه نظم
... حروف رد جماعتی باشد که قرآنرا شعر میگفتند و
... علما را اختلافست ابن عباس فرموده که اسمیست
... و بعضی دیگر مفتاح هر اسمیست از اسمای حسنی که در اول
... قاف باشد چون قادر و قدیر و قاهر و قهار و قابض و قوی
... و قدوس و قیوم و نزد بعضی اشارتست بقرآن یا ایما بکلام
... یعنی بایست الحمد بعمل کردن بر آنچه مامور میشوی یا اشارتست
... قائم بالقسط یا اسم کوهیست که حقتعالی بآن قسم یاد فرموده او
... محیط بگرد زمین که حقتعالی انرا از زمرد آفرید و کنارهای آسمان بر آن
... سبزی آسمان از عکس آنست و پارهای زمرد که در میان مردمانست
... عکس آنست و این قول از ضحاک منقولست از وهب منبه
... که ذو القرنین بکوه قاف رسید در پیرامون آن کوههای کوچک
... از موکلان پرسید که این چه کوهست گفتند کوه قاف گفت این
... های خورد چیست که در حوالی این کوهند گفتند رگهای زمین است
... شهری و بقعه نیست الا که عرقی از آن متصل است بدین کوه چون

چون اراده الهی تعلق کرد به تزلزل زمین مارا امر فرمایند تا
بحرکت در آریم گفت مرا از عظمت ملک خدا چیزی خبر ده گفت
چیزی که دال است بر عظمت وشان او سبحانه ان است که
مار بلینیت از برف که هریک از طول وعرض ان بالصد
واز شدت برودت ان برخی شکننده برخی دیگر میشود
نمیبود همه مردمان روی زمین از گرمی آتش دو
وگویند ق سوگند است بقدرت الهی یا بوزن
باجابت دعای بندگان کما قال واذا سئلک عبادی عنی
قریب اجیب وکریمه نحن اقرب الیه من حبل الورید که د
مخبر این قول است یا ایماست بقوت قلب محمد یا رسید بکو
قضی الله ما هو کاین یا اشعار بقل یا محمد وبنا بر انکه قسم
ان است که سوگند میخورم بحقیقت ق والقرآن المجید
قران بزرگوار باعتبار شرافت ان بر سایر کتب انبیا
عامل احکام حلال وحرام ان که بعثت شخصی از جنس آدمیان
انذار ومبعوث شدن در نشأه آخرت محل تعجب نیست مر
مصدق را بل عجبوا بلکه عجب داشتند معاندان قریش ان جا
منذر منهم انکه آمد بایشان بیم کننده از جنس ایشان در
محل تعجب وشگفت انیست زیرا که علم ایشان بانکه منذر متصف

رامات بحقیقت ومرحمت وسایر حسنه دلالتی صریح دارد برانکه
نبی ناصح ومشفق ایشان است وترسان بحلول مکروه برایشان
دفع ذالک معجزات ظاهره علامت انست فقال الکافرون
پس گفت ناگرویدگان بعث هذا این بگزیدن محمد برای رسالت
شیء عجیب چیزی عجیب وشگفت بعید ایشان بر بعثت
حکایت از زبان ایشان میکند ءاذا متنا آیا زنده شویم وقتی
که بمیریم وکنا ترابا وگردیم خاک ذالک این رجع
بازگشتی دور از عادت وامکان در موضع استبعاد
لهذا ازان حق در رد استبعاد رجع مذکوره میفرماید قد علمنا
ما تنقص الارض بتحقیق دانیم انچه کم کند زمین وبخورد منهم از
گوشت وپوست واستخوان وسایر اجزای ایشان وهرگاه
لطائفه علم ما رسیده باشد بجمیع جزئیات پس چگونه قادر نباشیم بر
رجع انچه زمین او ناقص ساخته باشد وخورده از لحوم وعظام ایشان
ودر خبر است از پیغمبر که همه اعضای فرزندان آدم پوسیده وریزیده
شود مگر استخوان عصعص که اصل ذنب است وحق تعالی در نشأه آخرت
اجزای متفرقه را بان استخوان ضم کند زنده نماید ودر احادیث صحیحه ثابت
شده که اجساد انبیا واوصیا وشهدا هرگز پوسیده نشود بلکه بر
همان حالت اولی احیای ایشان نماید وعندنا نزد ماست

كِتَابٌ حَفِيظٌ نوشته که حافظ تفاصیل جمیع اشیاست یا محفوظ
از هر آتش مراد لوح محفوظ است که تفاصیل همه اشیا درو هست و حرکات
و همه حالات مکونات درو مکتوبست و از تغیر متغیر و از تبدیل
متبدل محفوظ هرگاه نزد ما این نوع کتاب باشد که متضمن جمیع
جزئیات است پس چگونه عالم باجزا یا بالکل ایشان نباشیم
و بر احیای آن قدرت نداشته باشیم و نه آن است که ایشان معترف
باشند بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ بلکه بجهة عدم تفکر و تدبر تکذیب کردند و
نه گرویدند بحق که قرآنست یا محمد علیه السلام لَمَّا جَاءَهُمْ آن هنگام که آمد
بایشان قرآن که در کمال اعجاز است یا محمد صاحب معجزات و آیات
فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ پس آن مکذبان شوریدند و مضطرب و درهم بر
آمدند چه گاهی قرآن را بسحر نسبت میدهند و وقتی بشعر و گاهی
بافسانه و پیغمبر را زمانی مجنون میگویند و گاهی کاهن و وقتی مفتری
و اصلا بیک امر قرار نمیدهند و بیک چیز دائمی ایستند بجهة تحیر
ایشان در امر آن و فرط جهالت ایشان بجهل او بعد از آن اثبات
دلیل میکند بقدرت خود بر بعث بقوله أَفَلَمْ يَنْظُرُوا آیا نمی‌نگرند
منکران بعث و حشر إِلَى السَّمَاءِ بسوی آسمان که واقع شده
فَوْقَهُمْ بر زبر سر ایشان که بمحض قدرت كَيْفَ بَنَيْنَاهَا
چگونه بنا کردیم آنرا بر داشته طبقه بالای طبقه وَزَيَّنَّاهَا و بیاراستیم

خطوان صفوان بود و شهید کردند و در چاه افگندند و آن را از سنگ پر کردند
و اقوال دیگر از جای دیگر ذکر شده وَثَمُودُ و قوم ثمود تکذیب کردند صالح را
وَعَادٌ و عاد هود را وَفِرْعَوْنُ و فرعون و قوم او موسی و هرون را
وَإِخْوَانُ لُوطٍ و برادران لوط را ذکر اخوان بجهت آنست که ایشان
از انساب او بودند وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ و یاران ایکه شعیب را ایکه
یعنی بیشه و جنگلست وَقَوْمُ تُبَّعٍ و گروه تبع تبع را كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ
هر یک از ایشان تکذیب کردند پیغمبران را فَحَقَّ وَعِيدِ پس واجب
و لازم گشت وعید من یعنی آنچه وعده کرده بودم از عقاب یعنی عذاب
بر ایشان نازل شد هرگاه مآل امم ماضیه که مکذب رسل بودند هلاک
و استیصال بود پس حال کفار قریش که بنای ایشان بر تکذیبست
هلاکت خواهد بود و بعد از ذکر وعید رد رجع بعید میکند که أَفَعَيِينَا
آیا مانده و عاجز شدیم بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بآفرینش اول و در راه
مانده ایم تو بودن آن تا در مانیم بآفرینش ثانی که بعث است و کفار باین معترف
شده‌اند بَلْ هُمْ بلکه ایشان بسبب وساوس شیطان فِي لَبْسٍ
در شک و شبهه اند مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ از آفریدن نو که بعث است
و حشر پس در تهدید ایشان میفرماید وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ
و بدرستیکه ما آفریدیم جنس آدمیرا وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ و میدانیم
آنچه که وسوسه میکند بان نَفْسُهُ نفس او مراد بوسوسه حدیث نفس است

یعنی میدانیم آنچیزیرا که نفس حاضرست از مکنونات سرایر و ضمایر
و خواطر صدور پس همه را بروفق اعتقاد سزا خواهیم داد و نحن
اقرب الیه من حبل الورید و ما نزدیکتریم بایشان از رگ
گردن بوی و این اقربیت نسبتست نه مکان و ورید رگیست
که احاطه هر دو طرف گردن کرده و از دل برویده که قطع ان موجب
موتست بحقیقت معنی آنست که علم او سبحانه بر وجهی محیطست
باحوال ایشان که هیچ چیز از خفایای صدور و سرایر قلوب بر وی مخفی
نیست پس گویا ذات او سبحانه اقربست باو از رگی که حامل روح
اوست و گویند حبل الورید اقرب اجزای نفس انسانست پس در
اینکلام ایمائیست بانکه حق تعالی ازان اقرب اقربست بوی پس
انسان هرگاه که خودرا طلبد یابد که هرگاه که حق را جوید یابد بدلیل آیه
و اذا سئلک عبادی عنی فانی قریب اجیب و حدیث قدسی
الا اطلبنی وجدنی که از احادیث قدسیه زبورست و عقول از ادراک
آیت کریمه کلامی بلند و سخن ارجمندست و آن اینست که هرگاه کیفیت
قرب جان که پیوسته است بتن در نتوان یافت سبحانه که از جمیع کیفیات
مقدس و منزه است چگونه ادراک توان کرد و بدانکه قرب حق به بنده
بر دو قسم است یکی عام که شامل حال جمیع مخلوقاتست و نکته و هو معظم
انما کنتم ایماست باین و دیگر خاص که خاص عباد را باشد و سر نحن اقرب
ضمیر

ضمیر لیست بسوی آدمی نزدیکتریم از رگ گردن و این اقربیت
ما با و میان محققست و اذ یتلقی المتلقیان هنگامیکه نشسته
ان دو نشیننده یعنی آن دو فرشته که فراگیرنده احوال و اعمال ایشانند
و آنرا در نامه می نویسند و محافظت میکنند و اینکلام مشعرست بر
رأفت و مهربانی او سبحانه از استحفاظ ملکین او مستغنیست چه او مطلع است
بر آنچه بر ملکین پوشیده است از خفیای خفیات لیکن تسلط بر حفظ
اعمال ایشان بجهة حکمتیست که مقتضای انست و آن زیادتی لطف
او سبحانه است که بر بندگان در اجتناب نمودن ایشان از سیئات
و رغبت نمودن بر حسنات و میتواند بود که اذ متعلق باشد باذکر که
یاد کن ای محمد که چون که فرا گیرند دو فرشته که فراگیرنده اعمال و اقوال اند
یکی از ایشان عن الیمین از طرف راست ایشان نشسته و
عن الشمال قعید و دیگری از جانب چپ وی نشسته مراد
قعید ملازمست یعنی ایشان ملازم انسانند و اصلاً جدا نمیشوند از
ایشان ما یلفظ من قول بیرون نمیفکند از دهن خود هیچ سخنی
یعنی بهیچ چیزی متکلم نشود الا لدیه مگر که نزدیک او یا نزدیک
آن قول رقیب عتید نگهبانیست مهیا و آماده پس نزد
اقوال او را در نامه اعمال مینویسند و مرویست که حفظه
نشسته اند دو در روز موکلند و دو در شب از حضرت امیر المؤمنین

روایتست که پیغمبر صلعم فرمود که بدرستیکه جای نشستن دو فرشته تو بر دو
دندانهای پیشین است یکی بر راستست و یکی بر چپ زبان تو قلم
ایشان است آب دهن تو مداد ایشان و فجاری ملثوی یعنی [illegible]
ملاحظه میکوئی انچه ترا بکار نمی آید و بتو فایده نمیرساند واز خدا و ازیشان
شرم نمیداری و در حدیث دیگر واقع شده که پاک گردانید دهنهای
خود را بطعامهای حلال زیرا که دهنها محل سکون است مران دو فرشته را
که نگهبان و نویسنده اعمال شما اند و مداد ایشان آب دهان است
و قلم ایشان زبان و نیست هیچ چیز دشوارتر بر ایشان از بوی باقی
طعام یعنی طعامهای آلوده ابو امامه روایت کرده که از پیغمبر صلعم شنیدم
که فرمود کاتب حسنات در دست راست آدمی و کاتب سیئات
بر دست چپ اوست و فرشته دست چپ در حکم فرشته دست
راستست چون از بنده حسنه صادر شود کاتب حسنات یکی را ده بنویسد
و چون سیئه بکند فرشته دست چپ را گوید که منویس شاید که استغفار نماید
و بیامی ان مغفور گردد واز ان پشیمان شود و استغفار کند تا یک ساعت
مانع نوشتن او شود بعد از ان یک سیئه بر او بنویسد از امام حسن مرویست
که این دو فرشته از بنده دور نمیشوند مگر بوقت قضاء حاجت و خلوت ازو
ابو هریره از رسول صلعم روایت کرده که چون آن بنده مؤمن فوت شود این
دو فرشته گویند که بارخدایا قبض روح فلان بنده مؤمن فرموده بایکی

رویم و بچه امر مشغول باشیم خطاب آید که آسمان و زمین مملوست از فرشتگان
و آدمیان و پریان همه بعبادت من مشغولند شما نیز بر سر قبر ان مؤمن
روید و بر تسبیح و تهلیل و تکبیر من اشتغال نمائید و ثواب انرا در نامه
حسنات او بنویسید تا روز قیامت پس معلوم شد که این دو فرشته
حافظ بنده اند و کاتب اعمال وی تا هنگام مرگ وَجَاءَتْ
سَكْرَةُ الْمَوْتِ و آمد بیهوشی مرگ یعنی حاضر سازد و شدت موت
که زایل کننده عقلست بِالْحَقِّ امر درست و راست را که
کتب الهی بان ناطق است و انبیاء بان مبعوث مراد ان است
از بعث و نشور و غیر ان از احوال معاد و ممکن است که مراد مرگ باشد
که با وجود انکه حق و صدق است آدمی ازو کراهت دارد و نزد انکه فرشته
گویند او را ذَٰلِكَ این مرگ مَا كُنْتَ آنچیزیست که بودی
تو در زمان حیات که مِنْهُ تَحِيدُ ازان میل میکردی و میگریختی
یعنی میترسیدی و مکروه میشمردی وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و دمیده شود
در صور نوبت دویم نفخه بدین همه مردگان زنده شوند و از قبور بیرون آیند
و ملائکه گویند بایشان ذَٰلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ این نفخه روز وقوع
آنچیزیست که خلقان را بان وعید میکردند و میترسانیدند تا بعمل صالح
مشغول شده از برای این روز مستعد گردند وَجَاءَتْ و بیاید در
این روز عرصه محشر كُلُّ نَفْسٍ هر شخصی از مکلفان مَعَهَا در حالتیکه

با او باشد سائق راننده یعنی فرشته که او را بموقف حساب راند
و شهید و گواهی یعنی فرشته دیگر که بر اعمال حسنه و افعال سیئه
او گواهی دهد و میتواند بود که یک فرشته باشد که جامع این دو صفت
یا سائق کاتب سیئات باشد و شهید کاتب حسنات و بر هر تقدیر
نه از سائق فرار میسر باشد و نه از شهید انکار متصور محمد بن مسلمه باسناد
خود از یحیی بن عبد الرحمن ارزق از حبیب بن زید از اعمش از جعفر بن
حکم از ام سلمه زوجه حضرت رسالت نقل کرده اند که وی گفت من از
حضرت رسالت شنیدم که فرمود مراد از سائق در این آیه منم
و مراد از شهید علی بن ابی طالب و این روایت از طریق اهل
سنت نیز ثابت و محقق است و فرقه شیعه درین مقاله منفرد
نیستند پس بر ارباب طباع سلیمه و اذهان مستقیمه واجب
است که طریق عناد و عصبیت جاهلیت وا بگذارند و قدم در
انصاف نهند و ابلیس تقلید را بقواطع عقلیه بقتل آرند و در موقف
حساب که سبب محو سیئات و موجب رفع درجات نزد حضرت
قاضی الحاجات باعث خلاصی از خطاب این عتاب لقد کنت
بدرستیکه تو در دنیا بودی فی غفلة من هذا در بیخبری از این روز
فکشفنا عنک پس برداشتیم از پیش دیده تو غطاءک پوشش
غفلت ترا تا امور حقیقت که شنیده بودی معاینه ویدی فبصرک الیوم
در جرم آفتاب و مایه دست سحاب

رقات محبت متصاعد شده خود را بایشان رسانید حارث گفت
از این کشف اینمعنی فرما و زنگ شک و ریب از قلوب ما بزدای تا ما را
برهانی درین امر حاصل شود و شایبه التباس رفع گردد آنحضرت
... الحارث بدان و آگاه باش که حسن و قبح بلکه رجال شناخته نمیشود
بلکه بآیات بینات حق و علامات یقین معلوم میگردد پس حق را بشناس تا باهل حق مهتدی
شوی چه سخن حق احسن کلام است و مظهران جهاد کننده در راه ملک
علام ... من ترا بحق اشاره میکنم و راه راست و درست را بتو مینمایم پس
[حا]رث بدان آنانکه عقول زاکیه دارند و سخن حق را نیک میشنوند
[ا]ین کلام بهجت انجام خورده و بدانکه من بنده خدایم و برادر و عم زاده رسول
[خدا]یم و صدیق او چرا که من تصدیق رسول کردم در حینی که هنوز روح
... نیامده بود و بعد از بعثت آنحضرت نیز اول کسی که تصدیق باو
[کرد]ن بودم پس من اولم باین اعتبار که اول حال که آدم از کتم عدم
[قد]م بصحرای وجود نهاده بود مصدق حضرت خاتمیت بودم و تصدیق
... نمودم و آخرم باینوجه که در آخر کار که وی مبعوث گشت پیش از همه کس
... [با]وی ایمان آوردم و تصدیق قول و فعل او کردم و من اخص صفات
و [اخ]ص خلصای ویم و ولی و وصی وی و صاحب نجوی و ستر وی و بمن داده
[ا]ند کتاب و فصل خطاب و علم قرآن و اسباب و هزار مفتاح علوم در خاطر من
ودیعت نهاده اند که هر مفتاحی از ان فتاح هزار باب علم است و هر بابی مفتح

بهزار هزار لیل و نهار باقی باشد و فلک دوار بر مدار خود جاری و بشارت میباد
ترا ای حارث که من شناسنده دوست و دشمن خودم در مواضع معینه که از
نزد مماتست و نزد صراط و نزد مقاسمه حارث پرسید که یا امیر المؤمنین
مقاسمه چه چیزست فرمود مقاسمه عبارتست از تقسیم بندگان برای بهشت
و دوزخ پس در روز قیامت بعضی مردانرا تقسیم خواهم کرد برای دخول
نیران وجماعتی را از برای درآمدن در روضه جنان و در انروز باتش خطاب
خواهم کرد که ای نار تعرض مرسان که دوست منست و این را بگیر که دشمن منست
پس دست حارث را گرفت و فرمود ای حارث من دست ترا گرفته ام
طریقی که رسول الله دست مرا گرفته بود در وقتی که شکایت حاسدان
و منافقان بوی عرض میکردم پس او فرمود ای علی چون روز قیامت باشد
من معتصم شوم بعروة الوثقی و حبل المتین حق و ذریت مطهره تو متمسک
شوند بحبل متین تو و شیعیان تو نیز متمسک نمایند پس هر انعامی که حق
تعالی با نبی خود کرامت فرماید بهمان طریق در حق وصی خود بجای آورد و وصیین
نیز بهمین طریق درباره اهلبیت خود سلوک کننده و اهلبیت نیز بهمین طریق
بشیعیان خود عمل نمایند پس ای حارث این سخنانرا نیک محافظت نمای
قطره ایست از بحار و اندکیست از بسیار سه بار تکرار فرمود که تو با آنکه
خواهی بود که اورا دوست داشته باشی و مر ترا خواهد بود آنچه طلب ان کنی
و از حقیقت اجر جزیل و ثواب عظیم یابی حارث بعد از استماع این مقال شاد
گشت و از نزد آنحضرت برخواست و گفت هیچ باک ندارم که بمرگ یا مرگ بمن

ولسید

وسید حمیری که از اصحاب کبار امام جعفر صادق ع است درین باب چند بیت گفته
که اول ان این است شعر عربی قول علی لحارث عجب کم ثم اعجوبة له حملا
یا حارث همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا
مضمون ابیات آنست که قول حضرت امیر المؤمنین علی ع امری غریب
و عجیبست که خطاب بحارث همدانی کرده گفت که ای حارث هرکه بمیرد
مرا ببیند خواه مؤمن باشد و خواه منافق و مرا بشناسد و من اورا بشناسم
بصفت او و رسم بانچه کرده و تو نیز نزد صراط مرا بشناسی پس مترس از
لغزیدن پای و بدر درآمدن ترا آب سرد دهم در حالتی که تشنه باشی
خیال کنی که شربت عسل است که میخوری بدوزخ بگویم در حینی که ترا باز
دارند در موقف حساب که باز گذار اورا و اصلا منزدیک او مگرد چراکه
بحبل متین رسول الله ص متصل است پس عاقل ان است که بعد از تامل
درین اخبار صحیحه و احادیث موثقه دیده اعتقاد را بکحل الجواهر ولای
اهلبیت ع مکحل سازد و دست اعتصام در دامن محبت ایشان زند
تا بسبب ان بذروه اعلای جنان و بفضای راحت افزای روضه
رضوان رسد و از ورطات مخوفه مهالک اخرویه خلاص شود و ایمن
گردد ازانکه دران زمان نزد القای وی انباز یا قرینی که مضل او باشد
طریق مخاصمت پیش گیرد و گوید که مرا گناهی نیست بلکه گناه قرین منست
که مرا گمراه ساخته و از طریق مستقیم و منهج قویم منحرف گردانیده فال قرینه

گوید همنشین وی یعنی دیوی که در دنیا با وی بود رَبَّنَا ای پروردگار ما
مَا أَطْغَيْتُهُ یعنی نه جستم و از طریق خود بیرون نبردم او را وَلَكِن
كَانَ ولیکن او بود فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ در گمراهی دور و دراز و با ختیار
و ماند کی از طریق حق برگشت و در وادی ضلالت سلوک نمود نه با کراه
و اجبار بر ضلالت داشتم قَالَ گوید خدای در جواب خصمان که لَا تَخْتَصِمُوا
لَدَيَّ خصومت مکنید نزدیک من که هیچ فایده بران مترتب نخواهد بود
وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُم بِالْوَعِيدِ و بدرستیکه ازین پیش فرستادم بسوی شما
وعید خود را یعنی قبل ازین در دنیا در کتب خود بر السنه رسل خود اعلام
شما کرده بودم اخبار که موجب انذار شما بود ازین روز پس امروز حجت
شما ملتزم الزام حجت نخواهد بود بر من و عذر شما درین باب مسموع نه
مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ تغیر داده نمیشود سخن نزدیک من که گفتاری
که موعود بدست بلکه همه شما را بر وفق وعده که داده بودیم در دنیا جزا خواهیم داد
بدون تغیر و تبدیل ان وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ و نیستم اصلا ستم کننده
مر بندگان خود را که بدون استحقاق عذاب شما را عقاب کنم پس تغیر داده نشود
وعده من يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ در روزی که گوید خدای دوزخ را و یاد کن ای محمد آن روز را
که بدوزخ خطاب کند که هَلِ امْتَلَأْتِ آیا پر شدی از کفار و عصات
و حفص بصیغه متکلم میخواند یعنی که گویم بدوزخ که آیا پر شدی از کفار و اهل کفر
و عصیان وَتَقُولُ هَلْ مِن مَّزِيدٍ و گوید دوزخ آیا هیچ زیادتی است

یعنی زیاده کی

یعنی زیاد کن حقتعالی دیگر کفار را بوی الحاق کن تا پر شود صاحب مجمع گفته که در
که در تکلم جهنم چند وجه است یکی انکه بجهته فرط وسعت و عظمت بمنزله ناطقی باشد
که کسی او را گوید که آیا پر شدی او گوید پر نشدم و هنوز در من سعت گنجایش
هست دوم انکه حقتعالی آلت تکلم را در او خلق گرداند باین قول متکلم شود
سیم انکه حقیقت خطاب بخزنه دوزخ باشد و اسناد ان بدوزخ بر سبیل
مجاز یعنی ای خازنان دوزخ آیا دوزخ از کفار و عصات پر شده خزنه
گویند درانموضع مزیتی هست و در روایتی که انس و ابوهریره و عبد الله عباس
از حضرت رسالت نقل کرده اند که فردای قیامت حقتعالی امر فرماید بخزنه دوزخ
تا کفار و فساق را بدوزخ رانند دوزخ ایشان را فرو برد و دیگر طلب کند
و زیاده ازان خواهد پس حقتعالی قدم خود را در دوزخ نهد دوزخ پر شود و بهم آید
و منقبض گردد و گوید بس بس تا چنان شود که جای سوزنی نماند مراد بقدم
گروهی اند که علم الهی در ازل تقدیم گرفته بر اصرار کفر و عدوان و عصیان
و طغیان ایشان و اینوجه از عبد الله مبارک منقولست و از وهب منبه مرویست
که مراد از قدم قومی اند که حقتعالی ایشان را از آدم خلق کرده سرهای ایشان چون
کلاب و ذباب و اعضای ایشان چون اعضای بنی آدم و ایشان همه کافر
بودند و عدد ایشان جز خدای نداند و بعد از ذکر وعید کافران در وعد مؤمنان
و متقیان میفرماید که وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ و نزدیک گردانیده میشود بهشت لِلْمُتَّقِينَ
برای پرهیزکاران غَيْرَ بَعِيدٍ در مکانی که دور نباشد یعنی چنان نزدیک

بود که متقیان درجات خودرا دران ببینند مشاهده کننده انهار و اشجار و
اثمار وازواج طیبه وغلمان وابنیه فاخره ومزینه بدر وزمرد ویاقوت
معاینه ببینند پس ملائکه ایشانرا گویند که هٰذا این ثواب عظیم
مَا تُوعَدُونَ آن چیزیست که وعده داده شده بودید دردنیا
لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ بدل للمتقین است یعنی بهشت را نزدیک گردانند
برای هر تسبیح کننده ومجاهد گفته که اواب کسیست که بسیار یاد کننده
گناه باشد درخلوت وندامت خورد وتوبه کند ازان نگهدارنده حدود
شریعت ورعایت کننده امر ونهی ونزدیک گردانند بهشت را
مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَٰنَ بِالْغَيْبِ برای هرکه ترسد ازخدای در حالتی
که غایب باشد از مشاهده عذاب یا درغایبانه مردم ازخدا ترسد وترسان
باشد ومطیع امر ونهی او وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ وبیاورد دل بازگشته
بحق یعنی روی بطاعت او آورد وسر باز زند ازمعصیت پس ملائکه
گویند مرانهارا ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ درآئید دربهشت در حالتی که
سالمید ~~وایمن از زوال نعمت~~ ذَٰلِكَ این وقت حلول که حمل شده است
يَوْمُ الْخُلُودِ روز تقدیر خلود است یعنی جاوید بودن چه بعد از این مرگ
نخواهد بود پس بطریق التفات مطلوب بغیبت میفرماید که لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ
مرایشانراست بهشت را انچه خواهند از انواع نعم واصناف لذت
فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ دران بهشت ونزدیک ماست زیاده ازانچه آرزو

کننده

کننده وان چیزیست که هرگز در دل ایشان خطور نکرده چشم ایشان ندیده
وگوش ایشان نشنیده ویا مراد بمزید اعطای زیادتیست که حوران
زیاده باو کرامت فرمایند وبحور العین مرور کنند انکه حور العین بایشان گویند
مائیم مزیدی که حقتعالی فرموده ولدینا مزید بعد ازان در انذار کفار میفرماید وَكَمْ
أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ وبسا که هلاک کردیم پیش ازاین یعنی پیش از قوم تو که
کفار مکه اند مِنْ قَرْنٍ از اهل روزگار که هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ ایشان
سختر بودند از کفار مکه بَطْشًا ازروی قوت دست آوری وعطا وتوانگری
وکثرت قبیله وعشیرت مانند عاد وثمود وغیران فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ
پس راه بریدند درشهرها بشدت قوت یعنی گردیدند درشهرهای
بسیار وسفر کردن دران بقصد تجارت وکسب مال ومنال وغیران
هَلْ مِنْ مَحِيصٍ آیا هیچ بود مرایشانرا گریزگاهی ازمرگ یا نزول عذاب
تا قوم تو نیز توقع انداشته باشند که ازمرگ یا عذاب نجات یابند إِنَّ
فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه درانچه مذکور شد دراینسوره لَذِكْرَىٰ هرآینه
پندی ویادکردنیست لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ مرکسیرا که باشد مراورا
دلی یعنی متفکر دراخبار مذکور چه کسی که غیرمتفکر ومتدبر است بمنزله شخصی
که بیقلب باشد از ابن عباس مرویست که مراد بقلب عقلست تسمیه ان
بقلب جهة آنست که دل محل عقل وفهم وذکر است از شبلی منقولست
که کسی بموعظه قرآنی متعیظ میشود که دل او همیشه باخدای باشد وطرفة العین

اذا القی السمع یا کسی که القا کند یعنی فرا دارد گوش خود را بموعظه قرآنی
و نصایح قرآنی و بطریق اعتبار انرا بشنود و هو شهید و او حاضر باشد
بذهن خود یعنی دلش بذکر و فکر آنچه میشنود مشغول باشد تا فهم معانی آن کند
نزد استماع انها چرا که کسی که ذهن او حاضر نباشد در حکم غایب است و استماع او
بمنزله عدم بجهت عدم فایده بران محققان گفته اند که القای سمع بوقت شنیدن
قرآن چنان باید که گویا از حضرت رسالت میشنود پس در فهم ترقی نماید و چنان
داند که از جبرئیل استماع میکند بعد از آن ازین مرتبه بلند تر برود و چنان
پندارد که از خدا میشنود از امام جعفر صادق مرویست که تکرار قرآن میکردم
تا وقتی که از متکلم آن شنیدم و کیع که یکی از راویان اهل سنت است روایت کرده
که روزی دو شتر با صورتی در غایت زیبائی هدیه بخدمت حضرت رسول الله
آورده اند سرور با صحاب فرمود که از شما کیست که دو رکعت نماز بگذارد
بر وجهیکه در آن نماز اصلا دل او مشغول بامور دنیا نشود تا من یکی ازین
دو ناقه را باو دهم پس شاه اولیا برخواست و بنماز مشغول شد بعد از فراغ
از آن جبرئیل فرود آمد که حقتعالی میفرماید که یکی ازین دو شتر را بعلی ده چنانکه
وعده داده پیغمبر فرمود که یا جبرئیل علی را در تشهد بخاطر رسید که از آن دو شتر
هر کدام که بهتر و فربه تر باشد آنرا میخواهم که پیغمبر بمن دهد و این امریست که
مطابع دنیاست و این فکر منافی شرط منست جبرئیل فرمود که یا رسول الله
این فکر علی امریست متعلق بامور آخرت زیرا که مقصود او ازین فکر
آن بود که آن شتر را فی سبیل الله تصدق نماید و هیچ چیزیکه آنچه در راه خدا تصدق کند

نماید اکمل آن موجب ثواب تام و انقص آن باعث نقصان عاقبت
لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون چون حضرت خیر الانام بعد از استماع این کلام
از جبرئیل آن هر دو شتر را بامیر المؤمنین بخشید و چون این امر بر این
منوال واقع شد حقتعالی این آیت فرستاد ان فی ذالک لذکری لمن کان
له قلب او القی السمع و هو شهید یعنی درین عمل که از علی ابن ابو طالب صادر شد
از سر اخلاص موعظه کلیست اکنون زیرا که ایشان هوشمندان
باشند و انصاف شیوه و شیمه ایشان بوده باشد آورده اند که یهودان بنابر
عقیده باطله خود میگویند حقتعالی بعد از آنکه در عرض شش روز آسمان
و زمین را آفرید در روز شنبه استراحت فرمود و پشت مبارک خود را بموی
باز داد حقتعالی بجهت رد قول ایشان فرمود و لقد خلقنا السموات
و الارض که بدرستیکه بیافریدیم آسمانها و زمین را و ما بینهما و آنچه
در میان انهاست فی ستة ایام در شش روز که اول آن روز یکشنبه
بود تا شنبه و ما مسنا من لغوب و نرسید ما را از آفرینش هیچ رنجی
و ماندگی تا بسبب آن استراحت کنیم در روایت آمده که رنگ روی
حضرت پیغمبر بعد از استماع این قول از یهود سرخ گشت حقتعالی در عقب آن
فرمود فاصبر علی ما یقولون پس شکیبائی کن بر آنچه میگویند یهودان
از کذب و بهتان چه کسی که بر خلق عالم قادر باشد بدون ماندگی البته قادر خواهد
بود بر انتقام کشیدن از یهودان در دنیا و عقبی و سبح بحمد ربک

و تنزیه نمای او سبحانه را از عجز و ماندگی و اکثر مفسران سبح بمعنی صل تفسیر
کرده اند یعنی نماز گذار در حالتیکه ان نماز مقترن باشد بستایش پروردگار
تو براانچه بر تو انعام فرموده یعنی باید که نماز تو مشتمل باشد بر حمد قبل طلوع
الشمس پیش از بر آمدن آفتاب که محل نماز بامداد است و قبل
الغروب و پیش از فرو شدن که انوقت نماز ظهر است و من اللیل
فسبحه و بعضی از شب پس تسبیح او را که ان محل نماز شام و خفتن است
و نزد بعضی مراد نماز تهجد است و ادبار السجود و دیگر تسبیح کن او را
در عقاب سجدها یعنی نمازها و از امیر المومنین منقولست که مراد از
ادبار السجود دو رکعت نماز است بعد از مغرب همچنانکه مراد با دبار النجوم
دو رکعت نماز صبح است انقول از امام حسن و حسن بصری و شعبی نیز روایت
و در آثار آمده که هر که دو رکعت نماز بگذارد بعد از تمام نماز شام پیش از انکه
سخن کند دو رکعت اول فاتحه و قل یا ایها الکافرون و در دوم الحمد و
قل هو الله احد بخواند او را در علیین بنویسند و از ابن عباس و مجاهد نقلست
که مراد تعقیب نماز یومیه است و استمع ظاهر خطاب با حضرت رسالت
و مراد امت اند بشنوان چیزی که خبر میدهم ترا از احوال قیامت
یوم ینادی المناد روزی ندا کند ندا کننده یعنی اسرافیل من مکان قریب
از جائی که نزدیکست باسمان مراد صخره بیت المقدس است که از همه
زمین بده دوازده میل و بقولی هجده میل باسمان نزدیکترست و گویند
که قرب نسبت بجمیع ارضیست زیرا که این موضع وسط ارض است پس

آواز اسرافیل بر بالای ان بهمه اقطار زمین خواهد رسیده و از هیچ موضعی
دورتر نخواهد بود و در خبر است که اسرافیل بر بالای الصخره انگشت در گوش کند
و گوید ای استخوانهای پوسیده شده و ای پیوندهای از هم گسسته و ای
گوشتهای ریزیده و ای مویهای پراکنده خدای شما امر میکند که جمع
شوید بقضا و حکم وی یوم یسمعون الصیحة بدل ینادیست یعنی
استماع اینقول کن روزیکه بشنوند مردمان آواز مهیب عظیم را
یکبار بالحق باخبریکه درست و راست است یعنی بعث از برای
جزا و گویند جبرئیل نافخ صور باشد و اسرافیل نادی اهل قبور و بر
هر تقدیر چون بشنوند صیحه را گویند که ذالک یوم الخروج
این روز روز بیرون آمدنست برای اهل قبور بموقف حساب و یوم
الخروج اسمیست از اسمای قیامت اِنا نحن نحیی بدرستیکه
ما زنده میکنیم مردمانرا یعنی نطفه مرده را حیات میبخشیم در دنیا و نمیت
و میمیرانیم ایشانرا در ان و الینا المصیر و بسوی کثرت ماست
بازگشت ایشان یعنی بار دیگر ایشانرا برای حساب و جزا زنده سازیم
یوم تشقق الارض روزیکه بشکافد یعنی زمین شکافته شود عنهم
از ایشان یعنی از مردگان پس بیرون آیند از قبور سراعا شتابندگان
بسوی ندا کننده خود بی تاخیر و مهلت ذالک این احیای ایشان
از قبور حشر برانگیختن و حشر کردنیست علینا یسیر که بر ما آسانست

باوجود پریشان و تفرق اجزای ایشان لهذا از آن جهة تسلی آنحضرت
میفرماید که نَحنُ اَعلَمُ بِما یَقولُونَ ما داناتریم بآنچه میگویند
کافران قیامت و وجود وحدانیت و نبوت و سخنان نالایق
درحق حضرت رسالت وَما اَنتَ عَلَیهِم بِجَبّارٍ و نیستی تو اکه
برایشان بجبر و قهر ایشان را بر ایمان داری بلکه بر تو همین
تبلیغست و ترغیب و ترهیب ایشان فَذَکِّر پس پند گوی
بِالقُرآنِ بقرآن مَن یَخافُ وَعیدِ از آنچه موعود هست
از عذاب در روز حساب چه خائف بموعظه تو منتفع میشود نه
کسانیکه اصرار نموده اند و در جحود و انکار افزوده تمام شد تفسیر
سورهٔ ق والقرآن بعون و یاری
صاحب قرآن یوم شنبه
نهم شهر صفر المظفر
۱۳۱۲

زکار افتاده یعنی پیره مرد

سورهٔ الذاریات

بسم الله الرحمن الرحیم
وَالذّارِیاتِ ذَرواً سوگند بپراکنده کنندهای یعنی بیادهائی که پراکنده
سازندهٔ ابرند یا خاک یا غیران یا بملائکه که پراکنده کنندهٔ ابرند یا زنانی
که بجهة ولادت پراکنده کنندهٔ اولادند ذَرواً پراکنده کردنی فَالحامِلاتِ
بر دارندگان یعنی بابرهائی که بردارندهٔ آبند وِقراً بار گرانرا که باران است
یا بملایکه که حامل ابر گرانند یا بزنانی که حامل جنین اند فَالجارِیاتِ
پس بروندگان یعنی بکشتیهائی که مملوست باثقال یا در دریا بکواکب
سبعهٔ سیاره که آن شمس و قمر و زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد است
که هریک در منازل خود سیر میکنند و هریک از مهب خود جاری میشوند
یُسراً جریانی آسانی فَالمُقَسِّماتِ اَمراً پس بقسمت کنندگان یعنی بملایکه
که تقسیم کننده اند کاریرا که بندگان فیض یاب شوند مراد امور امطار و
ارزاق و آجالست که حقوق نامزد ایشان کرده و بروایت مجاهد چهار
فرشتهٔ مقربند که متولی تقسیم امر عباد اند جبرئیل بلغت و میکائیل برحمت
و عزرائیل بقبض روح و اسرافیل بنفخ صور طبرسی از مجاهد و عباس نقل
کرده که روزی امیرالمؤمنین بر منبر کوفه خطبه میخواند در اثنای خطبه فرمود که بپرسید
از من پیش از آنکه مرا نیابید که علم از میان هر دو پهلوی من ریزان میشود
اگر کسی باید که طلب فیض نماید این است معنی سلونی قبل ان تفقدونی
پس کوا برخاست و گفت یا امیرالمؤمنین از تو چند سؤال میکنم اگر جواب
گفتی درین قول صادقی والا کاذب حضرت فرمود هرچه سؤال داری

بکن کفت جرده مراد از ذاریات فرمود بادهاست کفت حاملات حملیت
فرمود ابرها اند کفت جاریات چه چیزست فرمود کشتیها کفت مقسمات امرا
چیست فرمود فرشتکانند واین در کشاف نیز مذکورست واز امام
محمد باقر و امام جعفر صادق مرویست که جایز نیست هیچکس را سوکند
خوردن الا باسم او سبحانه و خداوند سوکند یاد میکند بانچه آفریده از صنایع
بدایع عجیبه پس حقتعالی سبحانه بان امور غریبه که مستلزم منافع عباد ند متضمن
قدرت وجبروت وکبریائی وعلم بی منتهاقسم یاد میفرماید بر اینکه اِنَّمَا
تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ جز این نیست که انچه وعده داده میشوید از حشر
ونشر وصراط ومیزان انچه وعدهٔ قیامتست از احوال امور معاد هر آینه راست
ودرستست ودران خلافی نیست وَاِنَّ الدِّيْنَ بدرستیکه قیامت
لَوَاقِعٌ هر آینه حاصلست یعنی البته بوقوع آید وبحصول پیوندد وَالسَّمَاءِ
ذَاتِ الْحُبُكِ وآسمان صاحب زینتهای نیکوست از نجوم وکواکب وغیره
یعنی صاحب راههای نیکوست مثل طرقی که بر روی آب یا ریک ساخ میشود
نزد خوردن باد برو مانند طرایق مختلفه در روایت واقع شده که آسمان بر
همین طریق مخلوق کشته از حسن منقولست که مراد بحبک بزینت تمام وحسن بالا
کلامست بجهة کثرت ستارکان که مزین او بند از عبد الله عمر نقل کرده اند
مراد از حبک آسمان هفتمست که حقتعالی قسم بان یاد میکند اِنَّكُمْ لَفِي
قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ بدرستیکه شما ای اهل مکه از کفار مختلفید نسبت به پیغمبر

یعنی کاهی اورا شاعر میکوئید ووقتی ساحر وزمانی کاهن وکاهی مجنون
یا نسبت بقرآن یعنی نسبت بسحر میدهید ووقتی بکهانت وکاهی بافترا
وزمانی باساطیر الاولین ووقتی دیکر بالقای شیطان وساعتی منکر میتی
او تستان یا نسبت بقیامت یا امر دین که بعضی بان مقرید وبعضی منکر وجمعی
مترددوران یُؤْفَكُ عَنْهُ مصروف کردانیده میشود یعنی بکردانیده
میشود از او ایمان بمحمد یا بقرآن مَنْ اُفِكَ کسیکه مصروف شده است
یعنی توغل نمود در مصروفیت بروجهی که صرف اعظم واشد از ان نباشد
یا بکردانیده کشته از ایمان کسیکه سابق علم الهی مستحق مصروفیت شده
بجهة عناد وانکار ویا کردانیده میشود از حق وصواب کسیکه کردانیده شده است
از جمیع حقیقت وذکر قول مختلف دلالت بر ذکر حق که مرجع ضمیر عنه است
وکویند ضمیر عنه راجع است بما توعدون یعنی حقتعالی بذاریات وغیر ان
قسم یاد فرموده که وقوع امر قیامت حقست پس باسمان سوکند خورد
بر انکه ایشان در قول مختلفند یعنی بعضی شاکند وبعضی جاحد وبعد ازان فرمود
برکردانیده میشود از اقرار بامر قیامت یا بدین اسلام کسیکه در نهایت کردیدنست
بعد ازان اهل تکذیب را هدف تیر نفرین کرده میفرماید قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ
کشته شده اند یعنی لعنت کرده شده اند دروغ کویان از اصحاب قول مختلف
این خبرست در معنی دعا بقتل وهلاکت چه کفر جاری مجرای لعنتست از قبیل
قتل الانسان ما اکفره اَلَّذِيْنَ هُمْ دروغ کویانند ایشان فِي غَمْرَةٍ در جهل که

که فرو رونده است در کمراهیها سَاهُونَ غافلان و بیخبرانند از اوامر
ونواهی الهی بجهت نهایت جهالت وغایت غفلت بر سبیل استهزا
يَسْأَلُونَ می پرسند از تو بجهت مؤمنان که أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ کی
خواهد بود واقع شدن روز جزا که خدای شما بر وقوع ان سوکند یاد کرده
وگفته ان الدين لواقع پس حقتعالی در رد ایشان میفرماید که واقع شود جزا
يَوْمَ هُمْ در روزی که ایشان یعنی کافران عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ
بر آتشی که افروخته شده بدان آتش معذب کردند عکرمه گفته همچنانکه طلا بسبب
غشی که در دست بآتش مفتون میشود کفار نیز بجهت غش عقیده باطله داخل
آتش عذاب خواهند شد وبآتش مفتون شوند ودر حین سوخته شدن
ملائکه ایشانرا گویند ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ بچشید شما سوختن خود را هَذَا
این است که آنچه كُنتُم بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ بودید شما بان رسیدن وطلبیدن
شتاب میکردید ومیگفتید متی هذا الوعد وبعد از وعید کفار در وعد ابرار
میفرماید که إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستیکه پرهیزکاران از شرک معصیت و از انواع
فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ در بوستانها وچشمهای روان باشند یعنی بستانهای
مملو از اشجار که مشتمل بر انهار جاریه آخِذِينَ در حالتیکه فرا گیرندگان
باشند بر وجه رضای نفس وحسن غبطت مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ آنچه را که داده
باشد بایشان پروردگار ایشان از مثوبات اعمال صالحه وبایشان عطا فرموده
از انواع کرامت جدیده پس در استحقاق علت ایشان باین نعمت عظیمه
میفرماید که إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستیکه ایشان متقیان بودند قَبْلَ ذَلِكَ

پیش ازین

پیش از این یعنی پیش از دخول جنت دار تکلیف مُحْسِنِينَ نیکوکاران
وفرمان برداران یا احسان نمایندگان بغیر خود بانواع تصدقات
وغیر ان پس تفسیر ان مینماید بقوله كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ بودند
که در زمان اندک از شب مَا يَهْجَعُونَ خواب میکردند یعنی در
اکثر اوقات شب بعبادت مشغول شدند آیت دالست بر مبالغه
در قلت خواب کردن از ابن عباس مرویست که معنی آنست که کم
شبی میبود که ایشان بنماز تطوع اشتغال نمینمودند در اول یا در آخر
واین قول از ابی جعفر نیز ماثورست ضحاک ومجاهد در وقت این آیت
وقف میکردند بر قلیلا وبعد از ان ابتدا میکردند بقول من الليل ما يهجعون
ما را حمل بر نافیه میکردند یعنی محسنان کم بودند ودر دنیا بعد از ان فرمود که
خواب نمیکردند بلکه همیشه باحیای شب مشغول بودند وقول اول اکثر واشهر
واصح است وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ومیبودند بسحرها که ایشان
طلب آمرزش میکردند یعنی باوجود خواب اندک وطاعت بسیار چون ابتدای
سحر میشد استغفار میکردند بر وجهیکه گویا همه شب بجرایم ومآثم مشغول بودند
از امام جعفر صادق وامام محمد باقر مرویست که آیت در حق کسیست که در
سحر هفتاد بار استغفار کند در نماز وتر وقتاده که یکی از مشاهیر اهل سنت است
از سعید جبیر نقل کرده که ابن عباس فرموده که این آیت در شان اهل البيت
علی وفاطمه وحسن وحسین صلوات الله علیهم نزول یافته بعد از ان فرمود که عادت

امیر المؤمنین ع علی چنین بود که در ثلث اول شب خواب میفرمود و در ثلث
آخر بتهجد و تلاوت مشغول میشد و هر شب هشتاد رکعت نماز میگذارد
و در این نماز ختم کلام الله مینمود و در سحرگاه ذکر او سبحانه ورد خود ساخته
بود ضرار ابن حمزه که از جمله اصحاب احباب آنحضرت بود روایت
کند که در بعضی از شبها امیر المؤمنین ع را دیدم که در محراب ایستاده بود و میتپید
همچو تپیدن کسیکه او را مار گزیده باشد و بسوز تمام میگریست و مینالید و دست
بمحاسن شریف خود زده بود و میفرمود ای دنیا دیگری را مغرور ساز که من
فریفته تو نشوم و بتو رجوع نکنم و من ترا طلاق گفته ام و سه طلاقه کرده ام
بعد از آن فرمود ای دنیا زندگانی تو بغایت کوتاهست و امر خطیر تو اندکی
و آرزوی تو حقیر آه از کمی توشه تو راه و دوری و درازی سفر تو که انتها ندارد
از راه و بزرگی روز قیامت و منزلگاه آن بعد از ذکر احوال بدنیا بیان طاعت
مالیه میکند بقوله وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ و در مالهای مغنیان یعنی
توانگران حقی و نصیبی مقرر و بهره معین لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ مر خواهنده
بی بهره را محروم مستحقیست که از هیچکس چیزی نخواهد و گمان مردمان در حق
او چنان باشد که او غنیست و بدین جهت وی را از صدقه محروم سازند یا فقیریست
که بکثرت دختران مبتلا بود و یا مملوکی که مولا او را نفقه نداده و محروم کرده
یا فقیری که از پیشه خود چیزی کسب نتواند کرد یا کسی که اثمار یا زروع یا انعام
او را نقصان رسیده باشد عبد الله قلابه گوید که بیماریست که مال مشخص اهتمام میبرد

یکی از اصحاب

یکی از اصحاب گفت هذا المحروم یعنی این محرومست از برای او توزیعی باید کرد
پس برای او حقی قرار دادند پس از این وعد و وعید ارشاد مردمان است
بایمان از اینجهت بعد از این جهت استبصار ایشان بیان آیات خود مینماید
که وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ و در زمین نشانهائیست برای استدلال
بر وجود صانع و قدرت و ارادت و فرط رحمت او لِلْمُوقِنِينَ
برای یقین کننده کان یعنی موحدانیکه در طریق سوی برهانی که موصلست
بمعرفت یزدانی سلوک نموده اند و بصیقل دلایل واضحه زنگ ریب و شک
از قلوب خود زدوده اند و از جمله آیات ارضیه که بر روی زمین است بسط
الفتست از برای ساکنان و عیون متفجره و معادن مختلفه و متنوعه
و حیوانات منبثه که مختلفند از حیثیت صور و اشکال و افعال چون
بهایم و سباع و حشرات و نباتات از حبوب و بقول و جبال
موشده و براری و ابحره و وجود مسالک و طرق در آن بجهت
سهولت تردد بندگان بر آن و آنچه در نفس زمینست اختلاف
اجزای آنست در تغییرات و خواص و منافع وَفِي أَنْفُسِكُمْ
و در نفسهای خود نشانهاست از جمله دیدن و شنیدن و گفتار کردن
و راه رفتن همه دلالت بر کمال علم و قدرت صانع زیرا که در عالم
هیچ آیتی نیست مگر که در انسان نظیران هست و با وجود این متفرد است
بهیأت حسنه و مناظر بهیست و ترکیبات عجیبه و تمکین بر افعال غریبه و استنباط

صنایع مختلفه و استجماع کمالات متنوعه و بواسطه عقول زکیه و افهام صافیه

أَفَلَا تُبْصِرُونَ آیا پس نظر نمیکنید استفهام در معنی امر است یعنی نظر

کنید بعیون ناظره و افهام ناقده در صنایع و بدایع آفاق و انفس خود

تا بوسیله ان عالم شوید بر وجود صانع عالم و بر وحدت علم قدرت و

حکمت و رحمت واسعه وی چه هر که این آیتها در نفس خود ببیند و در صفحه

وجود خود آثار حکمت و قدرت صانع مطالعه نماید از حیات جاوید محظوظ شود

و مال او در نشاء قیامت بحسرت و ندامت نکشد بعد از ذکر آیات ارضیه

در بیان احوال آیات سمویه میفرماید که وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ و در آسمانست

روزی شما یعنی در ابر که سبب رزق شماست از احوال علویه از آنجهة

که باران است سعید جبیر گوید که مراد بر رزق بارانست زیرا که ترقی

عیون که سبب رزق است و اقوات از آنست وَمَا تُوعَدُونَ و

و دیگر در آسمانست آنچه وعده داده میشود بآن از مثوبات عظیمه چه

بهشتهای هفتگانه در آسمان هفتم است نزدیک سدرة المنتهی و گویند

مراد آنست که جمیع ارزاق شما و آنچه بان موعود شده اید مقدر و مکتوبست

در لوح محفوظ که در آسمان چهارم است پس باید بنده غم روزی نخورد

چه ان در جائی نهاده است که نه آفت باو رسد و نه دزد بر او راه یابد

از سفیان ثوری مرویست که واصل احدب بعد از تلاوت این آیت

گفته که ای چه سفاهت و حماقتست که در آنچه در آسمان نهاده است من

انرا در زمین همی خواهم پس بگوشه منزوی شده و بعبادت مشغول گشت

دوازچیزی

دور و چیزی باو نرسید سله خرما دید که پیش او نهاده اند او را برادری بود

که در توکل قرین او بود نزد وی آمد و رسیم سله دیگر نزد وی حاضر یافت

بتدریج بدین وجه روزی ایشان میرسید و ایشان بان معیشت میکردند بندگی

و عبادت میکردند تا بجوار الهی رسیده انکه بجهة تاکید قول روزی ارسانیدن

میفرماید که فَوَرَبِّ السَّمَاءِ پس سوگند بپروردگار آسمانها و زمین

که إِنَّهُ لَحَقٌّ بدرستیکه امر مذکور از آیات و روزی موعود هر آینه حق است

و راستست مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ در حالتیکه مانند انست

که شما سخن میگوئید یعنی همچنانکه شما هیچ شکی ندارید در گفتن خود شکی

از اصمعی مرویست که روزی از مسجد جامع بصره میرفتم در راه اعرابی دزد اجلاف

بر شتری نشسته و تیغی حمایل کرده و کمانی در بازو افکنده اسباب

ره زنی جمله از وی مهیا چون بر من رسید سلام کرد و گفت از کدام قبیله

گفتم از بنی الاصمع گفت تو اصمعی هستی گفتم چه گفت از کجا می آئی گفتم

از جائی که تلاوت قرآن مجید میکردند گفت خدای را کلامی است که آدمیان آن را

توانند انرا بخوانند گفتم بلی گفت برخوان من سورة الذاریات را

برخواندم چون باین آیت رسید که وفی السماء رزقکم گفت ای اصمعی بخدا

برای سوگند میدهم که اینکلام است که خدای بر محمد فرستاده گفتم بحق

آن خدائیکه محمد را بخلقان فرستاده که اینکلام خداوند است که برای محمد انزال کرد

فرموده چون اعرابی اینکلام بشنید از شتر بزیر آمد آنرا بکشت و پاره پاره

داد گفت ...

و با پوست و گفت بیا با هم اتفاق کنیم بمعاون یکدیگر این را بدرویشان تصدق
کنیم پس تیغ را بشکست و کمان را در زیر خاک پنهان کرد و روی در بیابان نهاد
و گفت وفی السماء رزقکم من نفس خود را ملامت کردم و گفتم ای نفس شوم
سالها باشد که تو این آیت را میخوانی و متیقظ نمیشوی اعرابی جلف که یک بار
این شنید متیقظ شد من دیگر اعرابی را ندیدم تا از زمانیکه بار سیم بحج رفتم
روزی در طواف بودم از پس پشت من کسی آواز داد چون نگاه کردم آن اعرابی را
دیدم که بواسطه کثرت طاعت و عبادت ضعیف شده بود و پوست بر استخوان
چسبیده و زرد گشته پس بر من سلام کرد و مرا بمقام ابراهیم برده گفت
هم از کلام خدا مرا بشنوان من همان سوره والذاریات را تلاوت نمودم
چون باین آیت رسیدم که وفی السماء رزقکم گفت یافتم آنچه پروردگار من مرا
وعده کرده بود چیزی دیگر بمیدانی من خواندم که فورب السماء والارض انه لحق
مثل ما انکم تنطقون اعرابی نعره بزد و گفت کیست آنکه خدا را بغضب آورد و کیست
که تصدیق قول وی نکند تا سوگند خورد پس دو سه بار اینکلام را اعاده کرد
و جان را بجان آفرین تسلیم کرد ابوسعید خدری از جناب پیغمبر روایت کرده که اگر
یکی از شما از روزی خود بگریزد روزی او تابع او شود و او را دریابد همچنانکه مرگ
تابع او میشود و او را درمی یابد از امیرالمؤمنین علی منقولست که روزی بر دو قسمت
یکی آنکه تو طالب اوئی و دیگری آنکه او طالب توست آنچه تو طالب اوئی احتمال
یافت و نیافت هر دو دارد و آنچه او طالب تست امکان ندارد که ترا در نیابد

از پیغمبر مرویست که اگر توکل کنید همچنانکه حق توکل است روزی داده شوید همچنانکه
مرغان روزی داده میشوند باین وجه که صباح از آشیانها بیرون میروند گرسنه
و شبانگاه سیر باز میگردند و حکمت در طلب رزق انتظام عالمست و سبب مودت
بنی آدم و چون حق تعالی بیان آیات و تعداد نعمات خود نمود در عقب آن باز
سر رشته کلام بجانب تهدید و تخویف کشیده حکایت ابراهیم و هلاک قوم لوط
میکند تا اهل ضلالت بوسیله آن خائف شده در طریق رشد و هدایت سلوک
کنند و میگوید هَلْ أَتَاكَ حدیث که آیا آمد بتو استفهام بجهت تفخیم این کلامست و تنبیه
بر آن که این از وحی ملک علامست نه از سخن محمد و مراد از آن خبرست یعنی البته
آمده است بتو حدیث ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ سخن مهمانان ابراهیم
که گرامی شده بودند نزد سبحانه یا نزد ابراهیم که بنفس نفیس خود بخدمت ایشان
قیام نمود و بروایت ابن عباس این مهمانان دوازده فرشته بودند جبرئیل و
میکائیل و اسرافیل و ملکی دیگر که از رقائیل است یا غیر او نزد بعضی دیگر سه
فرشته اول بودند و گویند ده بودند که عاشر ایشان جبرئیل بود و بر هر تقدیر
إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ چون در آمدند بر ابراهیم فَقَالُوا پس گفتند سلام کردیم
بر تو سَلَامًا سلام کردنی قَالَ گفت ابراهیم سَلَامٌ سلام بر شما است
و چون ایشانرا بصورتی غریب و شکلی عجیب دید بعد از جواب سلام فرمود
که شما قَوْمٌ مُنْكَرُونَ گروهی هستید ناشناخته یعنی علم بحقیقت شما
ندارم و نمیدانم که چه کسانید فَرَاغَ پس میل کرد ابراهیم و توجه فرمود إِلَىٰ أَهْلِهِ

بسوی اهل خود برد جنانکه ایشان ندانستند که بکجا میرود نزد ساره آمد و گفت مهمانان
عزیز و غریب رسیده اند طعامی هست که بان ضیافت ایشان نمایم گفت
چیزی نیست و یک گوساله که او را بهوس فرزندی پرورش میدادم و تربیت
میکنیم و دست پایش بحنا بسته و زنگ زر دار طلا در گردن او کرده و با وی
گرفته ام مانند فرزند عزیز او را نگهداشته ام او را بتو بخشیدم ابراهیم او را
بکشت و بریان کرده بر طبقی نهاده و نزد مهمانان آورد فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ
پس آمد بگوساله فربه بریان شده فَقَرَّبَهُ پس نزدیک او آورد و گردانید آن را
إِلَيْهِمْ بسوی ایشان یعنی ابراهیمش ایشان بر زمین نهاد ایشان بدان میل
نکردند قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ گفت آیا نمیخورید ازین طعام گویند که ابراهیم را
عادت این بود که در وقت اکل بمهمانان نظر نمیکرد تا مبادا که او شرمنده
شود و سر در پیش افکنده خودش مشغول طعام خوردن گردید بعادت قدیم
خود بر ایشان نگاه نمیکرد و ظنش این بود که ایشان بطعام خوردن مشغولند
و ساره زن او در پنجره نگاه میکرد دید که ایشان میل بطعام نمیکنند ابراهیم را
ازین معنی واقف گردانید بایما و اشاره چون نگاه کرد که طعام نمیخورند فَأَوْجَسَ
مِنْهُمْ پس یافت از ایشان خِيفَةً ترسی چه در آن روزگار هر که با کسی
دشمن بودی طعام او را نخوردی پس او بجهت این خائف شد که مبادا ایشان را
ضرری باو رسد یا از دزدی یا غیره یا بجهت آنکه بگردن آمدن ضرر آمده باشند چون
از ابراهیم اثر خوف دیدند قَالُوا لَا تَخَفْ گفتند باوی مترس و اندیشه مکن در راه مده

که ما دو

که ما دوست تو میباشیم دشمن نیستیم مترس چون ابراهیم دانست که ایشان
فرشته گانند گفت چرا پیشتر مرا خبر نکردید تا من این گوساله را بیجان
نمیکردم و از مادرش جدا نمیکردم نمیدانستم جبرئیل پر بر آن گوساله زد و زنده شد
و برجست و فریاد کنان رو بجانب مادر نهاد ساره در پس پرده چون این
حالت بدید متعجب شد ابراهیم نیز از آن حالت در تعجب افتاد ایشان دیگر باز
آغاز سخن کرده وَبَشَّرُوهُ و مژده دادند او را بِغُلَامٍ به پسری اسحق نام
که از ساره متولد شود عَلِيمٍ کامل در علوم شرعیه یعنی چون بحد بلوغ رسد در کمال
علم باشد فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ پس روی بخانه نهاد ساره فِي صَرَّةٍ در حالتیکه
فریاد کننده بود و گویند مراد از صرة آه واویلا یا یا ویلتی است که در وقت
تعجب میگویند و گفته اند که ساره بعد از شنیدن این سخن گفت الیلیا الیلیا
و این کلمه در لغت ایشان در وقت امور معجب مستعمل بوده فَصَكَّتْ پس طپانچه
بر انگشتان وَجْهَهَا بر روی خود زد و این از عادت زنان است
در وقت تعجب و گویند که چون این مژده شنید حرارت دم حیض را در خود
یافت بجهت این طپانچه بر رو زد مقاتل و کلبی گفته اند که انگشتان را جمع کرد
و بر هر دو جبین خود زد وَقَالَتْ و گفت من عَجُوزٌ عَقِيمٌ پیرزنی
نازاینده ام پس چگونه فرزند آرم در روایت آمده که او را نود و پنج سال
بود ابراهیم را صد و نود سال بود و هرگز نزائیده بود چون وعده فرزند
شنید بسیار متعجب شد قَالُوا گفتند فرشتگان باو بعد از مشاهده تعجب ازو

كذلك همچنانكه بشارت داديم ترا قال ربك گفته است پروردگار تو و ما از قول
او خبر ميدهيم نه از راى خود انه بدرستيكه خداى هو الحكيم العليم
و اوست حكم كننده بوجود ولد مر ترا يا محكم كار در انچه اراده فرمايد و دانا بحقيقت تو
و بجميع خفاياى امور و هر كه متصف باين دو صفت باشد قول او حق است و عدل
و وعده او صدق خواهد بود مرويست كه چون جبرئيل بتعجب ساره بديد او را گفت
كه نظر كن در سقف خانه خود چون نظر كرد ديد كه چوبهاى خشك كه در سقف
ان خانه كشيده بودند همه سبز شده و ميوه بر ايشان ظاهر شده و ميوه بر حالت
خوردنى است پس نزد اينحال اطمينان تمام درباب وجود ولد او را حاصل شد القصه
چون ابراهيم دانست كه ايشان فرشتگانند و فرود آمدن ايشان هيئت
مجموعى جز بامرى نخواهد بود قال پس ابراهيم گفت كه فما خطبكم پس چيست كار
بزرگ شما ايها المرسلون اى فرستاده شدگان از نزد خداوند عالميان
قالوا انا ارسلنا گفتند ايشان در جواب خليل الرحمن كه اى خليل بدرستيكه
كه ما فرستاده شده ايم الى قوم مجرمين بسوى گروه گنه كاران چه كفر شيمه
كنهاست مراد قوم لوط اند يعنى ما را بجانب گروه لوط فرستاده اند لنرسل
ما فرو فرستيم يعنى نازل گردانيم عليهم بر ايشان بعد از هلاك ايشان و زير و
زبر كردن شهر ايشان حجارة من طين سنگ از گل مصنوع شده مراد طين
متحجر است يعنى بغايت سختى و پختگى بحد صلابت حجر رسيده باشد چون آجر و سفال
مسومة عند ربك للمسرفين در حالتيكه ان سنگها نشان كرده شده اند

نزد پروردگار

نزد پروردگارت براى اسراف كننده گان مرويست كه ان سنگها بعد از
هلاك ايشان و زير و زبر شدن شهرهاى ايشان نازل شد و زمين
ان شهر را هموار نمود و اصح روايت آنست كه بر جمعى فرود آمد كه ايشان
در ان شهر نبودند و همه بدان سنگ هلاك شدند و چون ابراهيم معلوم كرد كه
ايشان بجهت هلاك قوم لوط نازل شده اند دل مباركش براى برادرزاده خود
متالم گشت گفت آيا حال او در ان بلاد چگونه گذرد ملايكه گفتند غم مخور كه بلوط
و دختران او آسيبى نخواهد رسيد فاخرجنا پس بيرون خواهيم آورد من كان فيها
هر كه باشد در ديهاى مؤتفكه من المؤمنين از گرويدگان بلوط فما وجدنا فيها
پس نيافتيم ما در ان شهرها و ديهها غير بيت من المسلمين غير يك خانه
كه مسلمانست و گفته اند كه در مدت بيست سال از قوم يك كس بلوط ايمان
آورده بود و تركنا و باقى گذاشتيم فيها آية در ان آيتى يعنى نشانه از
عذاب كه ان احجار مسومه است يا السواد مياه منتنه للذين براى عبرت
انانكه يخافون كه ميترسند من العذاب الاليم از عذاب دردناك
يعنى ديده اعتبار گشوده بوسيله كسب ايمان مثل ان عذاب را از
خود باز دارند جمعى كه فساد دارند و بنهايت عنادند باين علامت متنبه
ميشوند بعد از ان در بيان قصه موسى و فرعون و استيصال قبطيان
خبر ميدهد كه و فى موسى و نيز در قصه موسى آيتست مر اهل اعتبار را
يا گردانيم در قصه موسى نشانه براى مؤمنان ترسكار كه اذ ارسلناه چون

فرستادیم او را اِلی فِرعَونَ بسوی فرعون و قوم او بِسُلطانٍ مُبینٍ
بحجت روشن که ان ید و بیضاست و عصا و غیر ان فَتَوَلّیٰ پس برگشت
از ایمان آوردن بِرُکنِهِ بقوت خود یعنی بسبب انچه متقوی و مستظهر بود
بدان از کثرت جنود و خزاین از ایمان اعراض نمود یا گردانید کسیرا که
رکن او بودند و بایشان مستند و متقوی از قبول حق وَقالَ و گفت که موسی
ساحِرٌ جادو است و چشم بند خارق عادت بنماید اَو مَجنُونٌ
یا دیوانه است که از عاقبت کار خود نمی اندیشد و چون فرعون از موسی برگشت
و بروی طعنه زد و قوم او با وی در طغیان اتفاق کردند فَاَخَذناهُ وَ جُنُودَهُ
پس گرفتیم او را و لشکر او را بغضب و قهر خود فَنَبَذناهُم پس بیفکندیم
همهٔ ایشان را فِی الیَمِّ در دریا و غرق ساختیم وَهُوَ مُلِیمٌ در حالتیکه
فرعون ملامت کننده بود نفس خود را که چرا از موسی اعراض کردم و بوی
طعنه زدم وَفی عادٍ در قصهٔ عاد نیز آیتست برای عبرت اهل اعتبار
اِذ اَرسَلنا عَلَیهِمُ چون فرستادیم برایشان الرِّیحَ العَقیمَ بادی که
آبستن کننده درخت و حامل سحاب نباشد یعنی بادی بی خیر و نفع
و امیر المؤمنین علی فرموده که مراد باد نکباست و نزد ابن عباس باد دبور
و بروایت ابن مسیب باد جنوب و بر هر تقدیر ما تَذَرُ نمیگذاشت
ان باد مِن شَیءٍ اَتَت عَلَیهِ هیچ چیز را که بگذشت بر وی اِلّا جَعَلَتهُ
مگر که گردانید آن چیز را کَالرَّمیمِ مثل آن چیز که کهنه و ریزیده شود چون گیاه

خشک

خشک استخوان کهنه و ریزه گشته وَفی ثَمُودَ و در قوم ثمود نیز نشانیست
مر مؤمنان ترسکار را اِذ قیلَ لَهُم چون گفته شد مر ایشانرا بعد از
تکذیب صالح و عقر ناقه تَمَتَّعُوا برخوردار شوید از زندگانی خود و نفع گیرید
از عمر و مال خود حَتّیٰ حینٍ تا هنگام عذاب که بعد از گذشتن سه روز
خواهد کما قال تمتعوا ثلاث ایام فَعَتَوا پس گشتند عَن اَمرِ رَبِّهِم
از فرمان پروردگار خود و بتدارک مافات مشغول نشدند فَاَخَذَتهُمُ
الصّاعِقَةُ پس گرفت ایشانرا عقوبتی بیهوش کننده و هلاک سازنده
بعد از سه روز وَهُم یَنظُرُونَ و حال آنکه ایشان میدیدند آنرا
معاینه چون آن در روز بایشان فرود آمد و مراد از صاعقه صیحهٔ جبرئیلست
یا آتش نازل شد از آسمان فَمَا استَطاعُوا مِن قِیامٍ پس نتوانستند
از برخواستن یعنی قادر نبودند برآنکه برخیزند از عذاب بگریزند وَما کانُوا
مُنتَصِرینَ و نبودند انتقام کشنده کان از ما یاری دهندگان یکدیگر را
در دفع عقاب وَقَومَ نُوحٍ و هلاک کردیم قوم نوح را مِن قَبلُ
پیش از امم مذکوره اِنَّهُم کانُوا بدرستیکه ایشان بودند قَوماً فاسِقینَ
که گروه بیرون رفتگان از استقامت ایمان بسبب کفر و طغیان و قصص
انبیا و امم ایشان در موضع خود سمت تحریر بسبیل تفصیل پذیرفت بعد از
ذکر امم مکذبه و استیصال ایشان در بیان کمال قدرت خود میفرماید که وَالسَّماءَ
بَنَیناها و آسمانرا بنا کردیم و آنرا بلند برافراشتیم بِاَیدٍ بقوت کامله خود

وَاِنَّا لَمُوسِعُونَ و بدرستیکه ما توانائیم بر بنای ان و یا قادر بر آفریدن
چیزیکه اعظم ازان باشد و اشتقاق ان از وسعت بمعنی طاقت است یعنی
وسعت کننده ایم آسمان را یا علم ما واسع است بهمه امور یعنی دانائیم به
جمیع اشیا و توانا بهمه اشیا وَالْاَرْضَ فَرَشْنَاهَا و زمین را گسترانیده ایم
بسبب قرار آفریدن خلقان بران فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ پس نیک
گسترانیده ایم ازما سوی وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا و از هر چیزی از
اصناف موجودات آفریدیم زَوْجَيْنِ دو صنف که هر یک زوج
دیگریست از حیثیت شکل مانند مرد و زن یا بجهت تعاقب چون لیل
و نهار و شمس و قمر و ربیع و خریف و شتا و صیف و یا بجهت مخاصمه ذاتی
چون نور و ظلمت و رعد و برق و رطب و یابس و سهل و جبل و برینقیاس
سما و ارض و بر و بحر و جن و انس و غیر آن و یا بطریق مخالفت صفاتی چون
حلو و مر و سقم و صحت و غنی و فقیر و ضحک و بکا و فرح و غم و موت و حیوة مراد
انست که انچه آفریده ماست بطریق زوجیت آفریدیم پس لازم خاکی که
ایمانست و معصیت که خلاف انست و جز ان از صفات مکروهه که ضد صفات
حسنه اند آفریده او باشند حاصل که ما رفع سما و ارض و ازواج نمودیم لَعَلَّكُمْ
تَذَكَّرُونَ باراده انکه شاید که شما پند پذیر شوید و بدانید که تعدد از خواص
ممکنات است و واجب بذات قابل تعدد و انقسام نیست و بجهت ان
راه برید بخالق خود و پرستش او کنید چون مقصود آفرینش اشیاء مختلفه معرفت

عبادتست فَفِرُّوا پس بگریزید از کفر خود یعنی رجوع کنید اِلَى اللّٰهِ
بسوی توحید خدا یا از عذاب او بثواب او یا از معصیت او
بطاعت او از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که مراد ان است که
حج کنید بقصد نزدیکی برحمت او سبحانه یا فرار کنید از جمیع انچه شما را
از طاعت باز دارد و بالکلیه متوجه شوید بطاعت او سبحانه ابن عجیبه
گفته که از وی در وی گریزید محققان گفته اند که بگریزید بوی از ما سوی
وی در بحر الحقایق آورده که اینکه گریخته اید از حق بسبب تعلق بما سوی
در حق گریزید بقطع تعلق از خود یا از وصف خود بوصف حق گریزید یا از خود
فرار کنید و با حق قرار گیرید اِنِّي لَكُمْ بدرستیکه من مر شما را مِنْهُ
از عذاب او سبحانه نَذِيرٌ مُبِينٌ بیم کننده ام آشکارا نماینده منذر به
از جانب او سبحانه بمعجزات ظاهره یا آشکارا کننده انچه از او حذر واجبست
وَلَا تَجْعَلُوا و مگردانید یعنی فرا مگیرید مَعَ اللّٰهِ با خدای بحق اِلٰهًا آخَرَ
معبودی دیگر اِنِّي لَكُمْ بدرستیکه مر شما را مِنْهُ از عذاب خدای
در عبادت غیر او نَذِيرٌ مُبِينٌ ترساننده ام هویدا و پیدا و تکرار این
قول جهت تاکیدست یا اول مرتبه است بر ترک ایمان و دوم بر شرک
آوردن كَذٰلِكَ دأب امم سابقه همچنانست که دأب قوم تو
یعنی همچنین که قوم تو تکذیب میکنند امم سابقه نیز پیغمبران خود را تکذیب
میکردند پس در تفسیر این مجمل میفرماید مَا اَتَى الَّذِينَ نیامد بانانکه

بودند من قبلهم پیش از کفار مکه من رسول هیچ فرستاده الا
قالوا مگر که گفته اند قوم او ساحر جادوست در وقتی که معجزه بایشان
مینمودند او مجنون یا دیوانه ست گاهی که از بعث ایشان خبر میداد
اتواصوا آیا وصیت کرده اند پیشینیان مر پسینیان را به این سخن
تا متفق شده اند باین قول استفهام برای توبیخ است و معنی مراد نفی است
یعنی وصیت نکرده اند بیکدیگر بجهت عدم تلاقی ایشان در زمان واحد
بل هم قوم طاغون بلکه ایشان گروهی اند نافرمان و از حد بیرون
روندگان چون طغیان ایشان را برین قول میدارد فتول عنهم
پس روی بگردان از ایشان یعنی چون مکرر اظهار دعوت کردی بر ایشان
و ایشان بجهت اصرار عناد بجهت آن ابا کردند پس از مجازات ایشان اعراض
نما تا وقتی که مامور شوی بقتال ایشان فما انت بملوم پس نیستی تو
ملامت زده نزد حضرت عزت بجهت اعراض از ایشان بعد از تکرار
تبلیغ دعوت بقدر وسع و طاقت چه در اینصورت لوم بر ایشان است
که ترک دعوت تو کردند وذکّر و پند ده اهل ایمان را فان الذکری
بدرستیکه پس پند دادن تنفع المؤمنین نفع میدهد مؤمنان را یعنی بجهت کفر و
عناد کافران و جحود اهل طغیان ترک تذکیر و موعظه اهل ایمان مکن
دوست از نصیحت ایشان باز مدار چه موعظه و نصیحت موجب زیادتی بصیرت
ایشان میشود و بسبب اکتساب طاعات و اجتناب از محرمات

از مجاهد

از مجاهد نقلست که امیر المؤمنین روزی پیراهن بر خود پیچیده از خانه بیرون آمد
محزون و غمناک فرمود چون آیت فتول عنهم فما انت بملوم نازل شد هیچکس
از ما نبود مگر که غمگین شد و متیقن گشت بر انقطاع وحی و نزول عقوبت
و چون آیت فان الذکری تنفع المؤمنین فرود آمد خوشحال شدیم در کتاب
فصول آورده که کلام مذکّر یعنی ناصح و واعظ باید که مشتمل باشد بر ده چیز
تا سامع را نفع رسد اول تذکیر نعمت خدای تا بشکرگذاری او اقدام نمایند
دویم ذکر محنت و بلا و ثواب آن تا در آن شکیبائی ورزند سیم بیان عقوبت
گناهان و تهدید و زجر آن تا از آن منزجر گردند و تایب شوند چهارم اظهار
مکاید و وساوس شیطان تا از آن متحذر شوند پنجم ذکر زوال نعمت دنیا
و بی اعتباری آن تا دل در آن نه بندند ششم بیان مرگ کردن
تا مستعد رفتن شوند هفتم تکرار روز قیامت تا کار آن روز بسازند
هشتم بیان درکات دوزخ و انواع سختی عذاب آن تا از آن بترسند
نهم تعداد درجات بهشت و اقسام نعمتهای آن تا بدان راغب شوند
دهم بنای کلام بر خوف و رجا نهادن یعنی گاهی از عظمت و کبریا و هیبت
الهی سخن راندن تا از آن خایف شوند و وقتی رحمت و مهربانی حضرت
عزت را تقریر کردن تا بدان امید وار باشند پس هر موعظه که مشتمل
باشد برین سخنان سبب منفعت مؤمنات و بعد از امر با بلاغ بیان حجت
ایشان تعطیل میفرماید وما خلقت الجن والانس و نیافریدیم پریان

واو میا زائده الّا لیعبدون مگر بجهة آنکه پرستند مرا بر وجه اختیار نه بطریق
اجبار و گویند مراد آنست که خلق بندگان نکردم مگر بجهة آنکه امر کنم ایشانرا
بعبادت و مؤید این است قوله وما امروا الا لیعبدوا الله و مجاهد گوید لیعبدون
بمعنی لیعرفون تفسیر کرده اند یعنی نیافریدیم هیچ یک از جن و انس را مگر که بشناسند
مرا و بصفات ثبوتیه و سلبیه من عارف گردند پوشیده نماند که غرض اصلی از
خلق بندگان تعریفی منوط است نه عبادت و معرفت لیکن چون ثواب حاصل
نمیشود مگر بعبادت پس گویند که عبادت غایت خلقت نه ثواب پس مالک
جمیع عباد را بعبادت آنست که تا بوسیلهٔ آن در نشأهٔ آخرت فایض گشته
و باد از حضیض چاه و شقاوت خلاص شده بذروه جاه سعادت رسند تحصیل
ارزاق خود کنند و در طعام مالک چه او سبحانه غنی مطلق است و متفضل بر جمیع
بندگان و معطی ارزاق ایشان خواه بعبادت مشغول شوند یا نه و ازین جهت که
میفرماید که ما ارید منهم نمیخواهم از ایشان من رزق هیچ روزی و ما
ارید ان یطعمون و نمیخواهم که طعام دهند مرا بلکه رزق و طعام دادن صفت منست
و پس برای تاکید این حکم میفرماید که ان الله هو الرزاق بدرستیکه خدای
اوست روزی دهنده جمیع خلایق نه غیر او پس در هیچ باب محتاج غیر نباشد ذو القوة
المتین خداوند توانائی استوار و توانائی خود یعنی قادریست که بلیغ الاقتدار
و کامل القدرت است بر هر چیز که گرد عجز را گرد سرادقات او راه نباشد جلت قدرته و چون
کفار قریش این دلایل ظاهر که دالند بر قدرت قاهر او سبحانه در عناد افزوده

بودی نگرویدند

بودی نگرویدند از ینجهت در تخویف ایشان میفرماید که فان للذین ظلموا
بدرستیکه مر آنانراست که ستم کردند بر خود بکفر یا بر رسول بتکذیب ذنوبا
بهره از عذاب مثل ذنوب اصحابهم فلا یستعجلون
مانند بهرهٔ یاران ایشان یعنی نظیر ایشان در کفر و عناد از امم مکذبه مانند
قوم نوح و عاد و ثمود مراد آنست که بایشان خواهد رسید آنچه بامم ماضیه رسید از
عقاب و عذاب و تعجیل آن را از ما درخواست نکنند چه آن فوت نخواهد شد
فویل پس کلمه عذاب یا چاه ویل که در قعر دوزخست للذین کفروا
مر آنانراست که کافر شدند بخدا و رسول نگرویدند من یومهم
الذی یوعدون از عذاب روز ایشان که وعده داده میشوند
مراد روز قیامت یا روز بدر

تمام شد تفسیر سوره الذاریات

بحول و قوة الهی

اللهم اغفر

ولوالدیه

تاریخ نوزدهم فاطمه سلطان ۱۳۰۵

بسم الله الرحمن الرحیم

والطور سوگند بطور سینا که جبل زبیرست بمدین در ارض مقدس که موسی بر بالای ان کلام حق تعالی استماع فرموده و تخصیص این کوه بجهت برکت و کثرت منفعتست که دران ست و گویند مراد مطلق کوه ست که میخهای زمین اند با منابع و منافع و نزد مقاتل مراد دو کوه هند که یکی را طیسنا گویند بجهت کثرت تین دران و دیگری را زیتا بجهت بسیاری زیتون دران و گویند اشتقاق از طایرست یعنی سوگند بانچه طیران مینماید از اوج ایجاد و تخصیص مواد یا اعلام از عالم غیب بعالم شهادت وکتاب مسطور و سوگند بکتاب نوشته شده فی رق منشور در صحیفه گشوده بوقت خواندن مراد قرآن ست و نزد بعضی مراد باین کتاب لوح محفوظ ست و ان تخته ایست از زمرد سبز و یا کتاب تورات که نعت محمد دران مسطورست یا صحیفه اعمال بندگان که در روز قیامت برایشان منشور سازند یا لوح دل عارفانست که مرقوم ست از معارف حکم والبیت المعمور و سوگند بخانه آبادان یعنی کعبه معظمه و معموریت ان بکثرت زیارت حاجیان ست و خدمت مجاوران و ان اول خانه ایست که در زمین بنا شده برای عبادت بندگان یا مراد ضراح ست که مقابل حقیقی خانه کعبه واقع شده در آسمان چهارم و عمارت ان بکثرت طوف فرشتگانست و از امیر المومنین علی مرویست که هر روز هفتاد هزار فرشته میروند و طواف میکنند و هرگز نوبت باولین نمیرسد و خازن او فرشته ایست

که اورا

که اورا رزین خوانند و ان خانه از یاقوت سرخ ست و خدای ان را در عهد آدم بزمین فرستاد و در زمان طوفان امر فرمود تا انرا باسمان بردند و زهری از سعید بن مسیب نقل کرده که ابوهریره از جناب پیغمبر روایت کرده که بیت المعمور آسمان دنیاست و در آسمان چهارم نهریست که انرا نهر الحیوان خوانند هر روز جبرئیل در وقت طلوع آفتاب دران نهر داخل میشود و چون بیرون می آید اجنحه خود را می افشاند هفتاد هزار قطره ازان بچکد و حق تعالی از هر قطره ازان فرشته بیافریند و همه را امر میکند بداخل شدن در بیت المعمور پس ایشان امروز در انخانه نماز میگذارند و طواف میکنند و روز دیگر باز ~~که هفتاد هزار دیگر شدن و دیگر بطریق~~ مذکور میفرستند و هرگز نوبت طواف باولین نمیرسد و نزد بعضی مراد از بیت المعمور قلب مومن ست که عرش الرحمن ست و عمارت ان بمعرفت و اخلاص ست یعنی قسم بقلوب اهل ایمان که معمورست بخلوص عرفان والسقف المرفوع و سوگند بسقف بلند برافراشته یعنی آسمان که مجمع انوار حکمت و مخزن اسرار فطرتست و نزد ابن عباس مراد عرش الهیست که جامع غرایب و عجایب ست و گویند مراد آسمان اوست که مانند سقف زمین ست این قول از حضرت امیر المومنین علی منقولست والبحر المسجور و سوگند بدریای پر آمده یا بجهنم که بجهت پری آتش که دران افروخته و تابیده شده ست سعید بن جبیر نقل کرده که امیر المومنین علی از یهودی پرسید که در کتاب شما دوزخ در کدام موضع

کفت در دریا فرمود ما اراه الا الصادق نمیدانیم او را در اینقول الا راستکوی
لقوله تعالی والبحر المسجور مرویست از حضرت جناب پیغمبر صلعم که باید هیچکس در دریا
نه نشینند مگر حاجیان یا معابر یا مجاهد چه در زیر دریا آتش است و در
زیر آتش دریا و در زیر آن دریای آتش و در خبرست که رسول ص فرمود که روز
قیامت دریا را پر از آتش کنند و باب دریا ان آتش را بر افروزند
و بروایت دیگر همه دریاها را در روز قیامت بتابانند تا آتش سوزان
شوند و بعد از آن همه دریاهارا بیکدیگر کشایند تا همه یکدریا شود پس همه
بیک دوزخ روان سازند و نیز از حضرت علی ع مرویست که مراد به بحر
مسجور دریائیست در زیر عرش حضرت باری و عمق و قعر ان مقابل
هفت آسمان و زمین است و در وآبیست سطبر مانند آب منی که انرا
بحر الحیوان گویند در وقت بعث حقتعالی بان امر فرماید تا چهل صباح در قبور
بارید شود و در نفخه دویم همه خلایق از ان آب زنده شوند و از قبور
بیرون آیند و محققان گفته اند که سقف مرفوع روح رفیع القدرست که سقف
خانه دلست و بحر مسجور دلیست با آتش محبت تافته حاصل که حقتعالی باین
امور معظمه عجیبه قسم یاد فرموده براینکه ان عذاب ربک لواقع
هر ایستیکه عذاب پروردگار تو هر آینه بوقوع آینده است و نازل شونده
ما له من دافع نیست مر العذاب را هیچ دفع کننده یعنی البته واقع
خواهد شد خبر ای معظم کویند بمدینه رفتم که سخنی در باب اساری بدر بعوض

حضرت پیغمبر ص سازم پس بمسجد در آمدم انحضرت در نماز صبح بود و سورة الطور قرائت
میفرمود چون باین آیت رسید که ان عذاب ربک لواقع نزدیک بود که
دلم از خوف شکافته شود فی الحال اسلام آوردم از ترس آنکه مبادا عذاب
نازل شود و من بر صفت کفر بمیرم یوم تمور السماء مورا یعنی عذاب واقع شود
در روزی که مضطرب شود آسمان مضطرب شدنی یعنی متردد گردد در ان رفتن
شکافته شود و کویند مور حرکتیست در تموج بر سبیل استداره یعنی آسمان بگرد خود
موج زند و بگردد مانند کشتی بر روی آب که بگرد خود آید وتسیر الجبال سیرا
و روان شود کوهها یعنی از اماکن خود که روی زمینست زایل گردند و چون هبا بر هوا
روند رفتنی یعنی البته مانند غبار گشته بر هوا پراکنده شوند و چون این واقع شود
فویل یومئذ للمکذبین پس کلمه عذاب در انروز مر مکذبان را یعنی تکذیب کنندگان را است
که سخن خدا و رسول را بدروغ پنداشتند الذین هم فی خوض یلعبون
آنانکه ایشان در شروع کردن در اقوال باطله که ان استهزاست بقرآن و تکذیب
پیغمبر آخر الزمان و انکار بعث در ان جهان بازی میکنند و استهزا مینمایند یعنی
انرا بازیچه بر میدارند و وقع بران نمینهند یوم یدعون روزیکه دفع کرده شوند
کافران دفع کردنی یعنی بیفکنند ایشانرا از روی قهر و اجبار الی نار جهنم
بسوی آتش دوزخ دعا کردنی و افکندنی بعنف و قهر مقاتل گفته که مراد از دع انست
که خازنان دوزخ دستهای کافرانرا بر گردن های ایشان بسته و موی پیشانی
ایشانرا بر پشت پای بروی افکنده بدوزخ اندازند و در این حال ایشانرا گویند

که هذه النار التی این ان آتشیست که کنتم بها تکذبون بودید بان
در دنیا تکذیب میکردید و باور نمیداشتید و میگفتید که او ساحرست و انچه میگوید
که وحی است سحرست نه سخن خدا أفسحر هذا آیا پس سحرست اینکه می
بینید از انواع عذاب دوزخ یعنی همچنانکه وحی الهی را سحر می پنداشتید پس اینرا
نیز سحر می پندارید ام انتم لا تبصرون آیا شما نمی بینید این عذاب را
و کورید از مشاهده این همچنانکه در دنیا کور بودید از دیدن انچه دلالت بر وقوع این عذاب
میکرد این قول بر سبیل تحکم است و تقریع پس ایشانرا بعد از این توبیخ گویند
که اصلوها در آئید بدوزخ فاصبروا صبر کنید بر کشیدن عذاب
او لا تصبروا یا صبر مکنید و جزع نمائید سواء علیکم یکسانست بر شما
صبر و عدم صبر یعنی بر هر وجه که بخواهید از صبر و عدم صبر در دوزخ داخل شوید که هیچ گریز
گاهی نیست شمارا ازان پس نه قوت پرهیز دارید و نه پای گریز دائما معذب
خواهید بود دران انما تجزون جز این نیست که جزا داده میشوید ما کنتم تعملون
بانچه بودید که میکردید در دنیا از استهزا و انکار و تکذیب پیغمبران و بعد از ذکر حالات
دوزخیان بیان احوال متقیان میکند که ان المتقین بدرستیکه پرهیزکاران
از کفر و شرک و عصیان فی جنات در بوستانها باشند و چه بوستانها و نعیم
و در نعمتهای و چه نعمتها یعنی بوستانها و نعمتها که در نضارت و کرامت بمرتبه کمال
باشند فاکهین لذت کننده گان و خوشحالان بما آتاهم بسبب عطا کردن
ایشانرا ربهم پروردگار ایشان و وقیهم و نگاهداشتن ایشان را ربهم

پروردگار

پروردگار ایشان عذاب الجحیم از عذاب دوزخ یعنی اینکه دران روز
شادمان باشند بسبب عطا کردن حق تعالی باشد ایشانرا بانواع نعیم و نگهداشتن
ایشانرا از عذاب جحیم و چون در بهشت داخل شوند خزنه ایشانرا گویند کلوا
بخورید از مطعومات بهشت واشربوا و بیاشامید از مشروبات ان
خوردنی و آشامیدنی هنیئا گوارنده بدون هیضه و تقبض از پیغمبر مرویست
که فرمود بحق آنکس که نفس من بید قدرت اوست که مردی از بهشت قوت صد مرد
داشته باشد که برغبت تمام باکل و شرب و جماع اقدام نماید و بعد از اکل عرقی از ایشان
حاصل شود که اطیب از بوی مشک باشد و تحلیل انچه خورده و آشامیده باشد این مرتبه
پس حق تعالی گوید که این یادداشتیست مر شمارا بما کنتم تعملون بسبب انچه بودید که
عمل میکردید در دنیا بعضی از علما گفته اند که هر چند وعده بکردار بسته است اما اصل ان
دران فضل الهیست و اگر نه پیداست که مزد کردار ما چه باشد پس ایشان بفضل الله
مستغرق چنین نعمتی شوند متکئین در حالتیکه تکیه زدگان باشند در بهشت
علی سرر بر تختهای بزر بافته مصفوفة بهم پیوسته و در برابر یکدیگر نهاده
و زوجناهم و جفت گردانیم ایشانرا بحور بازنان سفید اندام بارنانی
که سفیدی چشم ایشان در کمال سفیدی باشد عین گشاده چشم یا سیاهی
چشم ایشان بغایت سیاه باشد یا وی قرین و همنشین سازیم ایشانرا باین نوع از زنان
والذین آمنوا و کسانیکه مؤمن بوده باشند واتبعتهم ذریتهم و پیرو باشند
ایشانرا ذریه و فرزندان صغار ایشان در دخول جنات یا در وصول بدرجات ایشان

یعنی ما جمع کنیم برای ایشان انواع سرور و بهجت را از امور مذکوره که آن داخل شدن
ایشانست در خلد برین و تزویج بحور عین و موانسه باخوان مؤمنین و اجتماع
اولاد با ایشان در درجات علیین بعد از ان در بیان الحاق ذریت با آبا
میفرماید که بایمان بسبب ایمان عظیم القدر که آن ایمان آباست الحقنا
بهم ذریتهم در رسانیم با ایشان فرزندان و خویشان ایشانرا یعنی با آنکه
درجات آبا بلند باشد نسبت بذریت صغار ما بفضل خود درجات ذریت را
نیز بلند کردانیم تا چشم پدران بجمال ایشان روشن گردد و بدیدار یکدیگر خوشحال
شوند وما التناهم من عملهم من شیء از ثواب کردار ایشان هیچ یعنی
فرزندان را بدرجه پدران رسانیم بی آنکه نقصانی بثواب ایشان رسد بلکه بتفضل
وکرم خود اولاد را رفعت درجه ارزانی فرمائیم پس بجهت تاکید این قول میفرماید که
کل امرء هر مردی مکلف بما کسب بانچه کسب کرده باشد رهین در
گروست روز قیامت یعنی وابسته است بپاداش کردار خود و بعمل دیگری
مواخذ نیست یعنی همچنانکه شخصی بنده خود را مرهون میسازد میبینی که بروست
همچنین نفس عبد که در حکم مرهونست نزد او سبحانه بعمل صالح که مطلب بدست
مرویست از حضرت جناب پیغمبر که خدا بردارد درجه اولاد مؤمن را تا آنکه برتبه
درجه پدر برسند اگرچه ایشان درخور آن درجه او نباشند تا چشم او بایشان روشن
گردد بعد از ان آیت مذکوره تلاوت فرمودند از ابن عباس نقلست که چون بنده مؤمن
بدرجه خود رسید گوید بار خدایا پدر و مادر و فرزندانم کجایند ندا آید که آن عملی نداشتند

که مستوجب

که مستوجب آن شوند که در مرتبه و درجه تو باشند او گوید خداوندا چه باشد که
بفضل خود ایشانرا بمن رسانی حق تعالی امر فرماید تا همه ایشانرا نزد او برند و زادان
از امیرالمؤمنین علی ع روایت کرده که حضرت رسالت ص فرمود که مؤمنان و فرزندان
ایشان در بهشت باشند بعد از ان آیت مذکوره را تلاوت فرمود و از امام جعفر صادق
علیه السلام مرویست که اطفال مؤمنانرا راه نمایند بپدران ایشان در روز
قیامت بعد از ان در بیان نعمت خود بر اهل ایمان میفرماید وامددناهم
و می افزائیم مر متقیانرا یعنی زیاده بر آنچه داشته باشند بدهیم ایشانرا
بفاکهة میوه بجمیع انواع آن ولحم و گوشت با همه اصناف آن مما
یشتهون از آنچه آرزو کنند یعنی خواهیم داد بمتقیان وقتا بعد وقت
آنچه آرزوی نفس ایشان باشد یتنازعون داد و ستد کنند با یکدیگر
فیها در بهشت یعنی بهم دهند و از هم ستانند کاسا کاسه مملو از خمر
بهشت که لا لغو فیها هیچ سخن بیهوده نباشد در آن یعنی در اثنای شرب
آن با یکدیگر مخاصمت نکنند و سخنهای لغو و بیهوده تکلم ننمایند ولا تاثیم
و نه گناهکار گردانیدن یعنی در میان آن فعلی نکنند که موجب اثم باشد و نه
قولی که بسبب آن بگناه منسوب گردند بر خلاف خمر دنیا که از ستم و عربده
و فحش که موجب اثمست خالی نیست بلکه عقول اهل بهشت بر حال
خود باشد و هر چند که در شرب آن اغراق کنند عقول ایشان زایل نگردد
و هیچ اثمی بر آن مترتب نشود ویطوف علیهم و طواف کننده بر گرد ایشان

باکاسهای خمر یا برای خدمت غِلْمَانٌ لَهُمْ خادمانی که مخصوص باشند
مرایشانرا بر شکل پسران خوش صورت آفریده شده كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان
در حسن و فصاحت و صفا و لطافت لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ مرواریدی پوشیده اند
در صدف که دست هیچکس بدامن ایشان نرسیده باشد و بسبب اسباب
خارجی متبدل نگشته از قتاده نقلست که شخصی از حضرت پیغمبر پرسید
که خادم چنین است مخدوم چگونه باشد فرمود فضل مخدوم بر خادم چون فضل ماه
شب چهارده باشد بر جمیع ستارگان و نیز از آن حضرت مرویست که
کمترین اهل بهشت از روی مرتبه مرتبه کسیست که خادم خود را بخواند هزار
خادم در جواب لبیک لبیک گویند در روایت آمده که همچنانکه اهل بهشت
از غلمان محظوظ شوند غلمان نیز از خدمتکاری ایشان در کمال التذاذ
باشند چه انجا دار استراحتست نه سرای کلفت و در تبیان آورده که ذکور
اولاد مشرکان غلمان اهل بهشت باشند و اناث ایشان حور العین
و اولاد مؤمنین با پدران خود بر همان آیین باشند که در دنیا بوده اند و این
غریبست القصه اهل بهشت بر تختهای زرین در مقابل یکدیگر نشسته باشند
وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ و روی آرند بعضی از ایشان عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر
يَتَسَاءَلُونَ در حالتیکه پرسند از یکدیگر احوال اعمال خود را که موجب استسعاد
باشد قَالُوا إِنَّا كُنَّا گویند بدرستیکه ما بودیم قَبْلُ پیش ازین روز فِي أَهْلِنَا
درمیان اهل خود یعنی بودیم در دنیا در دنیا مُشْفِقِينَ ترسندگان از عذاب و عقاب

نیران

نیران و بسبب آن بطاعت رحمن مرتکب شده از عصیان دور میشدیم
فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا پس منت نهاد خدای بر ما بلطف و رحمت و توفیق
در طاعت و اجتناب از معصیت وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ و
نگاه داشت ما را از عذاب آتشی که مانند بادیست در نهایت گرمی
که نفوذ کننده باشد در مسام و گویند که سموم نام جهنمست إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ
بدرستیکه ما بودیم پیش ازین در دنیا نَدْعُوهُ میپرستیدیم خدای را باخلاص
یا میخواندیم اورا در نجات دادن از آتش جهیم و عذاب الیم پس او اجابت
دعای ما کرد إِنَّهُ بدرستیکه او هُوَ الْبَرُّ اوست نیکوکار به بندگان الرَّحِيمُ
بسیار مهربان برایشان و لهذا عابد او مثابست و سایل او مجاب
قبل ازین گذشت که جماعت مقتسمان بعقاب مکه نشسته حضرت رسول را
نزد قوافل عرب بکهانت و شعر منسوب میساختند و آنحضرت بواسطه آن
ملول و غمگین میشد حق سبحانه و تعالی بجهت تسلی آن قدوه احباب از گفتار ناصواب کفار
با و خطاب کرده میفرماید که فَذَكِّرْ پس پند ده ای محمد بقرآن اهل مکه را و سخن
مشرکان گرد ملال بر خواطر خود راه مده و بسبب آن از موعظه و نصیحت
متقاعد مشو فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ پس نیستی بحق انعام پروردگار تو
بر تو باعطای مرتبه نبوت بِكَاهِنٍ خبر دهنده از غیب بوسیله جن بدون
نزول وحی وَلَا مَجْنُونٍ و نه دیوانه که عقل او پوشیده باشد و آنچنانکه کفار
قریش در حق تو میگویند چه قول ایشان باطلست و سخن ایشان متناقض و

کاهن محتاجست در کهانت بفطنت و وقت نظر و مجنون عقل او پوشیده است
و در نهایت سفاهت خلاصه کلام آنست که محمد اوند که تو در صدق نبوت از جهت
عقل یکی ازین دو طایفه نیستی و عقیده کفار چنین است لیکن باعث برای قول
تکذیب بر تو آنان رحمت مستریح شونم همچنانکه سفها استراحت می یابند از
تکذیب اعداء خود اَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند مشرکان قریش که محمد شَاعِرٌ
شاعر است و آنچه ازو صادر میشود از فصاحت و بلاغت بجهت قوت شعریت
نَتَرَبَّصُ بِهِ انتظار میبریم او را یعنی چشم انداریم که برسد باو رَيْبَ الْمَنُونِ
حادثه و مصیبت روزگار که از غایت شدت نفس را مضطرب سازد و
گویند ریب المنون بمعنی موت است یعنی منتظر مرگ اوئیم یعنی چونکه رونق شعر
بوجود شاعر است پس انتظار مرگ او میکشیم تا همچنانکه شعرای دیگر که نابغه و زهیر
و امثال ایشان بودند بسبب حادثه موت رونق شعار ایشان برطرف شد
وی نیز بواسطه انقطاع حیات از رونق خود بیفتد قُلْ تَرَبَّصُوا بگو ای محمد در
جواب ایشان انتظار برید زمان نکبت یا مرگ مرا فَإِنِّي مَعَكُم پس بدرستیکه
من با شما مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ از جمله منتظرانم یعنی من انتظار حدوث
بلیت یا هلاک شما میکشم همچنانکه شما منتظر آنید که مصیبتی یا المی بر من نازل شود
یا موت بمن طاری گردد مراد ازین تهدید ایشانست بوقوع مصیبت و هلاکت
برایشان پس بیان بطلان قول ایشان میکند که اَمْ تَأْمُرُهُمْ بلکه امر میکند
و میفرماید ایشانرا أَحْلَامُهُم عقول ایشان که بِهَذَا اینقول متناقض

چه کهانت

چه کهانت تابع فطنت و جنون لازم زوال عقل و شعر کلامیست متسق
و مخیل و موزون و آن با جنون میسر نمیشود این سخنان ایشان نه بر
مقتضی عقل باشد پس ازین اعراض نموده میفرماید اَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ
بلکه ایشان گروهی اند از حد درگذشتگان در مکابره و عناد و طغیان
پس شروع در حجت دیگر کرده میفرماید که اَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند کفار
قریش تَقَوَّلَهُ بربافته است محمد قرآنرا و از خود میگوید و چنین نیست که ایشان
میگویند بَل لَا يُؤْمِنُونَ بلکه ایمان نخواهند آورد یعنی باعث ایشان بر
اینقول اقرار ایشانست بر کفر و طغیان و اصرار بر عدم ایمان و اگرنه
ایشان از سر یقین میدانستند که قرآن منقول نیست بجهت عجز جمیع فصحا و
بلغا از آوردن مثل آن لهذا از آن جهت الزام ایشان میفرماید که اگر
قرآن بربافته محمد باشد فَلْيَأْتُوا پس بگو که بیاورند بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ
سخنی مانند قرآن اِن كَانُوا صَادِقِينَ اگر باشند راستگویان
دران که قرآنرا از خود میتوان ساخت و چون عاجزند پس معلوم میشود
که قرآن کلام ملک علام است نه سخن محمد بعد از آن بر ایشان احتجاج
می آورد بابتدا برین وجه که اَمْ خُلِقُوا یا آفریده شده اند مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ
بی چیزی یعنی آیا ایشان بی خالقی مخلوق گشته اند و بجهت اینست که
بعبادت شایق نیستند یا ایا ایشان مخلوق شده اند نه از برای فساد
یعنی عبث و بازیچه که اصلا قلم تکلیف بر ایشان نباشد و جزای عمل ایشان

ندهند ام هم الخالقون آیا ایشان آفریننده مکونات و مخلوقات اند
و چون این نیز باطلست پس البته عدم تصدیق ایشان بجهة عناد و استکبار است
نه آنکه عقول ایشان ادراک ظاهره و معجزات بینه نمیکنند که دال اند
بر نبوت حضرت رسالت و صدق دعوی او نیز بر سبیل الزام حجت
میفرماید که ام خلقوا السموات والارض آیا آفریده اند آسمانها
و زمینها را و چنین نیست بل لا یوقنون بلکه بیقین نمییابند که خالق
جمیع مکونات واجب الوجود است و بواسطه عناد و انکار همیشه بر
بر گرد گمان میکردند ام عندهم آیا نزدیک ایشانست خزائن
ربك خزینهای فضل پروردگار تو تا نبوت بهر که خواهند دهند یا خزائن
علوم الهی در دست ایشانست تا بدانند که لایق منصب نبوت
کیست ام هم المصیطرون آیا ایشان غالبانند و مسلط شده
گان بر همه اشیا تا مدبر امور ربوبیت شوند و جمیع چیزها را بر اراده
و مشیت خود نهند بجهة آن هرچه خواهند کنند و منصب رسالت را
بهر که خواهند دهند ام لهم سلّم آیا مر ایشانراست نردبانی که
بوسیله آن بآسمان برآمده یستمعون فیه بشنوند در آنجا کلام ملایکه
و آنچه از علوم غیبیت که بر ایشان وحی کرده میشود یا علم بما کان و یکون
پیدا کنند و عالم شوند بتقدیم موت محمد و ظفر یافتن ایشان بر و
در عاقبت همچنانکه مظنه ایشانست و اگر چنین است که ایشان

کمان

کمان ببرند فلیأت مستمعهم پس باید که بیاورد شنونده ایشان
که بر آسمان رفته باشد و کلام غیبی استماع نموده بسلطان مبین
بحجتی روشن و دلیلی هویدا که گواه باشد بر صدق استماع وی چه هر که
دعوی امری کند که بداهت عقل حکم نکند بر آن بر وی لازمست که اقامت
حجت نماید بر صدق مدعای خودش پس تجهیل اهل شرک میکند که ام له
البنات آیا مر خدایراست دختران و لکم البنون و مر شماراست
پسران یعنی هر که رای او درین خانه باشد که اسناد بنات بخالق خود کنند
و نسبت به بنین بخود دهد در نهایت سفاهت و حماقت خواهد بود
پس چگونه از شان او باشد که بنردبان عروج کرده بعالم ملکوت برآید و بر
جمیع غیوب مطلع گردد ام تسئلهم آیا میخواهی ایشانرا به تبلیغ رسالت
اجری اجرا فهم مزدی تا بسبب آن تاوان زده شوند پس ایشان
من مغرم مثقلون از التزام آن تاوان بر خود گران بار شوند بواسطه
آن از اتباع تو روی بگردانند ام عندهم الغیب آیا نزدیک ایشانست
آنچه غیب دارد و مکتوب شده مراد لوح محفوظست که همه مغیبات در و
مندرج است فهم یکتبون پس ایشان بنویسند از آنچه در وست تا گویند
که خبر پیغمبر در امر قیامت و بعث و جزا و حساب باطلست و اصلی ندارد
یا آنچه از آنجا بنویسند که موت محمد کی خواهد بود تا از آن راحت یابند
ام یریدون کیدا آیا میخواهند مکری و تدبیری درباره تو مراد مکر ایست

که در دار الندوه میکردند با حضرت رسالت از قتل و حبس و اخراج فالذین کفروا
پس آنانکه کافر شده‌اند هم المکیدون ایشانند کید کرده شده گان یعنی ایشانند
کسانی که وبال کید و مکر برایشان باز گردد و مقتول گردند در بدر و گرفتار شوند
بعذاب ابدی کید خدا عبارتست از تدبیر برای اولیای خود تا بسبب ان
اعدای خود را مغلوب و مقهور گرداند ام لهم اله غیر الله یا معبودی بجز
از خدای بحق حیث که یاری ایشان کند و حمایت نماید ایشانرا از عذاب که مکافات
مکر ایشانست پس در تنزیه خود میفرماید که سبحان الله منزه و پاکست خدای
عما یشرکون از آنچه شرک می‌آرند بوی عبده اوثان بجهة فرط عناد و طغیان
بقرآن منکر شدند و بوحدانیت او سبحانه معترف نمیشدند و بحضرت رسالت
میگفتند که پاره از آسمان را بر سر ما فرود آور اگر در وعده عذاب صادقی
حق تعالی در جواب فرمود وان یروا کسفا من السماء و اگر ببینند پاره از
آسمان که ساقطا فرود آینده باشد بر سر ایشان یقولوا گویند
از فرط طغیان و محض استکبار بیفتد از آسمان پاره بلکه این سحاب است
مرکوم ابریست بر هم نشسته و بهم چسپیده یعنی عناد ایشان تا غایتست
که با وجود مشاهده آثار عذاب از کفر باز نایستند و چون حال ایشان بر این منوالست
فذرهم پس واگذار و دست بدار از ایشان و بمکافات کفر و عناد ایشان
ارتکاب منمای حتی یلاقوا تا وقتی که ببینند از روی معاینه یومهم الذی
فیه از روز خود را که در وی یصعقون هلاک کرده شوند بوقوع صاعقه بر ایشان
مراد نفخه اولست که در حین وقوع ان همه خلایق هلاک شوند یوم لا یغنی عنهم

ازو

از روز که نفع ندهد یعنی باز ندارد از ایشان کیدهم مکر ایشان شیئا
چیزی را از عذاب و عقاب ولا هم ینصرون و نه ایشان یاری کرده شوند
یعنی در ان روز هیچکس یاری ایشان نکند در دفع عذاب مراد روز قیامتست
وان للذین ظلموا و بدرستیکه مر آنانرا که ستم کردند بر نفس خود
یعنی کافر شدند عذابا دون ذلک عذابی غیر از عذاب
آخرت که عذاب قبرست یا مؤاخذه ایشان بقتل در روز بدر یا بقحط
در مدت هفت سال یا جمیع مصایب دنیا ولکن اکثرهم ولیکن بیشترین
این کفار لا یعلمون نمیدانند وقوع عذاب را و از عذاب خبر ندارند
واصبر و شکیبائی کن لحکم ربک مر حکم پروردگار خود را
درباره ایشان که آن امهال ایشانست و در ابقای تو در مشقت
کشیدن از ایشان فانک پس بدرستیکه تو باعیننا بحیث حمایت و
نگهداشت مائی یعنی بحیثیتی هستی که ترا میبینیم و بنظر لطف و عنایت محافظت
تو میکنیم از مکر و ضرر اهل شرک نسبت بتو وسبح و تسبیح کن و بپاکی
خدای خود را یاد کن بحمد ربک در حالتیکه ان مقترن باشد بحمد
پروردگار تو مراد از تسبیح و تحمید نمازست یعنی نماز گذار حین تقوم
هنگامیکه برخیزی از خواب که نماز تهجدست و گویند مراد انست که بگو سبحانک
اللهم و بحمدک در زمانیکه برخیزی از مجلس در خبر آمده که هرکه در وقت برخاستن
از مجلس بگوید که سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک

کفارهٔ هر لغو و لهوی باشد که در آن مجلس واقع شده باشد و اگر در مجلس خیر
بوده خیر او زیاده گردد و هر که در آن مجلس بوده باشد آمرزیده گردد و ببرکات
این کلمات و از ابن عباس و حسن منقولست که مراد دو رکعت نماز نافلهٔ
صبح است بعد از برخاستن از خواب وَمِنَ اللَّيْلِ و در بعضی برخواستن
از شب فَسَبِّحْهُ پس نماز گذار خدای را مراد نماز شام و خفتن است
و گویند مراد نافلهٔ شب است و شبهه نیست در آنکه صلواة لیل از ریا دورتر است
و بر نفس دشوارتر است و از این جهة از اذکر ممتاز ساخت وَإِدْبَارَ
النُّجُومِ و نماز گذار در عقب برگشتن نجوم یعنی بعد از خفا آنها یعنی
صبح و از حضرت امیر المؤمنین علی ع مرویست مراد دو رکعت نماز نافلهٔ صبح است
و این منقول از ابی جعفر ع و ابی عبد الله ع نیز مرویست که پیغمبر ص فرمود که این دو
رکعت بهتر است از هر چه آفتاب بر آن تابد و بروایت ضحاک مراد
نماز صبح است و گویند مراد از این آیت نیز آنست که در وقت
صبح و شام از ذکر پروردگار خود غافل نشود و در جمیع
اوقات شب و روز تنزیه او سبحانه نماید
که او از وی غافل نیست و حافظ و ناصر
اوست تمام شد تفسیر سورهٔ
والطور در ماه
صفر المظفر
~~١٣١٣~~
١٣١٢

بسم الله الرحمن الرحیم
بنام خداوند بخشنده مهربان

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى قسم بستاره چون طلوع کند و بلند بر آید و یا هبوط کند
و غروب نماید چه هوی بهر دو معنی آمده بنا بر اول مشتق از هوت و بنا بر ثانی
مشتق هُوِیّ بضم ها از مجاهد نقلست که مراد بنجم اسم جنس است یعنی گویند
ستاره‌گان که موجب زینت آسمانند و رهنمای مسافران در بحر و رجم
شیاطین از صعود بآسمان و جعلناها رجوما للشیاطین از ابن عباس روایت است
که مراد ثریاست که نزد بهار روی بغروب می‌نهد و نزد بعضی دیگر زهره و گویند
مراد آن کواکب اند که وقت سحر بغروب نزدیک میشوند و العلامت متهجدانست
که بآن وقت تهجد میشناسند و بنماز شب مشغول شوند و در خبر است که علی بن الحسین ع
چون وقت سحر رسیدی بمیان سرا آمدی و نظر در آسمان کردی و گفتی که
بار خدایا ستاره‌های آسمان فرو رفتند و چشمهای خلقانت در خواب شد
و بندگان ترا آواز رسا کی گشته و تو آن خدائی که ترا خواب نبود و عامه از امام
جعفر صادق ع روایت کرده اند که مراد ستارهٔ وجود محمدیست که در شب معراج
از آسمان فرود آمد یا ببالا رفت مرویست که بعد از عروج آنحضرت ابوطالب
گفتند که محمد از وقت نماز شام و خفتن ناپدید شده و وی همه شب در تجسس آن
حضرت بود و هیچ جا وی را نمی‌یافت و ام هانی در حجره او را طلب میکرد نمی‌دید ابوطالب
مسلح شده بنو هاشم را جمع کرد و سوگند خورد که اگر صباح محمد را نیابید همه را از آزار
و خواری بقتل رسانم چون صبح نزدیک رسید ستاره از قطب آسمان جدا شد و نمایان روی

دهر ساعت بزمین نزدیک میشد تا بدر خانه پیغمبر فرود آمد چون نگاه کردند آنحضرت بود
فذالک قوله والنجم اذا هوی و در بعضی روایت آمده که چون حضرت دعوت آغاز کرد
اهل شرک آغاز طعنه کرده گفتند که محمد گمراه شده است از دین پدران خود خطا کرد
که احداث دین دیگر کرد از برای بندگان خدا حقتعالی آیت فرستاد و بعضی دیگر
از مفسران گفته اند که سلمان و جمعی دیگر از اصحاب از آنحضرت پرسیدند که یا رسول الله
بعد از تو وصی و خلیفهٔ تو که خواهد بود فرمود که امشب ستاره ببام او فرود آید
همه اهل مکه آنشب بامهای خانهٔ خود را رفتند و منتظر بودند که ببام خانهٔ چه
کس فرود آید و همه طمع داشتند که کوکب رخشان ببام ایشان فرود آید مگر امیر المؤمنین
و فاطمه که ایشان ورد خود را از دست ندادند و گفتند اگر بخانهٔ ما فرود آید ما چگونه
شکر آنرا تقدیم رسانیم اگر نه فرود نیاید بر ما حرجی نخواهد بود پس ایشان در محراب
خود بعبادت مشغول بودند تا حینی که ستاره رخشان از قطب آسمان جدا شد
و گویند ستارهٔ زهره بود بزمین نزدیک می آمد تا که بر بام خانهٔ فاطمه فرود آمد
فذالک قوله تعالی والنجم اذا هوی گروهی از منافقان گفتند که الان محمد قد ضل علی
محمد در حق علی گمراه شد چه منصبی که در خور او نبود تعیین فرمود حقتعالی قسم یاد کرد
که بآن ستاره که بخانهٔ او فرود آمد که ما ضل صاحبکم گمراه نشد صاحب شما
ای اهل قریش یعنی محمد که بجهت تبلیغ رسالت و هدایت مصاحبت میکرد با اهل
قریش یعنی از حق عدول ننمود و از هدایت بضلالت امر ننمود و ما غوی
و خطا نکرد آنچه بشمار رسیده یعنی از الصواب گفته بخطا و بامر باطل مرتکب نشد

و نزد فقیه علی بن مغازلی که یکی از مشاهیر اهل سنت و کبرای است روایت میکند
باسناد از ابن عباس که گفت من با جمعی از بنی هاشم در مجلس منور حضرت
بودیم که ناگاه کوکب نورانی از آسمان جدا شد و هبوط نمود تا بتدریج بزمین آمد
حضرت رسول فرمود نظر کنید که این ستاره در خانه که هبوط و سقوط کرد
و در کدام منزل نزول نمود اهل مجلس متفحص برخواستند ناگاه یکی از محبان
امیر المؤمنین بحضرت رسالت اخبار نمود که آن کوکب در منزل خورشید برج
آسمان ولایت و درضر هدایت علی بن ابی طالب نزول کرد حضرت
از ین صورت بغایت خرم و خوشحال شد منافقان زبان طعن گشوده آغاز
تشنیع انسرور کردند که محمد در محبت پسر عم خود غلو میکند و در آن مبالغه
مینماید و در طریق محبت و مودت علی ضال و گمراه گشته غبار غم بر خاطر
عاطر آنحضرت نشست حقتعالی برای تسکین خاطر مبارک او و تنزیه او از حجایب
اهل غوایت و ضلال این آیت فرستاد و عروه بن زبیر روایت کرده که
بعد از نزول این آیت عتبه بن ابی لهب گفت بخدا که محمد را ایذا و آزار رسانم
پس نزد آنحضرت آمد و آب دهان بر روی مبارک انسرور انداخت و گفت انا کافر
بالنجم اذا هوی آنحضرت دلتنگ شد و برو نفرین کرد و گفت بار خدایا ددی از
ددان خود برو مسلط گردان تا او را بخورد و از ین سخن بسی بر نیاید که با جمعی
قریش تجارت میرفتند در راه بمنزلی فرود آمدند و در آنجا راهبی بود آواز داد که این
منزل ددان و شیران است بر حذر باشید ابو لهب گفت امشب پای کمی کنید

ای گروه قریش که میترسم که از پسر خود چه محمد او را دعای بد کرده ایشان همه
بارها جمع کرده و بر بالای آن جای عتبه را ترتیب داده و خود پیرامون
آن بخفتند و شتران خود بخوابانیدند چون پاسی از شب بگذشت شیری بیامد
و از آن شتران بگذشت و قدم بر سر آنها نهاد و یک یک را بو میکرد تا بر بالای
آن بارها آمد و عتبه را ببوئید نزد الحال عتبه آواز داد که قتلنی رب محمد خدای
محمد مرا بکشت پس فی الفور شیر سر او را برکند و همه اعضای او را پاره
پاره کرد و بعضی از آن بخورد و باز گشت تعرض هیچ کس دیگر نرسانید و گویند
در حینیکه پیغمبر ص مامور شد که باصحاب بگوید که درهای خانهای خود را که
بمسجد گشوده اند مسدود سازند گروهی باو اقدام نمودند و بعضی دیگر نه
بعلت قرابت مانند عباس و حمزه درین باب تعلل میکردند و میگفتند
که این خطاب بما نخواهد بود و اول کسیکه قبول این امر کرد حضرت امیر ع بود حضرت
پیغمبر با فاطمه گفت ای جان پدر این خطاب با تو و علی نیست تو و علی ع
از منید و من از شما اگر در شما مسدود شود همانست که در من مسدود شده
پس از آنجا بگذشت و به عباس آمد و حمزه ایشان گفتند یا رسول الله ما را
چه میفرمائی گفت خدا میفرماید که سد ابواب مسجد کنید گفتند اینقدر
رخصت باشد که روزنه در آنجا بگذاریم تا روی مبارک ترا ببینیم فرمود
رخصت نیست همه درها مسدود شد مگر در امیر المؤمنین ع و رسول بر بالای
منبر برآمد و در جواب آنانیکه زبان اعتراض گشوده گفتند چرا علی را تخصیص

کردی

کردی و درا او را گذاشتی فرمود بخدا اگر من در شما را مسدود ساختم و در علی را گشودم
بلکه حقتعالی امر فرموده من چنان کردم چون منافقان این را مشاهده کردند گفتند الان
محمد قد ضل فی علی حقتعالی این آیت فرستاد که والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی
وما ینطق عن الهوی و سخن نگفت محمد ص از روی نفس و میل طبع خود
یعنی نطق او بقرآن و جمیع احکام ایمان بهوا و آرزوی نفس او نیست ان هو
الا وحی یوحی و نیست نطق او مگر بوحی یعنی بانچه که فرود آمده میشود گویا میشود از جانب
حقتعالی است نه از رای خود علمه شدید القوی آموزانید پیغمبر خود را
یعنی وحی فرود آورد باو فرشته که سختست قوتهای او و مراد جبرئیل است و از شدت
قوت او بود که شهرستان قوم لوط را از زمین برکند و بر اجنحه خود گرفت و چندان
باسمان نزدیک گردانید که آواز سگان آن بلاد را فرشتگان آسمان شنیدند
بعد از آن از آن بر زمین منقلب گردانید و قوم ثمود را بیک صیحه هلاک ساخت و نیز
بجهت شدت قوت او ست هبوط و صعود او بر انبیا باسرعتر بود از چشم برهم
زدن مرویست که او در ارض مقدسه ابلیس را دید که با عیسی سخن میکرد بال خود را
متحرک ساخت بادی که از بال او متموج شده بود او را باقصای جبل هند انداخت و
نیز در صفت او میفرماید که ذو مرة صاحب زورست و شدت در عقل و در دیانت
و خداوند متانت در دیانت و امانت و از ابن عباس منقولست که ذو مرة یعنی
دو منظر است یعنی خداوند صورت نیکو و نزد قتاده یعنی دو خلق طویلست خداوند
بالای دراز و یا بمعنی مرور کننده بود در هوا بطریق صعود و هبوط فاستوی

پس راست بایستاد بر آن صورت که حضرت بود وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ در حالتیکه
در کنار بلندتر بود و آن فضای دنیاست نزدیک مطلع آفتاب که نسبت بافق
مغرب ارفع است چنانکه در علم هیئت مقرر شده و بخاری و مسلم از ابن مسعود
نقل کرده اند که پیغمبر جبرئیل را در افق اعلی مشاهده فرمود با ششصد جناح چون
آنحضرت او را دید که با جنحهٔ خود که از مشرق تا مغرب فرا گرفته بود بیهوش شد
و بعد از افاقه وی را بر صورت بشر یافت که نزدیک او نشسته بود و دو دستی بر
سینهٔ مبارک او نهاده و دستی بر کتفش حقتعالی باین اشارت فرمود که ثُمَّ دَنَا
پس نزدیک شد به پیغمبر بعد از آنکه او را دیده بود و بیهوش شده فَتَدَلَّىٰ پس در
آویخت از افق یعنی از آنجا سر فرود آورد و خود را بر سر پیغمبر آویخت بجهة
سخن کردن با وی این کلام مشعر است بر شدت قوت او و چون نزدیک
پیغمبر آمد فَكَانَ پس بود مقدار قرب مسافت میان او و پیغمبر قَابَ قَوْسَيْنِ
مثل مقدار دو کمان أَوْ أَدْنَىٰ یا نزدیکتر از آن یعنی بر وجهی به پیغمبر
نزدیک شد که اگر کسی مشاهده قرب مسافت بکردی میان ایشان متردد میشد در آنکه
آنرا مقدار دو کمان تقدیر کند غرض ازین تمثیل شدت اتصال و ارتباط است
بینهما فَأَوْحَىٰ پس وحی کرد إِلَىٰ عَبْدِهِ بسوی بنده خود که محمد است
مَا أَوْحَىٰ آنچه وحی کرد بوی و از قرا منقولست که ضمیر هو راجع به پیغمبر است
و معنی اینکه راست بایستاد جبرئیل در حالتیکه پیغمبر در افق اعلی بود یعنی در
آسمان دنیا بوقت رفتن بمعراج و گویند جمیع ضمایر مذکوره از قول علمه شدید القوی

تا بانجا

تا بانجا راجع بحضرت احدیت است پس مراد بشدید القوی شدت قوت و قدرت او
سبحانه کما جلت قدرته و هو الرزاق ذو القوة المتین و دنوا و سبحانه بحضرت
رسالت مشیر است برفع مکانت او نزد حضرت صمدیت و مراد بتدلی
او سبحانه جذب حبیب خود است بجانب جناب خود بجهت شدت محبتش
نسبت بآنحضرت و مصداق اینست روایت انس در سیاقت حدیث
معراج که ثم دنی الجبار رب العزة فتدلی منه قاب قوسین او ادنی و از حسن بن
فضل مرویست که معنی آنست که محمد بوی نزدیک شد پس آویخته شد یعنی
دست بحجب و سرادقات عرش زد چون قدمش را جای قرار نبود معلق
بر هوا بایستاد حقتعالی باو وحی کرد و نزد بعضی دیگر ضمیر فتدلی راجع بقرب میان
پیغمبر و حقتعالی و ضمیر او ادنی الی آخره راجع باو سبحانه یعنی در شب معراج حضرت رسالت
نزدیک شد بجناب احدیت از ساق عرش و مقرب درگاه الوهیت گشت
بمکان و منزلت پیغمبر بسبب قرب و مکان پس فتدلی شد یعنی فروتنی کرد
سر فرود آورد و برای سجده عبودیت و شکر نعمت قربیت تا موجب لئن شکرتم
لازیدنکم بسبب زیادتی قرب شکر نعمت و قرب میان حضرت رسالت و حضرت
عزت مقدار دو کمان بود بلکه کمتر از آن و این کنایت است از تاکید قربیت و تقریر
شدت محبت بواسطه تقرب با فهام در ضمایر آیت فردی شده چه عادت
عظمای عرب آن بود که چون در بستن عهدی خواستندی که نقصی بدان راه نیابد
هر یکی از متعاقدان کمان خود را حاضر ساخته بیکدیگر انضمام دادندی و بیک بار هر دو

الی پیغمبر و ضمیر کان

قبضه ما کرده کشیدندی و باتفاق یکدیگر تیری ازان انداختندی پس این صورت
از ایشان بدان معنی بودی که موافقت کلی میان ما تحقیق پذیرفت و مصادقت
اصلی بر وجهی تمهید یافت که بعد ازین رضا و سخط یکی از ما عین رضا و سخط
ان دیگری باشد پس درین آیت باعنایت اشارتست باینکه محبت و
قربیت پیغمبر با حضرت احدیت بمثابه متانت و تاکید یافت که مقبول رسول مقبول حضرت
احدیتست و مردود او مردود درگاه صمدیت شیخ ابو الحسن نوری را ازین معنی
پرسیدند جواب داد که جائی که جبرئیل درنگنجد نوری کیست که ازان سخن گوید
لهذا بعضی از علما گفته اند که اولی انست که تعرض باین وحی نکنیم وانرا در پرده
اخفا بگذاریم اما انچه در احادیث و روایات این وحی وارد گشته ذکر ان
هیچ نقصان ندارد و ان اخبار منطوی بر سه چیزست اول انکه مضمون وحی
ان بود که نه آنست که دوست میداریم معاتبه با امت تو الا بطریق محاسبه
ایشان طی میکردم دویم انکه حق سبحانه خطاب باو کرد ای محمد منم و تو و ما سوای من و
تو آفریده ام برای تو حضرت در جواب عرض کرد که ای پروردگار من توئی و تو
و من و ما سوای این را ترک کردم برای تو سیم انکه امت تو طاعت من
بجای می آورند و عصیان نیز میورزند طاعت ایشانرا قبول میکنم اگرچه با قصور و
فتورست زیرا که کریمم و معصیت ایشانرا درگذرانیدم اگرچه متصف بکثرت و فورست
زیرا که رحیمم و در تفسیر اهل بیت علیهم السلام مذکورست که حق تعالی شب معراج با رسول
تقریر امامت علی بن ابی طالب فرمود فاوحی الی عبده فی علی لیلة المعراج برزبان

بخلقان

بخلقان انچه فرستاده بود بتو در شب معراج از جانب پروردگار خود در حق
علی بن ابی طالب یعنی در باب امامت وی القصه او سبحانه بجهة تحقیق
انچه پیغمبر مشاهده نمود میفرماید ما كَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأى دروغ نگفت دل او
انچیز را که دید انحضرت بعینه از صورت جلی جبرئیل یعنی در وهم نینداخت دل او
اینکه چیزی که دید محض تخیل بود زیرا که انحضرت بعین مبین و علم یقین خود عارف بود
بانکه مرئی جبرئیلست واصلا در ان شک نداشت و بران قول که مرئی او سبحانه
بوده در شب معراج مراد از رؤیت بطریق جبرئیلست چه او سبحانه به بصر مرئی نمیشود
بدلایل قطعیه عقلیه و مؤید اینست که از انحضرت پرسیدند که آیا دیدی پروردگار
خود را فرمود که دیدم اورا بدیده دل و ندیدم بچشم ظاهر و ابن عباس نیز فرموده
که رأی محمد ربه بفواده محمد خدای خود را دید بدیده دل و باطن یعنی بعلم یقین بدانست
خدای خود را بوسیله انچه مشاهده نمود از آیات باهرات اگرچه قبل ازین نیز
باین عالم بود و این تمثیل قول ابراهیمست که لیطمئن قلبی و از ابو العالیه مرویست
که از حضرت سؤال رؤیت حق تعالی کردند در شب معراج فرمود که در انشب جوئی
از آب دیدم و از پس انجوی پرده و از پس ان پرده نوری که غیر از ان چیزی ندیدم سیمی از
مسروق پرسید که رسول در شب معراج خدای را دید گفت سخنی گفتی که موی بر
اعضای من راست شد پس گفت چیست اینکه در قرآن مذکورست که ما کذب الفواد
ما رای گفت ساکن باش عقل تو کجا رفته انما رای فی صورته جز این نیست که او جبرئیلرا
در صورت اصلی خود بدید بعد از ان گفت هر که ترا گوید که محمد خدایرا دید دروغ میگوید

چه او سبحانه فرموده لا تدرکه الابصار و نزد بعضی ما رای بر طریق عموم است از آلاء و نعمای
بهشت و دوزخ و هرچه در آنست مرئی او شد از ملکوت سموات و بپایه درست
که جمیع علما و اکثر جمهور مخالفین و مؤالفین بر آنند که عروج آنحضرت باسمان
با روح و جسد بوده نه بروح فقط و ملکوت سموات را که دید در حالت بیداری
بود نه بخواب و این تفصیل در سوره بنی اسرائیل مذکور شده مرویست که چون
آنحضرت از معراج معاودت فرمود و اصحاب را از دیدن ملکوت اخبار نمود کفار قریش
که استماع این نمودند در تکذیب آن کوشیده بمقام قال و مقال درآمدند و آنحضرت را از صفت
بیت المقدس و خبر کاروان خود پرسیدند حقتعالی بجهت انکار این مجاهده فرمود
که أفتمارونه آیا مجادله میکنند منافقان قریش با محمد علی ما یری بر آنچه
میدیده در شب معراج از آیات عظیمه و مخلوقات عجیبه و لقد رآه و بتحقیق که دید
پیغمبر جبرئیل را بر صورت اصلی نزلة اخری یکبار دیگر عند سدرة المنتهی
نزدیک شجره سدرة المنتهی و آن درختیست بر بالای آسمان هفتم در اصل عرش
و شاخ و برگ آن بر سر همه عالمیان است و علم ملائکه و سایر مخلوقات عجیبه بآن
بآن منتهی میشود و از آن در نمیگذرد و از آنچه ورای آنست جز خدا نداند و حضرت
امیر المؤمنین علی فرموده که سلونی ما دون العرش مرا از پائین بپرسید تا انتهای
آن باین معنیست که نهایت عروج ملائکه است یا باین معنی که فوق آن الطاف الهی
و اوامر پادشاهی بآن منتهی میشود و از ماتحت آن فرشتگان و ارواح مؤمنان
بآن صعود میکنند و آنجا مجتمع شده از آنجا در نمیگذرند و یک قدم از آنجا پیشتر نمیروند

و بنا بر آنکه

و بنا بر آنکه مرئی او سبحانه است معنی آیت آنست که حضرت رسول نوبت دیگر
او سبحانه را بدیده دل وقتیکه نزد سدرة المنتهی بود و مؤید این است که ابن
عباس نقل کرده اند که پیغمبر خدا را در شب معراج بدیده دل دو نوبت دید
در معالم التنزیل آورده که آنحضرت را در آن شب عروجات روی نموده و ترقیات
دست داده و در آن عروجات این رویت ثانیه او را حاصل شده نزدیک
سدرة المنتهی و در کشاف مذکور است که سدرة المنتهی درخت سدره است
که از آن نبق نیز گویند و آن در آسمان هفتم است از جانب راست عرش که میوه
آن مانند قلهای کوهست و ورق آن مشابه گوش فیل جمیع انهار بهشت از زیر آن
نابع است و عظمت آن بر وجهیست که سوار سریع السیر در هفتاد سال
قطع مسافت آن نتواند کرد و انتهای آن باعتبار آنست که آن منتهی
جنت است یا منتهی ارواح شهدا یا باعتبار آنکه هیچکس از مخلوقات را دست
آن نیست که از آن درگذرد و علوم ملائکه و غیرهم بآن منتهی میگردد و هیچ آفریده
علم بماورای آن ندارد ابو هریره از پیغمبر روایت کرده که شب معراج چون بسدره
رسیدم جبرئیل مرا گفت این سدرة المنتهی است هر کس از امت تو که بر نهج طریقت تو
مرده باشد باینجا خواهد رسید پس چون حضرت فرمود که من نگاه کردم دیدم که چهار
جوی از زیر آن بیرون می آمد فذلک قوله و انهار من ماء و انهار من عسل مصفی
یکی از آب و یکی از شیر و یکی از عسل و یکی از شراب طهور و عظمت آن درخت بمرتبه
بود که اگر سوار تندرو هفتاد سال برفتی آخر نشدی و از مقاتل مرویست که برگ برگ

ان همه دنیا را سایه کند و ثمرهٔ آن انواع حلی و حلل است و همه الوان میوه بر آن شد
و لسوار سریع السیر صد سال بگرد ساق آن بر نتواند آمد و در مسایل عبد الله سلام
مذکور است که از رسول ص وصف سدره پرسیدم فرمود درختیست بر آسمان هفتم
که او را صد هزار هزار شاخ بیشتر است و بر هر شاخی صد هزار هزار برگ بیشتر و در هر
برگی صد هزار هزار وثاق و در هر وثاقی صد هزار هزار فرشته نشسته و نزد مقاتل
سدره و طوبی هر دو یکیست عِنْدَهَا نزدیک سدره است جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ
بهشتی که آرامگاه متقیانست و جنت خلد است که در آسمان هفتم است القصه
حضرت ص در آن شب جبرئیل را بدید بصورت اصلی برای العین یا خدا را بدل
مشاهده نمود إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ آنهنگام که پوشیده بود سدره را مَا يَغْشَىٰ
آنچه پوشیده بود او را این اشارتست بتعظیم غاشی بر وجهی که هیچ وصفی و نعتی
بکنه آن نرسد و حصر آن نمیتواند کرد و گویند مراد بدایع عجیبه و غرایب بدیعه
اند که دلالت تمام دارند بر کمال قدرت و علم او سبحانه و یا جمعی کثیر از ملایکه بر آن
درخت جمع شده بودند و بعبادت او سبحانه مشغول و از حضرت پیغمبر ص مرویست که
دیدم بر هر ورقی از اوراق آن فرشته ایستاده که تسبیح او سبحانه میکردند
و بروایت دیگر بهر برگی از برگهای آن صد هزار فرشته خدا را تسبیح میکردند
و گفته اند بر حوالی آن فرشتگان مانند پروانهای زرین طیران میکنند و از
ابن مسعود منقولست که فرشتها را بطلا پوشانیده و آنحضرت با وجود مشاهدهٔ
این عجایبات و غرایبات ملکوت بجهة حسن ادب و علو همت بر توجه همت

و التفات بهیچ ذره از ذرات آن نیفکند و دیدهٔ آن جز بمشاهده جمال بیزوال
الهی نگشوده کما قال جل ذکره مَا زَاغَ الْبَصَرُ میل نکرد دیده جناب محمد ص بغیر
بطریق تعلق بحب ذرات نگاه نکرد بلکه بر حد استغنا شان خود در مشاهده جمال
کبریائی مستقیم و ثابت قدم بود وَمَا طَغَىٰ و در نگذشت از حدی که مامور
شده بود بآن یعنی تجاوز ننمود از موضعی که مامور بود در رسیدن بان بلکه بر نهایت
وصول آن قرار گرفته قدم از آن بیشتر ننهاد و یا زیاده از آنچه مامور شده بود
بدیدن آن لَقَدْ رَأَىٰ بخدا که دید محمد ص در شب معراج مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ
از نشانهای قدرت پروردگار خود که بزرگترین نشانهائی بودند از حیثیت
دلالات و آنچه بر کمال قدرت حضرت عزت مانند دیدن جبرئیل با ششصد پر
هر یکی از مشرق تا مغرب و رفرف اخضر که از رفارف جنت و از غایت
عظمت سد افق نموده و دیدن سدرة المنتهی و عرش و کرسی و سایر عجایب
و بعد از ذکر آیات داله بر کمال قدرت و علم توبیخ کفار مینماید بر ترک عبادت
خالق جمیع مکونات و پرستیدن لات و عزی را أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ
وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ آیا پس بدیدید لات و عزی را و مناة را که
سیمی است که یکی دیگر از اصنام است ذکر این دو صفت از برای مناة جهة
تاکید است کقوله یطیر بجناحیه و یا منای که نزد ایشان متاخر از آن دو بت اول بود
و وضیع تر و یا پس تر چه ایشان رعایت حرمت لات و عزت و عزی را از مناة
بیشتر میکردند بدانکه لات بتی بود مر ثقیف را در طایف یا قریش را در نخله و آن

وان لوی مشتق است بمعنی عکف چه کفار طواف ان میکردند و نزد ان مقیم
شده بودند چه عزی درختی بود که غطفان انرا می پرستیدند و ان تانیث
الاعز است یعنی عزیزتر و شریف تر و در زمانیکه اسلام قوت گرفت
حضرت رسالت خالد بن ولید را امر کرد تا انرا بشکند و چون بشکست
از میان ان شیطانی بیرون آمد که موی خود را پراکنده کرده بود و برو فرو
گذاشته و دست خود بر سر نهاده و مردمان را بعبادت ان میخواند خالد
شمشیر بر وی زد و او را هلاک کرد و رسول الله ازین خبر کرد فرمود عزی این
شیطان بود و بعد ازین هرگز معبود کسی نشود و منات صخره بود که هذیل
و خزاعه گرد ان طواف میکردند یا بتی بود مسلسل که بنو کعب عبادت
ان میکردند و ان مشتق است از منات بمعنی قطعه و اراقه چه کفار نزد ان
قربانی میکردند بجهت تبرک خونها میریختند و گویند که این سه بت از سنگ
بودند که در کعبه نهاده بودند و ایشان را میپرستیدند حاصل معنی آنکه ای محمد معاندان
قریش را بگو که خبر دهید مرا که این اصنام که شما انها را میپرستید میتوانند که
مثل انچه خدا آفریده بیافرینند یا ضرر و نفع بشما رسانند یا میکنند انچه موجب
مثوبت شما باشد از ترک عبادت شما خدا را بعبادت انها مرویست که کفار
این اصنام را بصورت ملایکه که بزعم ایشان بنات الله اند مصور کرده بودند
و اسمای خدا را از برای انها اشتقاق کرده میگفتند لات از الله است
و عزی از عزیز و منات از منان و معتقد ایشان چنان بود که خدا ان که در درون

این اصنام اند

این اصنام اند یا ملایکه که بنات الله اند و شفیعان ایشان نزد خدا و باوجود انکه هرگاه
بنات از ایشان متولد میشد زنده در قبر مینهادند و پر از خاک میکردند بجهت
انکه تولد بنات نزد ایشان عیب بود و حق تعالی انکار این معنی فرموده که
الکم الذکر وله الانثی آیا مر شما راست فرزند نر و مر خدا را ولد ماده تلك اذا
این قسمت هرگاه که چنین باشد قسمة ضیزی قسمتیست نا راست و ناصواب
و دور از سمت اعتدال چه انچه بهتر است برای خود اختیار میکنند و انچه خسیس تر
و زبون تر است نسبت بخدا میدهند ان هی نیست این بتان
که شما ایشان را خدای خود اعتبار کرده اید الا اسماء سمیتموها مگر اسمی
چند بی مسما که نام نهاده اید بان اسما انتم واباؤکم شما و پدران شما
یعنی اینکه شما این اصنام را بالالهه تسمیه کرده اید نیست مگر اسما که مجرد از معانی
معبودیه اند چه ایشان از معنی الوهیت معرا اند پس اسمای بی مسمیات
باشند با انکه این بتان که شما ایشان را موصوف میسازید باینکه بنات الله
و آله و شفعای شما مجرد اسمااند بدون تحقیق این معانی در ایشان یا انکه شما
اطلاق اسم لات و عزی و منات بر ایشان میکنید باعتبار انکه لات
مستحق انست که نزد او مقیم شوند برای عبادت و عزی انکه او را معزز و مکرم
دارند و منات سزاوار اینکه نزد او خون هدی بریزند و قربانی کنند این همه
دون اسماست بحقیقت معانی در ایشان ما انزل الله بها نفرستاده
خدای بان تسمیه من سلطان هیچ حجتی یعنی نفرستاده شما را از جانب

خدا بر تسمیه (صحت) ان دلیلی غالب که چنگ (زده) دران خصم را مغلوب سازید بلکه این تسمیه
محض هوا و آرزوی نفس شماست بدون دلیلی ظاهر لهذا از ان از خطاب
بغیبت التفات فرموده میگوید که اِن یَتَّبِعُونَ پیروی کننده مشرکان
در پرستش بتان اِلَّا الظَّنَّ مگر گمان را یعنی انچه ایشان بر انند از عبادت
اوثان و اعتقاد شفاعت در حق ایشان محض توهمست بدون حجتی و نسبتی
که مستلزم علم و یقین باشد وَمَا تَهوَى الاَنفُسُ و دیگر متابعت نمیکنند
مگر انچه آرزو میکند نفسهای ایشان یعنی تابع آرزوی طبعند و پیرو انچه
شیطان بجهة ایشان می آراید از عقاید فاسده و آرای باطله وَلَقَد جَاءَهُم
و بتحقیق که آمده است برای ایشان مِن رَبِّهِمُ الهُدَى از جانب پروردگار ایشان
انچه سبب هدایت ایشانست مراد رسولست و کتاب که راهی نمای ایشانست
بر انکه اوثان استحقاق الوهیت و رتبت شفاعت ندارند و عبادت جز خدا را
روا نیست و ایشان با وجود وضوح بیان هدایت ترک ان کرده اند و بجهت عناد
بر کیش باطل خود اصرار نموده بعد از ان انکار تمنی ایشان شفاعت اوثان
میفرماید که اَم لِلاِنسَانِ آیا آدمی راست یعنی کافر را مَا تَمَنَّى انچه آرزو
برد مراد انکار و نفیست یعنی نیست مراد او را هر انچه آرزو کننده از شفاعت
اصنام و غیر ان از انچه اعتقاد باطل بان دارند فَلِلّٰهِ الاٰخِرَةُ پس مر خدای
راست ملک آخرت وَالاُولَى و مملکت دنیا هر چه خواهد بهر که خواهد دهد و بهر که
خواهد ندهد و کسی را بر و تحکم نرسد پس هیچکس مالک چیزی نمیشود مگر باذن او سبحانه

الکه بجهة تاکید این قول میفرماید که وَکَم مِن مَلَكٍ فِي السَّمٰوٰتِ و بسا از فرشتگان
در آسمان که مشرکان امید دارند بشفاعت ایشان لَا تُغنِي شَفَاعَتُهُم
سود نکند در خواست ایشان شَيئًا چیزی را اِلَّا مِن بَعدِ اَن يَأذَنَ اللّٰهُ
مگر پس از انکه دستوری دهد خدا در شفاعت لِمَن يَشَاءُ برای هر که خواهد
یا برای هر که اراده کند از آدمیان که فرشتگان از شفاعت کنند وَيَرضَى
و پسندد یعنی مصلحت بیند انکس را برای شفیع کنیدن و هر گاه ملایکه با وجود (تنبیه)
علو رفعت و مزیت تقرب و کثرت بدون اذن او سبحانه مرتبه شفاعت
نداشته باشند و اگر چه من حیث المجموع در مقام شفاعت در آیند پس چگونه بتان
که در نهایت عدد و نهایت قلت اند استحقاق شفاعت داشته باشند در حق پرستندگان
خود پس در مذمت ایشان میفرماید که اِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤمِنُونَ بِالاٰخِرَةِ
بدرستیکه آنانکه نمیگروند برای آخرت و اعتقاد ندارند به بعث و نشور
لَيُسَمُّونَ المَلَائِكَةَ نام مینهند فرشتگان را تَسمِيَةَ الاُنثَى نام زنان
مادها یعنی میگویند که الملائکه بنات الله وَمَا لَهُم بِهِ و نیست مر ایشان را
بانچه میگویند از بنات ملائکه مِن عِلمٍ هیچ دانشی و یقینی اِن يَتَّبِعُونَ
در پی نمیروند بدین گفتار اِلَّا الظَّنَّ مگر گمان را وَاِنَّ الظَّنَّ و بدرستیکه گمان
لَا يُغنِي سود نمیدهد مِنَ الحَقِّ از حقیقت امر شَيئًا چیزی را چه حق که عبارتست
از حقیقت شی مدرک نمیشود مگر بعلم و تیقن و ظن و توهم را اعتباری نیست در معارف
حقیقت زیرا که اعتبار ظن منحصر است در عملیات و چون کفار مصر اند در توهم

باطل خود و برهان یقینی درین باب ندارند فَاَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلّٰی
پس روی بگردان از دعوت انکس که روی گردانیده عَنْ ذِکْرِنَا از ذکر ما
یعنی قرآن که متضمن توحید و اصل ایمانست وَلَمْ یُرِدْ اِلَّا الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا
و نخواست بعمل خود مگر زندگانی دنیا را روی گردانیده عَنْ ذِکْرِنَا از ذکر ما یعنی
چه هر که من جمیع الوجوه غافل باشد از وی سبحانه بالکلیه از ذکر او اعراض نموده و در محبت
دنیا و جمع ادخار ان بر وجهی توغل نموده که منتهای همت او گشته پس دعوت تو
چگونه فایده دهد بلکه نزد تکذیب ان عناد او زیاده خواهد شد و اصرار او بر کفر بیشتر خواهد یافت
ذٰلِکَ این دوستی دنیا و اختیار کردن ان مَبْلَغُهُمْ غایت رسیدن
ایشانست مِنَ الْعِلْمِ از دانش یعنی نهایت علم ایشان صرف همت است
بتمتعات عاجله و لذات فانیه دنیویه و اعراض کردن از تدبر در امور اخرویه
باقیه که طالب این مطلب خسیس در حکم بهایمست و طماع ایشان مصروفست بر
اکل عاجل و اصلاً نظر نمیکنند در عواقب اجل و در ادعیه ماثوره از ائمه
هدی وارد است که اللهم لا تجعل الدنیا اکبر همنا و لا مبلغ علمنا اِنَّ رَبَّکَ
بدرستیکه پروردگار تو هُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ اوست داناتر بانکسی که گمراه شد
یعنی عدول کرد عَنْ سَبِیْلِهٖ از راه او که طریق مستقیمست و منهج قویم
وَهُوَ اَعْلَمُ و اوست داناتر بِمَنِ اهْتَدٰی بکسیکه راه یافته است بحق یعنی
همه را میداند و هیچ چیز برو پوشیده نیست و هریکرا فراخور کردار خود جزا خواهد داد
پس نفس خود را در دعوت ایشان برنج مینداز چه تو قدرت نداری بر هدایت

النجم

[illegible]

اهل عناد و لجاج و استکبار پس در بیان کمال قدرت خود میفرماید که وَلِلّٰهِ مَا فِی
السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ و مر خدایراست انچه در آسمانهاست از
موجودات علویه و انچه در زمین است از کاینات سفلیه یعنی خالق و مالک
همه اوست و غرض وی از ایجاد این مخلوقات تعبد ایشانست و تکلیف
عبادت و طاعت برایشان کرده لِیَجْزِیَ الَّذِیْنَ اَسَاۤءُوْا تا جزا دهد آنانرا
که بد کردند بِمَا عَمِلُوْا بعقوبت انچه عمل کردند که عذاب نیرانست وَیَجْزِیَ
الَّذِیْنَ اَحْسَنُوْا و تا جزا دهد آنانرا که نیکوئی کردند بِالْحُسْنٰی بمثوبت
نیکو که در روضات جنانست پس در صفت نیکوکاران میفرماید الَّذِیْنَ
یَجْتَنِبُوْنَ آنانند که اجتناب میکنند و بیک سو میشوند کَبٰۤئِرَ الْاِثْمِ
از کبیرهای گناه یعنی از گناهان بزرگ کبایر انست که بخصوصت حد و وعید
بران مرتب شده باشد و صغایر آنست که حدی بران مقرر نگشته وَالْفَوَاحِشَ
و از فاحشهای مثل زنای محصنه و غیره و شرک بخدا اِلَّا اللَّمَمَ مگر انچه
صغیر و یسیر باشد از گناه چه صغیره که بحد اصرار نرسیده باشد مغفورست
و عقاب بران مرتب نمیشود بروایت ابن عباس مراد از لمم گناهانیست
که در جاهلیت کرده باشند و در سبب نزول این آیت آورده اند که مشرکان
با مسلمانان میگفتند که از شما در زمان جاهلیت معاصی صادر میشد و ما
درین امر شریک بودیم و اکنون ما را بران عیب میکنید و از ان وعید مینمائید
حقتعالی آیت فرستاد که گناهی که در زمان جاهلیت از اهل اسلام صادر شده

بود مغفورست و بدان معاقب نخواهند گشت اِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ
بدرستیکه آفریدگار تو بسیار آمرزنده است ولهذا صغایر را باجتناب از کبایر
می آمرزد و کبایر را بوسیلهٔ توبه بمیامن قبول ایمان مغفور میسازد و گویند
ذکر اینکلام در عقب وعید مسیئین و وعدهٔ محسنین ایماست بآنکه
صاحب کبیره از رحمت واسعهٔ او مایوس نشود و توهم وجوب عقاب نکند
یکی از اکابر در مناجات گفته که بار خدایا اگر همه عالم را بسوزی مشتی خاکرا
سوخته باشی و اگر همه عالم را بیامرزی مشتی خاکرا آمرزیده باشی هاتفی آواز داد
که ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم حسن هانی ابونواس شاعر را
در واقعه دید ازو پرسید که خدای با تو چگونه رفتار کرد و با تو چه کرد گفت
مرا بیامرزید بدو بیتی که گفته بودم و آن این است شعر من انا عبد الله حتی اذا
آتیته لیغفر لی ذنبی العفو یرجی من بنی آدم فکیف لا یرجوه من ربه
یعنی چه کس باشم من نزد خدا که اگر گناه کرده باشم گناه مرا نیامرزد و مرا بران مواخذه
کند و خطاب و عذاب نماید یعنی حقارت من پیش او سبحانه بیش از آنست
که مرا بگناه مواخذه فرماید عفو مرجوست از آدمیان پس چگونه من امیدوار
نباشم برحمت و مغفرت پروردگار خود آورده اند که بعضی از مردمان در
زمان پیغمبر بکثرت تقوی خود لاف میزدند و باعمال صالحهٔ خود مینازیدند و
میگفتند که نماز و روزه و حج و جهاد ما بهترست آیت آمد که هُوَ اَعْلَمُ بِكُمْ
خدای داناترست باحوال شما اِذْ اَنْشَاَكُمْ در وقتیکه بیافرید شمارا

یعنی

یعنی ابتدای آفرینش شما کرد مِنَ الْاَرْضِ از زمین چه آدم
که ابو البشرست از خاک مخلوق گردیده است و یا آنکه هریک از بنی آدم
از نطفه آفریده و نطفه از غذاست و غذا از زمین خلاصه سخن آنست
که او سبحانه در حین ابتدای آفرینش باقوال و افعال شما عالم بود
وَاِذْ اَنْتُمْ و در آن وقت نیز که شما اَجِنَّةٌ فِىْ بُطُوْنِ اُمَّهٰتِكُمْ
خورد بودید در شکمهای مادران خود نیز گاه او عالم باشد بشما قبل از خروج شما
از صلب آدم پیش از بیرون آمدن شما از بطون امهات خود فَلَا تُزَكُّوْا
اَنْفُسَكُمْ پس نسبت بزرگی و پاکیزگی نفسهای خود را یعنی ستایش خود مکنید
بر بسیاری خیرات و طاعات و شبهه نیست در آنکه نهی از تزکیهٔ نفس در
صورتی است که مزکی در تزکی خود قصد اعجاب و یا و سمعه کند اما کسیکه اظهار
تزکی کند بقصد آنکه صدور اعمال صالحه ازو بتوفیق و تائید او سبحانه است
اصلا بان قصد تمدح نکرده باشد مذموم نخواهد بود در آن تزکی چه مسرت
بطاعة طاعتست و ذکر آن شکرگذاری حضرت عزت بر توفیق
عبادت و در لباب آورده که هرگاه کودکی از یهود بمردی گفتندی او
صدیقست حضرت رسول چون این بشنید فرمود دروغ میگویند هیچ مولودی
نیست در شکم مادر خود الا که او سعید یا شقیست و مقارن این حال
آیت نازل شد که خدای داناترست باحوال شما در مبدء خلقت و در وقتیکه
که کودک خورد بودید در شکمهای مادران پس ستایش خود مکنید که هُوَ اَعْلَمُ

او دانا ترست بِمَنِ اتَّقٰى بکسیکه تقوی ورزد و در عمل مخلص بود در اخبار آمده
که ولید مغیره در عقب پیغمبر میرفت و استماع کلام او میکرد مشرکان وی را سرزنش
کردند که دین پدران خود را میگذاری و ایشانرا بضلالت نسبت میدهی جواب
داد که من از عذاب خدا میترسم یکی از کفار گفت اینمقدار مالی بمن ده
تا اگر عذابی بر تو متوجه شود کردم من متحمل ان شوم ولید با او شرط کرد و بعضی
از مال با و داد و بباقی مال پشیمان شده و نداد و مرتد گشت آیت آمد که
اَفَرَاَیْتَ الَّذِیْ تَوَلّٰی آیا دیدی انکس را که روی بگردانید از پیروی
حق و ثبات قدم بران وَاَعْطٰی قَلِیْلًا وَّاَکْدٰی و داد اندکی از
مال خود برای رشوة تحمل عذاب از او و باز داشت باقی را و قطع عطیه او نمود
پس جهل و بخل بایکدیگر جمع کرد و از ابن عباس و سدی نقلست که آیت
در بارهٔ عثمان ابن عفان نازل شد و سبب ان بود که وی مال خود را تصدق
میکرد و عبد الله ابن ابی سرح که برادر رضاعی او بود گفت در تصدق مال
تو غلو مکن که نزدیک ان رسیده که هیچ از ان باقی نماند و بفقر و فاقه گرفتار
شوی او در جواب گفت که مرا ذنوب بسیار است و خطیات بیشمارست مثل
فرار از محاربه کفار و غیران از کبایر پس این تصدق برای ان میکنم تا موجب
کفارت ان شود عبد الله گفت این شتر پر بار که از تست بمن بخش تا حامل گناهان
تو شوم عثمان ان جمل بار را با و بخشید و دو گواه بران بگرفت و ترک
صدقه کرد حق آیت فرستاد که ای محمد دیدی انمرد را که روی برگردانید
یعنی از جنگ احد پشت بهزیمت داد و فرار نمود و از ان چیزی اندک داد

ببرادر خود تا حامل گناهان او شود و قطع تصدق نمود و اسایر اشعار خود ساخت
اَعِنْدَهٗ عِلْمُ الْغَیْبِ آیا نزدیک اوست دانش چیزهای پوشیده
فَهُوَ یَرٰی پس او میداند که صاحب او انچه میگوید از تحمل اوزار صادقست
وان وزر را از و بر خواهد داشت اَمْ لَمْ یُنَبَّاْ آیا خبر کرده نشده است
بِمَا فِیْ صُحُفِ مُوْسٰی انچه در صحفهای موسی است یعنی توراة و
اِبْرٰهِیْمَ الَّذِیْ وَفّٰی و بانچه در صحف ابراهیمست ان ابراهیم که تمام
وفا کرد یعنی ادا نمود بر وجه اتم انچه بان مامور بود از احکام الهی که
تبلیغ رسالت و غیران از امور شرعیه یا مبالغه نمود در وفا کردن بانچه او
سبحانه با و عهد فرموده بود و وی را بان ممتحن ساخته و تخصیص توفیه بجهت
آنست که او متحمل چیزی شده بود که غیر او متحمل نشدند چون تسلیم نفس
با و سبحانه در وقت القای او با تش نمرود و صبر کردن وی بران و جهت که
در انوقت جبرئیل و میکائیل و ملک سحاب و ریاح بوی ملاقات کردند و
گفتند آیا ترا حاجتی است فرمود حاجت دارم اما بشما ندارم و مانند صبر او
در ذبح ولد در راه او سبحانه و بطلب ضیف رفتی هر روز مقدار یک فرسنگ
راه و او را باکرام تمام بمهمان خانه آوردن و بخودی خود بمهمانی او اقدام نمودن
و در روز نیافتن مهمان بروزه گرفتن از پیغمبر مرویست که آیا خبر دهم شما را که
چرا حق ابراهیم را تسمیه فرمود بالذی وفی گفتند بلی یا رسول الله فرمود بجهت انکه
هر صبح و شام میگفت فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون وله الحمد فی السموات

والارض عشیا و حین تظهرون

وتقدیم موسی بذکر جهة آنست که صحف وی اشهر واکثر بود نزد اهل کتاب
حاصل معنی آن که ولید یا عثمان خبر دارد بانچه در صحف موسی وابراهیمست
پس میفرماید الا تزر وازرة وزر انست که برندارد هیچ نفس بردارنده
وزر اخری بار گناه نفس دیگر یعنی هیچکس مواخذ نشود بذنب غیر
خود پس چگونه او بار خود بدیگری حواله میکند وان لیس للانسان
وانکه نیست مر آدمی را الا ما سعی مگر ثواب انچه سعی کند یعنی چنانکه کسی را
بگناه دیگری نمیگیرد بثواب دیگر مثاب نمیگرداند واینکه در حدیث آمده
که صدقه وحج وروزه ونماز منفعت بمیت میرسد جهت آنست
که ناوی ان از برای میت در حکم منوب عنه است در شرع وهمچنین
موکل بعمل صالح نایب مثاب خود میشود پس اینجا نیز میت بثواب
کسیکه ناوی ان عمل باشد برای وی ثواب می یابد وان سعیه
ونیز در هردو صحف است که ادمی سعی خود را یعنی عملی را که دران سعی نموده
سوف یری زود باشد که نموده شود در میزان اعمال ودر وزن جزا ثم
یجزیه پس پاداش داده شود بان سعی خود الجزاء الاوفی تمام تر بر
وفق عمل ثعلبی در تفسیر خود آورده که عبد الله طاهر که از کبار اهل خراسان بود حسین بن
فضل را طلبید وگفت مرا سه آیت مشکلست حل ان نما فاصبح من النادمین
هرگاه ندم از ذنب موجب مغفرت باشد چه آیه توبه دلالت صریح برین وارد
پس چرا توبه او قبول نیامد ومستحق غضب شد دوم وان لیس للانسان الا ما سعی
پس اضعاف مضاعف چه چیزست کل یوم هو فی شان یعنی هر روز

سبحانه

سبحانه در کاریست واین منافی جف القلم بما هو کائن است حسین بن فضل
جواب ان داد که ندامت او بر قتل قبطی نه بل بر حمل بدن او بود پس
پس توبه از و صادر نشده باشد وقوله وان لیس للانسان الا ما سعی
بر سبیل عدلست واضعاف ان از روی فضل وکل یوم هو فی شان
مراد شئون وامور یست که ابتدای ان کند نه شئونی که ابدا آنها
وحدیث مخصوصست به تاخیر نه اول یعنی اول حکم کرد با قضای او در اوقات
مستقبله بحسب مصلحت هر روز وهر ساعت چه فعل کند وبعد از ان بر وفق
ان میکند تا بقیامت وان الی ربک المنتهی وبدرستیکه بسوی پروردگار
تست المنتهی نهایت کار ورجوع همه خلایق بعد از انقطاع عمل
تا هر یک را بر وفق عمل خیر وشر جزا دهد وگویند مراد انست که همچنانکه
ابتدای خلقت ومنشأ از وست نهایت آجال نیز بدوست ونزد بعضی معنی
انست که نهایت فکرت بسوی اوست یعنی قوت فکریت فوت دارد
بر تفکر در جمیع ممکنات اما چون باو یعنی خدا رسد متحیر شود وبایستد چنانکه پیغمبر فرموده
لا فکرة فی الرب ونیز فرمود که تفکروا فی آلاء الله وامام جعفر صادق ع
که اذا انتهی الکلام الی الله فامسکوا چون کلام منتهی شود بخدا پس باز ایستید واز
ان در گذرید وبعد از ان فرمود که ای فرزند آدم اگر مرغی بخورد دل ترا سیر
نشود واگر چیزی بمقدار سوراخ سوزن بر دیده تو واقع شود نور باصره ترا
بپوشاند وتو میخواهی که باین دیده ودل بشناسی ملکوت آسمان وزمین را تو گاه

تفکر در کنه مخلوقات وی متعذر باشد پس در ذات وی بطریق اولی و
شهر بن حوشب از ابوهریره نقل کرده که یک روز پیغمبر صلعم بمسجد رفت و
صحابه را گفت در چه کارید گفتند در ذات خدا تفکر میکنیم فرمود تفکر
در مخلوقات نه در خالق زیرا که فکرت بسوی کنه او نرسد بعد از ان
فرمود که حق تعالی هفت آسمان آفرید که از هر آسمانی تا آسمانی پانصد ساله راه است
و غلظت هر آسمان پانصد ساله راه و در آسمان هفتم دریائیست که
عمقش چندانست که از زیر زمین هفتم تا بالای آسمان هفتم و خدای را در ان
دریا فرشته ایست که آب دریا تا بکعبش نیست و برهمین طریق هفت
زمین را آفریده پس شما را درین بدایع غریبه و صنایع عجیبه نظر باید کرد
تا راه برید بوجود او سبحانه در کنه او تفکر نکنید وَأَنَّهُ و نیز اخبار در ان دو صحف
آنست که هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَىٰ و بخنداند و بگریاند یعنی منشأ گریه و خنده
ازوست چه او خالق قوت ضحک و بکاست یا سبب گریه و خنده و حزن
و سرور است ازوست و اگر نفس ضحک و بکا فعل او نبودی امر و نهی متعلق
او نشدی و نگفتی فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا و نیز نسبت ضحک و بکا با زن
ندادی و نفرمودی که تضحکون و لا تبکون و نزد بعضی معنی آنست که خدای بخنداند
اهل بهشت را در بهشت و بگریاند اهل دوزخ را در دوزخ یا زمین را خندان
میسازد به نباتات و اشجار را با انوار شکوفه و ابر را میگریاند بامطار و گفته اند که خنده
و گریه بوعده و وعید است یا بطاعت و معصیت طاهر قدسی را پرسیدند
که ملائکه را خنده باشد گفت چه در زیر عرش نیست تا خدای دوزخ را بیافرید

نخندیدند

نخندیدند الا بنی آدم بهم که بعد از استماع این آیت امیر المؤمنین گفت خندانیدن
و گریانیدن کار حکیمان نیست فرمود معنی آنست که اوست خدائی که
ابر را بگریاند بباران و باغ را بخنداند در بهاران به شکوفههای خندان
و دلهای عارفان را بخندانیده با قبال عرفان و دلهای کافران را
بگریاند با دبار کفران وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا و آنکه اوست میرا
و زنده ساز یعنی قادر بر احیا و اموات اوست و بس قابل نفوس
نامیه میکند و موت نزد اینجا منشی و بفعل حضرت عزت بر سبیل
عادت بدو میمیراند در دنیا بوقت اجل مسمی و اجل بلاد و زنده میگرداند
در قبر یا قیامت یا مرده میسازد کافر را به نکرت و زنده میسازد مومن را
بمعرفت یعنی بمیراند گروهی را از یاد خود بخذلان و جماعتی را زنده کند
بتوفیق معرفت و ایقان وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ و آنکه بیافرید از
انسان و سایر حیوان دو صنف الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ نر و ماده
مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ از آب منی مذکر و مونث وقتی که جدا کرده
شود از ایشان بذوق و ریخته گردانیده شود در رحم و آدم و حوا ازین حکم
مستثنی اند وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرَىٰ و آنکه بر خداست
آفریدن دیگر بعد از موت در قیامت بجهت وفا نمودن بوعده خود و جزا
دادن بندگان بر نیکی و بدی چه خلاف وعده کردن و جزا دادن
بر انجام و اساءت و عوض آلام نرسانیدن بنده مخالف حکمت و مصلحت است

که براو سبحانه واجبست پس بعث عباد در آخرت واجب ولازمست
وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وآنکه اوست که توانگر کند باموال معروفه وَأَقْنَىٰ
وبدهد قنیت را و آن مالیست که ذخیره سازند و عازم شوند که ابدا
خرج کنند مراد اصل مالیست که آنرا صرف نکنند و سرمایه گویند یا غنی
سازد بنده را بقناعت وراضی گرداند او را بدان واز ابن عباس
منقولست از اقنی پرسیدند فرمود أي أرضى بما أعطى راضی
گرداند بنده را بآنچه بدهد باو مراد آنست که رضای خود را سرمایهٔ
او گرداند یا بی نیاز گرداند خود را از خلقان و محتاج ساخت ایشان را بخود
وَأَنَّهُ وآنکه او سبحانه هُوَ رَبُّ الشِّعْرَىٰ اوست پروردگار
وآفریدگار ستاره شعرا و گویند شعری یمانیست که روشن تر از غمیصاست
که او را شعری شامی گویند و ذکر این در اینمقام بجهت بیان بطلان خزاعه
که او را معبود دانسته بعبادت او اشتغال مینمودند و میگفتند که این را برای
آن میپرستیم که مخالف جمیع نجوم فلکیه است زیرا که او از روی طول سیر میکند
و کواکب دیگر بر سبیل عرض خلاصه کلام که شعری مربوب و مخلوقست
نه رب و خالق و هرچه مخلوق باشد چگونه لیاقت الوهیت داشته باشد
وَأَنَّهُ أَهْلَكَ وآنکه خدای هلاک کرد عَادًا الْأُولَىٰ قوم عاد نخستین را
که امت هود بودند و قومی از ایشان که بنو لقیم گفتندی و در وقت
هلاکت عاد بمکه مقام داشتندی بعد از ایشان ظهور کردند و ایشان عاد

آخر نام

آخر نام نهادند و گویند تسمیهٔ ایشان بعاد اولی جهت آنست که اول امتی
از امم که بعد از نوح هلاک شدند ایشان بودند یا مقدم بودند در دنیا بغیر خود بحسب ریاست
و زینت وَثَمُودَ فَمَا أَبْقَىٰ وَقَوْمَ نُوحٍ و قوم ثمود پس آنچه باقی مانده بودند
و هلاک کرد قوم نوح را مِنْ قَبْلُ پیش از عاد و ثمود إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْغَىٰ
بدرستیکه بودند ایشان ستمکارتر و از حد برنده تر و شرک عدوان از قوم عاد
و هود چه نوح را بسیار میرنجانیدند و بر وجهی میزدند که اصلا او را حرکت نمیماند
و مردمان از صحبت او تنفیر میکردند و صبیان را تحذیر مینمودند از قبول قول او و در
عرض نهصد و پنجاه سال اندکی بوی گرویدند وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَىٰ و شهرستان
قوم لوط را بیفکند بعد از آنکه جبرئیل آنرا سرنگون گردانیده بود و آن
چهار شهر بودند صبوایم و ادما و عامورا و سدوم فَغَشَّاهَا پس بپوشانید
شهرها را مَا غَشَّىٰ آنچه پوشانیده در اینکلام تهویل و تفخیم است مر حجرها را
که بایشان فرود آمد و آن سنگهای نشانه دار بودند که بر بلاد ایشان
بباریده و همه شهرها از کثرت انبوهی آن سنگها پوشیده شدند فَبِأَيِّ
آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَىٰ پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود شک میکنی
خطاب با حضرتست اما مراد امتند و امور معدوده اگرچه نقم اند اما از آن
حیثیت که متضمن عبرت و موعظه و زواجر اند مر اهل اعتبار را و مشتمل اند
بر انتقام انبیاء و مؤمنان از کافران و تسلی خواطر عاطر سید عالمیان
از اینجهة مسمی شد بنعم و ابن حمید اعمش روایت کنند از صالح واو از ابن عباس

که چون حضرت پیغمبر ص مامور شد که علی بن ابی طالب را نصب نماید و او را خلیفه سازد
و بخلقان برساند که امامت حق اوست و نیابت شایسته آنحضرت است
اینحال را از قوم و اقربای خود اخفا فرمود بنابر آنکه میدانست که اکابر قریش
و صنادید عرب ازینحال اعراض خواهند نمود و شدت حسد و عصبیت
ایشانرا از تصدیق اینمعنی مانع خواهد شد و احتمال داشت که بواسطه آن
امر آسیبی بآنحضرت رسانند پس دیگر بار جبرئیل آمد و اخبار نمود وی را بعظمت
آزار و ایذای قوم و این آیت با تهدید آورد که وان لم تفعل فما بلغت رسالته
چون آنحضرت این بشارت بشنید و این تهدید استماع فرمود از هیچ چیز
پروا ننموده در ساعت حضرت امیر را در خم غدیر چنانچه مفصلا گذشت بخلافت
و امامت تعیین فرمود و ولایت او را بر همه فرض و لازم گردانید و بعد از
نصب سرور و تعیین آن دین پرور جبرئیل این آیت آورد که فبای آلاء
ربک تتماری پس اشاره بمنذرت رسالت میکند که هذا نذیر این است
پیغمبر که محمد ص من النذر الاولی از جنس بیم کننده گان نخستین یعنی
همچنانکه پیغمبرانیکه قبل از او انذار قوم خود میکردند وی نیز بهمان طریقه قوم
خود را انذار مینماید و امت خود را بهمان میفرماید که ایشان میفرمودند پس بحجت
تهدید میفرماید که ازفت الازفة نزدیک شد ساعتیکه نزدیک شونده است
مراد قیامتست که موصوف بوعد و وعید لیس لها نیست مر او را یعنی
وقت رسیدن او را من دون الله کاشفة بجز از خدای که ظاهر

سازنده آن باشد یعنی نیست غیر او سبحانه نفسی که ظاهر و مبین آن شود
که قیامت در چه وقت قایم خواهد شد لا یجلیها لوقتها الا هو زیرا که هیچکس
بران اطلاع ندارد دیگر حقتعالی انکه خطاب بمشرکان عرب میکند که افمن
هذا الحدیث آیا پس ازین سخن که قرآنست تعجبون شگفت
میدارید و تضحکون و میخندید از روی استهزا و لا تبکون
نمیگرئید از خوف وعید که در وست و از ترس عقوبت طغیانی
که از شما صادر میشود از حضرت صادق ع مرویست که مراد از حدیث اخبار
سابقه اند یعنی آن خبرهائیکه شنیدید تعجب میکنید و میخندید و نمیگرئید
از خوف آنکه مباد اگه مثل آن بر شما واقع شود و انتم سامدون
و شما بازی کننده گانید و غافلان چرا که مشرکان در وقت قراءت قرآن
سرود میگفتند تا مردمان را از استماع آن باز دارند از ام سلمه مرویست
که چون این آیت فرود آمد اهل مجلس بگریستند چونکه آواز گریه ایشان
بلند شد چون حضرت صوت گریه ایشان بشنید بگریست و
اصحاب همه بگریه در آمدند رسول ص فرمود بدوزخ نرود هر که از ترس
خدا بگرید و هر که طاغی شده بر معصیت مصر باشد و اگر شما گناه نکنید
حقتعالی قومی را بیافریند تا گناه کنند تا ایشان را بسبب گریه کردن بر خطیات
و سیات بیامرزد و به بهشت برد در خبرست که جبرئیل نزد رسول ص آمد
در وقتی که مردی از اصحاب آنحضرت نزد وی بود و میگریست جبرئیل گفت

این کیست حضرت فرمود فلان جبرئیل گفت هر چیزیکه هست از اعمال بنی آدم بر میکذرد و بر ان فایق میشود مگر گریه که حقتعالی بیکقطره اشک دریای آتش را میکشد از ابو خلیل نقلست که بعد از نزول این آیت کسی رسول الله را خندان ندید و چون بخضوع و خشوع و مذلت فوز و نجات از عقبات عقوبت حاصل میشود از اینجهت عباد را امر میکند بسجده و عبادت که مستلزم خشوع و مذلتست در درگاه حضرت عزت و میفرماید که فَاسْجُدُوا لِلّٰهِ وَاعْبُدُوا پس سجده کنید مر خدای را و بپرستید او را نه الهه باطله را از ابن عباس مرویست که رسول بعد از تلاوت این آیت در مسجد سجده کرد و مؤمن و کافر بگریه در آمدند و جن و انس بسجده افتادند باجماع جمیع فقها این سجده فریضه است بر قاری و مستمع و مرویست که اول سوره که فرود آمد و در وی سجده بود این سوره است و این سوره دوازدهم است از سجدات قرآنی

تمام شد

۱۳۱۲

بسم الله الرحمن الرحیم

اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ آورده اند که کفار قریش از حضرت رسالت طلب معجزه کردند انحضرت ماه را بدو نیم کرد بر وجهی که کوه حرا را در میان هر دو شق القمر بدیدند و در تبیان آورده از ابن عباس منقولست که شق القمر دو بار در مکه واقع شده بعد از ان حقتعالی این آیت فرستاد که اقتربت الساعة نزدیک شد ساعت قیامت وَانْشَقَّ الْقَمَرُ و شکافته شده ماه تسمیه قیامت بساعت باعتبار آنست که در امتداد یک ساعت قایم شود و انشقاق قمر از علامات قرب آنست و در نقل صحیح آمده که ابو جهل با یهودی دیگر شبی بخدمت حضرت پیغمبر رسیدند و آنشب چهاردهم ماه بود و قمر بمرتبه بدریت رسیده ابو جهل با ان یهودی گفت که چه چیز است که فعل ان متعذر باشد و از تحت قدرت بشری بیرون و در حیطه و رای است خود منکر است و درین اندیشه میکرد یهودی گفت محمد ساحر است و انچه از و اقترا میکنیم بقوت سحر با مینماید بگو تا ماه را بشکافد که سحر در آسمان کارگر نمیشود و هیچ ساحر را در ان تصرف نیست و چون از اتیان ان عاجز شود او را بقتل رسان ابو جهل گفت یا محمد ماه را برای ما بشکاف بانگشت انحضرت ایما فرمود و انگشت سبابه آورد و اشاره بماه کرد و ماه را بدو نیم ساخت که یک نیمه ان بر جای خود باند و نیمی دیگر بطرف دیگر ابو جهل گفت او را طلسم ساز

داانحضرت اشارت فرمود هر دو نیمه بهم پیوستند یهودی ایمان آورد ابوجهل
گفت که او چشم ما را بسته است و بجهت آن قمر را منشق مینماید از جماعت
مسافران که از اطراف آفاق برسند بپرسیم تا ایشان دیده اند یا نه چون
از آینده و رونده پرسیدند همه جواب دادند که در فلان شب ماه را بدو
نیمه دیدیم و ملاحظه این معجزه باهره ابوجهل پر جهل ایمان نیاورده وانرا
بر سحر حمل کرد کفار قریش همداستان با او شده گفتند سحر کرد شما را ابن ابوکبشه
و ابوکبشه یکی از جد مادری انحضرت بوده و مشرکان از روی اورا ابوکبشه میگفتند
بجهت مخالفت انحضرت در دین همچنانکه او مخالفت کرده بود با ایشان
در عبادت پس حق تعالی آیت فرستاد که وَاِنْ یَرَوْا و اگر ببینند
کافران آیَةً نشانه از آثار قدرت ما که اظهار معجزه آیت بر دست
پیغمبر خود تا سند دعوی وی باشد یُعْرِضُوا اعراض کنند از تحمل کردن
در ان و روی بگردانند از انقیاد کردن بصحت آن بجهت عناد و طغیان
و حسد وَیَقُولُوا و گفتند این سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ جادوئیست دایم و
مطرد یعنی همیشه سحر از محمد صادر میشود و دایم بان ارتکاب مینماید از
ابن مسعود مرویست که گفت بحق آنکس که نفس من بید قدرت اوست
که می دیدم کوه حرا را در میان هر دو فلقه قمر و جبیر ابن مطعم نیز روایت
کرده که در عهد رسول ص قمر شکافته گشت بمرتبه که کوه حرا در میان هر دو
شق آن نمود کفار گفتند که محمد ص سحر کرد با شخصی از ایشان گفت چگونه

سحر باشد که همه مردمان در اقطار عالم انرا دیده اند و بروایت
منقوله از ابن عباس مشرکان اجماع کرده نزد رسول الله ص گفتند یا محمد اگر تو
صادقی شق قمر کن برای ما حضرت فرمود که اگر قمر را بشکافم شما ایمان
آرید گفتند آری و آنشب لیلة البدر بود پس انحضرت دعا کرد حق تعالی
اجابت دعای وی کرده ماه را بدو نیمه ساخت انحضرت باواز بلند
گفت اشهدوا با وجود این مشرکان در صدد انکار در آمدند حق سبحانه
از این خبر میدهد چون اهل عناد آیت باهره بینند انکار آن کنند
وَکَذَّبُوا و تکذیب کنند پیغمبر را یا معجزه را که از و دیده اند وَاتَّبَعُوا اَهْوَاءَهُمْ
و پیروی کنند آرزوهای خود را یعنی انچیزی را که شیطان در نظر ایشان
آراسته بود از روی حق بعد از ظهور آن و لجاج و عناد نمودن در ان
وَکُلُّ اَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ و هر کاری قرار گیرنده است بجای خود یعنی هر چیزیکه
هست البته منتهی بغایت و نهایتی که بران استقرار یابد چه خیر مستقر اهل
شر پس مقر و منتهای اهل ایمان در دنیا هدایتست و نصرت و در عقبی
بهشتست بانواع کرامت و قرارگاه اهل کفر خذلانست در دار فنا
و عذاب نیران در دار بقا و کلبی چنین تفسیر کرده که هر امری را حقیقت
که مقر اوست پس حقیقت امر نبا زود باشد که ظاهر گردد و حقیقت کار
آخرت شناخته شود وَلَقَدْ جَاءَهُمْ و بتحقیق که آمد باهل مکه در قرآن
مِنَ الْاَنْبَاءِ از خبرهای قرون ماضیه یا از اخبار امور اخرویه مَا فِیهِ

انچه دران باز داشتنی است از مناهی و منع کفار از تمرد و سرکشی و ان مزدجر
حکمة بالغة حکمتیست تمام و امریست صواب که رسیده است
بحد کمال که هیچ خللی دران راه ندارد فما تغن النذر پس نفع
ندهد و سود نرساند پیغمبران بیم کننده امتان خود را در هدایت ایشان
کردن یا دفع عذاب ایشان نمودن وقتی که سخن ایشان را نشنوند و تکذیب
ایشان کنند و نزد بعضی نذر یعنی زواجر مخوفه و آیات وعید است و چون میدانی
الحمد که حال امت تو نیز برین منوال است فتول عنهم پس روی بگردان از ایشان
یعنی ترک معجزه و موعظه ایشان نما تا وقتیکه بقتال مامور شوی و یاد کن یوم
یدع الداع روزی که بخواند خواننده یعنی اسرافیل بر صخره بیت المقدس
برآمده مردم را بخواند الی شیء نکر بچیزی زشت و ناخوش مراد حشر است
و احوال قیامت یا عذاب آخرت خشعا ابصارهم درحالتیکه ذلیل باشند
چشمهای ایشان و در پیش افکنده و فراهم رفته از هول و هیبت آن یخرجون
من الاجداث بیرون آیند از قبرها یعنی در وقت بیرون آمدن ایشان
از قبور سر در پیش افکنده باشند ترسان و هراسان و گویند معنی آنست که ایشان اعراض
کنند از شفاعت ایشان در روز چنین که در نهایت خوف و هراس باشند کانهم
جراد منتشر گوئیا ایشان ملخ پراکنده اند یعنی از بسیاری و پراکندگی و سرگردانی
مانند ملخ حیران و سرگردان بهم برآیند و بهر طرف روند و چاره بیرون شدن ازین
بلیه نداشته باشند مهطعین درحالتیکه شتاب کننده باشند الی الداع

بسوی

بسوی خواننده خود یعنی بان طرف که آواز آید شتابند یا گردن کشنده گان باشند
و نظر کننده گان بان جانب یقول الکافرون گویند ناگرویده گان در ان روز
هذا یوم عسر این روزیست که دشوار است و سخت بر ما و بعد از ذکر
احوال قیامت بیان احوال امم سابقه میکند جهت تسلی خاطر سید عالم بقوله
کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از قوم تو قوم نوح گروه نوح بعث و قیامت را
فکذبوا عبدنا پس بدروغ داشتند بنده ما را که نوح بود و این تفصیل بعد از
اجمالست یا تکذیب نوح کردند تکذیبی بعد از تکذیبی یعنی هرگاه قرنی میمردند
قرنی دیگر که در عقب بودند اقتدا میکردند بآبای خود بایذا و آزار مشغول میشدند
یا آنکه قوم تکذیب نوح کردند بعد از آنکه تکذیب انبیا کرده بودند وقالوا مجنون
وازدجر و گفتند او در دیوانگی است و باز داشته شده از دعوت
بانواع اذیت یعنی هرگاه وقتیکه نوح ایشان را بتوحید دعوت فرمودی او را ایذا
کردندی و برجم تهدید نمودندی و بعد از آن چندان سنگ بر وی زدندی که بیهوش
شدی و از دعوت باز ماندی چون از ایمان ایشان نا امید شد و طاقت گذشت
فدعا ربه پس بخواند پروردگار خود را که انی مغلوب فانتصر
بدرستیکه من مغلوب شدم یعنی قوم بر من غالب شده اند بقهر و حجت و من
از مقاومت با ایشان بی طاقت شدم و عاجز گشتم و نصرت ده مرا از ایشان
و داد من از ایشان بستان و از مجاهد نقلست که نوح در وقتیکه دعوت قوم نمودی
او را بگرفتندی و گلوی وی بیفشردندی تا بیفتادی و بیهوش شدی چون باخود

آمدی کفتی بار خدایا از سر تقصیر ایشان بکذر که جاهلانند و نمیدانند تا آنکه کار از حد
در کذشت و طغیان متجاوز شد و دعای بد بر ایشان کرد که رب لا تذر و فرد آنرا
فرمود خداوند دعای او را اجابت کرد و ایشانرا بطوفان هلاک نمود کما قال
ففتحنا ابواب السماء پس بکشادیم برای عذاب ایشان درهای
آسمانرا بماء منهمر با آب ریزان یعنی ریختن ان در نهایت شدت
و کثرت بود مرویست که چهل شبانه روز علی الدوام از آسمان میریخت بطریق سیل
و در ینمدت اصلا منقطع نشد و فجرنا الارض و روان ساختیم زمین را
عیونا چشمها یعنی چشمهای زمین را روان ساختیم فالتقی الماء
پس ملاقی شد آب آسمان با آب زمین علی امر قد قدر بر حالی که
اندازه کرده شده بود یعنی بر قدری که حق تعالی تقدیر ان کرده بود و مشیت او تقدیر
بان کرفته بدون تفاوت یا بر حالی که مقدور و مستوی بود و حکم الهی ان بود
که آبی که از آسمان نازل شود بر قدر آبی باشد که از زمین بیرون آید و یک قطره
تفاوت نداشته باشد و حملناه و بر داشتیم نوح را با هر که ایمان بوی آورده بود
یعنی سوار کردیم همه اهل ایمانرا علی ذات الواح بر کشتی که خداوند لوحها یعنی
تختهای پهنها دارد و دسر و خداوند میخها که کشتیرا بان بند کنند تجری باعیننا
میرفت ان کشتی بنکهداشت ما یا بحراست اولیای ما و کسانیکه بران موکل
بودند از فرشتکان جزاء برای ثواب و پاداش لمن کان کفر برای کسی
که کافر شده بودند قوم او برو و بد و نکرویده و یا کسی که کفران نعمتهای کرده بودند بر نعمت

وجود او

وجود او مراد نوح است مرویست که کفار همه در ان روز بطوفان هلاک شدند
الا عوج بن عنق که آب تا زیر پشت و کمر او بود و کفته اند که سبب نجات او
ان بود که نوح بجهة ساختن کشتی بساج احتیاج داشت و نقل ان از بلاد شام
متعسر بود عوج بشام آمد و چوبهائی که احتیاج بود در بر کردن کرفت و نزد نوح
آورد حق تعالی بجهة این تاخیر عذاب او نمود و او را غرق نساخت و لقد
ترکناها و بدرستیکه باقی کذاشتیم این قصه را که متضمن اهلاک کافرانست
و انجای مومنان آیة نشانه در میان مردمان تا از ان عبرت کیرند یا کذاشتیم
کشتی نوح را در زمین فردی که از اراضی جزیره است یا بر کوه جودی علامتی و
عبرتی در قصص آورده اند که اوایل این امت کشتی نوح را دیده اند و از قتاده
مرویست که ان کشتی تا بعهد رسول بود مردم انرا میدیدند و از ان عبرت میکرفتند
و بسیار کشتیها از چوبهای ان ساخته اند فهل من مدکر پس هیچ پند
کیرنده هست که ازین عبرت کیرد فکیف کان عذابی و نذر چکونه
بود عقوبت من در دنیا که همه را بطوفان مبتلا کردم و بیم کردن من قوم
نوح را بعذاب قبل از انکه بر ایشان نازل شود و لقد یسرنا القرآن
و هر آینه آسان کردانیم قرانرا بحسن بیان و ظهور برهان للذکر برای
یاد کردن امم ماضیه و پند کرفتن بان چه ان جامع انواع موعظه شافیه
و عبرت وافیه است یا برای حفظ کردن ان بجهة اختصار و عذوبت الفاظ
از مجاهد نقلست که از کتب سماویه هیچ کتابی نیست که انرا از بر خوانند الا قران

فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ قبول کننده هست تا بان پند گیرد وحق تعالی این
هر دو آیت را در این سوره مکرر ذکر فرموده تا اشعار باشد بآنکه تکذیب هر رسولی
مقتضی نزول عذابست واستماع هر قصه مستدعی الفاظ وپند از ذکر
بعضی از قصه نوح بیان برخی از قصه عاد میکند که كَذَّبَتْ عَادٌ
تکذیب کردند گروه عاد هود پیغمبر را فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ
پس چگونه بود عذاب من ایشانرا از باد صرصر وترسانیدن من ایشانرا
از عذاب بزبان پیغمبر ایشان پس تفصیل این مجمل میکند که إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ
که فرستادیم برایشان رِيحًا صَرْصَرًا بادی بنهایت سرد یا بآوازی هولناک
فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ در روز شوم که استحکام داشت وقوی شامت آن
یا استمرار داشت برایشان تا در مدت هفت روز وهشت شب ایشانرا
هلاک ساخت یا مستمر بود بر جمیع صغیر وکبیر ایشان وهیچ یک از ایشانرا باقی نگذاشت
یا سخت بود حرارت سردی آن برایشان وآن روز چهارشنبه بود در آخر ماه گویند
آخر ماه صفر بود تَنْزِعُ النَّاسَ برمیکند آن باد مردمانرا از موضع خود
مرویست که ایشان از سخط این عذاب در شکافهای کوه وحفرها میرفتند وپنهان
میشدند وهمه یکدیگر را در بغل گرفته وبهم چسبیدند آن باد همه ایشانرا از
آنجا برکند وبیرون انداخت وهلاک ساخت محمد اسحق گوید که چون باد آغاز
وزیدن کرد هفت کس که از اقویای قوم عاد بودند وجسیم تر چون عمرو بن حلو
وحارث بن شداد وهلقان بن ماخان که خود را در شعبی کردند وخود بر در شعب

بایستادند

بایستادند تا باد را دفع کنند چون باد شدت یافت یکیک را از جای
خود برمیکند وبر کوه میزد وپاره پاره ساخت كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ
گوییا ایشان تنهای دراز درخت خرما بودند که پراکنده شده باشد از بیخ وبر زمین
افتاده از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده اند که باد برمیکند مردمان
مردمانرا از جای خود مردمانرا وبگردن بر زمین میکوفت تا گردنهای ایشان
در هم میشکست وسرهای ایشان از ابدان ساقط میشد مانند تنه خرما
که بیسر باشد فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ پس چگونه بود عذاب
کردن من ایشانرا ووعیدی که بآن بیم کردم وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ
وبدرستیکه ما آسان ساختیم قرآن را لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ
برای پند گرفتن یا حفظ نمودن پس آیا هیچ پند گیرنده هست که ازین
متعظ شود كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ تکذیب کردند قوم ثمود
صالح را از آنکه پند دادن یا بانذارات ومواعظ وی فَقَالُوا أَبَشَرًا
مِنَّا پس گفتند آیا آدمی که از جنس ماست وَاحِدًا یگانه هیچ تبعی
وحشمی ندارد نَتَّبِعُهُ پیروی کنیم او را مراد انکار این معنیست
یعنی تابع شخصی شویم که هیچ فضلی ومزیتی ندارد بر ما وبیکس وبی یاروی
خویش وتبار است إِنَّا إِذًا بدرستیکه ما در این هنگام که متابعت او کنیم هر آینه
لَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ در گمراهی دور ودر آتشهای سوزان این کلام صالح
بود که در اول مرتبه با قوم خود میگفت که اگر تابع من نشوید از طریق حق گمراه باشید

دور آخرت باتش سوزان گرفتار ایشان معکوس ساخته با او گفتند که اگر
ما تابع تو شویم در ضلالت افتیم واز اهتدا دور باشیم ودر آخرت باتش
سوزان گرفتار گردیم وگویند سُعُرٍ یعنی جنون است ومعنی آنست که اگر پیروی
کنیم ترا از طریق پدران منحرف گردیم شده باشیم ودران خبط کرده از عقل
وادراک بیرون رفته ءَأُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ آیا القا کرده شده است
وحی بر وی مِنْ بَيْنِنَا میان ما وحال آنکه در میان ما اولی واحق ازو
یافت میشود در اختیار نبوت بَلْ هُوَ بلکه چنین نیست که وحی مختص باشد
باو بلکه او كَذَّابٌ أَشِرٌ دروغ گوئیست خود پسند ومتکبر ومیخواهد که
بجهت این دعوی کاذبه بر ما تعظیم کند حق تعالی بجهت رد قول ایشان بر سبیل وعید
میفرماید که سَيَعْلَمُونَ غَدًا زود باشد که بدانند فردا که عذاب برایشان نازل شود
یا در روز قیامت معلوم کنند که مَنِ الْكَذَّابُ الْأَشِرُ کیست دروغ گوی خود پسند
ومتکبر القصه ثمود در تکذیب صالح غلو کرده بر سبیل تعنت ازو طلب معجزه کردند وگفتند
که از برای ما ازین سنگ بیرون آور وشتر ماده آبستن دو ساله که یکروز شرب
باو تعلق داشته باشد وما بعوض ان آب شیر او را بیاشامیم وآب آن روز را تصرف
نکنیم وروز دیگر مخصوص ما باشد وناقه را دران حقی نباشد حق تعالی از روی امتحان این
معجزه را بایشان نمود کقوله إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَةِ بدرستیکه ما برانگیزاننده وبیرون آورنده
شتر بودیم از سنگ بدان طریق که از صالح درخواسته بودند فِتْنَةً لَهُمْ برای
امتحان کردن ایشان را یعنی تا بر عالمیان روشن شود که ایشان بسبب آن ایمان

میاورند

می آورند یا نه آنکه بندگان بدانند که بسبب عذاب ایشان چه بود فَارْتَقِبْهُمْ
پس نگاهبان ایشان باش وببین که با ناقه چه میکنند وَاصْطَبِرْ
وشکیبائی ورز بر آزار ایشان بسبب اذیت خود وتعجیل مکن بر عذاب ایشان
بدین وقت مقرر وَنَبِّئْهُمْ وآگاه کن ایشان را أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ
با آنکه آب چشمه بخش کرده شده میان ایشان یعنی روزی از ایشان وروز دیگر
مخصوص بناقه كُلُّ شِرْبٍ هر نصیبی از ان آب مُحْتَضَرٌ حاضر کرده
شده نزد صاحب آن یعنی هر یک از ایشان وناقه باید که در روز نوبت
خود حاضر شوند وانرا شرب نمایند وروزیکه نوبت ناقه باشد در عوض آن
چندان شیر بایشان دهد که در آن روز ایشان را از آب مستغنی سازد پس ناقه
روز نوبت خود بیامدی وجمله آب را بخوردی وعوض ان شیر بایشان دادی
وهیچ از آب نخوردی وان آب را بایشان گذاشتی وهیچکدام را از قسمت حرجی
نرسیدی فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ پس بخواندند قوم ثمود صاحب خود را که قدار
بن سالف بن اصیم بن هود نبی بود برای عقر ناقه وبجهت سرخی او را احمر ثمود
گفتندی وبروایت دیگر احیمر ثمود فَتَعَاطَى فَعَقَرَ پس بگرفت شمشیر
خود را وبر سر راه ناقه بر زمین نشست پس پی کرد ناقه را بشمشیر محرک
عقر ناقه دو زن بودند بسبب آن بود که یکی از آن دو زن پسر عم خود را بجمال
خود وعده داد ویکی دیگر دختر خود را نامزد قدار بن سالف کرد هر دو بر سر راه
ناقه نشستند چون ناقه از آب بازگشت اول بمصدع رسید او تیر بیفکند

و پای ناقه را درهم دوخت و قدّار از کمینگاه بدر آمد و بشمشیر ناقه را پی کرد
و او را پاره پاره کردند مردم منقسم ساختند و بچه او بگریخت و بکوه صنور
برآمد و سه بار بانگ کرد و از انجا باسمان رفت بامر پروردگار خود
فکیف کان عذابی ونذر پس چگونه بود عذاب من مر قوم صالح را
انا ارسلنا علیهم بدرستیکه ما فرستادیم بر ایشان صیحة واحدة
یک فریاد کردن که صیحه جبرئیل بود فکانوا کهشیم المحتظر پس گشتند
مانند درخت خشک درهم شکسته و گیاهی که سازنده حظیره باشد برای حفظ
و جمع ان یا مانند گیاه خشک که صاحب حظیره جمع کرده باشد انرا در تابستان
برای علوفه خود در زمستان و گوسفندان را در زیر دست و پای خود خورد و ریز
کرده باشند ملخص سخن آنست که ایشان بعد از هلاک شدن ریزه ریزه و خورد و
مرد گشته مانند گیاه خشک خورد و مرده شده ولقد یسرنا القران و بدرستیکه
ما آسان کردیم قرآن را للذکر فهل من مدکر برای پند دادن یا حفظ
کردن پس هیچ یاد کننده هست مر انرا تا از ان عبرت گیرند کذبت قوم لوط
تکذیب کردند قوم لوط را بالنذر به بیم کردن و پند دادن مر ایشانرا یعنی
وعید او را بدروغ پنداشتند انا ارسلنا علیهم حاصبا بدرستیکه ما فرستادیم
بر ایشان بادی سنگ باینده که سنگ بر ایشان بریخت تا همه را هلاک کرد الا
ال لوط مگر لوط و دختران وی را نجیناهم بسحر که ایشانرا برهانیدیم از عذاب
در وقت سحر و ان سدس آخر شب بود که عذاب بر ایشان واقع شد نعمة

من عندنا انعامی از نزدیک ما کذلک همچنانکه انعام کردیم بر لوط
و دختران او نجزی من شکر پاداش میدهیم بزینت نعمت
و رحمت هر که سپاس دارد نعمت ما را که ارسال رسل و انزال کتب است
یعنی بان ایمان آورد و طاعت امر ایشان نماید ولقد انذرهم و بدرستیکه
ترسانید لوط قوم خود را بطشتنا از شدت گرفتن ما ایشانرا
بتعذیب و هلاک فتماروا پس شک آوردند بالنذر به بیان
بیم کردن یعنی تکذیب او نمودند تا با مرافعه کردند با او با این انذار از روی
جدال و عناد ولقد راودوه عن ضیفه و بتحقیق که طلبیدند لوط را
از مهمانان وی که ملائکه بودند یعنی طلب مراد خود کردند از لوط و گفتند
ایشانرا با ما تسلیم کن و لوط از ان ابا نموده ایشانرا پند میداد و ایشان
طریق عناد و جدال از دست نداده در سرای وی شکسته و در خانه
که ملائکه بودند در آمدند فطمسنا اعینهم پس محو کردیم چشمهای
ایشانرا یا روی ایشان را هموار کردیم چنانچه اثر و نشان چشم بر روی ایشان
نماند مرویست که لوط در مقام جدال در آمده میگفت که درگذرید از انچه
طلب میکنید ایشان از ان امتناع نمیکردند و با او مجادله مینمودند چون کار از
حد درگذشت جبرئیل با لوط گفت بار ایشان واگذار پس ایشان بخانه وی
در آمدند جبرئیل پر خود را بر روی ایشان زد همه کور شدند و چنان گشتند که
چشمهای ایشان با روی ایشان محاذی و برابر شد پس راه انجا را نمیدیدند

مدهوش و متحیر می افتادند و بر میخواستند و فریاد میکردند که لوط قوم ساحر را بخانه
خود آورده و ما را بجادوئی کور کردند وگفتیم بایشان بزبان فرشتگان
فذوقوا عذابی ونذر پس بچشید عقوبت مرا و آنچه بیم میکردم شما را بزبان
لوط از وقوع عقاب و نزول عذاب ولقد صبحهم و بدرستیکه
صبح کردند قوم لوط بکرة در اول روز یعنی در وقت صبح بدیشان آمد عذاب مستقر
عقوبتی قرار گرفته و دایم پیوسته بعذاب آخرت انعذاب از ایشان مرتفع
نشد تا همه را هلاک و باتش دوزخ متصل ساخت وگفتیم بایشان بلسنه
ملایکه فذوقوا عذابی ونذر پس بچشید و بکشید عقوبت مرا و بیم کردن
مرا یعنی عذابی که لوط بفرمان من بیم میکرد شما را وجه تکرار آنست که اول نزد
ورود دوم وقت هلاک ولقد یسرنا القرآن و بدرستیکه سهل و آسان
کردیم قرآن مرجمی را که عربی زبانند للذکر فهل من مدکر برای فهم
کردن معانی و دانستن اخبار گذشتگان پس هیچ پند شنونده هست تا ازا
تا زان عبرت گیرد ولقد جاء آل فرعون النذر و بدرستیکه آمد بفرعون
و قوم او بیم کردن و ترسانیدن از عذاب یا بیم کننده گان یعنی موسی و هرون
امم سابقه همه اذیت و آزار پیغمبر خود را کرده اند و تکذیب ایشان را نموده اند گوشا که موسی
و هرون نیز با ایشان بودند و ایشان تکذیب انها نمودند کذبوا بایاتنا کلها تکذیب
کردند بهمه آیتهای ما و بدان نگرویدند مراد آیات نه گانه اند یا جمیع آیات پیغمبران
چه تکذیب بعضی موجب همه است فاخذناهم پس گرفتیم ایشان را بعذابی که غرق

شدن

[illegible]

شدن ایشان بود بدریا اخذ عزیز گرفتنی کسیکه غالب باشد و هرگز مغلوب
نگردد در گرفتن و عذاب نمودن ایشان و بعد از ذکر اخبار مکذبان و بیان نوع
عذاب ایشان اهل مکه را تهدید میفرماید مقتنع از روی اقتدار اکفارکم
آیا کافران شما ای معشر عرب خیر بهتر اند در قوت شدت و عدد یا در کیش
و ملت من اولئکم از این گروه مکذبان که مذکور شدند از قوم نوح و هود و صالح
و لوط و قبطیان استفهام برای انکار است یعنی ایشان در قوت و سطوت و کثرت
و ملت بهتر نیستند پس بچنگال عقوبت و عذاب گرفتار خواهند شد
همچنانکه امم مذکوره شدند ام لکم آیا مر شما راست ای مشرکان براءة فی الزبر
براتی در کتابهای سماوی یعنی برات آسمانی که نوشته باشند بر نام شما که هر که
کافر باشد و تکذیب پیغمبر کند ایمن باشد از عذاب و عقاب که بر امم ماضیه
واقع شده ام یقولون آیا میگویند کفار عرب نحن جمیع منتصر
ما گروه جمع شده ایم یعنی ما جمیعیم و مجتمع در قوت و شوکت و حشمت و کثرت
عدد و عدد انتقام کشنده از عذاب یا ممتنع از آنکه کسی قصد کند و طلب غالبیت
داشته باشد در منع بلا از یکدیگر مرویست که ابو جهل در روز بدر بانگ بر اسب زد
و از صف لشکر خود بیرون رفت وگفت ما امروز انتقام خود را از محمد و اصحاب او
او بکشیم آیت آمد که سیهزم الجمع زود باشد که هزیمت کرده شوند همه کفار
ویولون الدبر و برگردانند پشتهای خود را از حرب و فرار نمایند
یعنی هر یک از ایشان پشت خود را از حرب برگردانند این آیت از دلایل نبوت

بنوتست و معجزات نبویه صاحب کشاف از عمر نقل کرده که چون این آیة
می ندانستم که مراد حقتعالی ازین آیت چیست تا آنکه روز بدر رسول را دیدم که زره میپوشید
و میگفت که سیهزم الجمع ویولون الدبر دانستم که این آیت دالست بر تفرقه
جمعیت مشرکان و منهزم شدن ایشان و غلبه ما بر ایشان بعد از ان حقتعالی
میفرماید که بهمین قتل و اسر و هزیمت اکتفا نخواهد شد بل الساعة موعدهم
بلکه روز قیامت وعده گاه عذاب اصلی ایشانست و آنچه در دنیا دیده اند
نمونه از آنست والساعة ادهی وامر وقیامت سخت تر و فظیع تر و تلخ تر
و ناخوشتر در شدت فظاعت پس در تنبیه احوال کفار میفرماید که ان المجرمین
بدرستیکه مشرکان که نامه اعمال خود را بجرایم شرک عناد سیاه کرده اند فی ضلال
وسعر در گمراهی اند از حق در دنیا و در آتشهای سوزان در آخرت یوم
یسحبون روزیکه کشیده شوند فی النار علی وجوههم در آتش دوزخ
بر رویهای خود یعنی ایشانرا برروی انداخته بکشند و بدوزخ افکنند و نزد آنکه
بایشان گویند که ذوقوا مس سقر بچشید سودن دوزخ یعنی حرارت
آتش و الم آن و سقر طبقه ایست از طبقات دوزخ پس در بیان عدل خود
میفرماید که انا کل شیء خلقناه بدرستیکه ما هرچیزرا آفریده ایم در دنیا و آخرت
بقدر باندازه خود یعنی بمقدار و مرتبه که لایق باشد باو برحسب مقتضی حکمت
و وفق مصلحت بدون نقص و مزیت در ان مرتبه تا موجب خلاف حکمت
نشود پس خلق عذاب و تقدیر آن برای مشرکان و اهل عصیان نیز بر قدر

استحق

استحقاق ایشان خواهد بود تا از دایره حکمت خارج نشود یا هرچیزرا خلق کردیم بر
طریقی که مقدر و مکتوب بود در لوح محفوظ بدون زیاده و کم یا هرچیزی آفریده ایم
باجل معین و مقرر که تقدم و تاخر نیابد یا برای هر جنسی و صورتی و هیاتی
که موافق و لایق اوست بیافریدیم هرچیزرا آفریده ایم برقدر معلوم چون لسان
برای تکلم و ید برای بطش و رجل برای مشی و عین برای بصر و اذن برای
استماع و معده برای طعام و غیر ان که اگر زیاد و کم باشد غرضی که بان متعلق است
تمام نشود وما امرنا و نیست فرمودن ما هرچیزرا که تکوین ان کنیم الا واحدة
مگر کلمه واحده که لفظ کن است که انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون
و نیست امر کن کردن بدون لبث در ان تفکر و معالجه کلمح بالبصر
چون نگریستن بچشم در سیر بسیار و سهولت از ابن عباس مرویست که مراد از
امر وقوع قیامتست در اسرع زمان همچنانکه در جای دیگر فرموده که وما امر الساعة
الا کلمح البصر یعنی اگر خواهیم قیامت را در یک چشم زدن بیاوریم بلکه کمتر از ان
ولقد اهلکنا و بدرستیکه ما هلاک کردیم در قرون ماضیه اشیاعکم پیروان
شمارا یعنی جمعی که در کفر و عناد مثل شما بودند چنانکه در سور شنیدی فهل من مدکر
پس هیچ پند گیرنده هست که از حال ایشان عبرت گیرنده باشد وکل شیء فعلوه
و هرچیزیکه کرده اند کفار گذشته مکتوبست فی الزبر در نامهای اعمال ایشان که
بدست حفظه نوشته شده یا جمیع آنچه کرده اند از نیک و بد برایشان در لوح محفوظ
که موضع مکاتبه همه اشیاست وکل صغیر وکبیر و هر خورده و بزرگی از اقوال

وافعال که از ایشان واز جمیع امم اولین وآخرین صادر شده وخواهد شد مستطر
نوشته شده است در لوح محفوظ وبران پاداش خواهند یافت یا هر صغیر
وکبیر از ارزاق وآفات از حیات وممات وغیران مکتوبست در لوح محفوظ
لبداز ذکر حال کفار تتبه روزکار بیان حال مؤمنان پرهیزکار میکند که ان المتقین
بدرستیکه پرهیزکاران وترسکاران روز قیامت فی جنات ونهر
در بوستانها باشند که مملو باشد از اشجار میوه دار ودر جویهای واسعه که آب وشیر
وعسل وشراب دران جاری باشد فی مقعد صدق در مجلس حق
ومکان پسندیده باشند که دران لغو واثم نباشد امام جعفر صادق فرموده که
حقتعالی مکانرا بصدق وصف کرده است پس غیر اهل صدق در انمکان نخواهند بود
وسلمی گفته که ان مکانیست که حقتعالی درانجا راست گرداند وعده که با اولیای
خود کرده که متقیان درانمقام باشند عند ملیک مقتدر نزد پادشاهی
که مبهمست امر او بر جمیع افهام وعاجز از درک ان ظنون واذهان صاحب
اقتدار وتوانا بر همه چیزها بروجهی که هیچ شیء نیست که در تحت ملک او خارج
باشد پس کدام منزلت اکرم واعظم از منزلت ایشان واجل واشمل ازین سعادت
وشبهه نیست درانکه مراد لقب قرب مکانی نیست منزلت پس مراد آنست
که اهل نفی در کنف وجوار آفریدگار خود باشند بحیثیتی که مستغرق غواشی رحمت و
انعام جمیله او باشند در کشف الاسرار آورده که کلمه عند مستقربهست بتقریب
تخصیصی که اهل قرب فردا دران سرای ابدان اختصاص خواهند داشت

الجزء

پیغمبر درین سرا مخصص بان بود اینست عند ربی وچون رتبه که فردا خواص
بان نازند ادنی مرتبه او بوده باشد پس از رتبه اعلای فردای که نشان تواند داد
عبد الله بریده گوید که اهل بهشت که مکان ومرتبت ایشان دون مقعد
صدق باشد هر روز بان آیند ودران استماع قرآن کنند وازان التذاذ
تمام یافته فرحان ونازان بمنازل خود باز روند ودر خبر است که روزی موسی
بمناجات میرفت بویرانه بگذشت ناله وزان خرابه بگوش او رسید چون
نگاه کرد دید که برهنه خفته وخشتی زیر سر کرده وعورت خودش را بپلاس
پوشیده مینالید ودران ناله چیزی میگفت موسی نزد وی رفت میگفت الله
تری غربتی ووحدتی وتوف فقیری وفاقتی پس موسی بمناجات رفت
وچون اراده مراجعت نمود از مناجات خطاب عزت بوی رسید که ای موسی
پیغام ان درویش را باز رسانیدی واحوال او را بما عرض نکردی گفت بار خدایا
تو عالمی که وی حکایت وحدت ووحشت خود میکرد وشکایت فقر وفاقه مینمود
حقتعالی فرمود که او را از من سلام برسان که تو تنها نیستی من که خداوندم انیس
توام تو غریب نیستی من جلیس توام تو درویش نیستی من وکیل با لحیاج توام
موسی بیامد در بالین ان درویش بنشست وپیغام خدا بگذارد وگفت یا کلیم الله
مرا رتبت ان هست که خدای عالم حدیث من شنود وجواب من دهد پس
نعره بزد وجان بحق تسلیم کرد موسی باشراف بنی اسرائیل بیامد تا ویرا دفن کنند
چون بان ویرانه آمد پلاس عورت او را دیده که انجا افتاده درویش پیدا نیست

مناجات کرد که بار خدایا این درویش کجا شد زمین و برا فرو برد ناگاه جبرئیل آمد و گفت یا موسی این چه گمانست خداوند عالم میفرماید که تو در حق او
که دوست ما است پیغمبری این درویش بود که در دنیا او را شیطان طلب کرد نیافت
و ملک الموت در وقت نزعش طلبید راه باو نبرد و منکر و نکیر در قبرش جستند
نیافتند رضوان در بهشت بملاقات او نرسید مالک دوزخ طلب او کرد او را
ندید حضرت موسی عرض کرد بار خدایا پس کجا رفت خطاب آمد دوست ما بنزد
دوست فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ثعلبی در کتاب خود بعد از آنکه تفسیر این آیت
کرده و فرموده که از جابر روایتست که روزی حضرت رسالت در مسجد نشسته بودند بعضی
اصحاب از او احوال بهشت پرسیدند فرمود که خدا را لوائیست از نور و عمودی از زبرجد
که آنها را آفرید پیش از آفریدن آسمانها بدو هزار سال بر روی این لوا نوشته که خدائی
نیست که مستحق پرستش باشد مگر او سبحانه و محمد فرستاده خداست و آل محمد بهترین
آفریدگانند علی صاحب لوا و امام جمیع مردمانست و امیر مؤمنان علی ابن ابی طالب
بهترین او صیاست حقا آنحضرت فرمود که یا علی ندانستی که هر که ما را دوست دارد
و خود را بمحبت ما نسبت دهد و دعوی مودت ما کند حقتعالی او را جای دهد در درجه
جنان و با ما رفیق و مصاحب باشد پس این آیت تلاوت فرمود که فی مقعد صدق
عند ملیک مقتدر تمام شد تفسیر سورة القمر بعون و یاری خالق الشمس والقمر
در یوم اثنین نهم شهر ربیع الاول که عید شیعیانست بحسب رفتن عمر بسقر در سال
هزار و سیصد و دوازده من الهجرة خاتم ماه محرم ۱۳۱۲

حکما گفته اند که هر که خوابی دیده باشد ببیند که اول آن چه حرفست از حروف هجا حکم آنرا ازین جدول معلوم و معین نماید جدول این است

ا	دلیل است بر یافتن مراد
ب	رنج و بلا بیند
ت	دلالت دارد بر راحت
ث	از کسی دلتنگ گردد
ج	شادی و فرح و سرور یابد
ح	دلالت دارد بر دشواری
خ	دلالت دارد بر فوت مال
د	بزرگی و سعادت یابد
ذ	قوت و دولت یابد
ر	فرحی و مسرت یابد
ز	دلالت دارد بر پریشانی حال
س	منصب زیاد گردد
ش	راستی و امانت یابد
ص	احوالات تباه گردد
ض	خوشی و سعادت یابد
ط	خیر و امانت برسد
ظ	پریشانی و ستم بیند
ع	دلالت بر صدق و امانت باشد
غ	خوشی و سعادت یابد
ف	پریشانی و ستم بیند
ق	صدق و امانت یابد
ک	کارها درست آید
ل	از رجیف پیدا شود
م	از غم بیرون آید
ن	از ضعف برآید
و	مطلب خود یابد
ه	کارها خوش گردد
لا	از رجیف پیدا گردد
ی	دلالت بر جمعیت و اتفاق دارد

هر که خوابی دیده باشد ملاحظه نماید در این صفحه که در کدام شب از شبهای ماه بوده در آنجا نظر کند شب را معلوم کند حکمش معلوم نماید که تعبیر دارد یا نه اگر دارد معلوم است

شب ۱	صحبت ندارد
شب ۲	صحبت ندارد
شب ۳	تعبیرش برعکس است
شب ۴	صحیح است تعویق دارد
شب ۵	صحیح است
شب ۶	مانند شب گذشته است
شب ۷	خلاف ندارد
شب ۸	خلاف ندارد / خلاف ندارد
شب ۹	تعبیرش برعکس است
شب ۱۰	صحبت ندارد
شب ۱۱	تعویق دارد
شب ۱۲	تعویق دارد
شب ۱۳	صحبت ندارد
شب ۱۴	تعبیرش برعکس است
شب ۱۵	تعویق دارد
شب ۱۶	تعویق دارد
شب ۱۷	تعبیرش برعکس است
شب ۱۸	برعکس است
شب ۱۹	برعکس است
شب ۲۰	صحبت دارد صحیح
شب ۲۱	صحبت ندارد
شب ۲۲	بسیار نیک است
شب ۲۳	تعبیرش برعکس است
شب ۲۴	برعکس است
شب ۲۵	تعبیر ندارد
شب ۲۶	تعبیرش برعکس باشد
شب ۲۷	صحبت ندارد
شب ۲۸	برعکس باشد
شب ۲۹	با تأثیر است
شب ۳۰	در این چیزی نیست

بسم الله الرحمن الرحیم دعای کمیل هرکس بخواند ... اول شب جمعه

خدایا بدرستیکه من سؤال میکنم برحمت تو که فرا گرفته هرچیزیرا
و بتوانائی تو که غلبه کرده بآن هرچیزیرا و فروتنی کرده بجهت او
مر آنرا هرچیزیرا و خار کردی مرانرا هرچیزیرا و بزرگواری تو
که غالب شده بآن هرچیزیرا و بعزت تو که در برابرش نمی ایستد
مر اورا چیزی و بعظمت تو که پر کرده هرچیزیرا و بپادشاهی تو که
برترست هرچیزیرا و بذات تو که باقیست بعد از فنا شدن
هرچیزی و بنامهای تو که پر کرده است رکنهای هرچیزیرا
و بدانش تو که فرا گرفته هرچیزیرا و بروشنائی تو که روشن کرده مر اورا
هرچیزیرا ای روشنائی ای مقدس ای پیش تر از پیشینیان و ای
پس تر از دیگران خدایا بیامرز مرا گناهانی را که میدرد پردهای
عصمت را خدایا بیامرز مرا برای من گناهانی را که فرود میاورد
عذابرا خدایا بیامرز مرا برای من گناهانی را که تغییر میدهد نعمتها را خدایا
بیامرز مرا گناهانی را که حبس میکنند دعاها را خدایا بیامرز مرا
گناهانی را که قطع میکنند امیدرا خدایا بیامرز مرا گناهانی که

نازل میکند

نازل میکند بلارا خدایا بیامرز برای من هرگناهی که کرده ام انرا
و هرخطائی که بجا آورده ام انرا خدایا بدرستیکه من نزدیکی میجویم بسوی تو
بیاد تو و شفاعت میجویم بسوی تو بسوی نفس تو و میخواهم ترا ببخشش تو
که نزدیک گردانی مرا از قرب خود و اینکه توفیق دهی مرا شکر خود
اینکه الهام نمائی ذکر خود خدایا من سؤال میکنم ترا سؤال فروتن با خضوع
باخشوع که مسامحه کنی مرا و رحم کنی مرا و بگردانی مرا بقسمت خود خشنود
قانع و در همه احوال تواضع کننده خدایا و سؤال میکنم ترا سؤال
انکه سخت باشد فقراو و فرود آورده بتو نزد سختیها حاجت خود را
و بزرگست در انچه نزد تست خواهش او خدایا بزرگست پادشاهی تو
و بلندست جای تو و پنهانست مکر تو و هویداست امر تو و غالبست قهر تو
و جاریست قدرت تو و فرار نمیتوان کرد از حکومت تو خدایا نمییابم
گناهانم را آمرزنده و نه مر قبایح خود را پوشنده و نه مرچیزیرا از کردار بد
خودم به نیکی بدل کننده غیر تو نیست خدائی مگر تو پاکی تو بشکر تو
مشغولم ستم کردم خود مرا و جرأت کردم بنادانی خود و اعتماد کردم بسوی
دیرینه یاد تو مرا و منت تو بر من خدایا و آقای من چه بسیارست
کردار بد پوشنده و بسا از کردن ابتلاها که کم نمودی انرا و بسا از لغزشها
که نگاه داشتی انرا و بسا از ناخوشی که دفع کردی انرا و بسا از ثنای
نیکو که نبودم اهل مر اورا که پهن کردی او را خدایا بزرگست بلای من

و از حد گذشته مرا بدی حال من و نادرست کردار من
و عاجز کرده مرا غلهای من و منع کرده مرا از نفع من دوری آرزوی
من و فریب داد مرا دنیا بفریب خود و نفس من بخیانت خود و بی
انداختن من ای آقای من پس میخواهم ترا بعزت تو که منع
نکنی از خود دعای مرا بدی عمل من و کردار من و رسوا نکنی مرا به پنهانی
آنچه مطلع شده بر آن از پنهانهای من و زود مگیر مرا بعقوبت بر آنچه
کرده ام او را در خلوتهای خود از بدی کردار من و بدی من و
همیشگی ~~تقصیر خود~~ تقصیر خود و نادانی خود و بسیاری آرزوی خود
و غفلت خود و باش الخدا بعزت خود بهمه احوال همه آن مهربان
و بر من در همه کارها خدایا و پروردگار من کیست مرا جز تو که میخواهم
او را کشف دن بدحالی مرا و نگریستن در کارها مرا خدایا و آقای من
جاری کردی بر من حکمی را پیروی در آن خواهش نفس خود و نکردم
نگهبانی در آن از زینت دادن دشمن مرا پس فریب دادم بآنچه خواست
و نیکبخت کرد او را بر این حکم پس درگذشتم بآنچه جاری ساخت بر من از
این پاره حدود تو و مخالفت کردم پاره اوامر ترا پس مر ترا است حمد
بر من در همه این و نیست حجت مرا در آنچه جاری ساخت بر من در آن
قضای تو و لازم گردانید آن حکم تو و بلای تو و آمدم ترا ای خدای من پس
از تقصیر من و اسراف من بر خودم معترف عذر خواه پشیمان شکسته خواهنده و

طلب آمرزش

طلب آمرزش کننده باز گردنده اقرار کننده اذعان کننده اعتراف کننده نمییابم
گریزی از آنچه هست از من و نه پناهی که رو آرم بسوی او در کار خود جز پذیرفتن عذر مرا
و در آوردن تو مرا در گشادگی از رحمت خود خدایا پس بپذیر عذر مرا و رحم کن بر شدت بیچارگی
مرا و برهان مرا از سختی بند من ای پروردگار رحم کن ناتوانی بدن مرا و نازکی پوست مرا و باریکی
و باریکی استخوان مرا ای آنکه ابتدا کردی آفریدن و یاد مرا و تربیت مرا و نیکی مرا و غذا دادن مرا بخش
بجهة ابتدا کردن کرم تو و پیشی نیکی تو بمن ای خدای من و آقای من و پروردگار من
آیا می‌بینی تو عذاب کنی مرا با آتش خود بعد یگانگی تو و پس از آنچه پیچیده شده بر آن دل من از ۲
از دوستی تو و پس از راستی اعتراف من و دعای من از فروتنی مر پروردگاری را دور است تو
کریم تری از آنکه ضایع کنی کسی را که تربیت کردی او را یا دور کنی آنرا که نزدیک کرده او
یا برانی آنرا که جا داده او را یا گذاری بسوی بلا کسیرا که کفایت کرده او و رحم کرده او را
و کاش دانستم ای آقای من و خدای من و مولای من آیا مسلط میکنی آتش را بر رویها که
افتاده اند بجهة بزرگی تو سجده کننده و بر زبانها که گویا شده به یگانگی تو از روی راستی و بشکر تو
مدح کننده و بر دلها که اعتراف کردند بخدائی تو از روی راستی و بر دلها که حو کردند از
دانش تو تا گردیده با خشوع و بر دلها که سعی کردند بسوی محلهای عبادت از روی میل
و اشاره کردند بآمرزش تو از روی اذعان نیست این گمان بتو و خبر نداده اند بفضل تو از تو
ای کریم ای پروردگار و تو میدانی ناتوانی مرا از کمی از بلای دنیا و عقوبتهای آن و آنچه جاری
ساخته در آن از بدیها بر اهل جهنم بر آنکه آن بلاء ناخوشی کم ماندن در آن آسان است ماندن
بقای او کم است زمان او پس چگونه تاب آورم مر بلاء آخرت را و بزرگت واقع
ناخوشی در آن و آن بلائیست دراز است زمان او و همیشه است مقام و ماندن او و سبک
نمیشود از اهل او از جهة آنکه نمیباشد مگر از غضب تو و انتقام تو و غضب تو و این چیزیست
که در برابر نمی ایستد مر او را آسمانها و زمین ای آقای من پس چگونه بمن و منم بنده تو
ناتوان خوار بیمقدار گدا شکسته ای خدای من و پروردگار من و آقای من و مولای من بجهة
کدام کارها بسوی تو شکایت کنم و بجهة کدام ناله کنم و گریه کنم بجهة درد عذاب و سختی او یا بجهة درازی
بلا و مدت آن پس اگر بگردانی مرا در عقوبتها با دشمنان تو و جمع کنی میان من و میان اهل بلای تو
و جدائی افکنی میان من و میان دوستان خود و دلیلان خود پس بخش مرا ای خدای من و آقای من

گیرم
و مولای من و پروردگار من صبر کردم بر عذاب تو پس چگونه صبر کنم بر جدائی تو و بخش مرا
گیرم که صبر کردم بر گرمی آتش تو پس چگونه صبر کنم در نگریستن بکرامت تو یا چگونه ساکن شوم در آتش
و امید من بخشش تو است پس بعزت تو ای سید من و مولای من قسم بخورم
از روی راستی اگر وا گذاری مرا گویا سخن گو هر آینه بخروشم بسوی تو میان اهل جهنم خروشیدن
با امیدواران و ناله کنم بسوی تو ناله استغاثه کننده گان و هر آینه بگریم بر تو گریستن دوست
گم کننده گان و ندا کنم ترا تو کجائی ای دوست مؤمنان ای منتهای آرزوی عارفان ای
داد رس داد خواهان ای دوست قلوب راست گویان و ای خدای جهانیان آیا پس
بینی خود منزه تو ای خدای من و بحمد تو مشغولم که بشنوی در آن صدای بنده مسلمی که
زندان شده بمخالفت او و بچشد مزه عذاب را بمعصیت او و محبوس شده میان
طبقات جهنم بجرم او و گناه او و او خروش کند بسوی تو خروش امیدوار برحمت
ترا بزبان اهل یکانه پرستی تو و توسل جوید بسوی تو به پروردگاری تو ای آقای من
پس چگونه باقی میماند در عذاب و او امید دارد آنچه پیش دیده از برده باری و مهربانی تو
و رحمت تو چگونه بالم می اندازد او را آتش و او امید دارد فضل تو را و رحمت ترا
یا چگونه بسوزاند او را زبانه آتش و تو میشنوی صدای او را و میبینی جای او را یا چگونه
مشتمل شود بر آن زبانه او و تو میدانی ضعف او را یا چگونه مضطرب شود میان طبقات
جهنم و تو میدانی راستی او را یا چگونه زجر میکند او را زبانه جهنم و او میخواند ترا ای پروردگار
یا چگونه امید دارد فضل ترا در آزادی او از جهنم پس وا میگذاری او را در آن دور است
این گمان بتو و نه شناخته شده از فضل تو و نه شبیه است مر آنچه را که کرده اند با و یکانه پرستان
از نیکی تو و احسان تو پس بیقین قطع دارم اگر نبود آنچه حکم کردی با آن از عذاب
منکران تو و حکم کردی باو که همیشه بداری در جهنم معاندین ترا هر آینه میگردانیدی آتش را همه
ابرد و سلامت و نبود مر احدی را در آن قرار و نه اقامتی لیکن تو پاکیزه است نامهای تو
قسم یاد کرده که پر کنی جهنم را از کافران از پریان و آدمیان همه و اینکه جاویدانی در آن
دشمنان [illegible] و تو بزرگ است ثنای تو گفته ابتدا کننده و بخشش کرده بنعمتها کرم کننده آیا پس کسیکه
مؤمن مثل کسیست که باشد نافرمان یکسان نیستند خدای من و آقای من پس میخواهم ترا
بتوانائی که مقدر کرده آنرا و بحکم که حتم کرده او را و حکم کرده و او را غالب شده کسیکه آنرا بر او
جاری کرده آنرا باینکه ببخشی مرا در این شب و در این ساعت هر گناهی که کرده ام آنرا و هر

نه اینکه [illegible] بکسانی

الجاهد

گناهی

گناهی که کسب کرده ام آنرا و هر کار زشتیکه پوشانیده ام آنرا و هر نادانیکه [illegible]
که کرده ام آنرا پوشانیده ام آنرا یا آشکار کرده ام آنرا پنهان کرده ام آنرا یا پیدا آورده ام آنرا و هر بدیکه امر
کردی بنوشتن آن بزرگواران نویسنده گان آنرا که موکل گردانیده که حفظ کنند آنچه باشد
از من و گردانیده ای ایشانرا گواهان با جوارح من و بودی تو نگهبان بر من از پس ایشان
و گواه مر آنچه را پنهان است از ایشان و برحمت تو پنهان کردی و بفضل تو پوشیدی آنرا
و اینکه وافر کنی بهره مرا از هر نیکی که فرستادی آنرا یا احسانیکه زیادتی دادی آنرا یا نیکی که پهن
کردی آنرا یا روزی که بگسترانیدی آنرا یا گناهی که بیامرزی او را یا خطا که بپوشانی آنرا ای پروردگار
ای پروردگار ای پروردگار ای خدای من و آقای من و مولای من و مالک بنده
من ای آنکه بدست اوست موی پیشانی من ای دانا بضرر من و بفقر من ای آگاه
بفقر من و احتیاج من ای پروردگار من ای پروردگار من ای پروردگار من میخواهم ترا
بحق تو و پاکی تو و بزرگی صفات تو و نامهای تو اینکه بگردانی اوقات مرا در شب
و روز بیاد تو آباد و بخدمت تو پیوسته و کردار من نزد تو پذیرفته تا باشد کردار من
و وردهای من همه آن یک ورد و حال من همه در خدمت تو پیوسته ای آقای
من ای آنکه بر اوست اعتماد من ای آنکه بسوی او شکایت میکنم احوالم را ای
پروردگار من ای پروردگار من ای پروردگار من قوی گردان در خدمت خود
جوارح من سخت کن بر عزم بنده گی دل من را و ببخش مرا اهتمام در ترس تو و مداومت
در پیوستگی بخدمت خود تا بشتابم بسوی تو در میدانهای پیش روان و بشتابم بسوی تو
در پیش گیرنده گان و مشتاق شوم بسوی نزدیکی تو در مشتاقان و نزدیک شوم از تو
نزدیکی مخلصان و بترسم ترا ترس یقین دارنده گان و جمع شوم در همسایگی تو با مؤمنان
خدایا هر که اراده کند بر من بدی پس اراده کن او را و هر که مکر کند مرا پس مکر کن او را
و بگردان مرا از نیکوترین بنده گان خود بهره نزد تو و نزدیک ترین ایشان از راه قرب نزد تو
و مخصوص ترین ایشان بمنزلت نزد تو پس بدرستیکه نمیرسد این را مگر بفضل تو و ببخش مرا بجود
خود و مهربانی کن بر من بمهربانی خود و نگاهدار مرا برحمت خود و بگردان زبان مرا
بیاد خود گویا و دل مرا بدوستی خود بیتاب و منت گذار بر من بنیکی اجابت خود و [illegible] از

کرده ام

کردی آنرا

نوزش من و بیامرز گناهان مرا پس بدرستیکه تو حکم کرده بر بندگان خود
بپرستیدن خود و امر کرده ایشانرا بخواندن خود و ضامن شده مر ایشانرا
اجابت پس بسوی تو ای پروردگار باز داشتم رویم را و بسوی تو ای
پروردگار من کشیدم دست خود را پس بعزت خود بپذیر برای من دعای مرا
و برسان مرا بآرزوی مرا و قطع مکن از فضل خود امید مرا و کفایت کن مرا
شر جن و انس از دشمنان مرا ای زود خوشنود بیامرز مر کسیرا که مالک
نیست مگر خواندن ترا پس کننده مر آنچه را که خواهی ای کسیکه نام او دوا
و یاد او شفاست و طاعت او بی‌نیاز رحم کن کسیرا که سرمایه او امید است
و حربه اش گریه است ای خداوند نعمت ای دفع کننده عذاب ای روشنی
وحشت یافته در تاریکی ای دانای نیاموخته درود فرست بر محمد و آل
محمد و بکن بمن آنچه تو سزاوار آنی و درود فرست خدایا بر رسول خود و
پیشوایان خود با منزلت از آل او و درود و درود فرست و سلام
بسیار بسیار بسیار تمام شد تفسیر دعای کمیل بعون و عون خداوند

امیر المؤمنین علی فرمود ... از رسول خدا ... هو الاول والآخر والظاهر والباطن ... لا اله الا الله ... [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

ابی بن کعب از حضرت پیغمبر روایت کرده که هر که سوره جمعه را بخواند
بعدد هر که در شهرهای اسلام بنماز جمعه حاضر شود و هر که نشود ده حسنه
برای او بنویسد منصور ابی حازم از صادق روایت کرده که فرمود
لازم است بر هر که شیعه ماست که در شب جمعه این سوره و سبح اسم ربک را
بخواند و در نماز پیشین روز جمعه این سوره و منافقون تلاوت کند چون
اینطریق عمل کند از محبان ما باشد که بعمل رسول خدا عمل نموده باشد و جزای
ثواب ان بر خدا بهشت باشد و بدانکه چون حقتعالی ختم سوره صف نمود
بترغیب بندگان در عبادت خود و دعوت نمودن ایشان با ایمان
و ذکر تائید مؤمنان بنصرت و غلبه بر دشمنان افتتاح اینسوره
نمود بیان قدرت خود و فرمود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
يُسَبِّحُ لِلَّهِ بپاکی و پاکیزگی یاد میکند و تنزیه مینماید خدای را مَا فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانهاست از بدایع علوی وَمَا فِي الْأَرْضِ
و آنچه در زمینهاست از کواین سفلی ذکر تسبیح گاهی بصیغه ماضی و گاهی

بمستقبل اشارتست بدوام تنزیه همهٔ اشیاء موجود که متضمن
بدایع حکمت و عجایب صنعت اند دال اند بر وحدانیت و ربوبیت
و سرمدیت و عالمیت و قادریت او سبحانه پس در صفت خود
میفرماید اَلْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ پادشاهی که ملک او
دائمست که بی زوال پاک از سمت عیب و صفت اختلال
ارجمند و غالب بر جمیع احوال که هیچ کس بر او غلبیت نکند و گرد مذلت
بر دامن کبریائی او ننشیند صواب کار و درست کردار در جمیع افعال
که هرچه کند بروفق حکمت و مصلحت باشد هُوَ الَّذِي بَعَثَ اوست
آنکس که برانگیخت فِي الْأُمِّيِّينَ در میان ناخوانده گان و نانویسندگان
که اهل مکه اند رَسُولًا مِنْهُمْ فرستاده از جملهٔ ایشان یعنی ناخواننده
و نانویسنده که ان مثل ایشان تا رسالت او از تهمت دور باشد
چه در غیر امی توهم آن میشود که معلمی تعلیم او کرده باشد و اخبار امم
ماضیه باو آموخته بخلاف امی یا امی بالنسبت یعنی منسوب بامیه
عرب چه اکثر ایشان خواننده و نویسنده نبودند بخلاف امم

دیگر

دیگر و یا منسوب بام القری که مکه یا منسوب بام الکتاب است
که قران است و قول اول اصح و اشهر است و گفته اند که امیت
آنحضرت بحجت آنست که در کتب مقدمه بر اینوجه بوده که خاتم الانبیا
امی باشد و جمله در کتاب شعیای مذکور است که بدرستیکه من بعث
خواهم کرد امی در میان جماعت امی و باو ختم پیغمبران خواهم کرد و بهر
تقدیر یَتْلُوا عَلَيْهِمْ میخواند مر ان رسول امی بر امیان که مکیان اند
آيَاتِهِ آیتهای کلام خدای را وَيُزَكِّيهِمْ و پاک میسازد انها را
از دنس کفر و خبث عقاید و رداءة اخلاق وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ
و می آموزد ایشانرا قرآن وَالْحِكْمَةَ و احکام شریعت و معالم
دین و در ثبوت نبوت او همین بس که با وجود امیت تعلیم ایشان
و آیت بر ایشان خواند که سبب صلاح دنیا و عقبی است با دلّ ارشاد
نماید چون این دلالت صریح دارد بر آنکه آنچه میخواند و میگوید وحی الهی است
وَإِنْ كَانُوا و بدرستیکه بوده اند ان گروه که حالا قرآن خوانان و دانایان
و آموختگان شده مِنْ قَبْلُ پیش از بعث محمد لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

در گمراهی آشکار و هویدا که شرک بود و تتبع ملت جاهلیت و
آخَرِینَ مِنهُم و مبعوث ساخت او را در میان جماعت دیگر
از ایشان لَمَّا یَلحَقُوا بِهِم که هنوز لاحق نشده اند بایشان
اما لاحق خواهند شد و در عقب ایشان خواهند آمد مراد تابعین اند
وَهُوَ العَزِیزُ الحَکِیمُ استوار در اقوال و افعال و در روایت صحیحه آمده
که بعد از نزول این آیه اصحاب پرسیدند که یا رسول الله اینها چه کسان
باشند آنحضرت دست مبارک بر دوش سلمان نهاد و فرمود اگر
ایمان بثریا بسته باشند هر آینه فراگیرند مراد اینکه از این جماعت
باشند یعنی اهل عجم از سهل سعدی مرویست که رسول ص فرمود که در
اصلاب مردان امت من مردان و زنانی باشند که بی حساب
به بهشت روند بعد از ان این آیت تلاوت فرمود از باقر علیه السلام
منقولست که پیغمبر ص مبعوث است بهر که مشاهده او کرده و بهر که بعد از
ایشان باشد از عرب و عجم تا روز قیامت ذَلِكَ فَضلُ اللهِ
یُؤتِیهِ مَن یَشَاءُ این عموم که بعث پیغمبران ممتاز گشته از اقران
خود مزیت نعمت و افزونی کرم خداست میدهد او را بر سبیل

تفضل

تفضل و عطیه هر کرا میخواهد از بندگان بر مقتضای حکمت و مصلحت وَاللهُ
ذُو الفَضلِ العَظِیمِ و خدای خداوند فضل بزرگست که نعیم دنیا و آخرت
در جنب ان محقر و منحصر نماید محمد ابن ابو عمیر از هشام ابن سالم روایت
کرده که فقرای اهل اسلام نزد سید انام ص آمدند و گفتند یا رسول الله اغنیا را
مالهاست که تصدق میکنند ما را مال نیست و حج میکنند و ما را استطاعت نه
و بنده آزاد میکنند و ما را بنده نیست فرمود که صد بار تکبیر بگوئید
افضل از آزاد کردن بنده باشد هر که صد بار تسبیح بگوید بهتر از صد اسب
باشد با زین و لجام که در راه خدا تصدق کند و هر که صد بار تهلیل بگوید
افضل تر از جمیع مردمان باشد در عمل مگر کسی که تهلیل او زیاده از وی باشد
پس فقرا باین عمل مشغول شدند چون این خبر باغنیا رسید ایشان نیز باین
عمل اشتغال نمودند تا ثواب عمل بدنی و مالی داشته باشند فقرا چون چنین دیدند
بجانب جناب نبوت مآب آمده گفتند یا رسول الله آنچه با فرمودی
اغنیا نیز بدان مواظبت میکنند همان مزیت فضل بر ما دارند رسول ص
فرمود ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم بعد از
ذکر ارسال رسول مذمت حاملان تورات و تالیان و حافظان

ان میفرماید بجهة کتمان نعت حضرت رسالت ص باین ضرب المثل مَثَلُ
الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ مثل آنانکه بار کرده شده اند بتوریة یعنی
مامور گشته اند بانکه توریة را بیاموزند و بخوانند و بار تکلیف ان را بردارند
و بان عمل کنند و ایشان حامل ان شدند بآموختن و قرائت کردن
ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا بعد از ان برنداشتند بار توریة را یعنی چنانچه حمل ان بحق
حامل ان نشدند چه اکتفا بحفظ کردن و خواندن ان کردند و بعد انچه در ان بود
نفع نگرفتند و عمل بآیات منتفعه که ان اظهار نعت حضرت پیغمبر بود و خبر دادن
بآمدن او کَمَثَلِ الْحِمَارِ مانند مثل دراز گوش است که يَحْمِلُ أَسْفَارًا
در حالتی که برمی دارد کتابهای بزرگ گران بار از علوم یعنی در حمل
ان رنج میکشند و در کشیدن ان تعب بسیار میبینند و نمی داند که انچه
بر پشت او و پهلوی او حمل کرده اند چه چیز است بغیر از مشقت و تعب نفعی و فایده از
ان باو نمیرسد و شبهه نیست در انکه هر که حفظ قرآن کند و تلاوت ان
نماید و معنی انرا تعقل نکند و از احکام ان اعراض کند در تحت این داخلست
همچنین است که مسائل علوم را بداند و بان عمل نکند بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ
بد مثل گروه است مثل کسانی که تکذیب کرده اند الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ

بآیتهای

جمعه

بآیتهای خدا و حجتهای او که دالند بر صحت نبوت سید انبیاء ص مراد از آیات
توریة و قرآن است وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
و خدای راه فلاح و رستگاری نمینماید گروه ستمکاران را که بسبب
عناد با خدا بر نفس خود ظلم کرده اند و از طریق حق تجاوز نموده اند مراد
ان است که حقتعالی بسبب عناد و طغیان مکذبان تخلیه ایشان میکند و بکار
خودشان وامیگذارد و الطاف خاصه که در حق مؤمنان کرامت میفرماید ایشانرا
از ان محروم میسازد و بایشان راه بهشت نمینماید (?) مرویست که رسول ص
کتابی بیهود مدینه نوشت که اسلام آورید و نبوت مرا اعتراف نمایید
ایشان کسی بیهود خیبر فرستادند که محمد ص ما را بدین خود میخواند اگر در امتناع
و متابعت با جازمید ما خبر دهید که ما با شما متفق الکلمه ایم ایشان جواب
نوشتند و در انجا تمرد و کفر انها نمودند و اعلام بایشان نمودند که نبوت
بما و شما سزاوار تر است از محمد زیرا که سبط موسی کلیم الله ایم و ابناء
خدا و احبای او و چگونه بغیری ایمان آوریم که در میان قوم او نبوده حقتعالی
این آیه فرستاد که قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ بگوای
محمد ص کسانی که ملت یهودیت اختیار کرده اید اگر دعوی میکنید بزعم خود
أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ انکه شما دوستانید خدا را

بدون مردمان دیگر از عرب و عجم که گردیده اید فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ
پس آرزو کنید از خدا مرگ را تا هرچند زودتر ازین زندان عناد و
خاکدان بلا خلاص شده بسر منزل گرامی رسید که حقتعالی برای دوستان
خود مقرر فرموده اگر هستید راستگویان در اینکه شما دوستان خدا اید
یعنی اگر در این دعوی صادقید و از سر اعتقاد میگوئید پس تمنای
موت کنید تا از مقربان درگاه او شوید چه هرکه دوست خدای باشد مشتاق
سرای آخرت خواهد بود و مرگ را تحفه روزگار خود خواهد دانست و از آن
نخواهد ترسید چنانکه حضرت امیر المؤمنین فرموده که باک ندارم که مرگ بر من
واقع شود یا من بمرگ ملاقات کنم و در وقتی که ابن ملجم علیه اللعنه تیغ بر فرق
مبارک آنحضرت زد حضرت امیر فرمود که فزت برب الکعبه که بار رستم
و فیروزی یافتم بخدای کعبه لیدا ازان حقتعالی از کذب ایشان خبر میدهد که
وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بسبب آنچه پیش فرستاده
دستهای ایشان یعنی بواسطه عملهائی که کرده اند از تحریف توریه و تغییر نعت
و صفت سید انبیا و غیر آن از کفر و سایر معاصی و یقین میدانند که بعد از
مرگ بدان اعمال قبیحه معذب خواهند شد وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ
و خدای داناست بستمکاران احکام که در گذشته اند از طریق ایمان
و فرو رفته اند در طریق عناد و طغیان پس ایشان را معذب خواهد ساخت

مردلین

. مرویست که رسول یهود را گفت که بحق آنکس که نفس من بید قدرت
اوست که هیچکس از شما تمنای مرگ نکند الا که مرگ بر او واقع شود ایشان
تمنای آن نکردند پس اگر در صدق نبوت آنحضرت بیقین میبودند تمنا
میکردند ولیکن میدانستند که اگر تمنا کنند در ساعت میمیرند و بعذاب
ابدی گرفتار میشوند و بجهت این هیچکدام جرئت نکردند پس آیت یکی از معجزات
آنحضرت است زیرا که در آن خبر داده که هیچکس از ایشان تمنای مرگ نکند
بجهت معرفت ایشان بصدق آنحضرت قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي بگو ای محمد
بدرستیکه آن مرگ که شما تَفِرُّونَ مِنْهُ میگریزید ازان فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ
پس بتحقیق که آن رسنده است بشما یعنی البته بشما رسد و فرار شما فایده
. ندهد ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ پس بازگردانیده
شوید بسوی دانای نهان و آشکار فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ پس خبر دهد
شما را بآنچه هستید که عمل میکنید بآن برونق آن شما را جزا دهد و بعد از ذکر
احوال اهل کتاب که اهل عناد اند و طغیان امر میکند اهل ایمان را بعبادت
و طاعت که سرمایه وصول است بنعیم اخرویه و نهی ایشان مینماید از اشتغال بار باح
دنیویه فانیه که مانع رسیده است بسعادت باقیه و میفرماید که يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید باحکام شریعت مصطفوی إِذَا نُودِيَ

لِلصَّلوٰةِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَةِ چون ندا داده شود یعنی وقتیکه موذن
بانگ نماز گوید برای نماز در حین بالا رفتن خطیب بر منبر از روز جمعه
یعنی در روز جمعه که موذن اذان گوید فَاسْعَوْا اِلٰی ذِکْرِ اللّٰهِ
پس بشتابید بسوی یاد کردن خدای که نماز است یا خطبه که متضمن حمد
و موعظه است وَذَرُوا الْبَیْعَ ذٰلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ
و بگذارید خرید و فروخت و سایر عقود را ان بیعی و ترک بیع بهتر است مر شما را
از معامله زیراکه سعی منتج منافع باقیه است و بیع مستمر فایده فانیه
اگر هستید که میدانید منافع امور و مضار آن و مصالح نفسها و مقاصد ان را
از بعضی علما منقولست که فخر کردن یهود بر اهل اسلام در سه چیز بود اول
انکه میگفتند نحن ابناء الله و احباؤه حق تعالی تکذیب ایشان نمود باین آیت فتمنوا الموت
ان کنتم صادقین دوم انکه ما اهل کتابیم و مسلمانان از اهل کتاب نیستند حق تعالی
تشبیه ایشان کرده بحماری که کتب علوم کشد کقوله کمثل الحمار یحمل اسفارا
سیم انکه گفتند ما را در ایام هفته روزی هست که دران عبادت کنیم یعنی
روز شنبه و مسلمانان را این نیست حق تعالی روز جمعه را بایشان عطا فرمود و نعت

یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اِذَا نُوْدِیَ لِلصَّلوٰةِ مِنْ یَوْمِ جُمُعَةٍ فَاسْعَوْا اِلٰی ذِکْرِ اللّٰه
و بدانکه مراد در سعی آیت مشی است چه زیاد از مشی بر طریق اقتصاد و ... حسب نیت
در مذهب امامیه و این مرویست از امیر المؤمنین ع و ابن عباس و عمر و ابی
ابن کعب و از ابی جعفر و ابی عبد الله ع ماثور است که از ابن عباس روایت کرده انه

که گفت

که گفت اگر میدانستم که دویدن واجب است آمینه میدویدم بمرتبه که ردا
از دوش من می افتاد و حسن بصری گفته که مراد نه شتافتن و دویدن است
چه سکینه و وقار است بلکه مراد سعی است بدل و نیت و امر بسعی مستلزم
وجوب ترک هر چیزیست که مانع رفتن باشد بنماز لیکن چون بیع اهم اشیا است
در باب معاش از ینجهت حق تعالی ذکر ان کرد و بیان احکام نماز جمعه و شروط وی
و مباحث متفرعه بران حواله بمنهج الصادقین است و بباید دانست که فضیلت
روز جمعه بسیار است و ثواب عبادت ان بیشمار و اخبار متعدده در این باب
از سید ابرار و ائمه اطهار ماثور است از انجمله حضرت پیغمبر ص از راه ج در روز ان
گفته و فرمود الجمعة حج المساکین یعنی چون فقرای اهل ایمان قصد مسجد جامع
کنند و نمازیکه گذارند ثواب حجی در نامه اعمال ایشان ثبت کنند و نیز فرمود
که ای بندگان بدانید که خدای تعالی جمعه را بر شما فرض کرده پس جماعتی
که ترک جمعه کنند در حیوة من و بعد از وفات من حال انکه ایشانرا امامی
عادل باشد بجهة استحقاق نمودن بان نماز یا منکران بودن خدای جمع نکناد
پراکندگی او را و برکت مکناد در امر او بدانید که کسانرا نه نماز باشد و نه زکوة
و نه حج و نه روزه و نه برکت یعنی جمیع اعمال بدنی و مالی او مقبول درگاه
نشود تا انکه از ان توبه کنند و بنماز جمعه اقدام نمایند و ابن بابویه از ائمه اطهار ع

روایت کرده که هرکه ترک جماعت کند سه جمعه پیاپی بدون علتی
و مانعی پس او منافقست و در مظنه نفاقست و از جابر انصاری مرویست
که هرکه سه جمعه نماز جمعه نکند بی ضرورتی خدای مهر در دل او نهد و اورا
خذلان کند و مرویست از پیغمبر صلعم که بهترین روزی که آفتاب در ان
طلوع میکند روز جمعه است و درین روز بود که حق تعالی آدم را آفرید و هم
درین روز اورا به بهشت برد و درین روز اورا به زمین فرستاد و دران
روز قبض روح او کرد و در این روز قیامت قائم گردد و این روز نزد
خدای تعالی یوم المزید است هیچ فرشته و حیوانی نباشد از وحوش و طیور
و سباع و انعام و غیران الا که در این روز به تسبیح خدا مشغول اند از
حین طلوع تا غروب بجهت ترس وقوع قیامت در ان و در ان
ساعتیست که هیچ در ان دعا نکند مگر که مستجاب شود و آن وقتیست
که امام از خطبه خواندن فارغ شود و مؤذن قامت بگوید و بروایتی آخر
روز است نیم ساعت تا بغروب و گفته اند که در آن ساعت که نیم روز
رفته باشد و نیمی باقی مانده باشد و عمران حصین روایت کرده که هرکه
غسل روز جمعه کند گناه او مکفر شود و چون قدم در راه مسجد نهد بهر
گامی که بردارد بیست ساله عمل صالحش بنویسند و چون از نماز فارغ
شود دویست کردار نیکو در نامه اعمال او ثبت کنند انس مالک

از پیغمبر صلعم روایت کرده که فرمود شب جمعه مرا به آسمان بردند و هفتاد شهر
در زیر عرش دیدم وسعت هر یکی مثل دنیا مملو از فرشتگان و خدای را
تسبیح و تهلیل میکردند و میگفتند خداوندا بیامرز آنانرا که بنماز جمعه
مشغول میشوند و بیامرز آنانرا که غسل جمعه میکنند و در صحیح بخاری از ابو
هریره نقل کرده که پیغمبر صلعم فرمود که هرکه غسل روز جمعه کند و جامه پاکیزه بپوشد
و بوی خوش بخور کند و روغن بر خود مالد حق تعالی اورا بیامرزد و از هرچه
میان این جمعه و جمعه آینده کند و آنچه سه روز بعد از ان در جمعه تا به
از او صادر شود و سلیمان تمیمی از جناب پیغمبر صلعم روایت کرده که حق تعالی هر جمعه
شصت هزار بنده از آتش دوزخ آزاد میکند که همه مستوجب عذاب
باشند و در روایت دیگر آمده که حق تعالی در هر ساعتی از جمعه سیصد هزار
بنده آزاد میکند که همه از اهل عقوبت باشند و نیز فرموده که هرکه
روز جمعه بمیرد حق تعالی اجر شهید در نامه اعمال او بنویسد و از فتنه قبر
ایمن باشد و نیز در حدیث آمده که چون روز جمعه رسد ملائکه با ابواب
مسجد مسارعه کنند و در دستهای ایشان صحیفهای نقره و قلمهای طلا و ثواب
سبقت گیرندگان بمسجد مینویسند تا که مرد آخر بمسجد در آید و از این
حدیث معلوم میشود که مباکره بمسجد سنت مأکده است و متضمن مزیت مثوبت
و انس از پیغمبر صلعم روایت کرده که آنحضرت فرمود این روز نزد خدای تعالی

بهترین روزهاست و اهل بهشت این روز را روز مزید خوانند گفتم
یا رسول الله مزید چه باشد فرمود در بهشت وادیست وسیع خاک آن
از مشک خوشبوتر چون روز جمعه رسد حق تعالی بفرماید تا کرسی از زر بنهند
پیغمبران بران کرسی نشینند و صدیقان و مؤمنان پیرامون ان بنشینند
از جانب ایزد خطاب آید که ای بندگان هر حاجت دارید بخواهید
گویند بار خدایا رضای تو میخواهیم گوید راضی شدم از همه شما باز ندا آید
که حاجت خود عرض کنید پس هر کسی که حاجتی داشته باشد بخواهد او سبحانه
اجابت فرماید و بایشان کرامت کند آنچه هیچ چشمی ندیده باشد و هیچ گوشی
نشنیده باشد و در هیچ خاطری خطور نکرده بعد ازان هر کسی بمقام خود
باز روند تا جمعه دیگر در ان وادی درّیست مجوف که هیچ پیغمبر مرسل و
فرشته مقرب او را ندیده باشد چون روز جمعه رسد خدای تعالی با او خطاب
کند که بسخن درآ او گوید قد افلح المؤمنون من امة محمد المعتکفون
علی ذکر الله المؤدون فرایضه پس فرشته بقبر من فرستد و مرا بشارت
دهد که خدای تعالی در روز جمعه سه بار نظر فرماید بامتان تو بهر نظری هزار هزار
گناه کار را بیامرزد از عبد الله عباس روایتست که چون روز جمعه باشد
حق تعالی بفرماید تا منبری در بیت المعمور بنهند و فرشتگان گرد وی
حاضر شوند جبرئیل بانگ نماز بگوید و میکائیل امامت کند و فرشتگان
و باعتبار این شب لیلة الرغائب است پس

در عقب وی

در عقب وی نماز بگذارند چون فارغ شوند جبرئیل گوید ثواب این اذان بمؤذنان
امت محمد بخشیدم میکائیل گوید که ثواب این امامت را بامام آل محمد
بخشیدم فرشتگان گویند ثواب این نماز را بامتان محمد بخشیدم حق تعالی
فرماید شما از من سخی تر نیستید چه من اولی ترم بجود و کرم شما را گواه گرفتم
که گناه امت محمد تمام بخشیدم پس منتشر شوند تا جمعه دیگر دهم از ابن عباس
مرویست که در بهشت حوریست نام او لعبه مزیت فضل او بر دیگران چون
مزیت فضل ماه شب چهارده است بر دیگر ستارگان چون روز جمعه رسد
حور العین بر کرسیهای در و جواهر نشینند و تسبیح و تهلیل کنند تا آنکه مردم
از نماز فارغ شوند و در اثنای تسبیح ایشان نوری از زیر عرش پدید آید گویند
ای رضوان این چه نوریست گوید لعبه می آید ناگاه لعبه ظاهر شود و هفتاد هزار حور
بر دست راست وی حلی او برگرفته باشند و هفتاد هزار از چپ وی حلل او برداشته
و هفتاد هزار از پیش مجمرها در دست گرفته و هفتاد هزار از پس او آیند گیسوی او
برداشته بیاید بر سریر نشیند و آن سریری باشد از نور و آواز تسبیح و
تهلیل برآورد و چون از نماز عصر فارغ شوند برخیزد و جامه از ساق برگیرد
حوریان گویند جامه را از ساق فرو کن که اگر اهل دنیا بر حسن تو مطلع شوند از
شوق تو روح ایشان مفارقت کند پس گویند یا لعبه حق تعالی ترا از برای که آفریده
پس ثلثی از شب میگذرد جمیع فرشتگان آسمان و زمین در کعبه و حوالی آن

گوید برای آنکس که پیش از همه کس بمسجد جمعه رود و در عقب همه کس بیرون
آید بدان که حرمت بیع در روز جمعه بجهت وجوب استماع خطبه و گذاردن
نماز جمعه است از اینجهة بعد از نماز جمعه رخصت بندگان داده بکسب ارزاق
در معاملات بقوله فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ
پس چون گذارده شود نماز جمعه رخصت آید پراکنده شوید در زمین برای تجارت
والتصرف در مایحتاج خود این امر بر سبیل اباحه است یعنی اگر خواهید در پی مهمات
خود روید وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ و بجوئید از فضل خدای یعنی طلب روزی خود
کنید بوسیله معاملات و گفته اند انتشار در زمین مسجد است جهة رفتن بمجلس علما
و واعظان گویند مراد عیادت بیماران است و حضور جنازه و زیارت مؤمنان و طلب علم
و قضاء حوایج اهل ایمان و آنچه مانند این باشد چه جستن میامن فضل الهی منوط باینهاست
و از امام جعفر صادق ع مرویست که الصلواة یوم الجمعه والانتشار یوم السبت یعنی نماز
در روز جمعه است و پراکندگی روز شنبه عمرو بن زید از آنحضرت نقل کرده که فرمود من طلب
معیشت میکنم و در اسباب سعی مینمایم و از حضرت التماس میکنم که از وجه حلال بمن رساند
وجه حلیت از این نماید حق تعالی عباد را امر فرموده در این آیت کریمه که فاذا قضیت
الصلواة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله پس فرمود که هرکه در خانه بنشیند
و در بروی خود بندد از حضرت طلب رزق کند یکی از آن سه کس خواهد بود که خدای تعالی
دعای ایشانرا اجابت نمیکند یکی آنکس که زن خود را دعای بد کند که حق تعالی دعای او را

اجابت نکند

اجابت نکند زیرا که طلاق زن در دست مرد است اگر خواهد او را رها کند
دویم مردی که او را حقی در ذمت کسی باشد و بر آن گواه نگیرد و وی منکر آن شود
و او وی را دعای بد کند درین صورت نیز دعای او بحز اجابت نمیرسد بجهة آنکه
ترک مامور نموده سیم آنکه شخصی رأس المال داشته باشد و از آن طلب ربحی نکند
و در خانه بنشیند و تمام بخورد و بعد از آن از خدای طلب روزی کند و دعای
او را نیز مستجاب نکند زیرا که میفرماید فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله
وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ و یاد کنید خدای را بر احسان او و شکر
نمائید بر نعمت او و بر توفیق طاعت و ادای فرض او یاد کردن بسیار
یا در وقت بسیاری یعنی در مجامع احوال بذکر او اشتغال نمائید نه همین در وقت
نماز شاید که شما رستگار شوید و بخیر دارین ظافر گردید چه اقدام بصلواة جمعه
و طلب روزی از و اکثار اوقات بذکر او مشغول شدن موجب جمعیت
ظاهر و باطن و سبب نجات دنیا و آخرت است امر باکثار ذکر بعد از امر بانتشار
انتشار در وقت فراغ از نماز بجهة آن است که تا بندگان تتمه خود را در جمیع
حالات مصروف ندارند بر طلب دنیا و بسبب آن از یاد خدا غافل
نشوند از حضرت پیغمبر ص منقولست که هرکه با خلاص ذکر خدا کند در بازار
وقتیکه مردمان غافل باشند و مشغول به بیع و شری حق تعالی هزار حسنه از برای
او بنویسد و در حظرات قیامت او را بیامرزد و نوازش فرماید بروجهی که در خاطر
هیچکس خطور نکرده باشد آورده اند که حضرت رسالت ص خطبه جمعه میخواندند ناگاه

کاروان دحیة بن خلیفة بن فروة بن کلبی از شام رسیده بود بار روغن زیت
بسیار و در آنوقت در مدینه تنگی بود و قحط شده بود یافته و کاروان
چون بسلامت بمدینه رسیدندی طبل شادی زدندی و دست بر دست
کوفتندی چون آواز طبل زدن باستماع حضار مجلس رسید جهت بیع طعام
بر یکدیگر سبقت گرفتند و از مسجد بیرون رفتند و به بیع شتافتند و روی
بکاروان نهادند و غیر از دوازده کس و بروایت ابن عباس هشت کس هیچکس
نماند پیغمبر فرمود بحق آنکس که نفس محمد بید قدرت اوست که اگر همه
بیرون میرفتند و هیچکس باقی نمیماند در مسجد از این وادی آتش بسوی شما روان
میگشت و همه شما را میسوخت مقارن اینحال آیت نازل شد و اذا
رأوا تجارة او لهواً انفضوا الیها و ترکوک قائما قل ما عند الله
و هرگاه به بینند بازرگانی یعنی کاروان تاجر را یا لهو و لعب که طبل و دف
و دست بر هم کوفتن یعنی واقف شوید بآواز طبل و دست که چون رسیدن
کاروان میزنند متفرق شوند از مجلس و بروند بسوی تجارت و بگذارند ترا ایستاده
در منبر از قتاده نقلست که این عمل سه بار از ایشان صادر شد و هر سه بار
در روز جمعه بود بگو یا محمد که آنچه نزد خداست از ثواب نماز جمعه و التزام خطبه
و لزوم مجلس پیغمبر خیر من اللهو و من التجارة بهتر و سودمند
ترست از استماع طبل از نفع تجارت چه فواید مثوبات محقق و مخلد است
و منافع معاملات متوهم و فانی والله خیر الرازقین و خدای بهترین

روزی دهندگانست پس شما روزی خواهد رسانید اگر چه بجهة مشغول شدن
شما باستماع خطبه و نماز جمعه در طلب روزی نروید پس توکل کنید بر او
و روزی از او طلبید نه بآنانکه در مظان ایصال رزقند زیرا که وقت باشد
که بخیلی کنند و نفع بشما نرسانند و شاید نیز مصلحت وقت ندانند آورده اند
که یکی از خلفای بغداد بهلول را گفت که میخواهی ترا روزی هر روزه مقرر کنم
و بجهة آن فارغ البال شوی و از دغدغه روزی استراحت یابی بهلول
جواب داد چنین کردمی اگر چند چیز مانع نشدی اول آنکه ندانی تو
که مرا چه باید دویم نشناسی که مرا چه باید سیم معلوم نداری که مرا چند باید
حقتعالی کافل روزی منست و این همه میداند و از روی حکمت کار آنچنان
میرساند و دیگر شاید تو بر من غضب کنی و آن وظیفه را از من باز گیری و
حقتعالی بسبب گناه از من روزی باز ندارد و روزی مرا بی منت بدهد والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

اذا جاءک المنافقون در سبب نزول این آیه آورده اند که در
سال پنجم از هجرت بنو المصطلق اتفاق بر حرب پیغمبر نمودند و پیشوای ایشان
حارث بن ابی ضرار بود و چون این خبر بآنحضرت رسید با اصحاب خود گفت
از مدینه بیرون آمده در کنار آب مریسیع که از جمله میاه ایشان بود بایستادند
و آغاز مقاتله شد بعضی از ایشان کشته شدند و بعضی دیگر قرار بر فرار
داده منهزم شدند و مسلمانان زنان و اطفال ایشان را اسیر کردند و اموال

ایشان را غنیمت گرفتند مردی از انصار از قبیلهٔ عباد ابن صامت بمسلمانی
رسید وی را کمان که از جملهٔ کفار است او را مجروح ساخت و میان
ایشان نزاع واقع شد در اثنای اجیر عمر خطاب که نام او جهجاه بن
قیس بود و از بنی الغفار است عمر را میکشید چون بر سر آب رسید
بجهت انبوهی بر آب با سنان جهنی که خلیف ابن عمرو بن عوف بن
خزرج فریاد برآورد که معشر المهاجر پس مردی فقیر از مهاجرین که جعال
نام داشت باعانت جهجاه آمد عبد الله ابن ابی منافق چون او را دید
که بحمایت جهجاه آمده بر سبیل استهزا گفت انگ کهنه نک تو اینجائی
وی در غضب شده جواب داد که چه چیز است که مانع حمایت تو میشود پس
سخنان درشت بعبد الله گفت عبد الله گفت صبر کن تا بمدینه رسی
که تو را چندان گرسنگی باشد که بیادت نیاید که خصومت و نزاع
چه چیز میباشد و نزد عبد الله جماعتی از قوم او ایستاده بودند که جمله ایشان
زید بن ارقم بود با ایشان گفت این از شما شده است اگر از فضله طعام
خود بای نوع کسان نمیدادید ایشان را قوه ان نبودی که امروز با ما خصومت
کننده بخدا سوگند که مثل ما و مثل ایشان نیست الا آنچه قایل گفته که سمن
الکلب یاکلک فربه کن سگ را تا تو را بخورد و الله ان رجعنا الی المدینه
لیخرجن الاعز منها الاذل بخدا که اگر بمدینه مراجعت کنیم عزیزتر و
ذلیل تر ایشان را از مدینه بیرون کند مراد او با عز نفس خبیث خود

بود و باذل آن نفس طیب حضرت پیغمبر زید ارقم از این در غضب شده آتش غضب
در نهاد او مشتعل گردید و گفت تو ئی خوار بی مقدار در میان قوم خود مقهور
و مغضوب و بی اعتبار و محمد در عزت و ارجمندیست از جانب حقتعالی
و در مودت و دوستی از طرف خلق بخدا که من بعد میان من و تو دوستی نباشد
گفت خاموش باش که من بازی میکردم زید آنحضرت را از این قضیه خبر داد
عمر حاضر بود گفت یا رسول الله بفرما تا گردنش بزنم رسول فرمود کشتن او
سزاوار نیست چه جمعی از مسلمانان با او بازبسته اند و دیگر مومنان
گویند که محمد اصحاب را میکشد پس بجهت تسکین فتنه در گرم گاه روز
بکوچ کردن امر فرمود و کسی را بطلب ابن ابی فرستاد و او را حاضر کرد
و فرمود این سخنان تو گفته گفت بحق الخدا که قرآن بر تو فرود آورده که
من هرگز این را نگفته ام و زید دروغ میگوید جمعی از انصار گفتند یا رسول الله
عبد الله سید و شریف قوم ماست و مردی عاقلست گفتار گواه در حق او
قبول مفرما تواند بود که سخن او را فهم نکرده باشد و نیک نشنیده غلط بوی
رسیده باشد آنحضرت عذر او را قبول کرد و این سخن در میان ایشان و انصار
منتشر شده زید را ملامت کردند زید از آن سخن پشیمان شد و برون گشت
و مردم از آنجا کوچ کردند اسید بن حضیر گفت یا رسول الله سبب چیست که در وقت
چنین بر خلاف عادت کوچ فرموده گفت ای اسید نشنیدی آنچه صاحب

شما گفته است که چون بمدینه رسد عزیزتر ذلیل‌تر را اخراج کند گفت
یا رسول الله اعز تویی و اذل او و اگر خواهی وی را اخراج کنی بکن گفت
یا سید الانبیاء با وی مدارا کن که در آنوقت که تو بمدینه تشریف آوردی
قوم او برای وی تاجی مکلل بجواهر میساختند تا بر سر او نهاده وی را رئیس
خود گردانند چون تو آمدی این کار دگرگون شد و اعتقاد او آنست
که تو امارت و ریاست او را از او سلب کرده و مانع پادشاهی او شده
پسر وی عبدالله بن ابی پیش آمد و گفت یا رسول الله همه بنی خزرج
میدانند که هیچکس عبدالله بن ابی را از من دوست‌تر ندارد اما در کار دین رفق
و مدارا دخل ندارد و اگر در کشتن او جازمی امر فرما تا من او را بکشم و
میترسم که اگر بدیگری فرمائی تا او را بکشد من تاب او را ندارم که
نظر در روی او کنم و نفس اماره مرا بران دارد که از او انتقام کشم و چون
مؤمنی را برای کافری کشته باشم مستوجب آتش دوزخ گردم رسول فرمود
برو با او مدارا کن مادامیکه با ما باشد با او ملایمت نما و دقیقه از حرمت داری او
فرو مگذار القصه از آنجا کوچ کرده آنروز و آنشب میرفتند تا روز دیگر وقت
چاشت که آفتاب گرم شد همه رنجور و کوفته ناک شدند و فرود آمدند و بجهت
کوفت و ماندگی راه همه در خواب رفتند و سبب تحمیل این مشقت ایشان
آن بود که عبدالله ابی از یاد ایشان برود بعد از نماز از آنجا کوچ کرده میرفتند
تا سحر بنقعا رسیدند و آن موضعیست قریب بنقیع بر کنار آب حجاز آنجا فرود
آمدند چون بارها بکشادند بادی سخت برخاست که همه آنجا خائف شدند

و شتر رسول

و شتر رسول در آنشب گم شد پیغمبر فرمود نترسید این باد عظیم آنست که در
مدینه یکی از اکابر وفات کرده گفتند کیست یا رسول الله فرمود رفاعه و یکی از منافقان
بود رئیس یهود و پشت پناه ایشان و در نهایت شقاق و نفاق شخصی از
اهل نفاق گفت عجبست از محمد که خبر میدهد که در مدینه واقعه حادث
شده و خبر از شتر گم شده خود ندارد بعد از ان جبرئیل نازل شد و سخن آن
منافق را بعرض آنسرور رسانید و موضع اشتر را بوی نمود پس حضرت
باصحاب گفت دعوی نمیکنم که غیب میدانم ولیکن حق تعالی قول آن منافق
و موضع اشتر بمن اخبار نمود پس گفتند یا رسول الله موضع شتر کجاست فرمود
که در فلان شعب زمام او در ساق فلان درخت پیچیده بعضی بآنجا رفتند
همچنانکه آنحضرت فرموده بود مشاهده کردند و شتر را گرفته بمعسکر آوردند آن منافق
ایمان آورد و علت نفاق از دل او زایل شد و چون بمدینه نزدیک
شدند تابوت رفاعه را دیدند که بنی قینقاع برداشته بودند و بیقیع
می آوردند تا آنجا دفن کنند و مرویست که چون سپاه نصرت
پناه نبوی بوادی عقیق رسیدند پسر عبدالله ابی بر مجمع طریق توقف کرد
تا پدرش برسید شتر او را آنجا خوابانید و پای بر دست شتر نهاد و گفت
بخدا سوگند که ترا نگذارم بمدینه درآئی تا وقتیکه پیغمبر اذن فرماید و بدانی
که اذل تویی و اعز اوست عبدالله شکایت پسر پیش رسول فرستاد

دیگری را پیش او فرستاد که پدر را رنجه مدار و بگذار تا بمدینه در آید پسر ابی گفت
چون امر رسول چنین است ترا واگذاشتم و در انروز بیمار شد و رخت
بدار البقا کشید و زید بن ارقم چون بمدینه رسید بجهت تعرض و ملامت
انصار با و مغموم و مهموم در خانه بنشست حضرت برای تصدیق زید و
تکذیب ابن ابی برسول خطاب کرد که چون بیایند نزد تو منافقان
یعنی ابی و اصحاب وی وَقَالُوا نَشْهَدُ گویند گواهی میدهیم که
إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ بدرستیکه تو فرستاده خدائی یعنی منافق
نیستیم و بدل و زبان رسالت ترا معتقدیم شهادت اخبار است
از علم بمشهود به که ان حضور و اطلاع است ولهذا تصدیق مشهود به
نموده و تکذیب ایشان در شهادت بقوله وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند
یعنی گواهی میدهد إِنَّكَ لَرَسُولُهُ که تو رسول اوئی بحق چه او است
که مرسل تست وَاللَّهُ يَشْهَدُ و خدای گواهی میدهد که إِنَّ
الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ انکه منافقان هر آینه دروغ گویانند در گواهی
خود بجهت عدم موافقت اعتقاد ایشان در انکه دل ما معتقد رسالت
تست دروغ بسته اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فرا گرفتند ان منافقان
سوگندان خود را که بدروغ بخوردند یا شهادت خود را که جاری مجرای
قسمست در تاکید جنة سپری یعنی وقایه خود ساختند تا بسبب
ان از قتل و سبی ایمن شوند مانند اهل حرب که سپر را آلت حفظ

نفس خود میکردانند فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ پس
باز میدارند مردم عوام را بالقای شهادت باطله و کلمات واهیه از راه خدا
که طریق اسلام است بمجاهده که فعل مبتدع است بدرستیکه ایشان بد عملیست انچه
هستند که میکنند اظهار ایمان و ابطان خلاف ان و ازمنع مردمان از ایمان
ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا این قول ایشان که شهادتست بر بدی اعمال ایشان
باین حال مذکوره از نفاق و کذب بسبب ان است که ایشان گرویده اند بزبان
یعنی بکلمه شهادتین ناطق شده اند و خود را در زی مسلمانان نموده اند ثُمَّ
كَفَرُوا پس نگرویده اند بدل یعنی بعد از ان ظاهر شد کفر ایشان و تبیین گشت
نفاق ایشان از اقوال ایشان مثل انکه میگفتند که اگر انچه محمد میگوید حق است
پس خرانیم و در غزوه تبوک میگفتند که چه دور است که این مرد طمع دارد
که فتح قصور کسری و قیصر کند و امثال این که علامات ظاهر است بر نفاق
فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ پس مهر نهاده است بر دلهای ایشان بسبب این علامات
تا ملائکه ایشانرا از اهل ایمان امتیاز کنند و بر ایشان لعن کنند یا انکه حق تعالی
الطاف هادیه از ایشان باز گرفت و تخلیه ایشان کرد در بادیه ضلالت
و خذلان ایشانرا باز گذاشت بجهت فرط تمرد ایشان بر کفر و عناد و عدم تفکر در حق
با وجود مشاهده معجزات ظاهره داله بر صدق پیغمبر فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ
پس ایشان نمیدانند که در بادیه ضلالت و خذلان ایشانرا باز گذاشت
بجهت فرط تمرد ایشان بر کفر و عناد و عدم تفکر و تدبیر در آیات هادیه تا حق را
از باطل امتیاز کنند مرویست که ابن ابی مردی جسیم و نیکو صورت بود و شیرین

سخن و فصیح زبان و جمعی دیگر از منافقان نیز با وی قریب بودند چون بمجلس
رسول صلعم آمدندی بکلام فصیح و بیان ملیح تکلیم نمودندی و آنحضرت از ایشان کمال حکیم
و اقوال فصیحه ایشان متعجب شدی حق تعالی فرمود که وَاِذَا رَاَیْتَهُمْ و چون
می‌بینی منافقان را تُعْجِبُكَ اَجْسَامُهُمْ بشگفت می‌آرد تو را جسمهای
ایشان بجهت جسامت و صباحت آن وَاِنْ یَقُولُوا و اگر سخن گویند
تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ گوش میکنی گفتار ایشان را بجهت طلاقت و حلاوت و
فصاحت و بلاغت کلام ایشان و بسبب آنچه میگویند از ایمان کاذبه
بایمان خود غیران باور میکنی كَاَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ و حال آنکه ایشان
در عدم تعقل و قلت تدبر گوئیا ایشان چوبهای خشک شده‌اند بدیوارها
باز نهاده یعنی اشباحی اند خالی از علم و نظر و عاری از ایمان و ضمیر یَحْسَبُوْنَ
می‌پندارند و گمان میبرند كُلَّ صَیْحَةٍ عَلَیْهِمْ هر فریادی را که برآید در میان
لشکر و هر آوازی که بشنوند پندارند که بر ایشان واقع خواهد شد و از آن
ضرری بایشان خواهد رسید و هلاک خواهند شد یا هر گاه صیحه بشنوند گمان ایشان
اینست که آیتی نازل شد که کاشف احوال ایشان است و بجهت این نفاق
ایشان بر پیغمبر صلعم و مؤمنان ظاهر شده رسوا خواهند گشت هُمُ الْعَدُوُّ
ایشان دشمنان کامل‌اند ترا و همه مؤمنان را فَاحْذَرْهُمْ پس حذر کن از مکر
ایشان و بر ظاهر حال ایشان ایمن مباش قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ هلاک گرداند خدا ایشان را
و لعنت کند بر ایشان و ایشان را رسوای دنیا و آخرت گرداناد این
تعلیم مؤمنانست که بدین کلمه بر ایشان دعا کنند اَنّٰی یُؤْفَكُوْنَ

چگونه برگردانیده میشوند از طریق حق با وجود دلالات کثیره دیده تعجب است
از جهل و ضلالت ایشان لذا از نزول این آیه قوم ابن ابی ویرا گفتند این آیات
درباره تو نازل شده نزد پیغمبر صلعم رو تا برای تو آمرزش طلبد ابن منافق سر را بپیچید و
روی بگردانید و گفت مرا گفتند که ایمان آور ایمان آوردم و تکلیف کردند که
زکواة بده دادم همین مانده که محمد را سجده کنم آیت آمد وَاِذَا قِیْلَ
لَهُمْ تَعَالَوْا و چون گویند منافقان را یعنی ابن ابی و اصحاب او را که بیائید
بطریق اعتذار یَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُوْلُ اللّٰهِ تا آمرزش طلبد برای شما از
خدای لَوَّوْا رُءُوْسَهُمْ بپیچند سرهای خود را یعنی روی بگردانند و گردنها
برتابند چنانکه کسی از امر مکروهی روی بگرداند یا سر را بحرکت در آورد و
بجنباند جهت استهزا باستغفار پیغمبر صلعم وَرَاَیْتَهُمْ یَصُدُّوْنَ و می‌بینی
ایشان را که روی میگردانند و اعراض میکنند از آن استغفار وَهُمْ مُسْتَكْبِرُوْنَ
و ایشان گردن‌کشانند از اعتذار جستن نزد پیغمبر صلعم و طلب مغفرت از او اظهار
کنندگان عدم احتیاج ایشان باو سَوَآءٌ عَلَیْهِمْ یکسانست بر ایشان
اَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ آمرزش خواهی از برای ایشان اَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ
یا آمرزش نخواهی برای ایشان یعنی مساویست استغفار و عدم استغفار تو برای
ایشان لَنْ یَّغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ هرگز نیامرزد خدای ایشان را بجهت رسوخ ایشان بر نفاق
و عناد از حسن نقلست که رسول صلعم برای ایشان استغفار میکرد بنا بر ظاهر حال ایشان
بانتظار توبه آنکه ظاهر ایشان مثل باطن باشد پس حق تعالی اخبار ان نمود که ایشان بر
صفت کفر خواهند مرد حضرت ترک استغفار ایشان نمود اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدا

لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ راه فلاح ننمايد گروه بیرون رفته گان را
از دایرهٔ صلاح یعنی نظر لطف و توفیق از ایشان باز میگیرد بجهة فرط عناد و رسوخ
کفر و نفاق ایشان با وجود ادلهٔ داله بر صحت ایمان هُمُ الَّذِينَ ایشان
آنانند که يَقُولُونَ میگویند انصار را که شما لَا تُنْفِقُوا نفقه مکنید یعنی طعام
و لباس مدهید عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ بر کسانی که نزدیک رسول
خدا اند از فقرای مهاجر حَتَّىٰ يَنْفَضُّوا تا متفرق شوند بجهة گرسنگی و برهنگی
یعنی غلامان نزد خواجگان روند و پسران بپدران ملحق شوند حاصل که منافقان
انصار را منع میکردند از انفاق بر فقرای مهاجر وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ و حال آنکه مر خدای راست خزانهای آسمانها و زمینها یعنی مفتاح
ارزاق که از آسمانها بزمین میرسد بید قدرت اوست و بر حسب حکمت
و مصلحت هر کرا خواهد دهد و غنی گرداند اگر چه اهل مدینه ابا داشته باشند از
انفاق نمودن مهاجر وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ و لیکن منافقان بجهة فرط
عناد و جهالت و ضلالت لَا يَفْقَهُونَ نمیدانند که رزاق علی الاطلاق
او سبحانه است نه آدمیان يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا میگویند منافقان یعنی
ابی بن کعب و کسانی که تابع اویند در اقوال و افعال بر گردیم از این سفر الی
الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ بسوی مدینه طیبه هر آینه
بیرون کند عزیزتر از آن خوارتر را مراد ابن ابی از اعز نفس خسیس
او بود و از آن لفظ اذل حضرت اشرف و اطهر مخلوقات محمد ص پس حق تعالی
رد قول او نموده فرمود وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ

مر خدای راست

مر خدای راست عزت قدرت و ربوبیت و مر رسول او راست عزت نبوت
و شفاعت یا عزت اعلای دین او بر سایر ادیان بفتح و نصرت و مر گرویدگان را
عزت ایمان و طاعت یا عزت خلود ایشان در جنت چنانکه ذلت و هوان
مر شیاطین راست و اتباع ایشان از کافران و منافقان و گویند
عزت خدا پنج است عزت ملک و عزت بقا و عزت عظمت و کبریا و عزت بذل و عطا و عزت
جلال و بها و عزت رفعت و علا و عزت رسول ص نیز پنج است عزت سبق و ابتدا و عزت
اذن و ندا و عزت قدم و صدق بر انبیا و عزت اجتبا و اصطفا و عزت ظهور بر اعدا
و عزت مؤمنان پنج عزت تأخیر نحن الآخرون السابقون عزت تیسیر که ولقد یسرنا
القرآن للذکر و یرید الله بکم الیسر و عزت تبشیر که بشر المؤمنین بان لهم
من الله فضلا کبیرا و عزت توقیر که و انتم الاعلون و عزت تکثیر که انکم اکثر الامم
مرویست که امام حسن ع را گفتند که مردمان در تو کبر گمان میبرند فرمود آن
کبر نیست بلکه عزت است پس این آیت تلاوت نمود از امام جعفر صادق ع
روایتست که پیوسته میگفتی من مثلی و رب العرش معبود مثلی معبود بری
من کیست که آفریدگار عرش معبود منست و من مثلا وانت لی که تو خدای منی
و گویند عزت خدا بولایت است که هنالک الولایة لله الحق و عزت رسول ص بکفایت
که انا کفیناک المستهزئین و عزت مؤمنان بعلو رفعت که انتم الاعلون
ان کنتم مؤمنین وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ و لیکن منافقان تیره
ضمیر نمیدانند حقیقت عزت و حقیقت از او بجهة فرط جهل و
جهالت و ضلالت مظنه ایشان آنست که عزت مر ایشان راست
و بعد از بیان حال منافقان خطاب بمؤمنان میکند که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای کسانیکه گرویده اید لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ باید که مشغول نسازد شما را مالهای شما

وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ و نه فرزندان شما از یاد کردن خدا
که آن صلواة خمس یا جمیع قرآن یا جهاد یا شکر بر نعما و صبر بر بلا و رضا
بقضا، چه مقتضی ایمان این است که دوستی خدا غالب باشد بر دوستی
همه اشیاء، مراد نهی ایشان است از مشغول باموال و تصرف در آن
و سعی در تدبیر آن و تلذذ و استماع آن و مسرور شدن بلقای اولاد
و شفقت بر ایشان و قیام نمودن بمؤنت ایشان و تسویه آنچه صلاح ایشان
باشد و بجهت آن بازماندن از طاعت رحمن، نهی اموال و اولاد ایشان
چه توجه نهی ازای هر دو جهت مبالغه است در توجه تام بطاعت
و اهتمام بآن فرمایه وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ
و هر که بکند این کار را یعنی بمال و فرزندان از حق باز ماند پس آن گروه ایشانند
زیان کاران که عظیم باقی را بحقیر فانی فروخته اند وَأَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ
و نفقه کنید در راه خدا از آنچه روزی داده ایم شما را مراد انواع زکواة
و سایر حقوق واجبه است مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ
پیش از آنکه بیاید بیکی از شما اسباب علامات مرگ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي
پس گوید آنکس که مرگ بر و مشرف شده باشد از روی تأسف و تحسر است
ای پروردگار من چرا باز پس نینداختی و مهلت ندهی مرا یعنی تأخیر
نکنی موت را إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ تا آمدن نزدیک یعنی زمان اندک
که در آن انواع حقوق تو ادا کنم فَأَصَّدَّقَ در آن زمان تصدیق کنیم
سایر حقوق واجبه از عهده خود ادا نمایم وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ

و باشم از شایستگان و نیکوکاران و فرمان برداران لبیب این تدارک از ابن عباس
نقلست که آیت در حق مانعان زکواة نازل گشته بعد از آن فرمود که تصدق
کنید پیش از آنکه سلطان مرگ شما نازل گردد پس آن زمان توبه قبول
نشود و هیچ عملی نفع ندهد و نیز از او نقلست که چه باز میدارد یکی از شما را
که چون مال داشته باشید زکواة بدهید چون استطاعت حج داشته باشید
حج کنید پیش از آنکه مرگ شما رسد پس از خدا طلب رجوع کنید بدنیا تا نماز
باز نگردانند و التماس شما را قبول نکنند و این قول از ابو عبد الله
نیز مرویست وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ و هرگز باز پس نیفکند خدای تعالی
نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا هیچ نفسی را از مرگ چون بیاید و برسد وقت فنای او
چه حکمت الهی مقتضی آنست که چون عمر بآخر رسد چیزی بر آن نیفزاید
و از آن کم نکند وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای داناست بآنچه میکنید
و حفص بخطاب میخواند یعنی بآنچه شما میکنید از خیر و شر و همه را از وفق عمل جزا
خواهد داد و چون دانستید که مرگ از وقت خود متأخر نمیشود و شما را
بر آن جزا خواهد بود پس هر چند زودتر مسارعت بمرگ نمائید و اهتمام
در آمدن از عهده واجبات و مستعد شدن بمثوبات آن والله اعلم والسلام

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

یُسَبِّحُ لِلّٰهِ بپاکی و پاکیزگی ستایش میکند مر خدای را مَا فِي السَّمٰوَاتِ
آنچه در آسمانهاست از روحانیات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است
از جسمانیات و تسبیح مکلفان بقولست و تسبیح غیر ایشان بدلالت چه ایشان
دالند بر کمال قدرت و علم و استغنای او سبحانه لَهُ الْمُلْكُ مر او راست
پادشاهی مطلق چه خالق ارض و سما و ما بینهما وَلَهُ الْحَمْدُ و مر او راست
ستایش زیرا که نعمت آفرینش و پرورش از اوست وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
و او بر همه چیزها تواناست از ایجاد معدوم و افنای موجود و تغییر و تبدیل بر وفق
حکمت و مصلحت هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ او آنکسیست که بیافرید شما را ای آدمیان
و از عدم بوجود آورد فَمِنْكُمْ كَافِرٌ پس بعضی از شما ناگرویده اند بخالقیت او
چون دهریان و یا بوحدانیت او چون مشرکان وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ و برخی
از شما باور دارنده گان خالقیت و وحدانیت او را چون اهل ایمان
تقدیم کفر بر ایمان باعتبار اغلبیت و اکثریت خلاصه معنی آنست
که خدا آنکسیست که بر شما تفضل نموده اصل نعمت خود را که آن خلقت است
و ایجاد از عدم و بجهة این واجبست بر شما که بنظر صحیح تفکر در معرفت
او و همه شما مطیع او شوید و شکر بر نعمت او پس بعضی از شما تفکر نکرده در
دریای کفر و کفران غوطه خورده اند و برخی دیگر بسفینهٔ تفکر نشسته بوسیلهٔ
بادبان نتایج افکار صائبه خود را بساحل معرفه کشیده اند وَاللّٰهُ بِمَا

تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ و خدای بآنچه میکنید بیناست پس بر وفق اعمال با شما معامله
خواهد کرد خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید او سبحانه آسمانها و زمینها را بِالْحَقِّ
براستی یعنی بحکمت بالغه و اغراض صحیحه نه باطل و ما لا طایل یا برای بیان چه آنها
دالند بر وحدانیت و آثار خالقیت و قادریت و عالمیت حضرت عزت پس
مظهر حق باشد وَصَوَّرَكُمْ و تصویر کرد و نگاشت شما را فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ
پس نیکو گردانید صورتهای شما را بامتداد قامت و اعتدال خلقت تا شکر گویید
برای نعمت و دال بر حسن صورت است اینکه هیچ آدمی نمیکند که صورت او مثل صورت
حیوانی دیگر باشد و اگر حیوانی نیکوتر از انسان بودی تمنای آن کردی که بر صورت آن حیوان
قبشری گفته که ظاهر شما را بیاراست بکمال قدرت و باطن شما را مجلسی گردانید
بجمال قربت وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ و بسوی اوست بازگشت همه در روز قیامت
پس کسانیکه در نعمت خلقت و حسن صورت شاکرند مجازات خواهد داد و جمعی که
کفران نمودند بسزا خواهند رسید يَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ میداند بعلم
کامل خود آنچه در آسمانهاست از اصناف مکونات و آنچه بر زمین است از انواع مخترعات
وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ و میداند آنچه میپوشید آنرا بر یکدیگر و آنچه
آشکارا میکنید وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ و خدا داناست بآنچه
در سینه هاست از خواطر و افکار یعنی عالمست بجمیع معلومات بعلم کلی و جزئی
چه نسبت مقتضی علم او بما سوای علی السویه است آیت متضمن وعید است و
همچنین است قوله أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ آیا نیامد شما را
ای کفار مکه خبر آنانکه کافر شدند پیش از شما چون اولاد قابیل و عاد و ثمود و امثال

ایکه دعیره فذاقوا وبال امرهم پس چشیدند عقوبت و وبال و وزر خود را
یعنی سزای کفر خود را در دنیا از غرق و ریح صرصر و صیحه و عذاب یوم الظلة
ولهم عذاب الیم و مر ایشان راست در آخرت عذابی دردناک
ذلک بانه کانت تاتیهم این وبال دنیا و عذاب عقبا مر
ایشان را بسبب آن است که شان و قصه این بود که آمدند بایشان رسلهم
بالبینات پیغمبران فرستاده بدایشان بحجتهای روشن فقالوا ابشر یهدوننا
پس گفتند بر وجه استکبار و عناد و انکار آیا آدمیانی مانند ما راه مینمایند ما را
وندانسته اند که اگر رسول از جنس ایشان نبود البته بصورت ایشان نبود
تا مرئی شوند کقوله تعالی ولو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا فکفروا وتولوا
پس کافر شدند برسولان و روی گردانیدند از تدبر در بیانات ایشان و
تدبیر در معجزات که با ایشان بود پس حق تعالی ایشان را مستاصل ساخت
واستغنی الله و بی نیاز شد خدای از ایمان و طاعت ایشان مراد
آن است که ظاهر شد استغنای او سبحانه نزد تولای ایشان جهة آنکه ایشان را
ملجأ و مضطر نساخت بایمان با وجود قدرت کامله او سبحانه بر آن
تا آنکه چنین اغراض ایشان عنادی او وجود [illegible] اگر چه او غنی بالذات است
پس تکلیف ایشان بجهة نفع است با ایشان نه بملک [illegible] والله غنی حمید
و خدای بی نیاز است از عبادت آفریدگان و غیر آن ستوده بستودن ستایش
کنندگان چه وجود هر یک از مخلوقات دال است بر حمد او زعم
الذین کفروا دعوی علم میکنند آنانکه کافر شدند ان لن یبعثوا
قل بلی [illegible] هرگز برانگیخته نخواهند شد بگو ای محمد در رد قول ایشان آری

برانگیخته

برانگیخته خواهید شد وربی لتبعثن سوگند به پروردگار من که البته مبعوث
گردید در روز قیامت ثم لتنبؤن بما عملتم پس خبر داده شوید بآنچه
کرده اید در دنیا یعنی البته شما را حساب کنند بجزا و سزا برسانند وذلک
علی الله یسیر و این برانگیختن و جزا دادن بر خدای آسان است بجهة
قبول ماده و حصول قدرت تامه چون حال حال تا چنین خواهد شد فامنوا
بالله ورسوله پس ایمان آرید و بگروید بخدای و بفرستاده او که محمد است
والنور الذی انزلنا و بآن روشنی که فرستادیم بر محمد مراد قرآن است که
ظاهر است در اعجاز و مظهر حقایق احکام حلال و حرام است والله بما تعملون
خبیر و خدای بآنچه شما میکنید از اقرار و انکار دانا است پس جزا دهد شما را
یوم یجمعکم در روزیکه خدا شما را جمع کند لیوم الجمع برای روزی که
انجه در روز جمعیت از حساب و جزا و غیر آن یعنی روزیکه جامع بعث
و جزا و حساب است یا برای روزیکه خلق اولین و آخرین در انجمع شوند یا از
حیثیت اجتماع انبیا یا امم یا ظالم یا مظلوم یا اهل نار و اهل جنت
و اشهر آن است که یوم جمع باعتبار آن است که در آن روز ملائکه و جن و انس باهم
مجتمع شوند ذلک یوم التغابن آن روز روز زیان آوردن است
برایکدیگر بجهة نزول سعدا در منازل اشقیا که در بهشت داشتند تا میشدند بر تقدیر
آنکه سعدا میبودند و نزول اشقیا در منازل سعدا که در دوزخ داشتند باشند

برتقدیر آنکه اشقیا بودند چنانکه در حدیث نبوی واقع شده که معنی تغابن
در آن روز آن است که هیچ بنده در بهشت نرود الا که بنمایند جای او
در دوزخ بر تقدیر آنکه کافر بوده باشد تا شکر زیاده کند و هیچ بنده در دوزخ
نرود مگر که او را بنمایند مکان او در بهشت بر تقدیر آنکه اگر نیکوکار بود
پس در آن روز مؤمن مقام کافر را در بهشت میراث گیرد و کافر را در دوزخ
بمقام مؤمن در آرند و ذالک یوم التغابن و یوم التغابن باین معنی است
که مذکور شد و گویند تغابن باین اعتبار است که هر یکی از خلایق بر
یکدیگر غبن بینند و هر یک بر مقدار حظ خود حسرت و پشیمانی خورند
کافر گوید چرا مسلمان نشدم تا بهشت روم و مسلمان گوید چرا بیشتر
عبادت نکردم تا زیاده از این درجات داشته باشم پس کافر غبن خود را
بیند بترک ایمان و مؤمن زیان خود را دریابد بتقصیر و عصیان و بعد از
ذکر تغابن بر سبیل اجمال بیان تفصیل آن میکند که وَمَن يُؤْمِن بِاللَّهِ
و هر که بگرود بخدا و رسول وی وَيَعْمَلْ صَالِحًا و بکند کار شایسته
يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ بپوشد خدا از وی بدیهای وی را یعنی عفو نماید آنرا
وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي و در آرد او را در بوستانهایی که میرود
مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر قصور یا اشجار آن جویها خَالِدِينَ
فِيهَا أَبَدًا در حالتیکه جاوید باشند در آن همیشه این تاکید خلود است
ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ این عفو گناه و در آوردن در بهشت
رستگاری بزرگست که فوق آن متصور نباشد وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه

نگرویدند بوحدانیت خدا و رسول وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند آیتهای ما
که قرآنست یا معجزات پیغمبر آخر الزمان أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا
آن گروه شقاوت آثار بنده روزگار یاران دوزخند و ملازمان آن در حالتیکه
باقی مانده گانند در آن هرگز نمیرند تا از آن عقوبت برهند وَبِئْسَ الْمَصِيرُ
و بد جای بازگشتیست دوزخ بعد از آن در تسلی اصحاب مصائب میفرماید که
مَا أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ نرسد بهیچکس از مصیبت مصایب إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ
مگر بفرمان خدای و اراده او و مراد هر مصیبتی است که مردن پدر و مادر و برادر و غیره
و مانند بیماری و سختی و قحطی و موت اهل و ولد و تلف مال و مانند آن و چون
علم او بهمه مصایب محیط است اگر خواهد آفریدگار از آن سالم میتواند کرد لیکن
برای صلاح بندگان و امتحان ایشان بصبر و ثبات بر آن رفع بلیه نمیکند
از ایشان و چون اهل بینش دانسته که این مصیبت و بلیت مراد الهیست
بجان قبول آن میکنند و از وقوع آن اضطراب نمینمایند و گویند مراد باذن
علمست یعنی هیچ مصیبتی نیست مگر که او سبحانه عالمست بآن و بآن
عوض ثواب خواهد داد و یا مراد باذن تخلیه است یعنی نیست هر مصیبتی
که شخصی بغیر خود رساند مگر بسبب تخلیه حقیقی بر وجه اختیار بدون اجبار میان
آنکس و میان آنکه میخواهد بدی باو رساند وَمَن يُؤْمِن بِاللَّهِ و هر که بگرود
بخدا و رسول او و اعتقاد کند که آنچه از قبل او سبحانه باو میرسد خیر و صلاح
او در آنست يَهْدِ قَلْبَهُ راه نماید خدای دل او را یعنی ثابت گرداند

دل او را بر ایمان یا مزیت لطف ثابت گرداند یا براو کرامت فرماید یا طاعات وعبادات
او را زیاده کند و بروایت ابن عباس او را راه نماید دل او را بکلمه استرجاع
تا در وقت مصایب بقول اِنّا لِلّٰهِ وَاِنّا اِلَیهِ رٰجِعُون قایل شود و رضا بقضا
داده خود را تسلیم او نماید یا راه نماید دل او را بصبر وشکر تا در نعمت
شکر کند و در مصیبت صبر کند وَاللّٰهُ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ وخدای بر همه چیز
داناست پس میداند قلوبی را که لطف او در ان موثر است وبجهت ان
عطا لطف میفرماید بان وعلم دارد بقلوبی که لطف او در ان اثر ندارد
وبسبب ان منع لطف میکند از ان ودانا است بصابر وشکور وجزع
وکفور وهمه را برفق ان جزا میدهد وَاَطِیعُوا اللّٰهَ وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ
واطاعت کنید خدای را در جمیع مامورات وفرمان برید رسول او را
در همه چیزها که شما را بران میخواند واز ان نهی میکند فَاِن تَوَلَّیتُم
پس اگر روی بگردانید از طاعت پیغمبر زیان باو نمیرسد زیرا که اطاعت
شما براو مکتوب نشده فَاِنَّمَا عَلیٰ رَسُولِنَا البَلٰاغُ المُبِینُ
پس جز این نیست که بر فرستادهٔ ما رسانیدنیست هویدا واو تبلیغ
رسالت کرده وآشکارا وظیفه ابلاغ بجا آورده پس تمرد شما براو مرتب
نشود بلکه وبال تولی بمتولی راجع گردد اَللّٰهُ لٰا اِلٰهَ اِلّٰا هُوَ وَعَلَی اللّٰهِ
خدای بحق اوست نیست هیچ معبودی بسزا مگر او و بر خدای نه بر غیر
او فَلیَتَوَکَّلِ المُؤمِنُونَ باید که توکل کنند مؤمنان چه ایمان اقتضای

ان میکنند

ان میکند که کار خود را باو گذارند ودر کفایت مهمات تکیه بر کرم او کنند
از ابن عباس منقولست که بعد از هجرت پیغمبر جمعی از اهل اسلام که در مکه
بودند داعیه مهاجرت کردند بمدینه زنان وفرزندان ناله وزاری وتضرع
ایشانرا میکردانیدند ومیگفتند ما اینجا ضایع وسرگردان میشویم وایشان نیز
از غایت مهربانی وشفقت بدیشان از مهاجرت متقاعد شدند حقتعالی
این آیت فرستاد که یٰا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا اِنَّ مِن اَزوٰاجِکُم وَاَولٰادِکُم
عَدُوًّا لَکُم یعنی ای گرویدگان بدرستیکه از زنان شما وفرزندان شما که
مانع هجرت میشوند ودر امر دین با شما امتناع میکنند ونشوز وعقوق میورزند
دشمنان اند مر شما را از راه میبرند واز هجرت که مثمر حصول روحانیت است
باز میدارند این آیت که بایشان رسید هجرت کردند وچون بمدینه آمدند
دیدند که یاران مهاجران که پیش از ایشان هجرت کرده بودند هریک فقیهی کامل
ودانای فاضل شده بودند قصد عقوبت زن وفرزند خود کردند وگفتند
که بواسطهٔ شما از علم وفضل بی بهره مانده ایم وبدین سبب از ایشان نفقه باز
گرفتند ومراسم شفقت ومرحمت فرو گذاشتند حقتعالی فرمود وَاِن تَعفُوا
وَتَصفَحُوا وَتَغفِرُوا واگر عفو کنید از ذنوب ازواج واولاد وبترک معاقبه
ایشان روی بگردانید از عتاب ایشان در آنچه از ایشان صادر شده بود وبپوشید
ایشانرا وعذر پذیرید فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ پس بدرستیکه خدای آمرزنده

و مهربانست از ایشان درگذرد و با شما همان معامله کند که با ایشان بجا آرید
از عفو و صفح و مغفرت و معه ذالک مرتبت فضل بر شما کرامت فرماید
و گفته اند که عوف ابن مالک اشجعی صاحب اهل و اولاد بود چون خواست که بغزا
رود از ازواج و اولاد او در وی آویختند و آغاز تضرع کردند که ما را بکه
میگذاری و ما بی تو چگونه زندگانی کنیم عوف در صدد آن شد که ایذا
و اذیت بایشان رساند حق تعالی باین آیت منع او نمود از ایذا او بعد از آن
فرمود که إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ جز این نیست که مالهای
شما و اولاد شما فتنه اند یعنی آزمایشی است تا ظاهر گردد که کدام از شما
محبت حق را بر ایشان اختیار میکنید و کدام دل در مال بسته اید
و از محبت الهی سر میکشید با آنکه ایشان موجب بلا و محنت اند و سبب
ریاضت و مشقت و بجهة ایشان تکلیف زیاده میشود که مقصران مستوجب
عذاب ابدی میگردد و هیچ بلائی اعظم ازین نیست وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ
و خدا آنکه نزدیک اوست مزد بزرگ مر کسی را که محبت خدا و رسول
و طاعت ایشان را اختیار کند بر محبت اموال و اولاد و در حدیث آمده
که روز قیامت مردی را حاضر کنند و گویند اهل و عیال او حسنات او را
خورده اند یعنی بواسطه مشغول شدن بایشان حسنات را گذاشته اند و طاعت
الهی را از دست داده اند و از بعضی سلف از اولیا منقولست العیال سوس الطاعات
یعنی عیالان مضر طاعتند و مفنی عبادت بجنانکه کرمهای خورد پشمینه را
ضایع میکنند و غله را میخورند فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ پس بترسید از
از عذاب خدای و بپرهیزید از موجبات عقاب او آنچه توانید و طاقت

داشته باشید در خشیت از حضرت عزت این آیت منافی آیت وَاتَّقُوا اللَّهَ
حَقَّ تُقَاتِهِ نیست زیرا که هر یک ازین مستلزم ترک جمیع معاصی اند پس هر که
از جمیع محارم برکنارست از عقاب الهی رستگارست و امری که حق تعالی به بنده
میکند ناچارست از آنکه مشروط باستطاعت باشد پس کریمه وَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ
مشروطست بقدر طاقت وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا
و بشنوید مواعظه خدای را و فرمان برید او را و نفقه کنید اموال خود را
در وجوه اکثر و بکنید کار را که بهترین افعال باشد و نیکوترین اعمال یا نفقه کنید
مال را انفاقی نیکوتر یعنی خالصا لله و یا خیر بمعنی مال باشد یعنی انفاق کنید
مال را لِأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ برای نفسهای خود چه فواید
این اعمال بنفس شما راجع خواهد شد که آن درجات عالیست و مراتب
باقیه در روضات جنان و ریاض رضوان و هر که نگاه داشته شود از بخل نفس خود
یعنی خود را باز دارد از بخل در حقوق مفروضه فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
پس آن گروه منفقان ایشان رستگاران در دنیا از دنائت و در عقبی
از عقوبت و رسیدگان بر درجات جنت از حضرت صادق ع مرویست که هر که
زکوة را ادا کند او نگاه داشته شده است از شح نفس إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ
قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعِفْهُ لَكُمْ اگر قرض دهید خدای را از ادای انفاق
حقوق واجبه است که عوض آن بر خدا واجبست قرضی و صرفی نیکو
یعنی مقرون باخلاص بی شائبه ریا و منت زیاده گرداند خدای آنرا
که داده باشید برای شما یکی را ده تا هفتصد یا بغیر حساب وَيَغْفِرْ لَكُمْ

وبیامرزد گناهان شما را که پیش آرزن کرده باشید از امساک و ترک انفاق و غیران

وَاللهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ و خدا جزا دهنده سپاس دارنده کالست چه

عطیهٔ جزیل در برابر صدقهٔ قلیل میدهد مراد آنست که در شکر او مبالغه

نمائید حق نیز در مقابل آن مثوبات بالغه کرامت نماید برده بارست

بعقوبات ممسکان یعنی تعجیل نمیکند بعذاب ایشان اگرچه ذنوب ایشان

از حد و حصر بیرون باشد عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

دانای نهان و آشکارست پس آنچه ظاهر میکنید از تصدق و آنچه

پنهان میدارید از اخلاص و ریا غالب تمام قدرت بر انتقام کشیدن

از کسی که حقوق واجبه را باخلاص ندهد حکم کننده بکرامت و نعمت

هرکسیرا که از روی صدق تصدق نماید یا حکیمیکه هرچه کند بر وجه

حکمت و مصلحت کند از ثواب و عقاب والسلام من اتبع الهدی

التماس دعا دارم از چنین کس

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلرَّحْمٰنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ آورده اند که چون حضرت پیغمبر کافران را از اسم

رحمن خبر داد گفتند رحمن را نمی‌شناسیم این سوره نازل شد و گفته اند که اهل مکه

طعنه میزدند که جبرئیل قرآن بمحمد می آموزاند حق تعالی فرمود که خداوند بسیار

بخشنده و صاحب بخشش است که رحمت او بهمه چیز فرا رسیده آموخته است

قرآن را بحبیب خود نه جبرئیل و مراد تعلیم خدا تمکین دادن و آسان

گردانیدن تعلیم قرآن است یا ایجاد علم کردن نزد مدارسه و مدارسه ابن

ابن عباس بر این وجه تفسیر کرده که خدا قرآن را علامت و نشانه حضرت

رسالت گردانید خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ بیافرید او را

یعنی بنی آدم را روشن کردن ما فی الضمیر بنص و کنایت با تعلیم داد

این نزا بیان حلال و حرام و تمیز میان حق و باطل و خیر و شر تا حجت بر ایشان

باشد ابن عباس فرموده که مراد آدم است که او را خلق فرمود و جمیع اسماء

تعلیم او نمود و در خبر است که آدم هفتاد هزار لغت گفتی و عربیت او فاضل تر

بودی از همه و از حضرت امام جعفر صادق مرویست که بیان اسماء اعظم است

که آدم بسبب آن همه چیزها را بدانست و نزد بعضی مراد بان حضرت

خاتم است یعنی خدای بخشنده بیافرید محمد را و بیاموزانید وی را بیان

آنچه بوده و هست و مضمون علمت علم الاولین والآخرین از این

خبر میدهد اَلشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ آفتاب و ماه جاری میشوند

در بروج آسمان بحسابی مقرر در بروج خود یعنی مقرر فرموده سیر آفتاب

و ماه را در بروج خود که اصلا ازان در نمیگذرند و علی الدوام بران حساب
وطریق سیر و رفتار می نمایند پس آفتاب قصد بروج میکند در عرض سیصد و شصت
و پنج روز و ماه در مدت بیست هشت روز و هرگز ازین حساب تجاوز نمی نمایند
و تخلف نمیکنند تخصیص شمس و قمر بذکر جهة آنست که اینها اسباب منافع
کبیره اند چه بایشان هر دو شناخته میشود فصول و اوقات و شهور و سنوات
و سایر حسابات تا بایشان متسق و منتظم میگردند امور سفلیات و از جمله منافع
ایشان شب و روز است که اعظم امور است و در خبر است که وسعت
آفتاب شش هزار و چهار صد فرسنگ است و بر نطاق هر آفتاب نوشته که لا اله الا الله
محمد خلق السموات الشمس والقمر بقدرته و اجریهما بامره و بر باطن او نوشته
که لا اله الا الله رضاه کلام و رحمته کلام و عذابه کلام معنی آنست
که بکلام خدا راضی شوید و بر یکدیگر رحم کنید و بکلام او خشم گیرید و عذاب
نمائید یعنی باید که رضا و رحمت و غضب و تعذیب شما موافق اراده
الهی باشد و بر نطاق هر ماه نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله خلق
وخلق الظلمات والنور و در بطن آن مرقوم است که خلق الله الخیر والشر بقدرته
یبتلی بهما من یشاء من خلقه من طوبی لمن اجری الله الخیر علی یده و
ویل لمن اجری الشر علی یده مراد آنست که او سبحانه خلق اقتدار
و تمکین و آلات شر است نه خالق نفس شر خوشا حال کسی که اوامر الهی
شامل حال او شده مرتکب فعل خیر است و وای بر کسی که تادیه خذلان
فرمانده و بعمل شر مشغول گشت و بعد ازان اشاره بنجم و شجر کرده

رای که زدی ترا همان راه زند

میفرماید والنجم والشجر یسجدان و بروید گیاهی که او را ساقی نباشد که بران
قایم شود بجهة عدم ساق بر روی زمین منبسط گردد چون بعضی بقول و نباتی که او را ساق
بود که بان راست بایستد سجده میکنند یعنی فرمان می برند جمیع مخلوقات از جمله نباتات
و حیوانات هرچه مخلوق اند سجده و تسبیح میکنند خالق خود را و اصلا تکاهل نمیکنند
مثل فرمان برداری ساجدان از اهل تکلیف و گویند سجود انها بسایه است بسبب
وزیدن ریاح و نزد اهل تحقیق سجود ایشان بایما و اشارهست البته ایشان را معنی
و مدبری هست که مستحق سجود است و گویند ایشان را ذکر و سجده هست که ما را
بران وقوفی و اطلاعی نیست همچنانکه ما بذکر و سجده ایشان اطلاعی نداریم
کما قال الله تبارک و تعالی ولکن لا تفقهون تسبیحهم والسماء رفعها بیافرید
آسمان را بر بالای زمین به پانصد ساله راه بر وجهی که مرتفع بود ازان منشأ احکام و مصدر
قضا و محل نزول اوامر و نواهی و مسکن ملائکه خود گردانید این اشعارست
بر کبریای ذات او سبحانه و قدرت قاهره او بر جمیع بندگان و سایر آفریدگان
ووضع المیزان و بیافرید در میان مردمان یا فرو گذاشت از آسمان ان جزا
که بان ثقل اشیا و مقادیر معلوم میشود چون ترازو و قپان و مکیال و مقیاس
و بان متعلق ساخت احکام عباد و قضایای ایشان را و بانچه مامورند از
تسویه و تعدیل در دادن و گرفتن جهة انتظام عالم نزد مجاهد مراد عدل است
در جمیع امور که موجب انتظام جمیع امورست کما قال الله الا تطغوا فی المیزان
برای آنکه تجاوز نکنید و در نگذرید در میزان یعنی از عدل و انصاف در معامله
و براستی معامله کنید و یا از برای آنکه از عدل تجاوز نشوید و در جمیع امور عدالت
مرعی دارید واقیموا الوزن بالقسط ولا تخسروا المیزان و بپای دارید

سنجیدن را بعدل یعنی زبان ترازو راست دارید در وقت گرفتن و دادن و کم
مکنید ترازو را یعنی کم مپیمائید تا بوقت وضع میزان قیامت شرمنده نشوید
که علت وضع میزان تسویه است و در کتب اوایل مذکور است که ای فرزند
آدم عدل کن اگر خواهی که با تو عدل کنند و وفا کن با مردمان اگر اراده آن
داشته باشی که با تو وفا کنند تکرار لفظ میزان جهة مبالغه است و وفا کن و تشدید
توصیه و تقویه امر باستعمال میزان والارض وضعها و زمین را نهاد بر روی
آب و بگسترانیدن للانام برای آدمیان برای هر ذی روحی که بر روی
آنست از جن و انس و سایر حیوانات و آن مهادیست که برای آن
بنشینند و خسبند و برخیزند و بمایحتاج خود قیام نمایند فیها فاکهة در
دران انواع چیزهاست که بان متفکه و متلذذ شوند از اصناف اثمار
والنخل ذات الاکمام و خرمابنان خداوند غلافها اند چه خرما
که هنوز منشق نشده در غلاف است و تخصیص خرما بذکر جهة تفضل اوست
و شباهتی که بانسان دارد در شمایل و حکایت تلقیح و جفاف بعد از قطع
اغصان و غیر آن والحب ذو العصف والریحان و نیز در زمین
دانه که خداوند برگ خشک است مراد حبوبست که قوت داشته از گندم و جو
و ارزن و غیر آن و عصف کاهی است که دانه را از آن جدا میسازند و بخورد
دواب میدهند و دیگر در زمین است ریحان که اورا بوی میکنند و نزد
اکثر مفسران ریحان بمعنی روزی انسانست حاصل که بیان نعمتی میفرماید
که بان متلذذ شوند از انواع فواکه و بیان آنچه جامع تلذذ و تغذی که ثمر نخلست
و ذکر آنچه محض تغذی جمیع حیوانات کاه است که [illegible] که بیان بوی که مخصوص
بانسان که ریحانست فبای آلاء ربکما تکذبان پس بکدام از نعمتهای

پروردگار

پروردگار خود که مذکور شد تکذیب میکنید و انکار مینمائید و میگوئید که از او نیست
این کلمه در سی و یک موضع از این سوره تکرار یافته بجهة آنکه این سوره مشتمل است
بر ذکر نعم الهی بعد از ذکر هر نعمتی این لفظ تکرار فرمود تا سامعان و قایلان متنبه شوند
بر کثرت نعم و تصدیق نمایند بهر یک از آن با تکرار برای دفع غفلت
و تاکید حجت و تقریر نعمت و تاکید در تذکیر آن فرموده که چیست شما را
که خاموش میشوید جنیان از شما نیکوترند در رد جواب من چه هیچ بار
نخواندم که فبای آلاء ربکما تکذبان که ایشان در جواب گفتند لا بشیء
من نعمک ربنا لا نکذب فلک الحمد یعنی چیزی از نعمتهای ترا ای
پروردگار ما تکذیب نمیکنیم پس تراست ثنا و ستایش خلق الانسان
آفریدیم آدم را که پدر انس یعنی آدمیانست من صلصال کالفخار
از گل خشک الغایت جفاف مصوت شد مانند گل با آتش پخته
یعنی سفال و آجر که چون دست بروی زنند صدا کنند و نزد بعضی
مراد جنس انسانست باعتبار آنکه اصل همه که آدمست از صلصالست
وخلق الجان من مارج من نار و آفرید جان را که پدر جنیانست
وان از آتش است و نزد بعضی خلق جمیع جنیان را از زبانه صافی بی دود
که متحرک و مضطربست از آتش و گویند مارج آتشیست که زبانه سرخ
و زرد و سبز آن بیکدیگر آمیخته گردد و بعد از بلندی و تیزی انها در آب
نهم از [illegible] فتوحات مذکورست که مارج آتشیست از هوا

که ابرا هوای مشتعل گویند پس جان آتش و آب و خاک و باد است در عنصر
آفریده که عنصر آتش هواست و آدم آفریده شده از دو عنصر که خاک و آب است
و چون آب و خاک بهم ممزوج شوند انرا طین گویند و چون هوا بران وزید
و خشک شد بعد از خشک گردیدن ان مارج خوانند و چنانکه تناسل در بشر
بالقاء آب نطفه است در رحم تناسل آرزوی هواست در رحم انثی و میان
آفریننده که آدم علیه السلام با شکمه شصت هزار سال بخاشد فبای آلاء ربکما تکذبان
پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که شمارا از خاک آفریده با این نیکوئی و
دانائی که احسن تر از جمیع حیوانات و خلاصه مکونات و احسن صورت گردانید
و دولت ارزانی فرمود و تکذیب و انکار میکنید رب المشرقین
و رب المغربین خدای بخشاینده آفریدگار دو مشرق است برای آفتاب
یکی مشرق صیفی و دیگری مشرق شتوی پروردگار دو مغرب برای
شمس یکی تابستانی و دیگری زمستانی و در اختلاف مشرقین انواع فواید
مندرجست از اختلاف فصول و حدوث انچه بهر فصل تعلق
دارد و مع ذالک شروق آفتاب موجب معیشت و غروبش سبب
آسایش و راحت فبای آلاء ربکما تکذبان پس بکدام از نعمتهای پروردگار
خود جحود مینورزید و منکر میشوید مرج البحرین یلتقیان رها کرد و روان
ساخت دو دریا را یکی شیرین و دیگری تلخ و شور در حالتیکه بیکدیگر
میرسند و سطوح انها بهم ارتماس میکنند ان بحر فارس و روم است
که در محیط بیکدیگر ملتقی میشوند بینهما برزخ لا یبغیان میان هر دو
دریا حاجزی و پرده ایست از قدرت خدا یا مانعی از جزایر که بسبب آن
افزونی نمیجویند بر یکدیگر هیچکدام بر دیگری غالب نمیشوند بممازجت و

و ابطال خاصیت یکدیگر پس بسبب این حاجز عذوبت دریای عذب
بملوحت بحر ملح باطل نمیشود و شبهه نیست درین که منافع بسیار برای این دو دریا
متنوع است فبای آلاء ربکما تکذبان پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود
تکذیب مینمائید و بعضی از منافع این دو دریا این است یخرج منهما اللؤلؤ
و المرجان بیرون می آیند ازین دو دریا مروارید بزرگ و مروارید کوچک
و خورد و ریزه گویند لؤلؤ و مرجان از بحر مالح حاصل میشود نه از بحر عذب
و ایراد ضمیر تثنیه از جهة ان است که خروج ان از ملتقی ملح و عذب است
و بروایت منقوله از ابن عباس مراد بحر آسمان و بحر زمین است که این
هر دو دریا بقدرت آفریدگار سالی یکبار بهم میرسند و ملتقیهما از حاجز است
که مانع نزول دریای آسمان و صعود دریای زمین است و از بحر قطرات
در دریای زمین ریخته میشود و بدهان صدف در میاید و از ان لآلی
منعقد میگردد و این صحیح گفته در روز باران صدف از دریا بیرون
می آید و دهن باز میکند هر قطره باران که در ان می افتد مروارید
میشود و از بعضی ثقات روایتست که استخوان خرمائی در صدف بود
قطره باران بر آمد المنقار که باران بان رسیده بود مروارید شده بود
و باقی استخوان بجای خود مانده و از غواصان نقل است که لؤلؤ حاصل نمیشود
مگر نزد ملاقات دریای عذب و تلخ بیکدیگر و فایده ان جواهر آنست
که مردمان انرا آرایش کنند و فایده یابند فبای آلاء ربکما تکذبان

بس بکدام از نعمتهای پروردگار خود تکذیب مینمائید ابن عطا گفته که خدا ایشان دو بنده
دو دریاست یکی دریای نجات که قرآنست که هر که تمسک بان شود از غرق
آب هلاکت نجات یابد ویکی دریای هلاکت که دنیاست هر که بان
تمسک جوید غرق دریای هلاکت شود ومیان آنها برزخ مواعظه الهی است که
دل مومن بان متاثر گشته از هلاکت دنیویه خلاص میشود وچنانکه از دریای
مالح در ومرجان بیرون می آید ودیگر از دریای رحمت که قرآن است
که در علم حلال وحرام بیرون می آید یا این دو دریا دنیا وعقبی است ومیان آنها
برزخ قبر است تا یکی بر دیگری ملتقی نشود وبعضی اند که دریا یکی دریای غفلت
ویکی دریای هوش برزخ لطف حضرت عزت ولؤلؤ ومرجان توفیق عصمت
یا خوف ورجاست یا قبض وبسط یا انس وهیبت وبرزخ قدرت
بی علت ولؤلؤ ومرجان حالات صافیه ولطایف وافیه ودر تفسیر اهل
بیت مذکور است که مراد از این بحرین علی ابن ابوطالب ع وفاطمه ع
که یکی دریای علم است ودیگری دریای حلم ویکی دریای شجاعت و
دیگری دریای سخاوت یکم دریای وفا دویم دریای حیا یکی دریای طهارت
دویم دریای عصمت وبرزخ میان ایشان حضرت رسالت است ولؤلؤ ومرجان
که از آن دو دریا بیرون آید حسین وحسن اند ودر تفسیر طبرسی هم روایت
از سلمان فارسی وسعید جبیر وسفیان ثوری نقل کرده ونیز از ابن عباس
روایت کرده که مراد از مرج البحرین علامت زوجیت میان
علی ع وفاطمه ع واز برزخ محبت ومودتست که میان ایشان واقع است
که هرگز منقطع نخواهد شد وخروج لؤلؤ ومرجان تولد حسنین اند علیهم السلام

محمد ابن

محمد ابن جمیله از ابی الجارود از زیاد بن منذر روایت کرده که ضحاک را از این
آیت پرسیدند گفت مراد از بحرین علی بن ابی طالب ع وفاطمه ع وبرزخ
حضرت رسول ص ومرجان حسن وحسین ع واز این اخبار وثیقه وروایات
صحیحه معلوم میشود که آل عبا بحار رحمت افضال الهی ودر صدف [illegible]
وصیفهٔ نجات دنیوی واخروی اند چه بمصابیح هدی ایشان از ظلمت
ضلالت خلاصی میشود وبلمعات انوار نامتناهی انها از تاریکی ظلمت
جهالت بسر منزل فوز وفلاح میتوان رسید ابن عمش که از طرف اهل
سنت است روایت کرده که از ابو عبد الرحمن السلمی شنیدم فرمود من از
انس ابن مالک شنیدم که گفت از حضرت رسالت ص شنیدم که فرمود
هرگاه آفتاب را نیابید توجه بماه کنید واگر ماه مفقود شود بزهره متوجه
شوید واگر زهره را نیابید بفرقدین اقبال کنید اصحاب گفتند مراد از این
آفتاب وماه وزهره وفرقدین چیست فرمود من بمنزلت خورشیدم وعلی ع
بمنزلت ماه وفاطمه بمنزله زهره وفرقدین نور دو دیده من حسن وحسین اند
این حدیث نیز مشعر است بر آنکه نجات از ظلمت گمراهی موقوفست
باشراقات انوار باهره از مصابیح هدایت آل عبا وبدون تمسک بانوار
ناجیه ایشان از ورطات مهلکه مظلمه نجات متحقق نخواهد گشت شعر
لی خمسة اطفی بها حر الجحیم الحاطمة المصطفی والمرتضی وابناهما والفاطمة
وله الجوار المنشآت ومر خدایراست یعنی بامر اوست کشتیهای روندہ
که برداشته وبرافراشته است بادبانهای خود را یا آفریده شده وابتدا کرده
در رفتن وحفص بفتح شین خوانده یعنی کشتیها بادبان برکرده برای روان
گردانیدن آن یا کشتیهای ساخته شده فی البحر کالاعلام در دریا مانند

کوهها بر درازی و بلندی و بزرگی که از برای انتفاع بندگان است
از قطع مسافت بسیار در زمان اندک و وقوع تجارت و معاملات
فبای آلاء ربکما تکذبان پس کدام از نعمتهای پروردگار خود بدروغ
میدارید و انکار ان میکوشید کل من علیها فان و هرکه بر روی
زمین است از جن و انس یا ذوات الارواح یا از جمیع مرکبات هلاک شونده اند
یعنی عاقبت ایشان فناست از عبد الله عباس نقلست که چون
این آیت آمد ملایکه گفتند همه اهل زمین هلاک شونه چون آیه
کل شیء هالک الا وجهه فرود آمد بدانستند که ایشان نیز شربت
فنا خواهند چشید و هیچ چیز بصفات بقا متصف نخواهد شد مگر ذات
احدیت او سبحانه و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام
و باقی ماند ذات پروردگار تو که صاحب عظمت و غنا مطلق است یا
کسیکه سزاوار انست که او را از تشبیه ضد و ند جلیل در فیع دانند
و خداوند کریم ذات پاکش بخشش تفضل عام و کرم تام بود هر کرا
که مستحق ان باشد از انبیا و اولیا و اتقیا و تسمیه ذات او بجهة انست
که جمیع ممکنات توجه بذات او دارند مرویست که این هر دو اسم
از اسما عظیمه او سبحانه اند و لهذا خواجه خواجهٔ عالم فرمود که الظوا بیاذا الجلال
والاکرام یعنی التزام نمائید و مداومت کنید بگفتن کلمه یاذوالجلال والاکرام
معاذ جبل روایت کند که روزی رسول ص بر مردی بگذشت که در نماز
میگفت یا ذوالجلال والاکرام فرمود قد استجیبت لک بتحقیق که دعای تو
بحد اجابت رسید و جلال نیز نام بهشتیست محیط بعرش رب العزة
و میان ان و بهشتی که بندگان در ان باشند هفتصد ساله راه است و این
روایت از کعب الاحبار منقولست و فنا از حیثیت تضمن ان اعاده

حیواة دایمه و انعام نعمت اقامت در جنت مستلزم نعمت عظیمه است فبای آ
لاء ربکما تکذبان پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که شما را خبر داده
از فنا تا آماده شوید و کار آخرت را بسازید بسبب ان در دار الخلود قرار
گیرید تکذیب میکنید یسئله من فی السموات والارض سؤال
میکنند او را یعنی جمیع حاجات از او میطلبند هرکه در آسمانها و زمینهاست
چه همه اهل آسمان و زمین باو محتاجند در ذات و صفات خود پس اهل
آسمان از او میطلبند ارچه متعلق است بدین و طاعت و اهل زمین از او
میطلبند انچه تعلق بدین و دنیا دارد همه را بر وجه حکمت و مصلحت باجابت
مقرون میسازد کل یوم هو فی شان هر روز یعنی هر وقتی و زمانی
او را احداث امریست در ساختن و پرداختن کاری ابو درداء روایت
کند که چون انحضرت این آیت تلاوت فرمود از او پرسیدند که شان
او چیست فرمود که ان است که گنه کار را بیامرزد و غمگینی را شادمان سازد
و گروهی را بلطف بردارد و جمعی را بخذلان از نظر رحمت بیندازد
و در سبب نزول این آیت آورده اند که یهودان گفته اند که خدای
در روز شنبه هیچ کار نمیکند این آیت آمد که هر روز در کاریست سعید
جبیر از ابن عباس روایت کرده که اول چیزی که خدای تعالی آفرید لوحی بود
از در سفید و اطراف ان از یاقوت سرخ و قلم و کتاب ان از نور
در هر روزی سیصد و شصت بار بان لوح نظر کند و در ان نظر کارهای
خلایق را سازد پس داعی را اجابت کند و سایل را عطا دهد

در مانده را نجات بخشد غمگین را شادمان سازد و مریضی را صحت دهد و [illegible]

توفیق توبه دهد و گروهی را بیامرزد در خبر است که هر روز سه لشکر را از جا
برانگیزد دسته موضع فرود آورد و گروهی را از اصلاب پدران بارحام مادران
فرستد و جماعتی را از رحمهای مادران به پشت زمین فرستد و بعضی را
از پشت زمین بشکم زمین رسانند در روز قیامت همه نزد او مجتمع شوند هر یک را
فراخور کردار جزا دهد در کشف آورده که یکی از ملوک معنی این آیت را
از وزیر پرسید گفت که ایها الملک یکروز مرا مهلت ده تا بیان آن کنم
گفت چنین باشد پس وزیر دل تنگ شده بخانه در آمد در میان غلامان او غلامی
بود سیاه چون خواجه را دل تنگ دید گفت یا مولا چه ترا غمگین و متحیر ساخته
خواجه از او اعراض کرده جواب نگفت غلام گفت یا مولا شاید که باعث
فرح تو من شوم و گره اندوه ترا گشایم خواجه حال خود را بیان کرد غلام
گفت برو ملک را بگو که مرا غلامیست که تفسیر این آیت میداند خواجه
اینصورت عرض کرد ملک او را حاضر گردانید و از وی پرسید که خدای تعالی
هر روز در چه کار است گفت ایها الملک شان خدا آنست که یولج اللیل فی
النهار و یولج النهار فی اللیل و یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من
الحی و یشفی سقیما و یسقم سلیما و یفقر غنیا و یغنی فقیرا و یذل عزیزا
و یعز ذلیلا ملک گفت نیکو گفتی بفرمود تا رخت خواجه را از ابدان او خلع کردند و در غلام
پوشانیدند و او را منصب وزارت داد غلام گفت ای ملک این شان
پروردگار ماست و در کشف از ابن عیینه نقل کرده که اول روز
تا آخر آن نزدیک خدا دو روز است یکروز مدت دنیاست شان او در آن

اوز

روز امر است و نهی و منع و عطا و خلق و رزق و امات و احیا و اعزاز و اذلال
و روز دویم مدت آخرتست و شان او در آنروز حساب و سؤال و
عقاب و ثواب و آیت منافی نیست بحدیث ان القلم جف بما هو کائن
الی یوم القیامة زیرا که مراد باین حدیث ابتدای همه امور است و با آیت
انچه ابتدای آن فرموده که روز انرا بظهور رسانند چنانکه سابقا گذشت
فبای آلاء ربکما تکذبان پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود با اخراج شما از کمین
عدم حینا بعد حین از قبول توبه و اجابت دعا و آمرزش گناه و افاضت
روزی تکذیب میکنید و انکار مینمائید سنفرغ لکم زود باشد که فارغ
شویم از همه متجردیم برای حساب و جزای شما و آنروز قیامت خواهد بود
که حق تعالی هیچ کار دیگر نکند در آنروز غیر از حساب بندگان پس مراد آنست
که چون وقت حساب در آید هیچ کار دیگر مشغول نخواهیم شد در اکثر تفاسیر
آمده که این تهدید است مستعار از اینکه تهدید کننده شخصی را گوید که زود
باشد با تو پردازم متجرد شوم از هر چه مشغول سازد مرا از تو با غیر از این
شغل دیگر نداشته باشد گویند این هم وعید است مر عاصیان را و هم وعده مر
مقبولان را یعنی زود باشد که قصد عقوبت و مصیبت شما کنیم ایها الثقلان
ای دو گروه بزرگ قدر بسبب آنچه قدری و قیمتی دارد آنرا ثقل گویند لهذا
حضرت رسالت فرموده که انی تارک فیکم الثقلین یعنی در میان شما دو چیز
جلیل القدر و عظیم الخطر میگذارم آن کتاب خداست و عترت طاهره
من و اینجا مراد جن و انس اند که زین العقل اند و الرای باعظم الشان

نسبت بجوانات که مادون انها اند و صادق فرموده که تسمیه ایشان
بثقلان باعتبار انست که گران بارند بتکلیف و گویند بان اعتبار
که ببار گناه گران مانده اند یا بجهة احیا و موتی انها زمین گران بار شده
و منه قوله تعالی و اخرجت الارض اثقالها فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که تهدید شما نموده بجهت تا از اعمال
منزجر شوید و تعظیم خطاب فرموده تا بکرم بی حد او امیدوار باشید تکذیب
میکنید يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ ای گروه پریان و آدمیان إِنِ اسْتَطَعْتُمْ
أَنْ تَنْفُذُوا اگر توانید انکه بیرون روید مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ از کنارهای آسمانها و زمین ها تا بگریزید از مرگ یا از عذاب
فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ پس بیرون روید و فرار
نمائید بیرون نتوانید شد و قادر نیستید بران مگر بتسلط و غلبت
و بقدرت من که بشما عطا کنم و حال انکه شما را ازین تسلط نیست
هر جا که روید مرگ لازم حال شما خواهد بود یا از عذاب هیچ جا نمیتوانید گریخت
و گویند که روز قیامت ملایکه گرداگرد اهل محشر صف کشند و زبانیه از
دوزخ برآید هر یک مانند حصار آتشین و ایشان را در حصار گیرند و منادی
ندا کند که ای آدمیان این عرصه محشر است اگر توانید که بیرون روید
بروید و لیکن نمیتوانید رفت مگر بحجت و برهان و شما را آن نیست و در حدیث
واقع شده که چون قیامت قیام نماید فرشتگان از آسمان نزول کنند
و جمیع خلایق را احاطه نمایند و اهل قیامت روی بگریز نهند بهر جانب که

ادنه

روند فرشتگان را ببینند که احاطه ایشان کرده اند و بهیچ جا مفری نباشد
که ایشان فرار نمایند و نیز از ابا عبد الله نقلست که روز قیامت حق تعالی
جمیع عباد را بر بالای تلی جمع کند و ملایکه هفت آسمانرا فرماید تا نزول
کنند و بر حوالی ان تخت بهفت صف شوند هر صفی بعد صف دیگر
و همه جن و انس را احاطه نمایند و ایشان در میان هفت صف ملایکه گرفتار
شوند که هیچ مفری نداشته باشند در انوقت منادی ندا کند که ان استطعتم
ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که اخبار
کرد که شما عاجزید در دنیا و فرومانده در آخرت تا دانید که در هر دو
سرا یار و مددکار شما نیست مگر او سبحانه تا روی توجه بدرگاه او آرید
تکذیب میکنید وانکار یُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِنْ نَارٍ
فرستاده شود بر شما که عاصی و مشرک باشید زبانه سبز خالص که منقطع
شود از آتش دوزخ شما را از صحرای قیامت بدوزخ کشد وَ
نُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ و دودی سیاه گویند که نحاس روی گداخته
که بر سرهای ایشان فرو ریزند از مقاتل نقلست که نحاس پنج نهرست
از مس گداخته که از زیر عرش جاری گرداند و بر سر اهل دوزخ و دو جوی
در روز و سه جوی در شب و بروایت ابن مسعود نحاس دردی زیت
حاصل کلام شما را نوبتی بزبانه آتش عذاب کنند و نوبتی با دود یا بروی گداخته
یا دردی زیت جوشان پس نصرت نتوانید کرد یکدیگر را در دفع آب آنهم

فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام نعمتهای آفریدگار که ان اخبار
شماست باتش دوزخ بعذاب ان تا از معاصی وشرک اجتناب کنید
تکذیب مینمائید فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ
پس چون بشکافد اسمان ونزد اینجهت ملایکه نزول کنند پس گردد اسمان
سرخ برنگ گل وابن عباس وضحاک وقتاده برآنند که معنی آنست
که اسمان برنگ اسبی گردد که سفیدی ان بسرخی زند واین نوع اسب
بابی کمیت ورشقرست وان دربهار زرد فامست ودر زمستان
سرخ ودر وقت اشتداد سرما اغبر ومراد آنست که اسمان ملون
شود بالوان مختلفه مانند اسب مذکوره که باختلاف فصول مختلف الالوان
است بعد از انشقاق وسرخی ومانند روغنهای زیت شود این
انوقت باشد که حرارت دوزخ باو رسد از مجاهد وضحاک نقلست
که تشبیه ان بروغن زیت ازجهت انست که هرساعت روغن
زیت رنگ برنگ مینماید پس آسمان درانروز مثل ورد باشد درلون
ومانند دهان در اختلاف الوان فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام
از نعمتهای پروردگار خود که خبر کرد شمارا از انشقاق اسمان وتلون ان
تا از شدت ان بوی پناه جوئید تکذیب مینمائید فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ
عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ پس درانروز که اسمان شکافته شود
سؤال کرده نشود از گناه خود آدمی ونه پری از گناه خود یعنی از ایشان
نپرسند که چها کردید بلکه پرسند که چرا کردید یا آنکه گناه بعلامات شناخته
شود که از جمله ان کبودی چشم وسیاهی روی خواهد بود پس احتیاج

بسؤال

بسؤال نیفتد یا آنکه جوارح ایشان بگناه ایشان ناطق شود قبل از سؤال
کردن تا از ان یا بوقت خروج از قبور از ایشان نپرسند بلکه در
موضع دیگر که موقف حسابست واین که حقتعالی فرموده فوربک لنسئلنهم
اجمعین وقوله وقفوهم انهم مسئولون مراد وقت حساب وجزاست
که از گناه همه ایشان سؤال کنند پس منافی آیت مذکور نباشد از
امام جعفر رضا معنی این آیت را پرسیدند فرمود هرکه معتقد حق نبوده
باشد وبی توبه وفات کرده در برزخ اورا عذاب کنند ودر روز قیامت
که مبعوث گردد بهیچ یک از ایشان گناهی نباشد که از این سؤال کنند
مراد بجان جنست از قبیل آدمیان که پدر ایشان آدمست باسم والد
فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام نعمتهای آفریدگار خود که از ان
ان روز خبر داده تا در ایمان ثابت وراسخ گردیده وبسبب ان فایز شوید
تکذیب میکنید يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ شناخته شوند کافران که بجرایم کفر
وعصیان که نامه اعمال خود را سیاه کرده باشند بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ
بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ بعلامت ایشان که سیاهی روی وکبودی
چشمست یا باثار غم واندوه در بشره ایشان پس گرفته شوند بموهای پیش سر
بعد مها یعنی نوبتی موی پیشانی ایشانرا بگیرند نوبت دیگر پایهای ایشانرا
و بدوزخ کشند زبانیه دوزخ بعضی را نواصی وبرخی را اقدام گرفته بدوزخ
کشند واز ضحاک نقلست که نواصی واقدام ایشانرا بزنجیر آتشین بهم مغلول

سازند بروی انداخته بدوزخشان اندازند فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ
پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که اخبار شما نموده از گرفتن و بخواری
وزاری در دوزخ افکندن تا از کفر و عصیان بپرهیزید تکذیب مینمائید
و چون ملایکه ایشانرا بدوزخ اندازند گویند بایشان بر سبیل توبیخ هَذِهِ
جَهَنَّمُ الَّتِی یُکَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ این آن دوزخست که از روی عناد
و جحود تکذیب میکردند بآن مشرکان و آنرا باور نمیداشتند یَطُوفُونَ
بَیْنَهَا وَبَیْنَ حَمِیمٍ آنٍ طواف کنند دوزخیان میان دوزخ و میان
آب گرم که گرمی آن بنهایت رسیده که بر سر ایشان ریزند یا بخورد ایشان
دهند گویند که دوزخیان هرگاه از آتش استغاثه کنند یا بنوحه بفریاد
ایشان رسد که ایشانرا در میان آب جوشان اندازند و بجهت شدت
حرارت آن همه اعضای ایشان از یکدیگر جدا شود در روایت آمده
که مراد از اودیه جهنم که در او چرک و ریم دوزخیان جمع شده باشد
ایشانرا با غلال و سلاسلی که داشته باشند برانند باو دیه و همه را
در انجا متفرق سازند و اوصال و پیوندهای از یکدیگر بگسلد باز حق تعالی ایشانرا
از انجا بیرون آورد و اعضای ایشانرا بهم جمع کند و بیافریند و بآتش سوزان
عذاب نماید پس بهمین دستور همیشه در عذاب جحیم و حمیم گرفتار باشند فَبِأَیِّ آلاءِ
رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که آگاه کرده شما را
باین نوع عذاب تا از کفر باز ایستید تکذیب مینمائید و بعد از ذکر وعید
در بیان وعده میفرماید که وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ و برای

که بترسد از ایستادن نزد پروردگار خود یعنی از موقف حساب و
بجهت آن ترک معاصی کند دو بهشت است و یا مراد بمقام قیام او سبحانه باشد
بر عباد یعنی کسیکه بترسد که او سبحانه شاهد و حافظ اعمال اوست و بجهت
آن بمعصیت جرئت نکند او را دو جنتست و مؤید اینست که
صادق ع در تفسیر آن فرمود که هر که بداند که خدا افعال او را می‌بیند و
اقوال او را میشنود و او از جهت این از معاصی دور شود او را دو بهشت است
و این دو بهشت یکی جنت عدن است و یکی جنت نعیم و گویند یکی جای
انسی راست و دیگر خایف جنی را یا یکی از برای ادای طاعت و
دیگری برای ترک معصیت یا یکی بر وجه عدل و دیگری از روی فضل و گویند
خشتی از طلا باشد و دیگری از نقره یا یکی از یاقوت سرخ و دیگری از زبرجد
سبز و خاک آن از کافور و عنبر و گلش از مشک اذفر در موضع آورده که
او را دو باغ دهند از باغهای بهشت که هر یک صد ساله راه باشد و در میان
هر باغی سراهای خوش و حوران دلکش باشد فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ
پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بهشتهای متعدده میدهد تکذیب میکنید
ذَوَاتَا أَفْنَانٍ آن جنت خداوندان شاخها اند که موجب اوراق
و اثمار کثیره است و باعث حسن اشجار و نشا امتداد و ظل که مستلزم
استراحتست در تحت آن و از ابن عباس منقولست که افنان بمعنی
الوان نعمتست یعنی دو بهشت مشتمل بر انواع نعمتها فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ
پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بهشتهای مشتمل بر اشجار به بنده میدهد

دانکار میکنید فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ درین دو جنت دو چشمه که روان میشوند
و تعلیله بهشتیان اراده کنند در اعالی منازل یا اسافل یکی تسنیم
و دیگری سلسبیل و در معالم گفته که یکی از آب صافی و دیگری از
شراب لذیذ و منبع ان هر دو چشمه کوهیست از مشک اذفر
ابوبکر وراق گفته که این هر دو چشمه با این هر دو جنت کسی را باشد
که دو چشمه آب روان از دو چشم او جاری باشد جهة خوف از حضرت
باری فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود
که چنین چشمها برای راحت و لذت شما جاری میکند انکار و جحود
میورزید فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ درین هر دو بهشت
از هر نوع میوه ها دو صنف اند متشاکل یکدیگر مانند متشاکل ذکر و انثی و آن
دو صنف یکی معروفست که در دنیا دیده باشند و دیگر غریب که ندیده یا یکی
تر و دیگری خشک چون انگور و مویز و رطب و خرما و غیر این و ابن عباس فرموده
که در دنیا هیچ میوه نباشد از ترش و شیرین الا که در بهشت باشد حتی حنظل
اما حنظل بهشت شیرین باشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام از
نعمتهای پروردگار خود که اصناف فواکه و اثمار به بنده عطا میکند
منکر میشود و مرکسانرا که خائف باشند این هر دو جنت مذکورست
مُتَّكِئِينَ عَلَىٰ فُرُشٍ در حالتیکه تکیه کنندگان باشند بر طریق
پادشاهان بر فرشهای بسیار بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ که استرهای

انها از

انها از دیبای محکم باشد و گویند که استبرق حریر جنتی است که میان غلیظ
و رقیق است و گویند ظاهران از سندس که دیبای تنکیست یا
هر دو از یک جنس باشد وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ و میوه های این دو
درخت که چیده شود نزدیکست بزمین بهشت بر وجهیکه دست
قایم و قاعد و مضطجع و نایم بدان میرسد که تکیه کننده بر تختهای
بهشت چون آرزوی میوه کنند شاخ درخت سر فرود آورد و آن
میوه که خواهد بدهان او رسد پس آن را بدست یا بدهن فرا گیرند فَبِأَيِّ
آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که شمارا بر تختها
و فرشهای پادشاهانه نشانده و میوهٔ لذیذ و لطیف دهد انکار میکنید
فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ درین اشیای معدوده یا بهشتهای
مشتمله از قصور و منازل کوتاه چشمان باشند یعنی حورانی که چشم فرو خوابانیده
باشند از نگریستن بغیر شوهران خود از ابن عباس نقلست که زنان شوهران
خود را گویند که بعزت و جلال خدا که در بهشت هیچ چیز بهتر و زیباتر از تو
نمیبینم شکر خدای را که ترا جفت من گردانید و مرا جفت تو لَمْ يَطْمِثْهُنَّ
إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ نسوده باشد ایشانرا یعنی دست بایشان
نکرده باشند و بکارت ایشان نبرده آدمیان پیش از خائفان که در بهشت
شوهران ایشان باشند و نه جنیان یعنی حوریانی که برای انس مقررند دست
آدمیان بدامن ایشان نرسیده باشد و آنانکه برای جن باشند جنی در ایشان

نصرف نکرده باشد فبای آلاء ربکما تکذبان پس کدام از نعمتهای پروردگار
خود که حوران بدین لطافت به بندگان میدهد تکذیب میکنید
کانهن الیاقوت والمرجان گویا که آن حوریان یاقوت اند
بسرخی وصفا ومرجان اند درسفیدی وروشنی مرویست که
صفای حوران از صفای یاقوت وبیاض در ومرجان بیش تر باشد
در نقل آمده که حوری هفتاد حله حریر پوشیده باشد مغز ساق او
در پس ان حلها مشاهده توان کرد مانند رشته سفید از ورای یاقوت
و بروایتی مانند شراب سرخ در آبگینه سفید در خبر آمده که زنان
اهل دنیا نیز در بهشت مانند حوران باشند در عدم طمث و در صفا و تراوت
پس ایشان نیز بان صفت بشوهران خود ملاقات کنند فبای آلاء
ربکما تکذبان پس کدام از نعمتهای آفریدگار خود که حوران باین
زیب وبها وزینت بشما کرامت کرده تکذیب میکنید هل
جزاء الاحسان الا الاحسان نیست مگر نیکوئی کردن بثواب استفهام
بجهت تقریرست یعنی البته جزای نیکی نیست الا نیکی پس جزای طاعت
بدرجاتست و مکافات شکر بزیادتی نعمت و تقرب بقرب و توبه
بقبول و دعا باجابت و سؤال بعطا و استغفار بمغفرت و خوف دنیا
بامن آخرت انس روایت کند که حضرت رسالت صلعم بعد از تلاوت
این آیت فرمود میدانید که خدای شما چه میگوید گفتند الله ورسوله

اعلم انه

اعلم انه فرمود میگوید که نیست جزای کسی که توحید را بر وانعام کرده ام
مگر بهشت مراد توحید وعمل کردن بانچه آنحضرت از نزد حق تعالی آورده چنانکه
ابن عباس فرموده که معنیش هل جزاء الاحسان الا الاحسان من قال لا اله الا الله
وعمل بما جاء محمد الا الجنة ونزد بعضی معنی آنست که نیست جزای آن
خدائی که نعمت مذکوره بر شما انعام کرده الا آنکه احسان نمائید در حق
او بشکر گذاری وسپاس داری از ابو عبد الله مرویست که حکم این آیت
مطلقست یعنی شامل جمیع عبادست از کافر ومؤمن ونیکوکار وبدکار یعنی
نیست جزای کافر بدکار مگر مثل انچه از عقاب وپاداش مؤمن نیکوکار
نیست مگر انچه فرا خور ایشان از ثواب در روز حساب بعد از ان فرمود
که هرکه نیکوئی در حق کسی کند بر ان کس لازم است که مکافات آن باو رساند
ومکافات آنست که مثل انچه او کرده باشد در حق او بجای آورد که زیرا
که آنکس مزیت ابتدا خواهد داشت براو پس باید که جزای حسن
از فعل او در فعل او بتقدیم رسد پس مراد از معنی آیه انست که هرکه
نیکوئی کند در حق او وهرکه بدی کند بوی بدی کنند چه جزای بدی
نیکوست فبای آلاء ربکما تکذبان پس کدام از نعمتهای پروردگار
خود تکذیب میکنید ومن دونهما جنتان واز نزد آن دو بوستان
که موعود اند برای خائفان دو بوستان دیگرست یعنی این دو بستان
فروترند بقصور واماکن خائفان که در ان دو بستان دیگر داشته
داشته باشند تا بسبب انتقال ایشان از دو جنت اولین باین

دو جنت دیگر سرور و فرح ایشان مضاعف شود چه ان ابعد خواهد بود از ملال
و کلال که لازم تباع ان است و اکثر بر آنند که دون بمعنی پستی
مرتبه است پس معنی آنست که فروتر و پست تر از ان دو جنت
که نامزد خائفانست دو جنت دیگر هست که در مرتبه از این کمتر
باشند و مؤید اینست انچه در روایت واقع شده که دو بوستان
اول از زر است برای مقربان درگاه احدیت که از سابقان اند
و این دو بوستان از نقره است برای اصحاب یمین فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که این بهشت نامزد شدگان میکنند
بر قدر رتبه تکذیب میکنید عیاشی باسناد خود از ابو بصیر روایت کرده
که ابو عبد الله را گفتم فدای تو گردم خبر ده مرا از مرد مؤمن که او را در دنیا
زوجه مؤمنه باشد آیا در بهشت میان ایشان تزوج باشد یا نه فرمود که
خدا یتعالی عادلست و حکیم هرگاه مرد افضل از زن باشد او را مخیر سازد
در تزوج پس اگر او زن را اختیار کند نگاه از جمله زوجات وی باشد اگر زن
بهتر از مرد باشد او را مخیر گرداند در ان تزوج پس اگر شوهر خود را اختیار کند
وی زوج او باشد بعد از ان فرمود که مگوئید بهشت یکیست زیرا که حقتعالی
فرموده و من دونهما جنتان و مگوئید که جنت یکدرجه و یکمرتبه است
زیرا که حقتعالی گفته که درجات بعضها فوق بعض و ان مرتبه بقدر مراتب
اعمالست گفتم یا رسول الله چون مؤمنان در بهشت بعضی ارفع از
بعضی دیگر باشند پس اگر اراده ملاقات یکدیگر داشته باشند چگونه میسر شود

فرمود

فرمود آنکه فوق از او باشد تواند که بمنزلت او هبوط کند و آنکه تحت دیگری باشد
وی را رسد که بمنزل او صعود نماید زیرا که شایسته آنکسان نباشد لیکن هرگاه
میل ملاقات یکدیگر داشته باشند بهم ملتقی شوند بر مواضع نیکو علاء
سبابه گوید که ابو عبد الله را گفتم که یا ابن رسول الله مردمان میگویند که
قومی از بهشت روند در انجا با اولیاء الله باشند فرمود ای علاء حقتعالی
فرموده که و من دونهما جنتان بخدا سوگند که با اولیا باشند زیرا که
اگرچه ایمان داشته باشند اما از فضل و اخیار اهل ایمان بوده باشند
و این دو بهشت مُدْهَامَّتَانِ بسیار سبز باشند که از غایت
سبزی بسیاهی زننده باشند آیت مشعر است بر آنکه غالباً
درین دو بهشت نباتات و ریاحین منبسط در روی زمین
و غالب در ان دو بهشت دیگر اشجار فواکه فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود چنین بوستانهای سبز و خرم
که موجب روشنائی چشمست و نشاط میکنند تکذیب میکنید
فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ درین دو بهشت دو چشمه باشند
بر وجه جوشنده چونکه بجوشند سنگ ریزه و ریگهای که در حوالی ایشان باشد
بر هوا اندازد و این دلالتست بر قلت مرتبه این دو چشمه نسبت
بدو چشمه که قبل از این مذکور شد برین قیاست انچه بعد از اینست
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام از نعمتهای آفریننده خود که چنین
دو چشمه جوشنده شامیده تکذیب مینمائید فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ

درین دو بهشت میوهای بسیار و خرما بنان و اشجار انار تخصیص این دو میوه
بذکر جهة تفضیل لذت انهاست بر سایر فواکه در خبرست که درختان
بهشت از اصل شاخ تا بسر شاخ اثمار آن چیده باشد هر یک از
آن میوها مثل سبوئی و هر که انرا بچیند فی الحال یکی در موضع آن میوه دیگر
بدید آید و خوشهای انگورش دوازده گز باشد ابو سعید از حضرت
پیغمبر روایت کرده که فرمود چون شب معراج با آسمانها بردند در جنتها
انار دیدم هر اناری چون شتر مغیب و مرغانی مانند شتران بختی
و کنیزی را دیدم از او پرسیدم که از آن کیستی گفت زید بن حارثه
زید را بآن بشارت دادم و در بهشت چیزها دیدم که هیچ چشمی انرا
ندیده و هیچ گوشی نشنیده و در خواطر هیچ بشر نگذشته فبای آلاء ربکما تکذبان
پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین میوها به بندگان خود کرامت
میفرماید تکذیب میکنید فیهن خیرات حسان در این چهار بهشت
زنانی باشند فاضلات الاخلاق والخصال نیکو اند در صورت و خصال
یعنی بحسن و خلق پیراسته و آراسته فبای آلاء ربکما تکذبان پس بکدام
از نعمتهای پروردگار که شما را حوران عطا فرماید همه زیبا صورت
و نیکو سیرت انکار میکنید و گویند این زنان زنان اهل دنیا باشند
که در جنت کامنزد ازواج خود شوند و ایشان در حسن و خلق از حوران
در بهشت باشند مرویست که حوریان بهشت دستهای یکدیگر بدست گیرند و
باواز خوش و صوت دلکش برو وجهی که هیچ کس مثل آن آواز نشنیده باشد

گر تو خواهی ره بیابی سوی آن
...

گویند که ما خوشنودانیم که هرگز خشم نگیریم ما مقیمانیم که هرگز از اینجا بدر نرویم
ما آراسته ایم بخصال و جمال و مخلوق شده ایم بهر شوهران بزرگوار چون
حوران این ندا در دهند زنان مؤمنه گویند ما نماز گذارنده کانیم و
شبانه و روزه دارانیم شبانه و ما صدقه دهنده کانیم و شبانه و
ما وضو سازنده کانیم شبانه بعد از آن راوی گفت بخدا سوگند که
ایشان بر حوریان غالب باشند در حسن و خصال و زیب و جمال و نیز
در آن چهار بهشت باشد حور مقصورات فی الخیام حوران
باز داشته شده یعنی پنهان کرده شده در خیمهائی که مجوف باشند
یا حورانی که چشمهای خود را مقصور داشته باشند بر ازواج در خیمها
از ابن مسعود نقلست که هر زنی در خیمه باشد که طول آن شصت میل باشد
و از پیغمبر مرویست که خیمه یک دُر باشد که طول آن در آسمان شصت میل
باشد در هر کنجی از آن خیمه زنی باشد از برای مؤمن که غیر از آن مؤمن
کسی دیگر او را نه بینند از ابن عباس روایت است که خیمه یک دُر باشد
یک فرسخ در یک فرسخ در آن چهار هزار در باشد و بروایتی از طلا
چهار صد هزار در انس روایت کند از حضرت رسالت که در شب
معراج در بهشت نهری دیدم که در اطراف آن خیمها از مرجان بوده از آنجا
بمن ندائی رسید که السلام علیک یا رسول الله گفتم ای جبرئیل اینها چه
کسانند گفت حور العین که از خدای خود اذن خواسته اند که بر تو سلام
کنند و بعد از سلام گفتند که ما همیشه در بهشت باشیم و هرگز در آنجا
نمیریم و با ناز و نعیمیم و هرگز درویشی بما راه نداشته باشد و ازواج ما رجال

از درهای
مجوف

گرامند و بعد از ذکر این حدیث این آیت تلاوت فرمود که حور مقصورات
فی الخیام و نیز انس از آنحضرت روایت کرده که اگر یکی از حوریان آب
دهن در دریای شور اندازد تمام شربت گردد از شیرینی آب دهن او
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس کدام از نعمتهای آفریدگار خود که چنین
ازواج طیبه بهشتیان میدهد منکر میشوید لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ
وَلَا جَانٌّ مرایشان را نسوده است و نزدیکی نکرده است هیچ آدمی پیش از
اصحاب بهشت که شوهران ایشان باشند و نه جنیان دست بایشان
رسیده بلکه بصفت بکارت باشند مانند حورانی که قبل از این
مذکور شدند حاصل که صفت حور مقصورات در خیام همچه صفت قاصرات
طرف باشند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس کدام از نعمتهای آفریدگار
خود که ازواج ابکار مر اهل بهشت میکنند تکذیب میکنید مُتَّكِئِينَ
اصحاب یمین در بهشت در حالت تکیه کنندگان باشند با اصحاب
دست راست مختص اند با تکیه تکیه کنندگان باشند عَلَىٰ رَفْرَفٍ
خُضْرٍ بر تکیه های مرتفعه که سبز باشد یا بر بالشهای سبز وَعَبْقَرِيٍّ
حِسَانٍ و بساطهای قیمتی در غایت زیبائی و نیکوئی یا جامهای
منقش از هر جنس که باشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس کدام از نعمتهای
پروردگار خود که شما را بان کرامتها نوازش میفرماید تکذیب مینمائید
و بروایت سعید جبیر رفرف یعنی ریاض جنت و مرغزارهای ان
و نزد ابن عباس مجالس ان و یا وساده و یا نوعی از بسط و یا دامن خیمه
و یا هر جامه عریض و عبقری یعنی متاعی که منسوبست بعبقر که بلاد جن است

وهر ساطی

و هر بساطی که غریب و عجیب است بان نسبت میدهند و در این مقام اسم جنس و نزد
مجاهد بمعنی دیباج است بمذهب حسن اسم جمیع بساطها و خلیل گفته که هر که جلیل
از اعبقری گویند خواه جامه یا غیر ان تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ بزرگست نام
پروردگار تو از حیثیت دلالت ان بر ذات او سبحانه تو هرگاه که اسم وی
بجهة دلالت ان بر مسمی متصف بصفت عظمة و بزرگی باشد پس بزرگی
ذات در چه مرتبه باشد بعضی چنین تفسیر کرده اند که بزرگست برکت در اسم پروردگار
تو پس طلب برکت در هر امری بذکر اسم او سبحانه کن و در حدیث واقع شده
که هر کاری بزرگ که در ان ابتدا بنام خدا نکنند انکار ابتر شود و با آخر نرسد
و با اسم او سبحانه منزه است از هر بدی و نقصی یعنی جمیع نامهای او سبحانه
اسماء حسنی اند ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ خداوندی که او را
ثابت است جمیع صفاتی که مستلزم کمال ذاتیه اوست و مبراست
از هر صفتی که موجب نقص عزت و کبریای اوست و نزد بعضی اهل تحقیق
جلال اشاره بصفات قهریه اوست و اکرام عبارت از اوصاف
لطیفه اش پس ذو الجلال و الاکرام جامع جمیع اوصاف او سبحانه باشد و السلام تمام

بسم الله الرحمن الرحیم

اذا وقعت الواقعة یاد کن چون وقوع یابد ساعت واقع
شونده مراد قیامت است یعنی چون حادث شود قیامتی که محقق
الوقوع است و ناچار است از واقع شدن ان لیس لوقعتها کاذبة
نیست و نباشد در حین واقع شدن ان نفسی که دروغ گوینده باشد
بر خدا یا تکذیب کننده قیامت بجهت آنکه الحال نفوس کاذبه مکذبه باشند
زیرا که دران روز هر نفسی که باشد مؤمن و صادق و مصدق باشد
کقوله تعالی لا یؤمنون حتی یروا العذاب الالیم وقوله فلما راوا بأسنا قالوا
آمنا بالله وقوله فلا یزال الذین کفروا فی مریة حتی یاتیهم الساعة
بغتة و یا بجهت واقع شدن ان هیچ نفسی نیست که کاذب ان باشد
در نفس الامر بلکه هر که از ان خبر میدهد صادق است پس بجهت تقریر
عظمت و شدت ان روز میفرماید که خافضة رافعة فرو برنده
است و پست سازنده قومی را که در دنیا مرتفع باشند بر وجهیکه بزرگ
مرتبه بودند و باز گردانندهٔ جمعیکه در این عالم منخفض باشند چه نزد وقوع
واقعات عظیمه و حادثات شدیده بعضی مردمان منخفض میکردند بمنازل
وسیعه و برخی مرتفع میشوند بمراتب رفیعه مراد ان است که در وقت ساعت
قیامت خفض خافض اشقیاست باسفل السافلین از روی عدل و رافع
سعدا باعلی علیین از روی فضل پس در این روز اهل شقاوت
و نفاق منخفض باشند بمنازل متصفه و ارباب اصلاح و وفاق مرتفع

باشند بدرجات

باشند بدرجات عالیه یا در ان روز سموات مرتفعه میل بسقوط کنند و کواکب منکدره منتشر
گردند و جبال از امکنهٔ خود روان گشته مانند سحاب جاریه در جو هوا مرتفع و منتشر
شوند و ارضین از جای خود متزلزل گردند کما قال الله تبارک و تعالی اذا رجت
الارض رجا یعنی یاد کنید چون بسیار جنبانیده شود زمین جنبانیدنی
سخت بر ان وجه که جمیع ارتفاعات و جبال که در فوق اوست منهدم گردند و همه
مردمان که بر روی او باشند سمت فنا پذیرند و همه مردمان از قبور بیرون افتند
وبست الجبال بسا و ریزه ریزه و پاره پاره شوند کوهها ریزه شدنی
یا رانده شوند از اماکن خود فکانت هباء منبثا پس باشد غباری که دیده بشود
با شعشعه شمس وقتی که از روزنها به پراکنده و منتشر گشته از امیر المؤمنین علی ع
نقل است که کوهها در ان روز مانند گردی شود که از سم چهارپایان برخیزد و کنتم
ازواجا ثلاثة و باشید شما ای مکلفان در ان وقت اصناف سه گونه هر صنفی
بر مرتبه فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة پس یاران دست راست چه اند
یاران دست راست استفهام برای تعجب است از تفخیم شان ایشان در رفعت و انها
جماعتی که در وقت اخراج ذریه از صلب آدم بر دست راست وی بودند یا گروهی
که در روز قیامت نامه اعمال بر دست راست ایشان دهند یا گروهی که جای ایشان
بر یمین عرش باشد چه در روایت ثابت گشته که جنت بر دست راست عرش است
و یا کسانی که بایمن برکت باشند و اصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة و
اصحاب دست چپ چه اند اصحاب دست چپ و درین مقام استفهام جهت
تعجب است از زیادتی حال و شدت حال و مآل ایشان پس انها منزلت داخل اند

وشبیه اند چنانکه عرب میگوید فلان منی بالشمال در وقتیکه صفت کسی کنند
بدناءت و این بواسطه تشأم ایشانست بشمال پس اصحاب مشأمه [illegible]
شومند چه اشقیا بسبب کفر و معصیت شوم نامبارک اند بر نفسهای خود ابن
عباس گوید که ایشان جمعی اند چه بوقت اخراج در جانب شمال آدم بودند یا گروهی
که نامهای اعمال ایشان بدست چپ ایشان دهند یا طایفه که جای ایشان بر شمال
عرش باشد چه در اخبار وارد شده که دوزخ در جانب چپ عرش است
بعد از آن بیان میکند که وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ و پیشی گیرندگان بایمان
و طاعت از ظهور حق بدون تلبث و تانی در آن کسانی اند که جای ایشان در
سبقت بر تو واضح است و مآل ایشان بر تو لایح و یا سابقان بایمان و
طاعت پیشی گیرندگان بر اقوام خود بجزیل ثواب و رحمت و پیشروان بدخول
جنت باعظم کرامت و اعلای مرتبت و بعضی بر آنند که سابق کسی است که در حداثة
سن بفعل خیر اقدام نماید بدان مداومت کند تا از دنیا بیرون رود و اصحاب
یمین شخصی که اوایل عمر بوده مشغول بوده باشد بمعصیت و خطیئه و طول غفلت بعد از
آیت نازل شدن صاحب شمال آنکه اول عمر تا آخر عمر بفسق و فجور اشتغال نماید و نزد
ابن عباس سابقان جمعی اند که بهجرت سبقت کرده اند بر غیر خود و از امیر المؤمنین ع
مرویست که ایشان [illegible] اند که پیشی گرفته اند بصلواة خمسه و پیش از همه کس
بتکبیر اول آن افتتاح نموده اند و نزد بعضی مراد سابق حضرت رسالتست و سایر
انبیاء و یا اهل قرآن یا آنکه بدو قبله نماز گذارده باشند و این کتاب گفته که مراد
سبقت در جمیع مأمورات الهی یا سبقت در خبارت علوم الهی و فضایل کمالات

شبه نیست

شبه نیست در آنکه جامع این هر سه سوابق ذات عالی صفات حضرت امیر المؤمنین
علیست صلواة الله و سلامه علیه سبق او باسلام و ایمان جمیع علما معلوم
در آنکه از رجال اول شخصی که تصدیق حضرت پیغمبر ص نمود و بوی ایمان آورد
آنحضرت بود و از زنان اول کسی که با ایمان آورد بدو خدیجه کبری بود ابوذر
غفاری از حضرت پیغمبر ص روایت کرده انس و خطاب بحضرت شاه اولیا
کرد و فرمود یا علی تویی اول کسیکه ایمان آورد بمن و اول کسی که مصافحه کند
با من در روز قیامت و تو صدیق اکبری و فاروق اعظمی تفریق کنی حق را
از باطل و تو یعسوب مسلمانانی و مال یعسوب ظالمانی و اما تفضیل سبق
وی در نماز قول حضرت پیغمبر ص است که ملائکه هفت سال صلوات فرستادند
بر من و علی زیرا که در این ملت نماز هیچکس از زمین مرتفع نشد مگر از
من و علی ع و اما سبق او در جهاد از هیچ کس پوشیده و پنهان نیست
و باجماع جمیع امت کسیکه بدو قبله نماز گذارد با حضرت رسالت او بود
و معدودی چند از تابعان او و اما وفور علم و فضل او همین قدر کافیست
که سلونی ما دون عرش مرویست که روزی اوصاف امیر المؤمنین را
از عبد الله عباس پرسیدند فرمود بچه گویم کسی را که امیر المؤمنین ع یکی از
ثقلین است که پیغمبر ص در حین وصیت فرموده که انی تارک فیکم الثقلین
کتاب الله و عترتی و او سابق بود بر همه کس بتصدیق نمودن بتوحید
و نبوت و نماز گذارده با حضرت رسالت بدو قبله که بیت المقدس
و کعبه معظمه بود و دوبار بیعت نمود با پیغمبر که آن بیعت العقبه و بیعت [illegible]

واورا دو بسط داده اند بسط علم و بسط جسم و دو بار برای او باز گردانیده شد آفتاب
بعد از ان که غروب کرده بود و دو نوبت تیغ برهنه کرد او را یکی برای
تنزیل دویم برای تاویل و خداوند دو کسوت بود و دو حجت پس مثل او
در آیات عجیبه و علامات غریبه مثل ذو القرنین است و ابن عباس فرموده
که ان شخص که منعوت مذکوره منعوتست و بصفات مرقومه موصوف
هست علی ابن ابی طالب ع از ابو جعفر ع منقولست که سابقان چهار نه
هابیل مقتول که پسر آدمست و حزبیل که مومن آل فرعونست و حبیب نجار
که مومن آل یس است و علی ابن ابی طالب که وصی سید المرسلینست صلوات الله
احمد ابن حنبل در مسند خود از ابی لیلی روایت کرده و او از پدر خود
خود و او از سید انبیا ص فرمود صدیقان ع آنان که در تصدیق انبیا سبقت
نموده اند سه کس اند یکی مومن آل یس که حبیب نجارست و مومن
آل فرعون که حزبیل است و دیگر علی ابن ابی طالب و هو افضلهم
و او بهترین ایشانست ثعلبی نیز در تفسیر خود آورده باسناد از عبد الله
عباس که او فرمود که من از حضرت امیر شنیدم که فرمود منم بنده خدا
و برادر حضرت مصطفی ص و منم صدیق اکبر و هر که غیر از من باین کلمه تلفظ نماید
او دروغ گوی و مفتری باشد پس غیر مرا این دعوی نرسد و مرا رسد
زیرا که من هفت سال بر همه خلقان سبقت نموده ام و ایمان بحضرت
رسالت ص آورده ام و با حضرت اقتدا نموده ام نماز گذارده ام و دیگران
بعبادت اصنام مشغول بوده اند و پرستش او ثان میکردند و حافظ ابو نعیم

اصفهانی در کتاب روایات خود آورده که باسناد از مسلم ابن احمد ابی دان
و از زهیر که گفت بدر حضر داد از سدی و او از ابی مالک از ابن عباس
که او فرمود از حضرت رسالت ص شنیدم که سابق این امت در ایمان
علی ابن ابی طالب ع و اخطب خوارزمی که یکی از اعاظم اهل سنت
در کتاب اربعین حدیث روایت کرده باسناد از انس ابن مالک که او
گفت من از حضرت رسالت ص شنیدم که فرمود چون روز قیامت بود
علیرا باین هفت نام آواز کنند که یا صدیق یا دال یا عابد یا هادی
یا مهدی یا فتی یا علی مر انت سبقتک الی الجنة بگذر تو با دوستان
بسوی بهشت سابقان روز قیامت در مرتبه اعلی و درجه قصوی
باشند در خبرست که چون یکی از سابقان در بهشت از سرای خود بیرون
آید از روی او چندان نور بتابد که اهل بهشت از ان متحیر مانده گویند
او از سابقانست و صفتهای از علو رحمت و سمو مکان ایشان خبر
میدهد که اُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ آنگروه سابقان نزدیک گردانیده شده اند
از روی درجه و مرتبه یعنی درجات ایشان نزدیکست بعرش خدا
فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستانها با نواع نعمت و کرامت یعنی ایشان
در انواع درجات بهشت باشند و ارفع مراتب ان خواهند بود که نزدیک
عرش او سبحانه است و این سابقان که متصفند باین صفات ثُلَّةٌ
مِنَ الْأَوَّلِينَ گروهی بسیارند از پیشینیان یعنی از امم انبیا سابق

از آدم تا حضرت خاتم وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ و اندکی اند از پسینیان
یعنی از امت محمد صلعم که سابقان امم ماضیه و نیز منافات ندارد بقوله
ثلة من الاولین و ثلة من الاخرین زیرا که مراد از این هر دو گروه اصحاب
یمین اند نه سابقان و این سابقان عَلَىٰ سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ
باشند بر تختهای بهشت که بافته باشد از زر و مشبک بدر و زمرد
و مرصع بانواع جواهر باز نزدیک یکدیگر نهاده و بهم پیوسته مانند تداخل
حلقهای زره در یکدیگر و از کلبی مرویست که طول سریر سیصد گز باشد
و چون سابقان خواهند که بر بالای آن روند سر فرود آرد تا ایشان
پای را بر او نهند و قرار گیرند آنگاه از آن باز بجای خود رود و پس ایشان
بای هیئت کودکی با کمال صباحت و تراوت چه خدمت صغار
زیباتر است از خدمت کبار و بروایتی که پسر از خلد مشتق است یعنی
گوشواره یعنی کودکان آراسته گان باشند بگوشوارهای زرین برای
خدمت بهشتیان و از امیرالمؤمنین ع مرویست که ایشان اولاد اهل دنیا
باشند که مر ایشان را حسنه نیست تا بآن مثاب شوند و سیئه
نیست که بر آن معاقب گردند و از سلمان رضی الله نقلست که ایشان
اطفال مشرکان اند که بخدمت اهل بهشت نامزد باشند و بر تقدیر آن
طواف کنند در اهل بهشت بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ بکوزهای بی دسته
و لوله و ابریقهای که لوله دار و دسته دار باشند وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ

و جامها از

و جامها از شراب جاری در بهشت یا خمر صافی و پاک چون آب زلال که از
زیر عرش نابع شود و بر روی زمین جاری گردد لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَ
لَا يُنْزِفُونَ درد سر نکشند بسبب شرب آن یعنی آن خمر را خمار نباشد
تا موجب صداع شود و نه که بی عقل و بیهوش شوند از آن یا زایل گردد آن
شراب و منقطع شود وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ و دیگر ولدان طواف کنند
بر بهشتیان از آنچه اختیار کنند و بر گزینند وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ
و بگوشت مرغ که الطف طیور است از آنچه آرزو کنند یعنی بر وجهی که مشتهی طبع
ایشان باشد جوشیده و یا بریان کرده مرویست که هرگاه اهل بهشت میل گوشت
مرغ کنند حقتعالی گوشت مرغ پخته برای انها خلق فرماید تا احتیاج بذبح و طبخ نباشد
از ابن عباس نقلست که هر مرغی که در خاطر ایشان بگذرد فی الحال بنظر ایشان در آید بر
همین وجه که آرزوی ایشان بوده باشد ابو سعید خدری از جناب پیغمبر ص نقل کرده
که در بهشت مرغها میپرند که هر یکی هفتاد هزار پر دارند هر وقت که مؤمنی میل
طعام کند یکی از آن مرغها بیاید بر خوان او افتد و پرها بیفشاند از هر پر او طعامی
بیرون آید از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر و از عسل شیرین تر که هیچ
لون دیگر نماند بعد از آن بپرواز در آید و بر درختان بهشت بنشیند وَحُورٌ
عِينٌ و نیز سابقان طوف نمایند و در جنت برای خدمت زنان سفید اندام
گشاده چشم که سفیدی چشم ایشان در نهایت سفید باشد و سیاهی آن در نهایت
سیاهی در غایت لطافت و صفا باشند كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ

مانند مروارید پوشیده در صدف که غبار بران ننشسته باشد و دست اغیار بدان
نرسیده ابوامامه از رسول ص روایت کرده که در بهشت نباشد مگر که او را هفتاد زن
باشد از حور العین از عبد الله مسعود روایت است که از حضرت رسالت ص شنیدم
که نوری در بهشت پدید آید اهل جنت گویند این چه نور است گویند روشنی
دندان حوریست که در روی شوهر خود خندیده و مجاهد گفته که حور را لجهة ان حور
گفته اند که حیران مانند در او دیدها و حقیقة این همه با نها کرامت فرماید
جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ جهة پاداش دادن ایشان بدان سبب که بوده
و عمل میکردند باعمال صالحه لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا نشنوند
در بهشت هیچ سخن بیهوده که فایده بران مرتب نشود یا بانگ و فریاد و سوگند
دروغ نشنوند یا در شرب شراب سخنان بیهوده نگویند و سوگند بیکدیگر ندهند یا در
شرب ان هیچنانکه در خمر دنیا میباشد و نه نسبت دادن بگناه باثم یعنی سخنی
که گفتن ان موجب گناه باشد چون فحش و دشنام إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا
مگر قولی که این است یعنی در انجا استماع سلام کنند که عبارتست از وارستگی
غم و اندوه و حصول دوام نعمت و بعد از ذکر حال سابقان بیان حال اصحاب الیمین فرماید
وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ و یاران دست راست چه اند یاران
دست راست این تعجب است از عظم و بزرگی مرتبه ایشان یعنی ایشان معظم و
مکرم باشند فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ در زیر درخت کنار بیخار از ضحاک منقولست
که چون اهل اسلام نظر بر وج کردند که ان وادیست از طایف مشتمل بر درختان

سدر گفتند

سدر گفتند چه بودی اگر ما را مثل این بودی این آیت آمد که اهل بهشت را
سدر بیخار باشد وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ و درخت موز و درخت ام غیلان
که شکوفهای بسیار بغایت خوشبو دارد که برهم چیده میوهای ان یعنی از اسفل
تا اعلای درخت همه میوه ها یا شکوفها باشد که هیچ از ساق ان نمایان نباشد
از سدی منقولست که طلح بهشت درختیست مانند طلح دنیا لیکن میوهای ان
شیرین تر از عسل است تخصیص این دو شجره ذکر جهة ان است که نزد اعراب این
هر دو درخت بیشتر و انس ایشان بان زیاد تر است وَظِلٍّ مَمْدُودٍ
سایه کشیده و گسترده شده که هرگز کم نشود و زایل نگردد بلکه همیشه ثابت
باشد و عرب چیزی را که منقطع نشود ممدود گویند گفته اند چه سایه است که در بهشت درختان
باشند که سوار تندرو در مدت صد سال از زیر سایه ان بیرون نتواند رفت
در روایت آمده که جمیع اوقات بهشت چون بامداد روزهای تابستان باشد که نه
گرم بود و نه سرد مراد سایه عرش است وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ و آب ریخته شده
یعنی آبی که از قبه عدن به بوستانهای دیگر ریزان شود یا آبی که خدای در بهشت
جاری گرداند بر وفق مدعای بهشتیان در کمیت و کیفیت یا آبی که دایم جاری باشد
و هرگز منقطع نگردد و یا بریزند در شرابهای ایشان و بان ممزوج کنند بلکه
آشامیدن انها در انار ریزند مراحم ابن داود گفته که مرا برادری صالح بود که حرمت
مادر خود نیکو داشتی و در وظایف طاعات دقیقه فرو نگذاشتی چون فوت شد
او را در واقعه دیدم گفتم ای برادر مدتیست که ندانم که چه حال داری و در کجایی گفت

فی سدر مخضود و طلح منضود و ظل ممدود و ماء مسکوب و فاکهة کثیرة
و میوهای بسیار از هر جنسی که باشد لا مقطوعة و لا ممنوعة نه بریده
شده و فانی گشته یعنی در هیچ زمانی انقطاع نیابد بخلاف میوهای دنیا
که در فصلی باشد و فصلی نه بدون قطع و نه منع کرده شده یعنی انرا از خوردن هیچ
نوع منع نکنند در خلاف میوهای دنیا که بساطین و خط بر حفظ ان میکنند
و از مردمان منع مینمایند و بسبب بعد و اذیت بواب ازان ممتنع شوند
از جناب پیغمبر منقولست که هیچ میوه از درخت بهشت نچینند مگر که در موضع ان
دو مثل ان روئیده شود و فرش مرفوعة و گسترده فی لها برای
استراحت که برداشته باشد یعنی رفیع القدر یا بر بالای یکدیگر نهاده تا بحد
ارتفاع رسیده مرویست که ارتفاع ان سیصد گز باشد و در حین اراده جلوس
بران متحفظ شوند تا بران نشیند امیر المؤمنین فرمود که فرش مرفوعة یعنی
معنیست که فرشهای برداشته شده بر بالای سریرها افکنده و القول
بعضی کنایتست از زنان چه عرب زوجه را فراشه میگویند و منه قول
نبی الولد للفراش و للعاهر الحجر انا انشاناهن انشاء بدرستیکه ما آفریدیم
ابتداء بی سبب ولادت مراد بان زنان زنان دنیا اند که او سبحانه
اعاده ایشانرا در روز معاد و نزد بعضی مراد حور عین اند که بی ولادت در
بهشت مخلوق شده اند فجعلناهن ابکارا پس گردانیدیم ایشانرا
دختران دوشیزه یعنی هرگاه ازواج نزد ایشان روند ایشانرا بکر یابند

عربا اترابا دوستان و عاشق شوهر خود با غنج و ناز و شیرین سخن همزادان همه
سی و سه ساله و شوهران نیز بهمین سن در حدیث آمده اهل بهشت که به بهشت
در آیند همه امرد اجرد باشند سفید اندام و جعد موی و چشمها سرمه کرده در
سن سی و سه سالگی و ابو هریره از حضرت رسالت روایت کرده که ایشان
سی و سه ساله باشند بر طول آدم شصت گز بالا و بعضی گفته اند خدا ایشانرا
بر صورت نیکوتر و زیباتر آفریده باشد در تبیان آورده که صبیه را چون به بهشت
آرند بدین سن برسانند و بشوهر دهند و عجوزه را نیز بدین سن رد کنند پس
اگر در دنیا مؤمنه باشد و اورا بعضی از اهل بهشت دهند و اگر شوهر داشته باشد و شوهر او
از اهل بهشت باشد چون آسیه که زن فرعون بود اورا بیکی از بهشتیان دهند
و اگر زوج او بهشتی بود با و ارزانی دارند و اگر زیاده از یک شوهر داشته باشد
و بهشتی باشند همه اورا بزوج آخرین کرامت کنند ام سلمه از خواجه عالم
روایت کرده که این زنانی باشند که قبض روح ایشان شده باشد در دنیا
در حالتی که پیر بوده باشند موی سفید شده و چرک در کنج چشم انها نشسته
حق تعالی انهارا بعد از پیری همسال هم سازد و بر وجه استوا بر یک دلالت باشند
هرگاه شوهران پیش ایشان آیند ایشانرا بکر یابند چون عایشه این قول شنید
فرمود واوجعاه مراد او وجعی بود که در حین ازاله بکارت سانح میگردد انحضرت
فرمود انجا وجعی و دردی نباشد در خبر آمده که رسول عجوزه دیده که نزد عایشه
نشسته بود فرمود این عجوزه کیست عایشه گفت از خالات منست

حضرت فرمود خبر ده او را که عجوزه در بهشت نرود زن بگریست و برگشت او را گفت
خبر ده که در انروز پیر نخواهد بود بلکه همه را خلعت جوانی بپوشانند و با حسن
وجهی مطرز سازند و به بهشت در آرند پس این آیت تلاوت فرمود حاصل که میفرماید
که ما زنان اهل بهشت را باین صفات انشا کنیم لاصحاب الیمین برای یاران
دست راست ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ که گروهی اند پیشینیان وَثُلَّةٌ مِنَ
الْآخِرِينَ وگروهی از پسینان مرویست از حضرت پیغمبر که از آدم
تا من یک ثلثه است واز من تا قیامت یک ثلثه وثلثه من تمام نشود مگر
بای سیاهان که در بیابان شتر میچرانند ومیگویند لا اله الا الله محمد رسول الله
واز این جا معلوم میشود که هیچ کس در دوزخ از امت مرحومه مخلد نخواهد بود ونیز
در حدیث آمده که امید وارم که شما نصفی از اهل بهشت باشید وقبل از این
گذشت که اهل بهشت صد وبیست صف باشند هشتاد از ان امت من
ابن مسعود روایت کند که شبی با حضرت رسول الله بودم وانحضرت اخبار امم
ماضیه میفرمود چون مجلس تمام شد برخواستند وهر یک بخانه خود رفتند روز دیگر
انحضرت فرمود که دوش پیغمبران گذشته واتباع ایشان را بر من عرض کردند
بعضی از انبیا را دیدم که امت بسیار که از کثرت ایشان متعجب شدم وگفتم
خدا وندا این کدام پیغمبر است خطاب رسید که این برادرت موسی ابن عمران است
واینها بنی اسرائیل اند گفتم بار خدایا امت من کجا اند گفت بدست راست خود
نگر چون نگه کردم صحرای مکه را دیدم که چندانکه چشم کار کند مردمان بودند گفتم

اینها

اینها کیستند ندا آمد که امتان تو اند راضی شدی یا نه گفتم بلی راضی شدم فرمود بر جانب
چپ خود نگر چون نگاه کردم از کثرت ایشان افق آسمان پوشیده بود گفتم اینها
کیستند فرمود اینها نیز امت تو اند خوشنود شدی گفتم آری خوشنود گشتم
فرمود که در میان ایشان هفتاد هزار کس باشند که بی حساب به بهشت روند
عکاشه ابن ابی محصن ابن ابی اسد برخواست وگفت یا رسول الله دعا کن
که من از ایشان باشم رسول فرمود اللهم اجعله منهم دیگری برخواست وهمین
التماس کرد رسول فرمود عکاشه در این التماس بر تو سبقت نمود عبد الله
مسعود گفت یا رسول الله گمان ما آن است که این هفتاد هزار آنانند که بر اسلام
زادند وبران ایستادند گفت چنین نیست بلکه آنانند که دزدی نکنند
وتکبر وتطیر ننمایند وبر خدای توکل نمایند تخصیص این سه چیز جهة آن بود
که عرب عادت کرده بودند برای سه خصلت پس امید وارم که امت من
ربع اهل بهشت باشند ما تکبیر گفتیم فرمود امید وارم که ثلث اهل بهشت
باشند ما همه تکبیر گفتیم بعد از ان گفت که امید وارم که نیمه اهل بهشت باشند بعد از ان
این آیت آمد که ثلثة من الاولین وثلثة من الآخرین وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا
أَصْحَابُ الشِّمَالِ واصحاب دست چپ چه اند اصحاب دست چپ این
تعجب از قطاعت منزلت است وخواری ایشان یعنی در ان روز در نهایت
خواری ورسوائی باشند فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ در بادی نهایت گرم وحرارت
ان در مسام ومنزلت ایشان نفوذ کند ودر آبی گرم که حرارت متناهی باشد

وَظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ و در سایه از دود که در غایت سیاهی باشد گویند که
چون حرارت سموم در اجساد و اکباد ایشان اثر کند پناه جویند بجحیم بجهت آنکه
گرما زده گان در دنیا آب میطلبند و چون در جحیم افتند از حرارت آتش
بیشتر متاذی گردند پناه برند بسایه از دود و ظلمانی گویند کوهیست
در میان آن که دوزخیان بسایه آن پناه برند و گفته اند که آن آتش دوزخ و اهل
آن و لباس ایشان و هرچه در او باشد همه سیاه باشند لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ
خنک نیست آن سایه مانند سایهای دیگر که بآن استراحت یابند
و نه سود رساننده و راحت بخشنده مر کسی را که بان ملتجی شود پس در بیان
علت این تعذیب میفرماید که إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَٰلِكَ مُتْرَفِينَ
بدرستیکه ایشان بوده اند پیش از این در دنیا بناز و نعمت پرورده شده گان
مراد تنعم ایشانست که بمحرمات و اتباع شهوات که باز دارنده ایشان
بود از تفکر در امور حق و امتثال اوامر و اجتناب نواهی وَكَانُوا يُصِرُّونَ
و بودند که اصرار میکردند و قیام مینمودن عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ بر گناه بزرگ
و از آن نادم و تایب نمیشدند مراد از این شرکست یا سوگند بدروغ
بر آنکه حشر و نشر نخواهد بود یا جمیع معاصی کبایر موبقه وَكَانُوا يَقُولُونَ
و بودند و میگفتند بر وجه انکار أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا آیا وقتی که بمیریم
و گردیم خاک وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ و استخوانهای بیگوشت و پوست
آیا ما بر انگیخته شدگانیم از قبرها و زنده شده گان أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ

آیا بر

آیا بر انگیخته شوند پدران پیش ما که خاک گشته اند و اجزای ایشان هیچ باقی نمانده
قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ بگو ای محمد در جواب ایشان بدرستیکه جمع
پیشینیان از آباء شما و غیر ان و همه پسینیان از شما و غیر شما هر آینه جمع شده گان
و محشور گشتگان إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ بسوی آنچه موقوت و محدود
شده است دنیا بان که آن روزیست معلوم نزد خدای مراد روز قیامت
چه مآل و مرجع همه منتهی بان است یا همه فراهم آورده شده اند در قبرها برای
میقات حشر که روز معلوم است پس بر سبیل خطاب با اهل مکه و غیر ایشان
میکند که ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ پس بدرستیکه شما در آن روز
ای گمراهان از طریق تکذیب کننده گان بعث و نشور لَآكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ
زَقُّومٍ هر آینه خورنده گانید از درختیکه آن زقومست یعنی بعد از بعث
شما را میوه آن درخت بخورانند فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ پس پر کنندگان
باشید از آن درخت شکمها را جهت شدت جوع فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ
الْحَمِيمِ پس آشامنده گان بالای آن درخت از آبی در نهایت گرمی بسبب
کثرت تشنگی مرویست که عذاب جوع بر دوزخیان گمارند تا شکمهای خود را
از زقوم پر سازند بعد از آن تشنگی غلبه کند حمیم بر ایشان عرضه کنند بسیاری
از آن بیاشامند كما قال فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ پس آشامندگان اند
از حمیم مانند شتران بسیار تشنه زده و مدتها آب نیافته و آن جمع الهیم
و آن شتریست که بعلت هیام مبتلا باشد و هیام بفتح ها دردیست شبیه
باستسقا که شتر را عارض میشود و بجهت آن هر چند آب میخورد سیر نمیشود

وهلاک میشود بعد ازان از خطاب بغیبت التفات کرده میفرماید بر سبیل تحکم که
هذا نزلهم یوم الدین این ماکول و مشروب پیشکش ایشان است
در روز جزا همچنانکه ماحضری که برای مهمان حاضر سازند بعد ازان تحضیض
کفار میفرماید بر تصدیق بعث باین احتجاج که نحن خلقناکم فلولا تصدقون
ما آفریدیم شما را در ابتدا و شما بان معترفید پس چرا باور نمیدارید آفریدن
ما را در انتها چه بر همه ارباب عقول و افهام واضحست که هرکه بر ابدا
قادر باشد بر اعاده نیز توانا خواهد بود و بعد از بیان احتجاج تنبیه ایشان
میکند بر وجه استدلال بر بعث بقوله افرایتم ما تمنون آیا هیچ دیدید
آنچیزرا که میریزید در رحم یعنی خبر دهید از آب منی که در رحم میریزید ءانتم
تخلقونه آیا شما می آفرینید آن آب را بصورت بشر و آن را بحد
انسان میرسانید ام نحن الخالقون یا ماییم آفرینندگان و چون شما مقرید
بانکه خالق ان ماییم چه شما بر ان نوع و بر ان وجه فرزند که میطلبید متولد
نمیشود بلکه بر وفق اراده و مشیت ما متولد میشود پس البته قادر خواهیم بود
بر اعاده زیرا که اعاده بعد از ابتدا اینست بلکه اهون و اسهل است ازان
بعد ازان قدرت کامله خود میکند در خلق را ابدا و اعاده میگوید که نحن
قدرنا بینکم الموت ما بعد از آفرینش و اماتت تقدیر کردیم میان شما مرگ را
یعنی مقرر ساختیم زمان موت هر یک از شما و قسمت ان کردیم بر شما مانند
قسمت ارزاق در اختلاف بر وفق مشیت پس اعمار شما نیز متفاوت است
در طول و قصر و ما نحن بمسبوقین و نیستیم ما پیشی گرفته شدگان

شما یعنی

شما یعنی هیچکس ما را سبقت نتواند کرد علی ان نبدل امثالکم
بر انکه تبدیل کنیم بکسانی که مثل شما بکسانی که مثل شما باشند و ما را عاجز
کنند از انکه بمیرانیم شما را و دیگران را بدل شما بیاریم حاصل سخن آنست
که هیچکس ما را مغلوب نتواند ساخت بر انکه تبدیل کنیم امثال شما و ننشئکم
فیما لا تعلمون بر انکه بیافرینیم دیگر باره شما را در صورت و هیاتی که
نمیدانید از مثل صورت قرده و خنازیر و غیر انها و گویند مراد نشأة ثانیه است
بمعنی انکه ما قدرت داریم که اعاده شما کنیم بهیأت مختلفه یعنی کافران را
در زشت ترین صورتی خلق کنیم مؤمنان را در بهترین هیأتی ملخص سخن انست
که ما قادریم بر خلق مثل شما و انشاء شما در صورتیکه معلوم و مفهوم شما نیست
و چون هیچکس ما را عاجز نتواند ساخت در این دو امر که خلق مماثل و غیر
مماثل است پس چگونه عاجز شویم از اعاده شما پس بجهت تاکید در باب صحت
وقوع اعاده میفرماید که ولقد علمتم النشأة الاولى و بدرستیکه
شما دانسته اید آفرینش نخستین را که ان انتقال نطفه است بعلقه و علقه
بمضغه و مضغه بعظام و لحوم و اعصاب و اوتار و ارباط و تصویر ان بصورت
انسان و علاج روح در ان و شما مقرید که خالق ان ماییم فلولا تذکرون
پس چرا یاد نمیکنید توانائی ما را و بان استدلال نمیکنید بر قدرت ما
بر نشأة اخری چه هرکه بران قادرست ازین عاجز نخواهد بود بلکه اسهل از
ان خواهد بود بجهت حصول مواد و تشخیص اجزا و سبق مثال افرایتم ما تحرثون

آیا پس دیدید آنچه کشت یعنی خبر دهید از تخمی که در زمین می افکنید و پنهان
مینمائید أَفَرَأَيْتُم مَّا تَحْرُثُونَ أَأَنتُمْ تَزْرَعُونَهُ آیا شما میرویانید تخم در زمین افکنده را
و نشو و نمای آن میدهید أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ یا ما رویاننده ایم
و نشو و نما دهنده و آنرا بغایت خود رساننده و چون در این باب
نزاع ندارید بلکه مقرید بزراعت ما پس چرا اندیشه نمیکنید تا بدانید که
آنکس که قادر باشد بر انبات زرع از حبه صغیره و ایجاد حبوب کثیره از آن
قادر خواهد بود بر اعاده خلق بر آن نهجی که بوده باشد و ابو هریره از رسول صلعم
روایت کرده که فرمود که باید یکی از شما نگوید که زراعت کردیم بلکه گوید که
حراثت نموده ایم زیرا که زرع عبارتست از انبات نباتات و آن فعل
حضرت حق است و حرث شق ارض است و القای تخم در آن و آن از فعل ماست
لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا اگر خواهیم یعنی مصلحت ما تقاضا کند که آنچه
کشته اید آنرا درهم شکنیم و خشک گردانیم قبل از رسیدن هر آینه گردانیم
آنرا گیاهی درهم شکسته پیش از رسیدن آن که منتفع باشید در مطعم یا گیاه
بیدانه گردانیم فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ پس همه روز تعجب کنید از آن
قضیه بلیه یا پشیمان گردید از تعبی که در حرث آن کشیده باشید و ما صرف کرده
از اخراجات که در آن کرده باشید و پیوسته بر سبیل تعجب و تاسف تحدث نمائید
در آن گوئید با یکدیگر که إِنَّا لَمُغْرَمُونَ آیا ما التزام کرده شده کانیم بغرامت
و خسارت انفاق آن تخم زرع یا هلاک شده کانیم بسبب هلاکت و فوت

روزی و حفص انا را میخواند بطریق خبر یعنی البته ما تاوان زده کانیم بعد از آن
از این ترقی نموده گویند بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ بلکه ما محروم بی بهره مانده
کانیم از روزی و هیچ حظی و بختی بودی این قضیه و بلیه ما را واقع نشدی
أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ آیا پس دیده اید آبی را که می آشامید
یعنی خبر دهید از آب شیرین لطیف که بجهت تسکین تشنگی و حفظ زندگی
می آشامید أَأَنتُمْ أَنزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ آیا فرستاده آن را که
می آشامید از ابر گویند مزن ابر سفید است که آب آن شیرین تر است
از آبهای دیگر أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ یا ما فرستنده ایم آن آب را لَوْ نَشَاءُ
جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا و اگر خواهیم هر آینه گردانیم آن آب را تلخ یا شور که هیچ
نتواند که شرب آن کنند از غایت تلخی و شوری فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ
پس چرا شکر نمیکنید خدای را بر امثال این نعمتهای ضروریه و نیز بجهة
استدلال نعمتهای بی نهایت خود میفرماید که أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ
آیا پس دیدید آتشی را که بیرون میآید یعنی خبر دهید از بیرون آوردن آتش
از درخت سبز أَأَنتُمْ أَنشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا آیا شما بیافریدید درخت آتش را
که مرخ و عفار است أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ یا ما پیدا کننده و آفریننده ایم
نقلست که اهل بادیه شاخی از درخت مرخ که مذکر میگویند و شاخی از شجر
عفار که انثی میخوانند بهم میسایند و حقتعالی نزد آن حال بقدرت کامله
خود از میان این دو شاخ تر که آب از آن میچکد آتش بیرون میآورد اینجا نکته است
که ای اهل عناد چون هیچکس این اسناد قدرت نکرده نمیتواند و ادس باید

سبحان خدا [illegible] اول الغنا [illegible]
[illegible] الاحمره [illegible]

که معترف شوید بقدرت بران وبان استدلال کنید برانکه ما قادریم
بر جمیع امور ممکنه که ان بعث و نشور است نحن جعلناها تذکرة
ما گردانیدیم آتش را یادکردنی یعنی چون انرا ببینید دوزخ را یاد کنید
واز این جهت همه اسباب معایش را بان معلق کردیم وهمه شما را احتیاج ان ساخته
تا از اکثر اوقات نزد ان حاضر باشید وانرا منظور داشته باشید واز آتش
دوزخ متذکر شوید یا انکه این آتش را تبصرهٔ شما ساختیم تا اهل بصیرت بدانند
که هرکه قادر بر احداث آتش از درخت سبز وتر که متضمن اجزاء مائیت
که در کیفیت ضد آتش است هر آینه قادر بود بر تازه ساختن بنیان وجود
انسان بعد از خشکی ومردگی ان ومتاعا للمقوین و گردانیدیم انرا بر خوردار
یعنی سبب نفع گرفتن مر آنانرا که نزول کننده اند در فواکه ان بیابانهاست
که از ابادانی خالی باشد یعنی انرا منفعت مسافران گردانیدیم یا منفعت کسانی
گردانیدیم که اندرون ایشان از قوت خالی باشد وبنابر معنی اول اکتفا بذکر احد
الضدین است از قبیل سرابیل تقیکم الحر والبرد مراد حر برد است یعنی آتش را سبب
انتفاع جمیع مردمان گردانیدیم تا در تاریکی بروشنی ان می‌نشینند در سرما
بان گرم میشوند ودر طبخ وغیران بدان نفع میگیرند وچون این امور مذکوره دلالت
بانعام نعم خلقان وعلم وقدرت او بر عالمیان دارد عقب او میفرماید فسبح باسم ربک العظیم
پس تسبیح کن بنام پروردگار خود که بزرگست یعنی ذات او را بهای یاد کن
چه اطلاق اسم شیئ و ذکر ان شیئ است در روایت آمده که چون آیت
نازل شد حضرت پیغمبر صلعم فرمود که بگردانید این را در رکوع خود یعنی ذکر رکوع

خود سازید وبگوئید سبحان ربی العظیم وبحمده بعد از ان بجهت تاکید حقیقت
که قرآن که متضمن وقوع بعث ونشر است ووضوح صدق ان میفرماید
فلا اقسم بمواقع النجوم لام مزیده برای تاکید است یعنی البته سوگند
بنجوم برانچه بعد از این مذکور خواهد شد از حقیقت قرآن وبزرگواری ان ومعنی
ان است که سوگند بنجوم در حقیقت قرآن زیرا که امر ان اوضح از انست که احتیاج
بقسم داشته باشد یا ذکر لا بجهت انجری باشد مخالف مقسم علیه یعنی نه انچنان است
که کفار میگویند که قرآن سحر است یا شعر یا کهانت بلکه سوگند میخورم بمواقع وقوع ستارگان
یعنی بمغارب ومساقط آن وتخصیص مغارب بجهت آنست که غروب دلیل زوال است
بزوال اثر استدلال تواند کرد بر وجود مؤثری که تاثیر او را زوال نیست یا انکه ملائکه
در ینوقت عبادت معلوم است ویا بجهت انکه انوقت زمان قیام متهجدانست
ودعوت نیاز محتاجان ونزول رحمت رحمان برایشان فلهذا سوگند بمواقع النجوم
ان خورده واستعظام نموده بقوله وانه لقسم لو تعلمون عظیم وبدرستیکه
بدانچه خدای بان سوگند خورد هر آینه سوگندیست اگر دانید بزرگ قدر ودر نظر
عقل بسیار معتبر از ابن عباس نقلست که مراد مواضع آیات قرآنست که
نجم نجم متفرقه نازل شده یعنی باوقات نزول ان جواب قسم اینکه انه لقرآن کریم
بدرستیکه انچه پیغمبر صلعم برشما میخواند هر آینه قران است بزرگوار وبسیار نفع کثیر
الخیر چه مشتملست بر اصول علمی که در باب معاش ومعاد ضرورست یا گرامیست
نزد حضرت عزت وملائکه ومؤمنان یا حافظ وغازی ان مکرم اند ومعززست

یا عمل بان عظیم الاجرست و باحیثیت آنکه محفوظست از تغیر و تدبیر یا بان اعتبار
که معجزهٔ حضرت نبویست و بر هر تقدیر این قرآن ثبت است فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ
در کتابیکه پوشیده و نگهداشته شده است از غیر ملایکه مقربین مراد لوح محفوظ است
لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ مس نکنند لوح را یعنی مطلع نشود بر انچه در وست
مگر پاکیزه گان یعنی ملایکه که مطهر اند از دنس ذنوب و از کدورت جسمانیه
و اوصاف رذیت و اخلاق سیئه و کلبی گفته که مراد سفره و برره اند نزد
بعضی این صفت قرآن است و معنی اینکه سزاوار نیست که مس قرآن کنند
الا کسانی که پاک باشند از شرک ابی بکر از باقر و صادق علیهما السلام نقل کرده
که مس نکنند قرآن را مگر جماعتی که مطهر باشند از احداث صغرا و کبری
یعنی غیر طاهر که جنب است و حایض و نفسا و سایر محدثین مس قرآن جایز نیست
و بنا بر این خبر بمعنی نهی است و اگر نه کذب لازم آید چه غیر مطهر گاه است
که مس ان میکند و فقهای ما باین آیت استدلال کرده اند بر اینکه مس قرآن
بر ذوی الاحداث حرام است که حضرت صادق ع بولد خود که اقرء المصحف یعنی
قرآن بخوان گفت بی وضوء دارم فرمود لاتمس الکتاب و مس الورق قرآنرا مس مکن
ورق انرا مس کن و هر گاه غیر متوضی را مس جایز نباشد پس جنب بطریق
اولا و باقی اقوال درین مقام از موافق و مخالف حواله بتفسیر منهج الصادقین است
این عطف فرموده که حقایق قرآن نداند الا آنکه اسرار ایشان بانوار عصمت
پاک گردانیده شده باشند از اقذار معصیت مراد پیغمبر است و ائمه معصومین ع

و این قرآن

و این قرآن عظیم تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ فرو فرستاده و شده است
از نزد آفریدگار عالمیان و بعد از بیان شرافت و کرامت قرآن بر سبیل انکار
خطاب بکفار کرده میفرماید که أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ
آیا پس بدین سخن که قرآن است شما ای اهل مکه تهاون کننده گانید
مانند کسی که نرم باشد جانب او در امری و صلب نباشد دران و بجهت
این تهاون نماید دران مراد انست که شما در تصدیق نمودن بقرآن ثابت
قدم نیستید و رسوخ قلبی ندارید و یا خطاب باهل نفاق است یعنی منافقان
نزد مسلمانان دعوی میکنند که ایمان داریم بان و چون بکفار میرسند
مداهنه میکنند و سخنان نرم که موافق طبع ایشان است میگویند وَتَجْعَلُونَ
رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ و میگردانند نصیب و حظ خود از ان قرآن
انکه شما تکذیب کنید ان را و لهذا انچه در قرآن با آن کار باید کرد شما بر عکس
ان میکنید و خلاف مینمائید ابن عباس چنین تفسیر کرده که میگردانید شکر
بارانی که سبب روزی شماست انکه تکذیب کنید و گوئید که ان از جانب
خدا نیست و نسبت میدهید انرا بسعود و هبوط ستارگان و بعد از ان
گفته که سبب ان بود که رسول خدا بسفری میرفت در راه تشنگی بایشان رسید
آب نیافتند و با رسول ص شکایت نمودند و گفتند یا رسول الله تشنگی
بر ما غالب شده و مشرف بهلاکت شده ایم حضرت ص فرمود که اگر من دعا
کنم و خدا باران فرستد شما خواهید گفت بطلوع فلان ستاره و بسقوط

فلان کوکب باران بما رسید کفتند یا رسول الله این وقت تاثیر ستاره نیست
تا نسبت بان دهیم رسول ص دو رکعت نماز بکذارد و دعا کرد بادی بر آمد و ابری
پیدا شد و بارانی عظیم بباریدتا انکه جمیع بادیه پر آب شدند و ایشان همه
مشکها و ظرفها پر کردند رسول ص مردی را دید که بقدح آب بر میداشت و میکفت
این باران بجهة فلان ستاره است حضرت فرمود میدانستم که از شما بعضی چنین کویند
پس حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد در اخبار آمده که سلیمان عبد الملک را گفتند
که بعضی از علوم نجوم بیاموز تا از ان علم ترا نصیب باشد کفت مرا از ان
منع کرده اند زیرا که رسول الله فرمود که مخوف ترین چیزی که بر امت خود میترسم
سه چیز است یکی ظلم کردن بر ائمه هدی دوم قدر سیم ایمان بنجوم و بعد از
ان بیان نفاق منافقان و تحذیر ایشان میکند بقوله فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ
پس چرا نه چون برسد روح بکلو در وقت مرگ وَأَنْتُمْ حِينَئِذٍ
تَنْظُرُونَ و شما انهنکام مینکرید بحال محتضر از روی تحیر و نتوانید که
چاره ان کنید وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ و ما نزدیک
تریم از روی قدرت و یا فرشتکان ما که موکلند که بر قبض روح نزدیکتر نه
بدان محتضر از شما ای اهل بهشت و لیکن شما نمی بینید یعنی نمیدانید انچه جاری
شود بر ان محتضر یا در نمییابید ملایکه را که قابض روحند فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ
مَدِينِينَ پس چرا نه اکر هستید شما غیر جزا داده شده کان در قیامت و
یا غیر مقهوران و ذلیلان تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ باز کردانید

روح بجسد ان محتضر اکر هستید راست کویان تعطیل و اهمال خدای شما را
در انکار حشر و نشر از قرا نقل کرده اند که این خطاب بجماعتیست که میکفتند
ما مرک را از خود باز توانیم داشت بتدبیر و بعلم حق تعالی بر سبیل تقریع کفت
اکر راست میکوئید چرا چون جان مرده بحلق رسد او را رد نکنید بتدبیر
و معالجه و معلوم است که هیچ چاره ندارید و در ان صاحب کشاف کفته که تقریر و تبیین
معنی ان است که جحود و انکار شما در افعال خدا و آیات خدا بر وجهیست که
که اکر کتاب بر شما انزال میفرماید میکوئید که این اکاذیب سحر است و افترا
و اکر ارسال رسل میکند میکوئید که ساحر است و کذاب و اکر باران میفرستد
که سبب حیات شماست میکوئید که این از فلان ستاره است اقبح
مذهب شما رجعت باهمال و تعطیل پس چیست شما را که رد روح نمیکنید
ببدن بعد از رسیدن او بحلقوم اکر شما هاو قید در تعطیل امور و انکار
در انکه او سبحانه محی و ممیتست و چون قادر نیستید بر این پس اعتقاد کنید
که ان از تقدیر مقدر حکمت حکیمت جل شانه و از تدبیر مدبر علیم بعد از ان تفصیل
اصناف عباد کرده میفرماید که فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ پس اما اکر
باشد محتضر از نزدیک کردانیده شده کان بدرکاه ربانی یعنی از سابقان
که از ازواج ثلثه مذکور اند فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ پس مر او راست رحمت و
استراحت از تکلیف دنیا و مشاق ان یا مر او راست رحمت که سبب
حیات دایمی مرحومست یا با بقای هوائی که نفس از ان متلذذ میشود و غم از او

زایل کردد یا نجات یا مغفرت واینها در قبر بود یا قیامت و دیگر مراد است
روزی خوشبوی یا ریحانی مشموم از ریاحین جنت که در حین فوت
نزد او حاضر سازند تا از ابهه یابه هر بناهتی و شرفی و کرامتی یا فوز و
رضوان علی الاختلاف الاقوال از ابن زید منقولست که روح در قبر
باشد و ریحان در جنت و کویند روح معانقه ابکار است و ریحان
مرفعت ابرار یا روح جان دادن بر شهادت و ریحان دار سعادت
وَجَنَّةُ النَّعِيمِ و دیگر او راست بوستانها پر نعمت وَأَمَّا إِنْ كَانَ
مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ و اگر باشد ان متوفی از یاران دست راست
فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ پس سلامتی از خوف و مکاره مر تو راست
ای صاحب امر دست راست و این سلامت از اصحاب دست راست یعنی
از برادران تو که سلام کنند بر تو یا سلامتی مر تو راست از جانب ملایکه
ای انکسیکه از اصحاب یمنی و اول اشهر و اظهر است وَأَمَّا إِنْ كَانَ
مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ و اما باشد میت از تکذیب کنندکان مر خدای را و رسول و
او را و از منکران بعث و کمراهان از طریق حق فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ پس مر او راست
پیشکشی در قبر از آب کرم کرده در دوزخ وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ و در آوردن
در آتش سوزان در روز قیامت وضع تکذیب و ضلالت در مقام اصحاب
الشمال که مقابل یمنست بجهت زجر ایشانست از این افعال إِنَّ هَذَا
لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ هر آینه حقیقت ثابت از نفی یعنی درستی و راستی

ان از انم

ان از سر یقین است که هیچ شبه در ان نیست اضافه حق بیقین یا انکه هر دو
بیک معنیست جهت تاکید است فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ پس تسبیح کن
بنام پروردکار خود و بزرکست از انکه اسناد شرک و نقص و افعال قبیح
بان توانکرد یعنی تنزیه کن او را بذکر نام خجسته فرجام او و از انچه لایق
عظمت و کبریای او باشد یا نماز کذار برای پروردکار خود و عظمت حذا
عبارتست از انکه هر چه غیر اوست قاصر است از ادراک عزت او
تقدست اسمائه وجلت آلائه
تمام شد تفسیر سوره مبارکه
واقعه التماس دعا
از خواننده
و نویسنده
دارم

گر صد بلا بجان من آید ز هر طرف
گویم که چون ز دوست بود بر سر مکوست

۱۰۱۲ در سبح لله این حصاب تمام شود

بسم الله الرحمن الرحیم

سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ تسبیح وتنزیه گفت مر خدای را
از انچه لایق کمال وشایسته جلال وی نیست صفات ونقص وبپاکی
وپاکیزگی یاد آورد اورا انچه در آسمانهاست از ملایکه ونجوم وشمس وقمر
وغیر آن وانچه در زمین است از حیوانات ونباتات وجمادات وجز
آن حاصل که تسبیح او سبحانه عام است در هرچه خلق آن فرموده که وان
من شیء الا یسبح بحمده ذوی القول بزبان است وتسبیح غیر ایشان بطلاق او حدانیت
کقوله وظلالهم بالغدو والآصال یا بانچه درو است از ادله داله بر و
وبر صفات جلال ونعوت کمال او که بان از جمیع خلق مباین گشته واز
حجج باهره بر عدم مشابهت او بخلق وگویند ما بمعنی من است از قبیل و
نفس وما سواها که بمعنی من سواها است یعنی تنزیه کرد یا نماز گذارد مر خدای را
هرکه در آسمانهاست از فرشتگان وهرکه در زمین است از مؤمنان جن وانس
وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ واوست غالب بر هرچه خواهد دانا بهرچه فرماید
لَهُ مُلْکُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ مر او راست پادشاهی آسمان وزمین چه او
موجد آن است ومتصرف در آن وهمه در قبضه قدرت او هیچکس را نمیرسد
که منع او نماید از تصرف واگرچه پادشاهی عظیم القدر وجلیل الشان باشد
یُحْیِی وَیُمِیتُ وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ زنده میگرداند هرکرا که بخواهد و
بمیراند ... احیارا در دنیا اموات میکند یعنی نطفه را که جماد است حیوان

بسازد

هو الاول والآخر

بسازد وبمیراند زندگان را نزد انقضای آجال واو بر همه چیز تمام القدرت
یعنی قدرت تمام دارد بر معدومات بتغییر وافساد بر احوال عباد و معذور
ایشان بقدرت دادن بر آن ... سلب قدرت نمودن از آن حاصل
که هرچه خواهد کند از امات واحیا وغیره اوست پیش از جمیع موجودات
وپدید آرنده همه آنهاست یعنی قدیم ازلیست که اولیت او را بدایت نیست
وپس از فنای ممکنات یعنی باقی ابدی که آخریت او را نهایت نیست
این دالست بر فنای جمیع جواهر واجسام واعراض وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ
وآشکار است وجود او بکثرت دلایل ونهانست حقیقت ذات او
از تعقل هر عاقل وگویند ظاهر بمعنی غالب است بر هر شیء وباطن بمعنی عالم
بباطن هر چیزی یا عالم با ظهر وعالم با بطن در کشف آورده که درین آیت
حضرت عزت بزبان لطف ومرحمت از روی تربیت میگوید ای آدمی
تو در دنیا بچهار طایفه احتیاج داری اول گروهی که ترا در اول بکار آیند
چون پدر ومادر دویم جمعی که ترا در آخر زندگانی دوست گیرند چون اولاد
واحفاد سیم زمره که آشکارا با تو باشند چون دوستان ویاران چهارم فرقه
که پنهان با تو معاش کنند چون زنان وکنیزکان رب العالمین میفرماید اعتماد
بر نان مکن وکارساز خود ایشان را مپندار که اول منم که ترا از عدم بوجود آوردم
وآخر منم که بازگشت تو بمن خواهد بود ظاهر منم که صورت تو بخوبتر وجهی بیاراستم
باطن منم که سرایر حقایق در دل تو بودیعت نهادم وباقی وجوه واقوال

دریں ہر بسطی تمام درین چهار اسم شریف در منهج الصادقین مذکورست
در خبرست که روزی رسول الله با صحابه نشسته بود ابری برآمد فرمود که شما
میدانید که این چیست گفتند خدا و رسول اعلمند فرمود این عنانست
خوانند زمین را سیراب کند و نباتات را سبز و خرم گرداند و حق تعالی این را
باز دارد از قومی که او را ندانند و شکر او نکنند و وی را نخوانند بعد از ان
فرمود که میدانید که بالای وی چه چیزست گفتند خدا و رسول بهتر
میدانند فرمود آسمان دنیاست که انرا رفیع خوانند و تا آسمان هفتم
هر یکی زبر دیگریست از یکی تا دیگری پانصد ساله راهست پس گفت
میدانید که در زیر این زمین چه چیزست گفتند خدا و رسول اعلم اند
فرمود زمین دیگرست و از زمینی تا زمینی پانصد ساله راهست پس گفت
بالخدائی که جان محمد با مر اوست که اگر شما او را بخوانید جواب دهد
پس این آیت تلاوت فرمود هو الاول والاخر والظاهر والباطن
وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و او بهمه چیزها داناست و اول و آخر نزد
علم او مساویست و ظاهر و باطن نسبت بذاتش یکسانست هُوَ
الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ او بیافرید آسمانها و زمینها را فِي سِتَّةِ
أَيَّامٍ در مدت شش روز بر وفق اراده و مصلحت تا ملایکه ملاحظه
حدوث انها کنند بظهور شیئ بعد از شیئ دیگر و با جهته مکلفین بجهانکه
در اخبار ثابت شده و اگر نه بجهته این میبود در ساعت واحده ایجاد ان

میفرمود

میفرمود چه او قادر بالذاتست ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ پس
مستولی شد بر عرش یا قصد کرد بتدبیر ان و بعد از کمال قدرت در بیان
علم میفرماید که يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ میداند انچه در آید در زمین چون
تخمهای پنهان کرده و قطرات ابرها و گنجها و مردگان و غیران وَمَا يَخْرُجُ
مِنْهَا و انچه بیرون آید از زمین چون نباتات و معدنیات و برخی از دفاین
در دنیا و سایر کنوز و تمامی موتی در عقبا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ و انچه
فرود آید از آسمان چون باران و برف و تگرگ که سبب ارزاق‌اند و ملایکه
و احکام ماموره و بمنه وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا و انچه بالا رود و در آید در آسمان
چون ارواح و اعمال عباد و دعوات ایشان و ملایکه که اعمال بندگان مینویسند
و بخارات زمین و غیران حاصل که هیچ چیز از احوال و اعمال شما بر او مخفی نیست
وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ و او باشماست بعلم و قدرت
عموما و بفضل و رحمت خصوصا بهر جا که باشید چون معیته علم و قدرت بهمه حال از شما
منفک نیست پس هیچ چیز از اشیا بر او پوشیده نیست پس بجهة تاکید این میفرماید
که خدا بانچه شما میکنید از خیر و شر بیناست و بران جزا و سزا خواهد داد
لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ مر او راست حکم گذاری و فرمان روائی در آسمانها
و زمینها وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ و بسوی خدا باز گردیده شود عواقب
کارها يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ در آرد شب را در روز یعنی از زمان شب در روز
افزاید وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ و در آرد روز را در شب یعنی از زمان روز در شب

زیاده کند باختلاف فصول بر حسب مصلحت عباد وهو علیم بذات الصدور
داد و داناست بانچه در دلهاست از امور مکنونه از اعتقادات و عزایم و ارادات
و کراهات و هیچ چیز از انها بر او مخفی نیست و چون او سبحانه خالق جمیع اشیاست
و عالم و قادر بر همه انها پس ای اهل کفر و عناد و ارباب جحود و انکار آمنوا
بالله ورسوله بگروید بخدا و تصدیق کنید بوحدانیت وی و برسالت
که محمد است وانفقوا مما جعلکم و بدهید از انچه گردانیده است خدای
شما را مستخلفین فیه استخلاف کرده شدگان از امم سابقه یعنی
خلفا و پس نشینان پیشینیان گردانید بتملک شدن در اموال و امتعه
دنیویه و تصرف کردن دران و انفاق نمودن از ان یعنی از مالهایی که
خدای شما را خلفای پیشینیان گردانید بتملک دران و بعد از موت ایشان از ان
بشما رسانید و شما را از ان متمتع و برخوردار گردانید از ان انفاق کنید
در وجوهی که بان مأمور شده اید و عبرت گیرید از کسانیکه انرا گذاشتند و انفاق
نکردند و رنج کشیدند و از ان نفع ندیدند و همه را بشما گذاشتند بدون تعب شما
و عنقریب از شما بجماعتی که بعد از شما باشند منتقل خواهد شد پس بهتر انکه از شما
بدیگری رسد صرف کنید در حق الله یا انکه این مال فی الحقیقه مال شما نیست
بلکه از او سبحانه است از حیثیت خلق و انشاء و شما بتصرف در ان بمنزله خلفا
و وکلا شدید از جانب خدای تعالی که انفاق مال بر شما هر اینه آسان باشد همچنانکه
صرف ان آسانست بر کسیکه وکیل و نایب غیر است و چون اجر ایمان و پاداش

بانفاق بر خدا و چیست از اینجهة امر بایمان و انفاق میفرماید که فالذین
امنوا منکم وانفقوا لهم اجر کبیر پس انانکه گرویده اند بخدا و رسول
از شما و نفقه کرده اند مالهای خود را بزکواة و خمس و غیر ان از وجوه مفروضه و سایر خیرات
مر ایشان راست مزدی بزرگ و ثوابی عظیم و نعیم است وما لکم لا تؤمنون
بالله و چیست مر شما را ای اهل کفر و شرک نمیگروید بخدا و بوحدانیت
معترف نمیشوید و حال انکه پیغمبری که فرستاده اوست یدعوکم لتؤمنوا
بربکم میخواند شما را بحجت و برهان تا ایمان آرید باو و بدو کار خویش وقد
اخذ میثاقکم ان کنتم مؤمنین بدرستیکه فرا گرفته است خدا
از شما پیمان شما را بایمان قبل ازین دعوت که ان بنصب ادله عقلیه است
و تمکین شما در تفکر و ازاحه علل و چون شما را بعد از ادله عقلیه و تنبیه
رسول عذری و علتی نیست پس چیست شما را نگرویدن و تصدیق نمودن
بخدا و رسول و یا مراد روز الست است یعنی خدا فرا گرفته است از شما میثاق
در روز الست بر اقرار بربوبیت و نفی از شرک اگر هستید باور نمایندگان
و تصدیق کنندگان بحق پس الحال که ظاهر است علامات حق و واضحت
براهین ان پس چرا ایمان نمی آرید یعنی باینکه ادله عقلیه و تنبیهات نبوت
و ازاحه علت و ارتفاع شبهه چرا تصدیق نمیکنید بخدا و رسول و نیز
بجهة تبیین آیات دال بر وجوب ایمان میفرماید که هو الذی ینزل
علی عبده اوست الخدایی که فرو فرستد بر بنده خود که محمد است آیات

آیات بینات لیخرجکم من الظلمات الی النور نشانهای روشن
یعنی قرآن با معجزات هویدا تا بیرون آرد شما را بوسیلهٔ قرآن یا بدعوت
پیغمبر از تاریکیهای کفر بروشنی ایمان یا از ظلمت جهل بنور علم یا از ضلالت
بهدایت و از مخالفت بموافقت وان الله بکم لرؤف رحیم
وبدرستیکه خدای بشما بغایت مهربانست بخشنده که رسول را بدعوت
امر مینماید و اقتصار نمیکند بنصب ادله عقلیه بر وحدانیت خود پس ختم کلام
بانفاق نموده میفرماید که وما لکم الا تنفقوا فی سبیل الله ولله میراث
السموات والارض وچیست شما را وچه عذر دارید در آنکه نفقه نکنید
مالهای خود را در راه خدا یعنی در آنچه بسبب تقرب میشود بخدا از حقوق
واجبه ومندوبه وحال آنکه مر خدا راست میراث آسمانها و زمینها یعنی
هرچه در آسمان و زمین است بعد از افنای اهل آن بسوی او باز خواهد گشت
وفی الحقیقه امروز نیز مر او راست ولیکن خلق را در آن رخصت تصرف داده
وبالاخره دست تصرف ایشان کوتاه شده باو سبحانه باز خواهد گشت یعنی چون
دانستید که این اموال شما باقی نخواهد ماند پس انفاق آن از آن حیثیت
که مستخلف عوض و ثوابست که باقی خواهد ماند اولی واحری خواهد بود و بعد از
امر بانفاق تبیین تفاوت میکند منفقین باختلاف احوال از سبق و قوت
یقین و شدت حاجت مردمان بآن و از عکوس آن اختیار احسن وافضل
آن کنند و میفرماید که لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح

برابر نیست از شما ای اهل ایمان هرکه نفقه کند پیش از فتح مکه
قبل از عز اسلام و قوة مسلمانان در عدد و عدد وقاتل اولئک
اعظم درجة وکارزار کند با دشمنان خدا یا کسیکه انفاق نماید
وقتال کند بعد از فتح مکه مال بسیار خواهد بود و با نفاق و مقاتله چندان
احتیاج وانفاق نخواهد افتاد آن گروه منفقان و مقاتلان قبل از فتح مکه یعنی
از مهاجران و انصار که حضرت پیغمبر در شان ایشان فرموده که اگر انفاق
کند یکی از شما مثل کوه احد طلا را نرسد بانفاق یکی از سابقان مهاجر
وانصار به نصف مد بزرگ ترانند از روی درجه و مرتبه من الذین
انفقوا از آنانکه نفقه کننده من بعد وقاتلوا وکلا وعد الله
الحسنی پس از فتح مکه وکارزار کنند وهمه را که نفقه میکنند و
قتال مینمایند قبل از فتح و بعد از فتح و بعد از آن وعده داده است خدا
مثوبت نیکو را که بهشتست اما با تفاوت درجات والله بما تعملون
خبیر وخدای بآنچه میکنید از انفاق و قتال بر وجه اخلاص یا ریا داناست
بظاهر و باطن آن همه را بر وفق نیات آن جزا خواهد داد و اهل
خلاف این آیت را تخصیص میدهند بابوبکر چنانچه بیضاوی وکشاف وصاحب
آورده اند که نزلت فی ابی بکر لانه اول من اسلم واول من انفق
فی سبیل الله واین محض عنادست زیرا که در آیت والسابقون السابقون
گذشت که امیر المؤمنین ع اسبق همه بود در اسلام و سخاوت و شجاعت که سبب تفضیل است

هیچکس این مقدار شهرت نیافته که از آنحضرت و سخاوتش بمرتبه بود
که با وجود گرسنگی خود مردم را اطعام میکرد چنان آیت یطعمون الطعام
علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا مبصر است باین و نزدیک وی زر و نقره
یکسان بود چنانکه در خبر است که روزی اعرابی از وی طلبی کرد وکیل خود را فرمود
که اعط الاعرابی الخاتم اعرابی را هزار دینار و تعیین نفرمود که زر یا نقره
وکیل گفت که زر بدهم یا نقره فرمود کل منها عندی حجران هر دو نزد من
حکم دو سنگ دارند آنچه اعرابی را باید بده و وقایع غزوات وی
قبل از فتح مکه و بعد از ان از آفتاب روشن تر است و موافق و مخالف را
در ان اتفاق و جهاد فرع اسلام است و از مسلمات مخالفان است که در
اسلام اسبق از همه بود پس تخصیص آیت بوی اولا باشد نه بابی بکر چنانکه
صاحب کشاف و بیضاوی از فرط عناد و عصبیت گفته اند پس بعد ترغیب
بر انفاق میفرماید مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ
لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ کیست آنکس که قرض دهد خدای را یعنی نفقه کند در راه
یابد عوض نسبت انفاق بقرض جهت آن است که همچنانکه قرض دهنده را واجب
العوض انفاق نیز امریست لازم الاجر پس منفق مانند کسی باشد که وام
دهد وامی نیکو یعنی بانیت و طلب نفس و اخلاص در افضل جهاد صرف کند
پس زیاده گرداند خدای ان قرض را برای او یعنی اجر او را مضاعف
سازد تا هفتصد یا بیشتر و مر او را مزدی که اضافه کثیر با و منضم شده باشد

گرامی

گرامی فی نفسه و اگر چه مضاعف نباشد چه جای آنکه باضعاف منضم شده باشد
و ان بهشت که مشحون است بانواع نعم علمای محققین گفته اند که قرض حسنه
آن است که جامع ده صفت باشد اول آنکه از مال حلال خود باشد زیرا که پیغمبر
فرموده ان الله طیب لا یقبل الا الطیب دوم آنکه از اموال نفیسه
متصدق باشد نه ردی ان لقوله تعالی و لا تیمموا الخبیث منه تنفقون سیم آنکه
محبت ان مال باشد و ارجی بحیات خود زیرا که حضرت رسالت را از افضل
صدقه سوال کردند فرمود افضل صدقه ان است که تصدق کنی در حالتی
که تن درست باشی و نفس تو در تصدیق کردن بان ضنیت نماید و امید زندگی
خود داشته باشی و از درویشی بترسی و در تعویق نیندازی تا وقتی که
روح بحنجره رسد گوئی مر فلان را این مال باشد و فلان دیگر را انمال چهارم
و پنجم آنکه در کتمان ان کوشد و انرا با جوع مردمان ندهد لقوله تعالی ان تخفوها
و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم ششم آنکه در عقب ان منت ننهد و اذیت
نرساند لقوله تعالی لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی هفتم آنکه بان قربت
کند و بریا آمیخته نسازد چه ریا مذموم است شرعا و مثمر عدم ترتب ثواب
بران عمل هشتم آنکه متصدق به را احقر شمرد و اگر چه بسیار باشد زیرا که
متاع دنیا قلیل است نسبت بمتاع عقبی نهم آنکه از احب اموال او باشد
کقوله تعالی لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون دهم آنکه با وجود احتیاج خود بان
تصدق نماید زیرا که ان اقرب است باخلاص بعد از ترغیب عباد بر انفاق

بیان احوال اهل ایمان میکند در روز معاد بقوله یَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِم یاد کن ای محمد آن روز را که ببینی مردان
مؤمن و زنان گرونده را بر صراط یسعی میرود شتابان روشنی ایمان ایشان
در پیش روی ایشان و بجانبهای راست ایشان تخصیص این دو جهت جهت آنست که
نامه اعمال سعدا از نزد از پیش روی و جانب راست ایشان دهند بخلاف که
نامه اعمال اشقیا از پس پشت بایشان رسد پس این نور در جهت علامت
خواهد بود که ایشان بحسنات سعیده و بصحایف سعید خود فایض و باعث رغبت
و بسبب این نور بران صراط بگذرند و هر چند در رفتن سرعت کنند
نور ایشان نیز در جانب راست و در پیش ایشان سرعت کند تا آنکه
به بهشت در آیند از ابن مسعود منقولست که نور هر کسی بر قدر عمل
او باشد نور یکی از صفا بود تا عدن و از دیگری برابر کوهی و از کسی دیگر
بمقدار نخلی و ادنای نور آن بود که صاحبش موضع قدم خود را ببیند
و بعضی مؤمنان باشند که نور ایشان بمرتبه رسیده باشد که آتش دوزخ را
فرو نشاند و چون از صراط گذرند از دوزخ آواز آید که ای مؤمن بگذر
که نور تو آتش مرا فرو نشاند القصه همه مردمان بر قدر مرتبه خود نور
پیش ایشان و از دست راست ایشان میرود تا در بهشت آیند فرشتگان
استقبال ایشان کرده گویند که بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا مژده باد شمارا امروز دخولست در بوستانها

پر از اثمار

پر از اثمار و اشجار که میرود از زیر منازل یا اشجار جویهای آب در حالتیکه
جاوید باشید در ان ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ این بشارت ایشانرا
جاوید آنست رستگاری بزرگ چه ایشان درین حال از همه اهوال
قیامت نجات یافته بدار الجنان نزول نمایند ابو امامه فرموده که مؤمنان
بر صراط نور دهند و منافقان را در عقب روشنی بگذارند و مؤمنان هر گاه روی
واپس کنند همه صراط روشن شود پس منافقان از ایشان اقتباس نور کنند
و بایشان نرسند کقوله يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ
یعنی مرد منافق راست اجر کسیکه در روزیکه گویند منافقان از مردان
و زنان منافقه لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِن نُّورِكُمْ
مر آنان را که گرویده اند یعنی از اهل ایمان التماس نور کنند که شما نظر کنید
بسوی ما باز گردید تا گیریم روشنی از نور شما چون بما نگرید یا منتظر باشید و توقف
کنید تا کسب نور کنیم از شما و این را بجهت آن گویند که مؤمنان بر صراط
گذرند مثل برق لامع همه بر مرکبهای خوش رفتار و منافقان پیاده باشند
و گویند که مؤمنان و منافقان چون از قبور برخیزند بهم مختلط شوند و منافقان
بروشنی مؤمنان در راه روند و چون مؤمنان را از ایشان متمیز سازند الله کور
بمانند پس التماس نور کنند از مؤمنان مرویست که مؤمنان در روز قیامت در عرصه
گاه آیند و بنور اعمال بر صراط چون برق جهنده گذرند منافقان در دنیا چون
بظاهر ایمان با مؤمنان بوده باشند و بعد از مرگ آن نور ایشان

همچنین در عرصه گاه قیامت بر وجه جزای مکر و خدیعه با مؤمنان کرده باشند
و ایشان از مرکب آن نور چنانکه یخادعون الله و هو خادعهم دال است بر آن
طریق با ایشان سلوک کنند یعنی همچنانکه کیر افریب دهند ایشان را
نوری ضعیف بدهند که گاهی روشن شود ایشان روند و زمانی تاریک
شود و توقف نمایند ناگاه بادی بر آید و نور ایشان را فرو نشاند نزد
این حال با مؤمنان گویند انظرونا نقتبس من نورکم مؤمنان چون این حال
بر بینند گویند مبادا با ما نیز این معامله رود پس بجهة خوف این گویند
ربنا اتمم لنا نورنا القصه چون منافقان طلب نور کنند قیل ارجعوا
وراءکم گفته شود یعنی مؤمنان یا ملائکه گویند ایشان را باز گردید
با پس خود یعنی بدنیا رجوع کنید فالتمسوا نورا پس بجوئید او را
در آنجا بتحصیل سبب آن که ایمان است زیرا که در محشر کسب نور
نمیتوان کرد از دنیا با خود باید آورد و یا رجوع بموقف کنید که این نور
آنجا بما داده اند مؤمنان اینکلام را بر وجه تخییب و نومید ساختن ایشان
گویند از نور زیرا که دانسته باشند که در پس ایشان نوری نیست و منافقان
فهم این معنی نکرده بتصور آنکه نور در عقب ایشان است روی باز پس کنند
فضرب بینهم بسور له باب پس زده شود یعنی ملائکه بحکم حق تعالی
بزنند میان مؤمنان و منافقان دیوار بلند چون باره شهر گویند آن
اعراف است مر آن را دری باشد که مؤمنان در آن در آیند باطنه فیه

الرحمه

الرحمة وظاهره من قبله العذاب در وراحت بود زیرا که نزدیک
بهشت باشد و خارج آنکه منافقان باشند از نزد آن عذاب باشد زیرا که
نزدیک دوزخ باشد و منافقان چون باز پس نگرند و نوری نبینند باز
متوجه مؤمنان شوند دیواری بینند میان خود و ایشان حاضر شده از
بیرون دریگاه کنند مؤمنان بینند خرامان و نازان متوجه ریاض
جنان ینادونهم ألم نكن معكم بخوانند ایشان را بآواز بلند
وزاری که ای مؤمنان آیا نبودیم با شما در دنیا که بجماعت شما نماز میکردیم
وبموافقت شما روزه میداشتیم و با شما مناکحت و مشاورت میکردیم
قالوا بلى گویند آری بلی هر آینه با ما بودید ولكنكم فتنتم أنفسكم
وتربصتم وارتبتم ولیکن شما در محنت و هلاکت افکندید نفسهای
خود را بسبب نفاق و انتظار مصایب و دوایر میکشیدید که بر محمد
فرود آید و شک آوردید بنبوت پیغمبر ما وغرتكم الأماني و بفریفت
شما را آرزوها یعنی عملهای دور و دراز و امتداد عمر و یا غیران و امید
وقوع مصایب بر اهل ایمان در پیش گرفتند یعنی دنیای ناپایدار شما را
فریفته خود ساخت و بسبب آن از احوال عقبی غافل شده آمال باعتبار
در دل گرفتید حتى جاء أمر الله وقتیکه بیامد حکم خدا بقبض روح شما
یا بتعذیب شما یا امر خدا در نصرت نبی و غلبه دین او بر سایر ادیان
وغركم بالله الغرور و فریب داد شما را بخدا یعنی بآنکه خدا حلیم و

و کریم است و عذاب شما نکند و شما را واگذارد و شیطان فریبنده الکی آیت
کند که روزی حضرت رسول صلعم با اصحاب موعظه میفرمود در اثنای آن خطها
بر زمین کشید و بعد از آن یک خط دیگر بر سر آنها کشید و فرمود میدانید این چیست
گفتند نه یا رسول صلعم فرمود این خطها مثل آرزوی آدم است و این خط دیگر
مرگست که بر ایشان واقع شود و همه آمال و امانی ایشانرا باطل سازد
چنانکه حقتعالی میفرماید حتی جاء امر الله و غرکم بالله الغرور فالیوم
لا یؤخذ منکم فدیة پس امروز فرا گرفته نشود از شما ای منافقان چیزی
که فدای خود کنید تا از عذاب برهید ولا من الذین کفروا
و نه آنکسانیکه نگرویده اند بظاهرا و باطنا مأواکم النار هی مولیکم
جای همه شما و ایشان دوزخ است این آتش سزاوارترست شما را
وبئس المصیر و بد بازگشتیست آتش صاحب کشاف گفته که مولی یعنی
اولی و احرست و گویند هو بمعنی ناصرست یعنی آتش یاری دهنده شماست
نه غیر آن مراد نفی ناصرست مر ایشانرا در آخرت آورده اند که مؤمنان
در مکه با وجود فقر و فاقه بجدی تمام قواعد طاعت را تمهید میکردند و بعد از آنکه
از مکه بمدینه هجرت کردند مال بسیار بدیشان رسید و نعمت بر ایشان
فراخ گشت مشغول آن شدند آثار فتور و قصور در وظایف طاعات
و عبادات ایشان ظاهر گشت آیت آمد الم یأن للذین آمنوا
آیا نیامد مر آنانرا که گرویده اند ان تخشع قلوبهم آنکه بترسد و نرم شود

دلهای ایشان

دلهای ایشان لذکر الله و ما نزل من الحق برای یاد کردن
خدای یعنی برای آنچه خدای را یاد کننده از مواعظه و بآنچه فرستاده
خدا از کلام حق و صدق قول آن است که مزاح و ضحک میان اصحاب
پیدا شد این آیت نازل شد از ابن عباس مرویست که حقتعالی
بعد از سیزده سال از نزول قرآن در صحابه فتوری یافت ایشانرا
بدین آیت معاتب ساخت و گویند در شأن منافقانست یعنی
آیا وقت آن شد آنانرا که بزبان ایمان آورده اند که دل ایشان
ترسکار شود و بخلوص اعتقاد و تصدیق تمام ایمان آورند و آورده اند که فضل
عباس مردی راه زن بود و تجار از دست او بتنگ آمده بودند و چاره
با وی نداشتند و در مجاور او کنیزی بود که وی را دوست میداشت شبی
خواست که نزد او رود در بالای بام برآمد از آن سرا آوازی شنید
که یکی این آیت میخواند الم یأن للذین آمنوا تا آخر فضل چون این را بشنید
گفت الهی وقت آن آمد که دل من نرم شود و ترسکار گردم پس بسیار
بگریست و بازگشت و در خرابه رفت که بخسبد جمعی از کاروان دید که
با هم میگفتند که امشب بیدار باشید که فضل در راه است مبادا که راه
زنی کند فضل با خود نفس گفت که ای نفس شریر ببین که خلق خدا از تو
چگونه ترسند پس توبه کرد و با خود قرار داد که تا زنده باشد مجاور مسجد الحرام
باشد بعد از آن آواز داد که ای قوم فضل عباس منم از هیچ مترسید که توبه کردم از

انچه کرده بودم پشیمان شدم پس بمکه رفت و انجا مجاور شد و از جمله
نخل اولیا گشت ولا یکونوا کالذین اوتوا الکتاب
و وقت نیامد مومنانرا که باشند مانند آنانکه داده شده اند کتاب
من قبل فطال علیهم الامد پیش ازین یعنی یهود و نصاری
مباشید که ایشانرا توریة و انجیل داده بودند و در بدایت حال
خاضع و خاشع بودند پس دراز شد بر ایشان زمان یعنی عمر دراز یافتند
و امل دور و دیر رفتند دراز شد بر ایشان زمان فترت میان
ایشان و انبیای ایشان یا زمان جزا دادن ایشان بطول
انجامید فقست قلوبهم پس سخت شد دلهای ایشان و در ان
اثر خشوع نماند پس روی بگناه آوردند و شریعت خود را فرو گذاشتند
از ابن مسعود روایتست که یهودان از توریة انچه مقبول طبع ایشان بود باز دادند
نفس ایشان و دران تکلیفی نبود بگذاشتند و انچه نواهی و زواجر بود تحریف
ساختند کقوله تعالی یحرفون الکلم عن مواضعه و انچه هوای نفس ایشان بود بجای
ان نوشتند و بعد ازان گفتند که این را بر قوم بنی اسرائیل عرض باید
کرد هر که قبول نکند وی را باید کشت پس اتفاق کردند که اول نزد حبری
روند که اعلم ایشان بودند و صورت حال بانها اعلام کنند اگر انها
قبول کنند دیگران رد نتوانند کرد و اگر قبول نکنند انها را بکشند
حبر خبر یافته آیاتی چند بر ورقی نوشت و ان ورق را بر بالای مخرجات

ایشان نهاد

ایشان نهاده و گفت این کلام خدای است و توریة موسی ایشان
پیدا شتند که کتاب منحرف ایشانرا میگوید شاد شدند و بعضی
از خاصی حبر این را میدانستند چون وی وفات کرد این خبر
آشکارا شد و اختلاف در بنی اسرائیل پیدا گشت و هفتاد
دو فرقه شدند فرقه که بر حق بودند تابع حبر شدند از مقاتل مرویست
که مراد ازین آیت مومنان اهل کتاب اند که قبل از بعث رسول
ایمان داشتند چون روزگار آمدن آنحضرت دراز شد دلهای ایشان
سخت گشت و بدعت رهبانیت وضع کردند و صوامع ساختند
کقوله تعالی و رهبانیة ابتدعوها و اندکی بر دین عیسی بماندند قال جل ذکره
و کثیر منهم فاسقون و بسیاری از ایشان خارجند از دین خود
و تارک احکام کتاب الله بجهة فرط قسوت از بعضی اکابر منقولست
که نتیجه قساوت دل غفلتست و نشانه نرمی دل توجه بطاعت و
در انجیل عیسی ماثورست که بسیار مگردانید کلام را بغیر یاد خدا تا بسبب ان
غلظ و سخت نگردانید دلهای خود را و دلی که قساوت دارد دورست
از رحمت خدا و بعد ازان فرمود که نظر در ذنوب عباد مکنید زیرا که شما
معبودان نیستید و نظر در گناهان خود کنید زیرا که بدام بندگی خدا در بندید
و مردمان بر دو قسمند صاحب ابتلا و خداوند عافیت بر اهل ابتلا رحم
کنید و بر خداوند عافیت سپاس داری نمائید اعلموا ان الله

یحیی الارض بدانید ای اهل فساد یا منکران بعث انکه خدا
زنده میگرداند زمین را بعد موتها پس از مرگ و افسردگی یعنی بحقیقه
خدا احیای زمین مرده میکند بباران بهمین منوال احیای قلوب
قاسیه کند بذکر تلاوت قرآن یا اموات را زنده سازد قد بیّنّا
لکم الایات لعلکم تعقلون بدرستیکه روشن گردانیدیم برای
شما حجج واضحات و دلایل باهرات را بقدرت خود پس باین آیات
استدلال کنید بر قدرت ما بر احیای قلوب و بر ایقاع بعث
و نشور شاید که شما خردمند شوید یعنی کامل شوید و عقول شما در انقیاد
بطاعت و آنچه اهل کتاب مرتکب ان شده اند از تبدیل و
تحریف احکام ما از کتاب بان نمائید و بجمیع اوامر و نواهی تصدیق کنید
ان المصدقین والمصدقات بدرستیکه مردانی که تصدیق کننده اند
قول خدا و رسول ص را و زنانی که باور دارنده اند گفتار ایشان را و حفص
بتشدید صاد میخواند یعنی مردان و زنانی که صدقه دهنده اند واقرضوا الله
قرضا حسنا و مردان و زنانی که وام داد ند بخدا وام نیکو یعنی از اطیب
و احسن اموال خود را در راه خدا بر وجه قربت بدون شایبه ریا
و سمعه بنا بر قرائت حفص ذکر اقراض بعد از تصدیق جهة دلالت است
بر انکه معتبر در تصدق ان است که مقارن اخلاص باشد یضاعف
زیاده کرده شود لهم ولهم اجر کریم مر ایشانرا مزد ایشان از ده

تا هفصد

تا هفصد و زیاده و مر ایشان راست مزدی گرامی و پاداشی بزرگوار که
بهشت جاودان است والذین آمنوا بالله ورسله و آنانکه گرویده اند بخدا
و فرستادگان او و شک نیاورده اند در اخبار و احکام ایشان اولئک هم الصدیقون
انگروه ایشانند صدیقان والشهداء عند ربهم و شهیدان نزد پروردگار
خود یعنی مؤمنان ثابت قدم در ایمان و طاعت بمنزله کسانی اند که سبقت کرده
باشند بتصدیق خدا و رسول ص و شهید شده باشند در راه خدا منهال قصاب
روایت کند که ابی عبد الله را گفتم یا ابن رسول الله دعا کن تا خدای تعالی
شهادت روزی من کند فرمود ان المؤمنین شهید بعد از ان آیت
تلاوت فرمود حارث مغیره روایت کند که ما نزد امام جعفر صادق ع نشسته
بودیم و آنحضرت احادیث و اخبار از جد بزرگوار خود نقل میفرمود در اثنای
حدیث گفت بخدا سوگند که هر کس از شما عارف باشد بامر منتظر یعنی صاحب
الامر مثل کسیست که با قایم آل محمد در راه خدا بشمشیر جهاد نموده پس فرمود
بلکه بخدا سوگند که مثل کسیست که با پیغمبر خدا جهاد کرد بعد از ان فرمود بل والله
کمن استشهد مع رسول الله ص فی فسطاطه بلکه بخدا سوگند که او مانند کسیست
که شهید شده باشد با رسول خدا در خیمه گاه او پس فرمود که در باب شما
آیتی هست در کلام خدا که مشعر است بر اینکه گفتم گفتیم کدامست یا ابن رسول الله
فرمود قوله تعالی الذین آمنوا بالله ورسله اولئک هم الصدیقون والشهداء عند
ربهم بعد از ان فرمود که صرتم والله صادقین شهداء عند ربهم بخدا که شما صادقان

وشهیدان اید نزد خدا و گواهی مراد از شهید گواهی دهندگان اند
بتوحید خدا و نبوت پیغمبران و یا شاهدان بر امم در روز قیامت لهم اجرهم
ونورهم مر ایشانراست مزد طاعت صدیقان و شهیدان یعنی مثل اجر
ایشان و مثل روشنی ایمان ایشان که در روز حشر بان جهتهی شده
به بهشت روند بدون تضعیف اجر و نور تا میان ایشان و صدیقان
فرقی باشد تا مر ایشانرا اجری و نوری که موعود است برای ایشان
والذین کفروا وکذبوا بایاتنا و آنانکه پوشیده اند حق را یعنی انکار
توحید و نبوت پیغمبران کردند و تکذیب کردند آیتهای ما را که بر محمد
فرود فرستادیم اولئک اصحاب الجحیم آنگروه ملازمان دوزخ اند
بعد از ان در ترهید مومنان از حطام دنیا و تنفر ایشان از لذات
ان که موجب حرمان است از فوز بدرجات عالیات میفرماید که اعلموا
انما الحیوة الدنیا بدانید ای طالبان دنیا جز این نیست که زندگانی
دنیا لعب ولهو وزینة وتفاخر بینکم بازیچه است تعب و رنج
در طلب متاع ان بدون فایده مانند ملاعب و مناعب اطفال که فایده
بران مترتب نمیشود و مشغولیست که بسبب اشتغال شما بان باز مانید از
مراتب عظیمه اخرویه و آرایشیست در مطاعم خوشگوار و ملابس نیکو و منازل
دلکش و مرکب رهوار و غیران و مفاخرت کردن است میان یکدیگر
بسبب علم و جاه و منازل وتکاثر فی الاموال والاولاد

ومباهات

ومباهات کردن در کثرت مالها در عدد و عدد و بسیاری فرزندان بعضی
اکابر در صفت دنیا گفته اند که دنیا لعبیست همچه لعب صبیان
و لهویست همچه لهو شبان و زینتیست همچه زینت نسوان و تفاخریست
همچه تفاخر اقران و تکاثریست همچه تکاثر دهقان مبرهن عاقل مخفی
نیست که این بازی باندک زمان برطرف شود و لهو و فرح بغم و ترح
مبدل گردد و زینتها از هم فرو ریزد و تفاخر و تکاثر ان چون سراب
نابود شود مرویست که امیر المومنین علی ع ایا سر را کفف یا عمار
دنیا غم مخور که جمله لذات شش است مطعوم و ملبوس و مشروب و منکوح
و مشموم و مرکوب شریفترین مطعومات عسل است و ان از لعاب
مگس است و بهترین مشروبات آب است و جمله حیوانات شریک اند
و نیکوترین مشمومات مشک است و ان خون آهوست و نیکوترین مرکوب
اسب است و در اکثر ان مظنه هلاکتست و نفیس ترین ملبوسات دیبا است
وان تنیده کرم است و معظم فواید منکوحات مواقعه است و ان
در خال مجری بول است در مجری بول دیگر و چون معظم لذات دنیا
مبتنی برین امور خسیسه دنیه است پس معلوم است که قدر و حظ او تا کی
باشد در خبر است که روزی رسول ص با صحابه بمزبله مرده بگذشت که متورم
متعفن شده و در کنار راه افتاده فرمود کیست که این را بدرمی بخرد
گفتند یا رسول الله او در زندگی بیک درم نمی ارزید اکنون که مرده و گندیده

وکندیده و آماهیده که او را بدرحی بخرد فرمود بخدا سوگند که دنیا نزد حق تعالی
حقیرتر از این برغاله است امیر المؤمنین علیه السلام را گفتند ما را وصف دنیا کن فرمود
دنیا اولش گریه است و میانش غم و اندوه و آخرش فنا ثابت ابن سعید گفته که
دنیا چون عقربست که در دنبال او جز زهر نیست بهر سو که رسد بزند و بگریاند
پس در بی اعتباری دنیا و سرعت زوال آن تمثیل فرمود که مثل دنیا
كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ مانند بارانیست که بر زمین کشته بیارد
و گیاها که در وقت زود بروید و در است بایستد و بجهت نضارت و
طراوت بشگفت آورد مزارعان را روئیده شده باران یعنی آنچه رسته
شده از باران تا متعجب سازد تا گیاه ما گردید کافرا که تعجب ایشان بزینت
دنیا بیشتر است برخلاف مؤمنان زیرا مؤمن امر معجب که مشاهده میکند
فکر او منتقل میشود بقدرت صانع او پس سبب تعجب او در ان نبات
قدرت الهی میشود نه طراوت و نضارت ان و کافر فکر او در نمیگذرد
از آنچه احساس نموده بلکه مستغرق ان امر محسوس شده فکر خود را مقصور
میدارد بر تعجب کردن و در ان و اصلا در خالق ان تفکر نمیکند حاصل
که دنیا مانند نباتیست که روئیده شده بآبی در کمال تری و تازگی ثُمَّ
يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا پس خشک گردد بیکی از آفات سماوی و ارضی
پس بینی او را زرد بعد از سبزی و خرمی ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا پس گردد
بعد از زردی شکسته و درهم ریخته و ریزه ریزه گشته یعنی مال دنیا نیز

گفتم اهل زمانه چون باشند گفتا در بند مال و جای چند
گفتم از اینها چه حاصل است بگو گفت که باشد غم و ملالی چند

چنین است

چنین است که روزی چند سبز و خرم باشد و بعد از ان که بحرارت آفتاب آفات
خشک گردد و ریزه ریزه گشته بباد حوادث متلاشی و پراکنده شود یا
باد مرگ در آید و ان حیات ضعیف و پراکنده ثبات طبیعت وی است
بپیری خشک گرداند و مال او را منتشر سازد بر جمعی دیگر که بشر مال
البخیل لحادث او وارث وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ
و در ان سرای عذاب سختست بر دشمنان خدای را که همه عمر خود
در طلب دنیا گذرانیده اند و از حق فراموش کرده وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ
وَرِضْوَانٌ و در آخرت آمرزش است از جانب خدای مر عصات
اهل ایمان را و خوشنودی بر دوستان حق را آنچه مشغول بطاعت و عبادت
مولی ترک دنیا کرده باشند وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ
و نیست زندگانی دنیا مگر متاع فریفتن که بفریبد و باقی نماند و این متاع
غرور نسبت بکسیست که مغرور شود بان و از ادات آن بر حصول
نعم اخروی سازد و بجهت متلذذ نفس و هوا بکار ان نپردازد اما که
صاحب دولتی اسباب دنیا را واسطه تحصیل عقبی نماید و ان از مراحی زیانیه
بهره بردارد دنیا نسبت باو متاع سرور خواهد بود نه متاع غرور و موید
این است حدیث نبوی که نعم المال الصالح للرجل الصالح و بعد از تحقیر دنیا
در حث و ترغیب بر مسابقت نمودن بر اسباب مغفرت میفرماید که سَابِقُوا
إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ پیشی گیرید بر یکدیگر یعنی مسارعت نمائید مانند

مسارعت سابقان بر یکدیگر در دویدن و تاختن اسب در میدان
بسوی موجبات آمرزشی که واقع شود از پروردگار شما و از جملهٔ موجبات
مغفرت توبه است و استغفار و ادای نماز مفروضه و روزه و صدقه و
حج و جهاد و حضور جماعت و مسابقت کردن بصف اول و به تکبیر اول
و سلمی گفته که وسیلهٔ مغفرت تبعیت حضرت رسالت است پس معنی ان است
که بشتابید بمتابعت پیغمبر که سبب آمرزش است وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ
السَّمَاءِ و بهشتی که پهنای ان مانند پهنای آسمان
و زمین است بشرطی که همه را صحایف رقیقه سازند و بیکدیگر وصل کنند
و هرگاه عرض ان باین مشابه باشد پس طول ان بچه مرتبه خواهد بود و چون
بهشت بر بالای آسمان هفتم است پس منافات نداشته باشد باینگونه بزرگی چون
عرض آسمان و زمین است در خبر است که جبرئیل اراده ان نمود که طول بهشت را
بداند سی هزار سال بپرید ضعیف شد از خداوند مدد خواست سی هزار سال دیگر
بپرید پس مناجات کرد که خدایا بیشتر طی کرده ام یا گذشته ام حوری
از خیمهٔ خود آواز داد که ای روح الامین که از جهت بخود میدهی و خود را
بیرنجانی بخدا که در اینمدت که بپریدی هنوز از ملک من بیرون نرفته
جبرئیل گفت تو کیستی گفت من حوری ام از حوریان که مخلوق شده ام
از برای مومنی از مومنان أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ
آماده کرده شده است این بهشت که متصف است باین صفت برای

آنان است

آنان است که گرویده اند بخدا و رسولان او ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ
مَنْ يَشَاءُ آنچه موعود شده از مغفرت و جنت فضل خدای است و الا
او و نعیم باجر اجزای قلیل فانی داده و اگر اقتصار کند در جزا بر قدر آنچه بنده
بعمل مستحق آن شده ان بر سبیل عدل خواهد بود ولیکن بفضل خود زیاده
بر استحقاق بر دو کرامت میفرماید بعضی گفته اند هیچکس بخیر دنیا و آخرت نمیرسد
مگر بفضل خدا اگر او سبحانه اگر ما را امر بطاعت نمیکرد و طریق اهتدا بانمینمود
و در عمل صالح توفیق نمیداد و بنعیم ابدی اخروی نمیرسیدیم پس از همه
افضل او باشد میدهد اثر الفضل عنایت خود هر کرا میخواهد از اهل ایمان
بدون ایجاب ان وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای خداوند فضل
بزرگست بر مؤمنان هم در دنیا بتوفیق ایمان و طاعت و هم در عقبی بمغفرت
و جنت و بعد از تبیین ثواب بطاعات بیان اعراض بر تحمل مصیبت
میفرماید که مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ
نرسد و نخواهد رسید هیچ بلیت رسنده را در زمین چون قحط و گرانی
و نقصان اموال و زرع و غیران و نه در نفسهای شما چون امراض و آلام
و غموم و موت اقربا و فرزندان و غیران از انواع آفات إِلَّا فِي كِتَابٍ
مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا مگر آنکه ثبت کرده شده است در لوح محفوظ پیش از
آنکه بیافرینیم نفسها یا زمین را یا مصیبت را تا ملایکه بان استدلال کنند
بر آنکه او سبحانه عالم بالذات است و حقایق اشیا را پیش از وقوع ان میداند

إنّ ذلك على الله يسير بدرستيكه اثبات مصايب بر لوح محفوظ و
ايجاد ان دران باوجود بسيارى ان بر خداى آسان است جهة غناى
او دران از عدّت و مدّت اگرچه دشوار است بر عباد و اين مصايب
نازله در لوح محفوظ ثبت شده لكيلا تاسوا على ما فاتكم تا اندوهگين
نشويد و غم نخوريد در انكه فوت شده باشد شما را از مال و از زرع و عافيت
و صحت و ساير منال ولا تفرحوا بما آتيكم و شادمان نگرديد بانچه داد
شما را از نعم مذكوره چه هركه عالم باشد باينكه نه اندوه او را قرار است
و نه فرح او را اعتبارى نعم او برو آسان ميشود و نعم ان فرحان و نازان
نميشود و همچنين اگر دانست كه آنچه فوت شده عوض ان بر خداست و حيست
كه در دنيا و عقبى باو رسانَد محزون نخواهد شد از ان و اگر عالم شده
باينكه نعمى باو رسيده مستلزم تكليف شكر است بر ان و القاى حقوق
واجبه از ان فرحناك نخواهد شد بدان كه اين آيت مشعر است بر چهار صفت
اول حسن خلق زيرا كه هر وجود و عدم دنيا نزد او مساويست حسد و معادات
و نزاع كه از اسباب سوء خلق اند از او مسلوب خواهد بود چه اينها از نتايج
حب دنيا اند دويم استخفاف دنيا و عمل ان بجهة عدم فرح بوجود ان
و عدم حزن بعدم ان سيم تعظيم آخرت بجهة آنكه رسيدن مصايب و نوايب
مثمر ثواب و ايمنيست كه خاليست از نواقص شوايب چهارم آنكه
افتخار نكرد انه باسباب دنيا از امير المؤمنين مرويست كه هركه باين آيت
كار كند هر آينه زهد بهر دو طرف قرار گيرد يعنى زاهد تمام شود و امام زين

العابدين فرمود كه ورع و يقين و رضا كه از بواعث زهد است مندرجست در
آيهٔ كريمه لكيلا تاسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتيكم و از امام جعفر صادق روايت كه اى
فرزند آدم چرا غمناك ميشوى بر كم شده كه اندوه تو آنرا باز نيارد و چرا شاد
ميشوى بچيزيكه مرگ آنرا از تو باز ندارد قتيبة ابن سعيد گفت در بعضى احياى عرب
رسيدم در صحراى شتران بسيار ديدم كه مرده بودند و پيرى آنجا ايستاده
گفتم اين شتران كراست گفت ان پيرمردى كه بران پشته نشسته است
ميتابد نزد او رفتم و گفتم اى مرد اين همه شتران از تو بودند گفت بنام من
بودند گفتم ايشانرا چه رسيد گفت آنكسى كه ايشانرا داده بود باز گرفت حيى ابن
فضل گفته كه حق تعالى خلقانرا باين آيت تنبيه فرموده بر آنكه بر فايت صبر كنند و بر آينده
خوشنود نباشند و دست از هر دو بدارند و بقضاى خدا خورسند شوند و چون
حب جاه و مغرور شدن بحطام دنيا و خوشحال شدن بمطامع ان مثمر
افتخار و تكبرست كه بدترين خصال ذميمه است ازينجهت بعد ازين ميفرمايد
والله لا يحب كل مختال فخور و خداى دوست نميدارد هر متكبرى را
كه بنعمت دنيا بر ديگران تطاول كند فخر كننده و نازنده به نعم دنيا بر اكفاء و
اقران و چون محبت مال و عظمه ان در عيون مستلزم بخلست از حقوق
واجبه ازين جهة ميفرمايد الذين يبخلون يعنى خداى دوست نميدارد
آنان را كه با وجود دنيا دارى و محبت با جمعيت اسباب دنيوى بخل
بخل ميكنند و مال را در راه خدا صرف نميكنند و يأمرون الناس بالبخل

باوجود بخل خود امر میکنند مردمانرا به بخل کردن وَمَن يَتَوَلَّ وهرکه
روی بگرداند از انفاق اموال در مواضع مفروضه و اعراض نماید از اوامر
ونواهی الهی وباز نایستد از غمگین شدن بر فایت وخوشحال گردیدن
بر وجود نعم عاجله وتکبر وبخل ورزیدن بسبب اموال دنیوی فَإِنَّ اللَّهَ
هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ پس بدرستیکه خدای اوست بی‌نیاز از وی و از انفاق
او ستوده در ذات وصفات که طول واعراض مردمان او را ضرر
نکند وبعد نهی از بخل وتکبر وبیان لطف خود میکند بر بندگان بقوله
لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ بدرستیکه ما فرستادیم فرستادگان
خود را یعنی ملایکه را بر پیغمبران بحجتهای روشن بر وحدانیت یا با معجزات
هویدا بر صدق دعوی نبوت یا با شرایع واضحه وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ
الْكِتَابَ وفرود فرستادیم با ایشان کتابها را تا بان حق از باطل مبین
شود وثواب از خطا متمیز گردد ومتضمن احکام حلال وحرام بود چون توراة
وانجیل وفرقان وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ونیز فرستادیم با ایشان
ترازو را تا قایم شوید از تعدیل یعنی بان تسویه حقوق کنند در میان یکدیگر
در وقت معاملات وانزال میزان در زمان نوح بود چنانکه در روایت
آمده که جبرئیل میزان را از آسمان فرود آورد وبنوح داد وفرمود قوم
خود را امر کن که بان وزن اشیا کنند تا در میان ایشان ظلم واقع
نشود وبعدل وراستی قیام نمایند ونزد بعضی مراد بان عدلست

بسبب انتظام امور است ویا مراد نزول امر است ویا مراد بقیام
نمودن بترازو که مستعد استیفای حقوق مردمان است بعدل
وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ وفرود فرستادیم آهن را با آدم از ابن عباس
مرویست که چون آدم از بهشت به دنیا آمد سه وصله آهن با او
بود انبر وپتک وسندان ونزد بعضی دیگر چیز سندان وتبر
ودکاز بزرگ وپتک وسوزن ابن عمر از حضرت رسالت روایت کرده
که حقتعالی چهار چیز با برکت از آسمان بزمین فرستاد آب وآتش ونمک
وآهن ونزد بعضی انزلنا بمعنی هیانا یعنی مهیا ساختیم از برای آدمیان
آهن را فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ در آهن کارزار سخت چه آلتها
که در کارزار بکار آید از وسازند چه برای دفع دشمن چون سنان
وشمشیر وپیکان وخنجر وامثال ان وخواه برای حفظ نفس چون
زره وخود وجوشن وغیر ان وبیشتر مفسران بر آن آنند که مراد
باین شمشیر است ودر تفسیر اهل البیت آمده که مراد ذو الفقار است
که برای رسول ص از آسمان نازل گشت وآنحضرت ص آنرا بحضرت امیر داد
تا با آن با دشمنان خدا اقتال میکرد ودر روایتی آن است که پیغمبر ص چوب
دو سر از درخت بگرفت بامیر المؤمنین ع داد وگفت با این جهاد کن
چون در دست گرفت از قدرت خدا واز معجزات آنحضرت آن چوب
تیغ دو سر شد بان جهاد میکرد ودشمنان خدا را میکشت حاصل کلام

ومردمان

قتال شدید با دشمنان وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ ومنفعتهای بسیار برای مؤمنان

چه قوام صناعات وحرب باهن باز بسته است وهیچ صنعتی نیست که آهن در ان دخل

ندارد ومعظم نفع او آنست که کفار را از ترس شمشیر مؤمنان هراس شد حاصل که

حقتعالی ارسال رسول فرمود تا حق را از باطل متمیز گردانند وترازو فرستاد تا معامله

وزن برنهج راستی فیصل یابد وآهن فرستاد تا از اعدای دین منزجر گردند

ونفع کلی از ان بمسلمانان رسد وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ

وتا بدانند خدای آنکس را که نصرت میدهد دین او را ویاری میکند فرستادگان

ویرا باستعمال اسلحه در جهاد یعنی تا علم او تعلق گیرد بوجود معلوم وی وظاهر گردد

بروجود مؤمنان که نصرت پیغمبر میدهد در حالت غیبت بودن پیغمبران یعنی

در وقتی که پیغمبران حاضر نباشند ایشان نصرت دین کنند ودر یاری پیغمبران

کوشش نمایند بر خلاف منافقان که در حضور پیغمبر مددکاری مینماید ودر غیبت

یار ومددکار نیستند یا مؤمنان که یاری خدا و پیغمبر میدهند در حالتیکه بدلائل

عقلیه ونقلیه تصدیق نموده اند بوحدانیت خدا بدون مشاهده اِنَّ اللَّهَ

قَوِيٌّ عَزِيزٌ بدرستیکه خدای توانا است بر هلاک گردانیدن دشمنان غالب

بر همه بحکم وفرمان واحتیاج بنصرت هیچ ناصری ندارد وامر بجهاد جهة آن است

که تا بندگان بان منتفع شوند ومستوجب ثواب دهی گردند در امتثال

امر او در ان وچون نوح وابراهیم افضل انبیاء بوده اند از جهة آنکه پدر

پیغمبرانند وجمله انبیاء از انها پیدا شده اند از اینجهة بعد از ذکر ارسال

رسل علی الاجمال تخصیص بذکر ایشان نموده فرمود وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا

وَإِبْرَاهِيمَ وبتحقیق که فرستادیم نوح نجی را بر بنات قابیل وابراهیم را

بنمرودیان وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وگردانیدیم یعنی بودیعت

نهادیم در میان فرزندان ایشان پیغمبری بطریق وحی وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ

وکتابهرا که نازل ایشان بود پس بعضی از ذریت ایشان یا بعضی از امتان

نوح وابراهیم مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ راه یافتگانند از طریق

یعنی گرویدند با انبیاء وکتب ایشان وبسیار از ایشان بیرون رفتگانند

از طریق حق یعنی نگرویده اند بکتب رسل ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِمْ پی

درآوردیم بر اعقاب نوح وابراهیم وامم ایشان ویا بر آثار نوح وابراهیم

وپیغمبرانی که معاصر ایشان بودند بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا فرستادگان پس یکدیگر

یعنی از پس نوح وهود وصالح را وعقب ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب ودیگرانرا

واز پی در آوردیم این رسل را یعنی تمام کردیم انبیای بنی اسرائیل را بِعِيسَى

ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ بعیسی که پسر مریم است وعطا کردیم او را

کتاب انجیل وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وگردانیدیم یعنی

وضع فرمودیم در دلهای آنانکه پیروی کردند عیسی را یعنی حواریین

رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مهربانی وبخشایش بر یکدیگر

یعنی شفیق ومهربان گردانیدیم متابعان وحواری عیسی را بر یکدیگر بای

وجه که ایشانرا بان مامور گردانیدیم وترغیب ایشان نمودیم در ان

بوعدهٔ ثواب یا خلق آن فرمودیم در دلهای ایشان وطریق رهبانیت
بنو د آوردن و پیدا کردن آنرا از نزد خود رهبان کسیست که ترسکاری
وپرهیزکاری او بنهایت رسیده باشد مشتق از رهب بمعنی خوف و
خشیت و رهبان چون که صیغهٔ مبالغه است بمعنی کمال خشیت و عبادت
وریاضت وانقطاع از مردمان مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ نوشته بودیم
وفرض نکرده رهبانیت را برایشان بلکه ایشان آنرا لازم نفس خود
ساخته همچنانکه نادر عبادت را لازم خود میکردانند وسبب این چنان
بود که بعضی از امت عیسیٰ بعد از رفع دست از احکام انجیل باز داشته
کافر شدند وبعضی که بردین عیسیٰ مانده بودند از میان ایشان فرار
کردند وبکوهها مترهب ومتحصن شدند صاحب کشاف آورده که جبابره
بعد از رفع عیسیٰ بر مؤمنان مستولی شدند وسه بار با ایشان در مقام
محاربه ومقاتله درآمدند وبسیاری از ایشان را بقتل آوردند واندکی که باقی
ماندند درکوهها مترهب شدند وباخلاق تمام وبعبادت حق تعالی اشتغال
نمودند ومشقتهای کلی وریاضتهای عظیم از ترک مطعمه ومشربه ونیکی
ونکاح لازم خود ساختند وحال آنکه این رهبانیت برایشان فرض نشده بود
إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ لیکن ایشان ابتداع آن کردند بجهة خوشنودی
خدا عبد الله مسعود روایت کرده که روزی ردیف حضرت پیغمبر بودم گفت
که ابتداع رهبانیت ترسایان چگونه بود گفتم الله ورسوله اعلم اند فرمود

که جبابره

که بعد از حضرت عیسیٰ جباران وارکان ایشان معاصی وفسق را آشکار کردند
ایشان را زجر کردند ومستزجر نگشتند وبایشان سه بار جهاد کردند تا بسیاری
از اهل ایمان کشته گشتند ومعدودی چند ماندند گفتند که بعبادت خدا
اشتغال نمائیم بآن وجه تا نبی آخر الزمان که عیسیٰ وعده داده است
مبعوث شود چون آن مبعوث شد بعضی بآن ایمان آوردند وبعضی
کافر شدند چنانکه میفرماید فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا پس رعایت
نکردند نیک همه ایشان رهبانیت را همچنانکه سزاوار
نگهداشت آن بود بلکه اکثر به تثلیث قایل گشته وعیسیٰ و قرآن را منکر
شدند واندکی از ایشان از منهج متابعت مسیح منحرف نشده حضرت
رسالت را دریافتند وبدو اسلام آوردند بشرف متابعت سید انام
سرافراز گشتند وگویند معنی آن است که نذری در رهبانیت کرده بودند
رعایت نکردند ووفا بآن ننمودند بلکه در آن تقصیر کردند وبر آن ثابت
قدم نشدند مقوی قول اول است اینکه در حق ایشان میفرماید که
فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ پس دادیم آنان را که ایمان آورده بودند از
جماعت رهبانان بحضرت رسالت مزد ایشان که مثوبت بسیار
وکرامت بیشمار است وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ وبسیاری از ترسایان
بیرون آمده کافرانند از دایرهٔ ایمان ونیز از ابن مسعود روایتست که روزی
نزد رسول رفتم فرمود یا ابن مسعود جماعتی که پیش از شما بودند بهفتاد ودو فرقه شدند

یک فرقه ایشان ناجی وباقی هلاک گشتند یکی از ان فرقه بودند که بجبابره
مقاتله کردند بردین عیسی وفرقهٔ دیگر انها بودند که طاقت نداشتند ودر بلاد
منتشر شده مترهب گشتند ایشانند که حقتعالی درحق ایشان فرمود که ورهبانیة
ابتدعوها ما کتبناها علیهم بعد ازان فرمود هرکه بمن ایمان آورد وتصدیق من نمود در
تابع من شد حق رعایت ورهبانیت کرده وهرکه ایمان نیاورد از جملهٔ الکافران
وخاسران است پس فرمود لا رهبانیة فی الاسلام در دین اسلام رهبانیة
نیست بلکه رهبانیه امت من هجرتست وجهاد ونماز وروزه وزکواة وحج
وعمره وتکبیر کفتن بر بلندیها درحین احرام وبعد از احوال حواریین خطاب
میکند باهل کتاب که ایمان آورده بودند بقوله یا ایها الذین آمنوا
اتقوا الله وآمنوا برسوله ای آنانکه گرویده اید برسولان گذشته
بترسید از خدای وایمان آورید بفرستاده او که محمد است یؤتکم کفلین
من رحمته ویجعل لکم نورا تمشون به تا بدهد شمارا دو نصیب
از بخشایش خود یکی برای ایمان بانبیای گذشته ویکی برای ایمان بمحمد
وتا بگرداند یعنی مقرر کند برای شما روشنی که بروید بدان بر صراط وبه بهشت
رسید ویغفر لکم والله غفور رحیم وتا بیامرزد برای شما گناهان
سابقهٔ شمارا از کفر ومعاصی وخدای آمرزنده است مؤمنان را مهربان
برایشان ودر تفسیر اهل البیت آورده که مراد بکفلین حسن وحسین اند
ونور علی ابن ابی طالب یعنی ایمان آرید برسول خدا تا او سبحانه وتعالی

حسن وحسین کرامت فرماید ونور علی از صراط بگذرید از سعید خیر وعنزه
مرویست که حضرت پیغمبر جعفر ابن ابی طالب را با هفتاد سوار بجانب نجاشی
فرستاد تا اورا بدین اسلام دعوت کنند جعفر بجانب او رفت واورا بدین
اسلام ترغیب نمود وی اجابت دعوت کرده اسلام آورد وچهل کس
از اهل مملکت او که ایمان آورده بودند از او اذن طلبیدند که بشرف
صحبت حضرت رسالت مشرف شوند وی ایشانرا اذن داد با جعفر
بمدینه آمدند در وقتیکه آنحضرت بتهیهٔ جنگ احد مشغول بود وچون فقر و
احتیاج اصحاب وفقد اسباب قتال ازیشان مشاهده کردند از جناب
نبوت مآب اذن طلبیدند که مراجعت کنند واموال خودرا آورده
صرف مسلمانان نمایند حضرت رخصت ایشان داده معاودت نمودند
واموال خودرا آورده باهل اسلام قسمت کردند حقتعالی درحق ایشان
این آیت فرستاد که الذین آتیناهم الکتاب تا آخر پس کفار اهل
کتاب بعد از استماع یؤتون اجرهم مرتین فخر کردند بر اهل اسلام که هرکه
ایمان بکتاب ما وکتاب شما دارد اورا دو اجر است واما انکه ایمان
بکتاب شما دارد وبکتاب ما ایمان ندارد اورا یک اجر است پس نیست
چگونه شما بر ما مزیت فضل داشته باشید بلکه ما بفضیلت ومزیت اولی‌تر
باشیم حقتعالی این آیت فرستاده که ای کسانیکه ایمان آورده اید از خدای
بترسید ودر ایمان آوردن بمحمد ثابت قدم باشید تا خدای بدهد شمارا

تا خدای بدهد بشما آنچه وعده داده است بمؤمنان اهل کتاب از اعطای
کفلین یعنی اجر شما را کمتر از اجر ایشان نکردند زیرا که شما مثل ایشان اید
در قول لانفرق بین احد من رسله و بعد از ان فرمود لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ
الْكِتَابِ یعنی خدای مؤمنان را دو بخشش نور و مغفرت میدهد تا آنکه
بدانند اهل کتاب أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ
که بتحقیق و یقین قادر نیستند بر چیزی از فضل خدا یعنی از ان کرامتهای که برای مؤمنان
مذکور شده بران قادر نشوید زیرا که رسیدن بان کرامتها فرع ایمان
ایمان است بسبب کاینات و ایشان باین سعادت مستعد نشده اند
پس ازین عطیات محروم باشند وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ
مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای خداوند فضل بزرگ است
یعنی مالک نعمت تمام و عطای مالا کلام که فرا رسیده بخواص و عوام از
مجاهد منقولست که اهل کتاب میگفتند که نزدیک شد که پیغمبری پیدا
شود که صد زنند دستها و پایها قطع کند و زعم ایشان ان بود که ان پیغمبر
از ایشان است و چون از میان عرب پیدا شد بر و حسد بردند و بوی ایمان نیاوردند
و حق تعالی آیت لئلا یعلم فرستاد یعنی تا بدانند کرامت نبوت و منصب
رسالت که محمد اختصاص یافته در تحت قدرت ایشان نیست
تا بهر که مدعای ایشان باشد دهند تمام شد تفسیر سوره حدید والسلام

سورة المجادلة

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که روزی خوله بنت ثعلبه که از انصار بود از قوم خزرج نماز میگذارد
و چون حسن الجسم بود شوهرش اوس ابن صامت که برادر عباده بود در حال
رکوع و سجود در وی نگاه کرد شهوت بر وی غالب شد و چون از نماز فارغ شد
خواست تا با وی خلوت کند وی از جهت مانعی از استمتاع امتناع نمود
اوس چونکه از خفت عقل حاد خو بود ازین معنی در غضب شد و او را گفت
انت کظهر امی تو بر من چون پشت مادر منی و این را ظهار گویند
و متضمن حرمت وطی است تا هنگامی که کفارت بدهند و جاهلیت
طلاق بظهار و ایلا واقع میشد اوس بعد از لفظ پشیمان شده خوله را
گفت گمان من چنان است که بر من حرام شدی خوله گفت از رسول علیه السلام
استفسار این معنی کن گفت مرا حیا مانع میشود پس خوله بجناب
نبوت ماب آمده در حینی که عایشه سر آنحضرت میشست
و گفت یا رسول الله اوس در وقتی که مرا بنکاح خود در می آورد جوان
بودم و خداوند مال و عشیرت بسیار و الحال که مال مرا خورده و فرزندان
بسیار از من آورده و شباب جوانی من بصبح پیری مشرف شده و
اهل من از من متفرق شده اند مرا مثل مادر خود گردانیده و من نمیدانم
که با فرزندان چه چاره کنم اگر با او گذارم ضایع شوند و اگر نزدیک خود
نگاه دارم بسبب جوع هلاک شوند حالی ظهار نادم و پشیمان گشته آیا

آیا درین باب هیچ تدبیری هست که موجب اجتماع و مواصله ما شود حضرت
فرمود که گمان نمیبرم مگر که تو بروی حرام شده خوله گفت از کثرت اطفال
و خوردی ایشان و مفارقت او که مدتی مدید انیس او بود بغایت
غمناک شد دیگر باره با پیغمبر ص اعاده الکلام کرد و همان جواب شنید
گفت پس شکایت درویشی و پریشانی و بیکسی خود بخدا عرض میکنم
رسول ص فرمود بظاهر شرع بروی حرامی و خدای در باب تو حکم
نفرستاد پس خوله روی نیاز را بآسمان کرده گفت اللهم انی اشکو
الیک فاقتی و وحدتی فانزل علی لسان نبیک ما فیه خلاصی و راحتی
یعنی بار خدایا بدرویشی و بیکسی من نظر کن و انچه صلاح و راحت
من در آنست بر پیغمبر خود اخبار نمائی این میگفت و عایشه سر رسول را
میشست پس دیگر باره با رسول گفت یا رسول الله در کار من فکری
کن و بر حال من رحمی نمای عایشه گفت مجادله و الحاح را کوتاه کن که
وحی بر رسول ص نازل گشته علامت وحی آنحضرت بود که در انوقت مانند خواب
وی را عارض میشد چون عایشه نیمه سر آنسرور را بشست باخود آمد
و خوله را امر کرد که شوهر خود را حاضر کن بعد از ان این چهار آیت را تلاوت نمود
که قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها و تشتکی الی الله ...
بتحقیق که شنود خدای سخن ان زن را که مجادله میکرد با تو در کار شوهر خود
و شکایت خود را برمیداشت بخدای تا و خدای میشنود مراجعت کلام شما

ومقابله در خطاب یعنی باز گردانیدن سخن یکدیگر را و جواب یکدیگر گفتن
درباب لفظ ظهار که تو میکنی با این زن که بر شوهر خود حرامی و وی میگفت
مرا طلاق نداده ان الله سمیع بصیر بدرستیکه خدای شنونده است
اقوال مردمان را بینا باحوال ایشان مرویست که چون عایشه این آیت
بشنید گفت بزرگوار آن خدائی که هیچ آوازی از ان پوشیده نشد و بعد از ان
مقدمات در حکم ظهار میفرماید که الذین یظاهرون منکم من نسائهم
آنان که ظهار کنند از شما از زنان خود یعنی بزن خود گویند که تو
بر من چون پشت مادر منی ما هن امهاتهم الا نیستند آن زنان
در حقیقت مادران ایشان و چون میان این زنان و مادران مباینت
عظیمست و بگفتن اینکلمه مادر ایشان نمیشوند ان امهاتهم الا
اللائی ولدنهم نیستند مادران ایشان مگر زنانی که زاده اند
ایشانرا پس در حرمت مشابه ایشان نیستند مگر ان زنان که صحابه
ملحق بایشان گردانیده از ازواج نبی و مرضعات پس تشبیه مذکوره زوج
بمادر نمیشود و انهم لیقولون منکرا من القول و زورا بدرستیکه مردان
ظهار گوینده هر آینه میگویند انکار کرده شده از سخن یعنی سخنی ناشناخته
و نادانسته در شروع چه احکام شریعت منکر آنست و دروغ باطل و منحرف
از حق زیرا که هرگز زوجه مادر نباشد و ان الله لعفو غفور بدرستیکه
خدای عفو کننده است مر گناه توبه کنندگان را اینقول آمرزنده

مر ایشان را با بجای کفاره و احکام متعلقه درین باب و مسایل
متفرقه بران حواله بمنهج الصادقین است و بعد از بیان انکار ظهار تبیین
حکم ان میفرماید که و الَّذِینَ یُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ و انانکه در
جاهلیت عادت ایشان این بود که مظاهر کرده باشند از زنان خود
پس ان را قطع نماید باسلام ثُمَّ یَعُودُونَ لِمَا قَالُوا بعد از ان
باز کردند بسوی انچه کفته اند یعنی بار دیگر از ا اعاده نمایند در زمان
اسلام فَتَحْرِیرُ رَقَبَةٍ بالذین پس بر ایشان است آزاد کردن
بندهٔ و میتواند بود که مراد اهل ایمان باشند و مراد بعود دن رجوع باشد
بان بر وجه تدارک و معنی انکه مؤمنانیکه مظاهر کننده بزنان خود و بعد از
ان باز کردنه بتدارک و تلافی انچه آن قول مقتضی ان بود و بنقض ان
میل نمایند پس بر ایشان است آزاد کردن بنده و مذهب امامیه ان است
که مراد بعود اراده وطیست با نقض قول ظهار چه وطی و ابطال قول ظهار
هیچ کدام جایز نیست مگر بعد از کفارت و جمیع علمای ما قایلند بشرطیه
ایمان در آن بندهٔ یا در حکم ایمان از اطفال مؤمنین و آزاد کردن
چنین بندهٔ واجب مِنْ قَبْلِ أَنْ یَتَمَاسَّا ذَٰلِکُمْ تُوعَظُونَ بِهِ
پیش از انکه مس یکدیگر کننده مرد مظاهر و زن مظاهر عنها و تمتع گیرند از ا
و مراد از مس جماع است بر مذهب حق این حکم بکفارت که مامور شدید
بان که پند داده میشوید بدان تا باز ایستید از تلفظ بدین لفظ منکر

والله

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ و خدای بانچه میکنید داناست و برو
پوشیده و پنهان نیست و وجوب آزاد کردن بنده در حین
قدرت مرد مظاهر است بران فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیَامُ شَهْرَیْنِ
مُتَتَابِعَیْنِ هر که نیابد بنده پس بر وست روزه داشتن دو ماه
پی در پی یعنی اتصال ماه اول بماه دیگر پس اگر یکماه دیگر در بیاپی
روزه بدارد بعد از ان باقی متفرق می تواند که روزه میدارد و ای
دو ماه روزه می باید داشت مِنْ قَبْلِ أَنْ یَتَمَاسَّا فَمَنْ لَمْ
یَسْتَطِعْ پیش از انکه یکدیگر را مس کنند بمباشرت پس هر که نتواند
روزه داشتن بر طریق مذکور بجهة مرض یا کبر سن فَإِطْعَامُ سِتِّینَ
مِسْکِینًا پس بر وست طعام دادن شصت مسکین هر یکی را
است نصف صاع از غالب قوت و اگر قادر نباشد مدی از ان
بدهد ذَٰلِکَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فرض کرده
خدا این بیان یا تعلم احکام یا تصدیق کنید بخدا و فرستاده او
در قبول شرایع و ترک انچه بران بودید در زمان جاهلیت
وَتِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْکَافِرِینَ عَذَابٌ أَلِیمٌ و این
حکمها حدهای خدای است که از ان در نتوان گذشت و مر ناگروندگان
است که قبول حدود الهی نکنند عذابی دردناک در آخرت
آورده اند که بعد از نزول این آیت پیغمبر اوس را مخیر ساخت میان

طلاق و امساک وی اوس امساک اختیار کرد آنحضرت فرمود بجهة
کفاره وی رقبهٔ آزاد کن گفت غیر ازین رقبه رقبه ندارم و اشارت
بخود کرد رسول ص فرمود رقبه بخر گفت یا رسول مال من اندکست و رقبه
گران بها رسول ص فرمود که توانی که دو ماه پی اپی روزه بداری گفت
طاقت ان ندارم زیرا که اگر من در روزها دو بار طعام نخورم رنجور
میشوم و چشمم تاریک میگردد فرمود میتوانی که شصت مسکین را طعام
دهی گفت لا والله درین دیار هیچکس از خود مسکین تری نبینم پس حضرت
از مال زکواة پانزده صاع بوی داد و امر کرد تا باهل استحقاق رساند
گفت یا رسول الله فقر و فاقه من بیش از ان جماعتست این زاید را
برفع خواهی کرد حضرت تبسم فرمود او را امر کرد باستغفار بعد از ان
ایشان را مواصلت داد و این کلام دال است برانکه در حین عجز
از کفارت ثلثه استغفار کافیست و این موافق بمذهب ماست
و منقول از حضرت صادق ع و بعد از بیان حدود و ظهار انذار کسانی میفرماید
که از حدود شرع تعدی مینمایند بقوله ان الذین یحادون الله
و رسوله کبتوا کما کبت الذین من قبلهم بدرستیکه آنان
که شقاق و خلاف میکنند با خدا و رسول ص او و اوامر و نواهی ایشان را
بیکسو نهاده اند و اختیار حدودی میکنند که غیر حدود ایشان باشد نگون
و خوار کرده شوند همچنانکه ذلیل و خوار گردانیده شدند آنانکه پیش از ایشان

بودند

بودند از کفار یعنی همچنانکه کفار امم ماضیه که اذای رسل بودند هلاک
گردانیده شدند و بعذاب الهی گرفتار شدند ایشان نیز بهلاکت
دنیوی و اخروی گرفتار شوند وقد انزلنا آیات بینات
بتحقیق که فرستادیم آیتهای روشن که قرآنست و سایر معجزات
داله بر صدق نبوت پیغمبر ص وللکافرین عذاب مهین
و مر کافران راست در دنیا عذابی خوار کننده و رسوا سازنده
که عزت و تکبر ایشان در هم شکند از قتل و سبی یا مر ایشان راست
عذابی خوار سازنده یوم یبعثهم الله جمیعا در روزی که
برانگیزاند خدای ایشان را که یکی غیر مبعوث نماند فینبئهم
بما عملوا پس خبر دهد خدای ایشان را بر رؤس الاشهاد بانچه
کرده باشند بجهت تشهیر حال ایشان و توبیخ و تخجیل ایشان و تقریر
عذاب ایشان و ایشان بسبب این خجالت و رسوائی تمنای ان
کنند که بسرعت هرچه تمام تر بدوزخ روند احصاه الله ونسوه
شمرده و نگاه داشته باشد خدای عمل خود احاطه جمیع عدد عمل
ایشان نموده که هیچ چیز از ان از علم او غایب نباشد و فراموش
کرده باشند ایشان آن را بجهت کثرت ان یا تهاون نمودن
بان والله علی کل شیء شهید و خدای بر همه چیز از احوال و اعمال
بندگان حاضرست یعنی عالم بجمیع آن پس همه را بر وفق عمل

مکافات دهد در کشاف آورده که روزی ربیع ابن عمرو حبیب
برادر او با صفوان بن امیه مکالمه میکردند یکی گفت آیا خدا میداند آنچه
ما میگوئیم دیگری گفت بعضی را میداند و بعضی را نه و ثالث گفت اگر
بعضی را میداند همه را میداند زیرا که مانعی ندارد در دانستن چه او
غالب بالذاتست پس او را همه معلوم خواهد بود آیت آمد که الم تر ان الله
یعلم ما فی السموات وما فی الارض آیا ندانسته انرا که خدای
میداند آنچه در آسمانهاست از ملایکه و نجوم و ارواح و غیر آن و آنچه
در زمین است از معدنیات و حیوانات و سایر جمادات ما یکون من
نجوی ثلثة الا هو رابعهم نباشد یعنی واقع نشود راز گفتن
سه کس مگر که خدای چهارم ایشان است در عالمیت او بان راز
یعنی علم او رفیق آنهاست و محیط و مطلع بر ایشان ولا خمسة الا
هو سادسهم و نه راز گفتن پنج کس مگر که او ششم ایشان است
بدانش و بینش خود بر آن نجوای ایشان [illegible] ولا ادنی
من ذلک ولا اکثر الا هو معهم و نه کمتر از سه عدد و نه
بیشتر از پنج کس مگر که او با ایشان است بعلم خود با چیزی که در میان ایشان
جاری میشود اینما کانوا ثم ینبئهم بما عملوا یوم القیمة
ان الله بکل شیء علیم هر جا که باشند خواه در اقطار السموات و
خواه در نواحی زمین زیرا که علم او باشیا مکانی نیست تا باختلاف

امکنه

امکنه تفاوت کند پس خبر دهد ایشان را بآنچه کرده اند در دنیا در روز
رستخیز بجهت تفضیح و تشهیر ایشان و تحقیق آنچه مستحق آن اند از
جزای اعمال بد رستیکه خدای بر همه چیز از گفتار و کردار و حالات چه علم او
بهمه معلومات یکسانست پس حالات اهل آسمانرا چنان داند که حالات
اهل زمین را و علم او بخفیات امور بر آن وجه احاطه کرده بجلیات آن
تخصیص عدد این بذکر بجهت خصوص واقعه است یعنی متناجیان سه کس
بودند چنانکه گذشته یا بجهت آنکه خدای وتر است و محبت وتر و ثلثه اول
او تار است از ابن عباس مرویست که جهودان و منافقان را عادت
بود که چون حضرت پیغمبر ص سریه فرستادی و خبر ایشان دیرتر آمدی بر
راه مؤمنان یا نزدیک ایشان نشستندی و با یکدیگر راز گفتندی و
بگوشه چشم بدانها که در میان آنها قومی درنشستندی نگاه کردندی امر
بعجز در میان آوردندی و مؤمنان در گمان افتادندی که مگر ان لشکر را
کاری افتاده از قتل و هزیمت و موت و [illegible] اند و چنانکه شنیدندی
این خبر با شرور رسید ایشان را از آن نهی فرمود انها دو سه روزی
اجابت کرده دیگر باره بهمان منوال بتناجی مشغول شدند آیت آمد
که الم تر الی الذین نهوا عن النجوی آیا نمی بینی و نمینگری
بسوی آنانکه باز داشته شدند از راز گفتن با یکدیگر یعنی ایشان را نهی
کردند از ان ثم یعودون لما نهوا عنه پس باز میگردند بچیزی را

که نهی کرده شده بودند ازان ویتناجون بالاثم والعدوان
ومعصیت الرسول وراز میکردند از روی عناد وستیزه بانچه ازینها
مائم میسازد از آزار مومنان وعیب ایشان ومتعدی نمودن وظلم
کردن در حق اهل ایمان که ان اندوهناک ساختن ایشانست ونافرمانی
پیغمبر بیکدیگر وصیت کردن بمخالفت قول او وباک نداشتن از کلام
او آورده اند یهودان نزد پیغمبر می آمدند ومیگفتند که السام علیک
وسام در لغت ایشان موتست یا قتل با شمشیر وانحضرت در جواب
فرمودی که علیکم روزی نیز آنسرور آمدند وچنین گفتند عایشه گفت بر شما باد
سام یعنی مرگ ودرد وخشم خدا ودوری از رحمت خداوند ونزدیک بلعنت
وغضب او ورسول خدا فرمود ای عایشه آهسته باش ونرم خوئی کن
که خدا رفق را دوست میدارد عایشه گفت یا رسول الله مگر نشنیدی
که چه گفتند فرمود که نشنیدی که رد کردم سخن ایشان را بر ایشان وگفتم
بر شما وهرچه بمن گفتید کلام من در باره ایشان مستجابست نه از ایشان
در باره من پس حقتعالی آیت فرستاد که واذا جاؤک وچون بیایند
جهودان بسوی تو حیوک تحیت گویند ترا بما لم یحیک به الله
بانچیزی که تحیت نگفته ترا بآن خدای یعنی که خدا نگفته ترا که سلام
علی عباده الذین اصطفی وایشان میگویند که السام علیک
ویقولون فی انفسهم ومیگویند درمیان یکدیگر لولا یعذبنا
الله چرا عذاب نمیکند خدای ما را بما نقول بانچه میگوئیم نسبت

به پیغمبر

به پیغمبر او یعنی اگر نبی بودی بایستی که برین اهانت که با او میرسانیم
خدای ما را عذاب کردی حقتعالی در جواب ایشان میفرماید که حسبهم
جهنم بس است ایشانرا دوزخ از برای عذاب یصلونها در
آیند دران فبئس المصیر پس بد جایی بازگشتید دوزخ چه آن متضمن
انواع عذاب ونکالست بعد ازان مومنانرا از آن نهی میکند
که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید اذا تناجیتم
چون راز گوئید بایکدیگر فلا تتناجوا بالاثم والعدوان
پس راز مگوئید بگناه وتعدی وبیداد ومعصیت الرسول
ونافرمانی رسول چنانکه منافقان وجهودان میگویند وتناجوا بالبر
والتقوی وراز گوئید به نیکوکاری وپرهیزکاری از آنچه خیر
مسلمانان دران باشد وموجب معصیت رسول نباشد واتقوا الله
وبترسید از خدای در هر کاری که کنید الذی الیه
تحشرون بسوی او حشر کرده خواهید شد وشما را بر کردارها
جزا خواهد داد انما النجوی جز این نیست که ان راز گفتن
باثم وتعدی وعصیان من الشیطان از وسوسه شیطانست
که ان را در نظر شما می آراید وشما را بران میدارد و وسوسه میکند
لیحزن الذین آمنوا تا اندوهناک گرداند مومنان را ولیس
ونیست شیطان با تناجی ایشان بضارهم شیئا ضرر رساننده

مؤمنان بچیزی إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بفرمان خدا و بمشیت او
و مصلحت او که ضرر و حادث از مرگ و غیران با قارب و خویشان
ایشان رسد با نوجه که در غزا مغلوب شوند و نزد ان حال
موت بر ایشان منقضی گردد و موجب حزن مؤمنان شود و گویند
اذن بمعنی علمست یعنی ذات خدای بوقوع موت بر ایشان از موجب
حزن شماست وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ
پس باید که توکل کنند مؤمنان شود و مهم خود را با حق گذارند و از راز
گفتن جهود و منافقان که کردار ایشانرا اعتباری نیست باک ندارند
ابن مسعود از حضرت پیغمبر روایت کرده که هرگاه شما سه کس باشید
که دو کس راز مگوئید بدون و صاحب خود که شخص سیمین است که موجب
حزن و اندوه او میشود و اگر چهار باشید یا بیشتر راز گفتن روا است جهت
انکه دو کس روا دارند که از هر یکی از ایشان رو میگردانند از قتاده نقلست
که اصحاب الرسول بجهت یکدیگر ضنت مینمودند و هرگاه میدیدند که کسی اراده
نشستن دارد او را جای نمیدادند روز جمعه پیغمبر در صفه مسجد نشسته بود
و انجا چندان وسعتی نداشت جمعی از اهل بدر که از جمله ایشان ثابت بن
قیس بن شماس بود بمجلس حضرت در آمدند دیدند که اصحاب گرد اگرد
انحضرت را فرو گرفته اند گفتند السلام علیکم یا ایها النبی و رحمة الله و برکاته
حضرت جواب سلام انها باز داد پس سلام بر اصحاب کردند ایشان نیز

جواب دادند و چون جای خالی نا دیدند در میان مسجد بر پای ایستادند
و انتظار میکشیدند که ایشانرا جای دهند کسی ایشانرا جای نداد
و حضرت اصحاب بدر را نکو داشتی بجهت سبقت ایمان و علم ایشان
چون دید که هیچکس ایشانرا جای نداد همه بدین حال برو شاق آمد
و فرمود که ای فلان و فلان برخیزید ایشان از روی کراهت برخواستند
و جای باهل بدر بگذاشتند منافقان مجال یافته درینباب آغاز کنایت
و شکایت کردند که شما میگوئید که صاحب ما عادلست و حال انکه جمع سابق
برخیزانید و جماعت مسبوق را بجای ایشان نشانید و این مخالف
عدالتست و ندانستند که سبقت در نفس الامر بایمان و علمست نه
باسباق بمجلس و حضرت عزت استصواب پیغمبر خود کرده آیت
فرستاده که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید بخدا و رسول
إِذَا قِيلَ لَكُمْ هرگاه گفته شود مر شما را تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ
جای فراخ کنید در مجلس از برای یکدیگر در نشستن مراد اسم
جنس است و عام مجالس خوانده دالست برین و گویند مراد مراکز
غزات است کقوله تعالی للقتال اصل که هرگاه شمارا گویند که فراخ
کنید جای یکدیگر را بجهة ذکر خدا یا تلاوت یا نماز یا جای حرب را
فَافْسَحُوا پس جای گشاده کنید بر مردمان يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ
تا گشاده گرداند خدای برای شما در قبر یا در بهشت منزلهای یا وسعت

یا دلهای شمارا منشرح گرداند بازاله تضایق و تزاحم یا هر چیزی که
دران اراده تفسح داشته باشید از مکان و رزق و انشراح صدر
وغیران در موضع آورده که جمعی در مجلس پیغمبر نشسته بودند و چون بیگانه
ازایشان را بعضی بیرون میطلبیدند نخواستی که برخیزد چه هر یک
ازایشان خواستی آخر کسی باشد که از مجلس بیرون آید آیت آمد وَاِذَا
قِیلَ و چون گویند شمارا ای اهل ایمان که اَنْشُزُوا برخیزید پس
برخیزید و در بعضی تفاسیر آمده که معنی آیت آنست که چون ندا کننده
که برخیزید بشتابید بنماز جمعه پس برخیزید و بشتابید بنماز یَرْفَعِ اللّٰهُ
الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ برداردخدای آنانرا که گرویده اند از شما بسبب
امتثال امر خدا و رسول وَالَّذِینَ اُوتُوا الْعِلْمَ و آنرا که داده شده
علم با احکام شرایع ایمان دَرَجَاتٍ درجهای ارجمند و مرتبهای بلند
تخصیص اهل علم بذکر با آنکه از جملهٔ مؤمنان اند بجهت زیادتی اختصاص
ایشانست برفع درجات از قبیل و ملائکته و کتبه و رسله و جبریل و میکائیل پس گوییا
چنین فرموده که یرفع اللّه المؤمنین خصوصا العالمین درجات یعنی بلند
گرداند درجات مؤمنانرا بنصرت و حسن ذکر در دنیا باعطای غرفات
جنان در عقبی خصوصا اهل علم که درجات ایشانرا بلندتر گرداند از درجات
مؤمنانی که بیعلم باشند پس مؤمن عالم افضل باشد از مؤمن بیعلم و لهذا
حضرت پیغمبر اهل علم را مقدم مینشانید بر غیر ایشان مرویست که چون عبد اللّه

مسعود

مسعود این آیت میخواند میگفت بفهمید این آیت را و رغبت کنید در علم
و از پیغمبر منقولست که فضل عالم بر عابد چون فضل ماه بدرست بر ستارگان
و نیز فرمود که روز قیامت سه کس را رخصت شفاعت دهند انبیارا
بعد از ان علما را بعد از ان شهدا را پس چه بزرگست مرتبه علم که تالی
نبوتست و شهادت و افضلیت علما بر شهدا ازین حدیث نیز معلوم
توان کرد که مداد العلماء افضل من دماء الشهداء یعنی مداد عالمان فاضلتر است
از خون شهیدان و نیز فرمود که فضل عالم بر سایر مردمان چون فضل منست
بر ادنای ایشان از ابن عباس مرویست که علما را هفتاد درجه است
بر بالای درجهای مؤمنان که میان هر درجه پانصد ساله راه باشد
و از ابی ذر نقلست که حاضر شدن در مجلس عالم افضلست از هزار
رکعت نماز گذاردن و عیادت هزار مریض کردن و نزد هزار جنازه حاضر
شدن گفتند یا رسول از قرائت قران نیز افضلست فرمود
قرائت قران نفع نمیدهد مگر بعلم و نیز از ابن عباس مرویست که
سلیمان پیغمبر را مخیر ساختند میان علم و ملک وی اختیار علم کرد
پس ببرکت و یمنیت علم مال و ملک نیز باو ارزانی داشتند و
نیز انحضرت فرمود که من عالمم و همهٔ عالمانرا دوست میدارم و ابو
امامه باهلی از انحضرت نقل کرده که صلوات میفرستند ملائکه و
جمع اهل آسمان و زمین تا آنکه مورچها در سوراخهای خود و ماهیان

درآب بر کسی که مردمانرا تعلیم میدهد بامور شرعیه و نیز فرمود که هر که بجهة
طلب علم در راهی رود حق تعالی راه جنت را باو نماید و نیز در رفتن مومن
در طلب علم ملائکه اجنحه خود بگسترانند تا او پا بر انجا نهد و درود و جمیع اهل
آسمان و زمین برای او استغفار کنند و همچنین نیز ماهیان در آب و
نیز از دما ثورست که هر که یک مسئله را تعلیم غیر کند حق تعالی در روز قیامت هزار
قلاده نور در گردن او بیاویزد و هزار شهر در بهشت از برای او بنا کند و بعدد
هر موئی که در بدن اوست حجی و عمرهٔ برای وی بنویسند از امیر المؤمنین ع
منقولست که علم بهترست از مال زیرا که علم نگهبان تست و تو نگهبان مالی
واین دو بیت از و منقولست شعر رضینا قسمة الجبار فینا لنا علم وللاعداء مال
وان المال یفنی عن قریب وان العلم باق لایزال و در فضیلت علم
همین قدر کافیست که حقتعالی خطاب فرموده بحبیب خود که وقل رب زدنی
علما و از کلام بعضی حکماست چه چیز را دریابد انکس که ازو علم فوت شود و چه
چیز را فوت کند انکس که علم را دریابد در کشف الاسرار از ابن مسعود نقل کرده
که گفت او زاعیرا در خواب دیدم گفتم مرا خبر ده از عملی که بهترین اعمال است تا بدان
متقرب شوم بخدا گفت هیچ درجه بلند تر از درجهٔ علما ندیدم و از گذشت آن
درجهٔ اندوهناکان و ازاینجا معلوم شد که علمای دین هم در دنیا بمزیت
مرتبت و شرف وراثت انبیاء اختصاص دارند و هم در عقبی درجه
و مرتبه و مرافقت اصفیا والله بما تعملون و خدای بانچه شما میکنید

ازافعال

از افعال و اقوال خبیر و داناست پس همه را بر وفق عمل جزا و سزا خواهد
داد از ابن عباس و مقاتل منقولست که مردمان بسیار نزد سید مختار تردد
میکردند و سؤال از رسول خدا ص مینمودند و سخنانی که موجب ملال آنحضرت میشد در مجلس میگفتند
و از آنجا که خلق عظیم وی بود منع ایشان نمیفرمود و از جملهٔ اغنیا جمعی آمدند و
صحبت طویل با آنحضرت میکردند و بجهت نشستن ایشان در مجلس برای فقرای
صحابه جای در مجلس نمیماند و اینجهة نیز آنحضرت کراهت داشتی و اظهار آن
نکردی حقتعالی خواست که پیغمبر خود را از این مشقت و ملال برهاند و ان کثرت را
بخفت تبدل نماید این آیت فرستاد که یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم
الرسول فقدموا بین یدی نجویکم ای گروه آنانکه ایمان آورده اید چون
راز گوئید رسول را پس پیش دارید میان دو دست رازتان صدقة ذلک
صدقه دادن بمستحقان این صدقه دادن قبل از نجوی خیر لکم و اطهر
بهترست مر شمارا در دین و پاکیزه تر برای آنکه بآن از گناهان پاک شوید
علی بن علقمه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که چون این آیت نازل شد
و حضرت رسول ص بر اصحاب خواند همه مردم از نزد وی پراکنده شدند و رسول خدا
تنها ماند و ان ازدحام بخلوت مبدل گشت و رسول خدا مرا طلبید و فرمود چه مصلحت
میبینی که تعیین کنم هر یک مردمان یکدینار صدقه دهند گفتم یا رسول الله طاقت
این ندارند فرمود پس چه بدهند گفتم حبه یا شعیره از دنیا فرمود انکه تو بهره حظ
تو از دنیا اندکیست پس اینحال بر ایشان دشوار آمد فقیر بجهت عسر و غنی بسبب

بخل ترک ملازمت رسول کردند و من از مال دنیا یک دینار داشتم از ابده درهم
کردم و هر روز درهمی صدقه میدادم و با رسول راز میگفتم و مسایل میپرسیدم
در خلوت با وحدت حضور بر اسرار علوم واقف میشدم در کشف آورده که
عبد الله عمر کوفی از پدر خود روایت کرده که او گفت علی سه چیز دارد که اگر یکی از
ان داشتمی مرا دوست تر بودی از شتران سرخ موی یکی تزویج فاطمه سلام الله علیها
دویم عطای رایت بوی در روز خیبر در روایت حدیث در حق وی که لاعطین
رایت غدا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرار غیر فرار سیم آیت نجوی چون
فرود آمد هیچکس بران عمل نکرد الا علی موافق و مخالف از امیر المؤمنین علی
روایت کرده اند که ان حضرت فرمود که از کتاب خدا آیتی فرود آمد که هیچکس
از مسلمانان بران کار نکرد قبل از من و بعد از من و بسبب عمل کردن من بان
حق تعالی تخفیف نمود از امت و از سر این حکم درگذشت و جامع صحاح نیز آورده
که هیچکس از صحابه عمل نکرد باین آیت بغیر از علی و این دلیل روشنست بر افضلیت
او بر سایر صحابه و تفصیل این سمت در منهج الصادقین بتحریر دلپذیر مرقوم گشته
و بعد از ان حق تعالی این حکم را منسوخ ساخته بر فقرا و اغنیا را رخصت داده بدون
صدقه با رسول نجوی کنند اول در حق فقرا فرمود که فَاِنْ لَمْ تَجِدُوا
پس اگر نیابید چیزی را که صدقه بدهید فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ پس بدرستیکه
خدای آمرزنده است یعنی درگذشته از کسیکه بی صدقه راز گوید رَحِیْمٌ
مهربانست و بنده را تکلیف مالایطاق نفرماید بعد از ان اغنیا را بطریق

خطاب

خطاب میفرماید ءَاَشْفَقْتُمْ آیا ترسیدید از درویشی اَنْ تُقَدِّمُوا
انکه پیشی بدهید بَیْنَ یَدَیْ نَجْوٰیکُمْ صَدَقٰتٍ نزد راز گفتن خود
صدقهها را یعنی هر چیزی را بصدقه بدهید کنید فَاِذْ لَمْ تَفْعَلُوا پس چون نکردید
اینکار را وَتَابَ اللّٰهُ عَلَیْکُمْ پس بازگشت خدای بر شما یعنی درگذرانید
حکم صدقه را و شما را معذور داشت و از تقصیر شما درگذشت فَاَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ
پس بپای دارید نماز فریضه وَاٰتُوا الزَّکٰوةَ و بدهید زکواة مفروضه را
وَاَطِیْعُوا اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ و فرمان برید خدای را و رسول او را
در همه حال که اینها تدارک و تلافی ان کنند وَاللّٰهُ خَبِیْرٌ بِمَا تَعْمَلُوْنَ
و خدای داناست بانچه میکنید ظاهرا و باطنا و جزای شما بر وفق
ثواب شما رسد آورده اند که عادت منافقان ان بود که یهودان دوستی
کردندی و از سر مؤمنان با ایشان افشا نمودندی و از جمله ایشان عبد الله
بن ابی منافق با رسول خدای نشست و برخواست کردی و سخنان آنحضرت
با یهودان گفتی روزی پیغمبر در حجره از حجرات طاهرات بود و جمعی از اصحاب
انجا بودند فرمود که حالا مردی بر شما در آید که دل او چون دل متکبران و
و بنظر شیطان نگاه کند ناگاه ابن نبیل در آمد و او ازرق بود حضرت فرمود
چرا تو و اصحاب تو مرا دشنام میدهید او سوگند خورد و یاران خود را نیز آورده
سوگند خوردند که هرگز این بی ادبی نکرده ایم آیت آمد اَلَمْ تَرَ
اِلَی الَّذِیْنَ تَوَلَّوْا بسوی آنانکه دوست گرفتند یعنی بمنافقانی که دوستی

کردند قوماً غضب الله علیهم گروهی را خشم کرده خدای بر ایشان یعنی
یهود که درباره ایشان فرود آمد که لعنه الله وغضب علیهم ما هم منکم نیستند
ان منافقان از شما که مومنانید ولا منهم و نه از جهودانند فقال انما
مذبذبین ذالک لا الی هؤلاء ویحلفون علی الکذب
و سوگند میخورند بدروغ در دعوی اسلام و احترام سید انام وهم یعلمون
انکه ایشان میدانند که منافقان اند و انچه سوگند بران میخورند بر دروغ در ادعای
اسلام کذبست مانند کسیکه سوگند بغموس میخورد اعد الله لهم و آماده
کرده است خدای برای ایشان عذاباً شدیداً عذابی سخت در دنیا بخواری
و رسوائی و در آخرت آتش دوزخ انهم ساء ما کانوا یعملون
بدرستیکه بد چیزی بود پیوسته میکردند یعنی پیش از این زمان عمل بدتر آن بود
و بر ان اصرار میکردند اتخذوا ایمانهم فرا گرفته سوگندان خود را که
میخورند جنة سپری یعنی از فایت تهمت خود ساخته و صیانت خون
و مال گردانیده تا از دست مسلمانان در امان بمانند فصدوا پس بازداشته
مردمان را در حین ایمنی خود عن سبیل الله از راه خدا بتوهین امر مسلمانان
و تجبین ایشان از جهاد کافران و باز داشته ایشان را از ملاقات با اهل
اسلام و از مصاحبت با سید انام فلهم عذاب مهین پس ایشان راست
عذابی خوار کننده مرویست که مردی از اهل نفاق گفت که ما بواسطه اموال
کثیره و اموال متعدد در روز قیامت منصور باشیم از عقوبات و هلاکات

ان روز خایر و رستگار آیت آمد که لن تغنی هرگز دفع نکند و باز ندارد عنهم
از ایشان در روز قیامت اموالهم مالهای ایشان ولا اولادهم
و نه فرزندان ایشان من الله شیئاً از عذاب خدای چیزی را اولئک
انگروه منافقان اصحاب النار یاران و ملازمان دوزخند هم فیها خالدون
و ایشان دران جاوید مانندگانند یعنی منافقان در خلود نار با کافران خواهند
بود بلکه ایشان زیرتر خواهند بود و عذاب ایشان سختتر یوم یبعثهم الله
جمیعاً یاد کن ان روز را که برانگیزاند خدای همه منافقان را از قبور و با ایشان
گوید چرا ایمان نیاوردید و تصدیق نکردید بجان فیحلفون له
پس سوگند خورند برای خدای بر ایمان و اخلاص خود کما یحلفون لکم
همچنانکه سوگند میخورند برای شما ای اهل اسلام و میگویند که ما با شمائیم و
ویحسبون و پندارند ایشان در ان روز انهم انکه ایشان علی شیء
بر چیزند یعنی پنداشت ایشان ان باشد که بسبب ان سوگند بدروغ نفعی و فایده
دران روز بایشان خواهد رسید مراد آنست که تمکن نفاق در نفوس ایشان بر وجهیست
که در آخرت نیز با ایشان باشد و زایل نگردد بجهت ان تصور کنند که حق تعالی
علم ندارد بایمان کاذبه ایشان همچنانکه در دنیا مؤمنان تصور میکردند و نظیر این است
ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه وانهم لکاذبون و قوله والله ما کنا مشرکین و گویند بعضی
ایشان از این گفتار ان باشد تا مومنان بر صراط توقف کنند تا اقتباس نور
ایشان کنند و از حسن منقولست که در قیامت مواطن متعدد باشد در بعضی

مواطن منافقان بر قبح کذب خود واقف باشند و هیچ نگویند و در مواطن
دیگر چون مدهوشان و متحیران باشند و مانند صبیان بکلام دروغ تکلم
نمایند و درین موضع سوگند خورند و پندارند ایشان بر چیزی بوده اند و
صاحب طرسی آورده که این کلام وصف ایشان است در دنیا یعنی اهل
نفاق میپندارند که ایشان براه راست اند أَلَا بدانید ای اهل ایمان
إِنَّهُمْ آنکه منافقان هُمُ الْكَاذِبُونَ ایشان دروغ گویانند و دروغ
ایشان بغایتی رسیده که با خدای نیز پنهان و آشکار دروغ میگویند و بر
ان سوگند میخورند ابن عباس از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که چون
روز قیامت باشد منادی ندا کند که این خصماء الله کجایند دشمنان
خداوند دریان برخیزند با رویهای سیاه و چشمهای کبود و لبها و دندانها
کج شده و آب از دهن ایشان روان گردیده شده گویند که والله بدون
تو معبودی را پرستش نکرده ایم و خدای که بغیر تو باشد از اصنام و شمس و قمر
و کواکب و غیران فرا نگرفتیم پس عبد الله گفت که ایشان درین قول صادق
باشند اما شرک از جانبی در دل ایشان حلول کرده باشد که ندانسته باشند
و بعد از ان این آیت تلاوت فرمود ویحسبون علی شیء الا انهم هم الکاذبون
پس گفت بخدا سوگند که ایشان قدر یابند اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ
مستولی شده و غلبه کرده بر ایشان دیو سرکش و بوسوسه ایشان را بمعاصی
مایل ساخت فَأَنْسَاهُمْ پس فراموش گردانید ایشان را ذِكْرَ اللَّهِ

یاد کردن

یاد کردن خدای تا او را یاد کنند نه بدل و نه بزبان أُولَئِكَ آن گروه
فراموش کار حِزْبُ الشَّيْطَانِ لشکر دیو اند و متابعان او أَلَا
بدانید ای بندگان که إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ بدرستیکه سپاه
دیو هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشان زیان کارانند که نعیم مؤبد از دست
داده اند و در عذاب مخلد افتاده اند إِنَّ الَّذِينَ بدرستیکه آنان يُحَادُّونَ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ که خلاف و شقاق کنند خدا و رسول او را أُولَئِكَ آن گروه
مخالفان فِي الْأَذَلِّينَ در جماعتی خوارانند یعنی داخل در زمره آنانکه ذلیلترین
خلق خدا باشند چه در دنیا بخواری و قتل و سبی گرفتارند و در عقبی رسوا و
سیاه رو معذب بنار مرویست که بعد از فتح خرف قری که در حدود ان
بود گفتند البته خدای تعالی ما را موفق سازد بر فتح بلاد روم و فارس چون
عبد الله ابی سلول و غیر او از منافقان که این سخن شنیدند گفتند گمان
شما چنانست که فارس و روم مثل بعضی قری باشند که بر شما مفتوح گشته
آیت آمد كَتَبَ اللَّهُ نوشته خدای در لوح محفوظ و درین باب حکم
نمود لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي هر آینه غالب شوم من و فرستادگان
من غلبه خدا بحجت و نصرت دادن پیغمبران و مسلمانان بر دشمنان
غلبه رسل که مامورند بحرب بقهر و زجر احادیث اگر نه بدلیل و حجت
إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ بدرستیکه خدای تواناست بر نصرت انبیای
خود غالبست در هر حکمی که خواهد و کسی بر منع ان قدرت ندارد آورده اند

که روزی عبد الله بن سلول نزدیک حضرت رسول آمد رسول آب می‌نوشید
بقیهٔ از ان آب باز ماند گفت یا رسول الله دستوری باشد تا بقیهٔ آب را ببرم
و به پدرم دهم تا بنوشد و ببرکت و یمنیت این دلش از شرک پاک شود
حضرت فرمود چنین باشد وی ان آب را نزد پدر خود برد وی گفت این آب
چیست گفت این سؤر رسول خدا این را بیاشام تا دلت از شرک و نفاق پاک
کرد گفت من ازاین آب هیچ نخورم وی بیامد و صورت حال بعرض ان سرور
رسانید و گفت یا رسول اجازت فرما تا گردنش بزنم رسول فرمود برو
و با او رفق و مدارا کن حق تعالی این آیت فرستاد لا تجد قوما نیابی یعنی
نشاید که بیابی این از باب تخییل است یعنی باید که چنین تخییل کنی که ممتنع و
محالست که نیابی قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر گروهی را
که میگروند بخدا و بروز بازپسین که ایشان یوادون من حاد الله
ورسوله مودت کنند و دوستی ورزند کسانی را که خلاف کنند با خدا
و رسول یعنی هرگز مؤمنان اهل کفر و نفاق و سایر اهل خلاف را دوست
ندارند ولو کانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم
و اگرچه باشند ان مخالفان خدا و رسول که پدران ایشان چون عبد الله بن سلول
که در صدد قتل پدر خود بود یا پسران ایشان چون روز بدر که پسر خود عبد الرحمن
را بمبارزت خود طلبید و پیغمبر نگذاشت که وی بحرب پسر خود رود و یا برادران
خود چون مصعب بن عمیر که برادر خود عبید را در روز احد بقتل رسانید یا خویشان

ایشان

ایشان اگرچه اقرب قربا باشند چون امیر المؤمنین و حمزه که اقربای خود را
مثل عتبه و شیبه در جنگ بدر بکشتند اولئک آن گروه که با دشمنان خدا
دوستی نکنند کتب نوشته است خدای یعنی ثبت کرده فی قلوبهم
الایمان در دلهای ایشان ایمان را بوسیلهٔ الطاف خود یا جمع کرده
انرا بلوازم ان از اخلاص و استقامت و گویند مراد بکتابت علامت
ایمان است تا ملائکه بان علامت بر ایمان ایشان گواهی بدهند چنانکه
منافقان را علامتی ثبت کرده تا فرشتگان بوسیلهٔ ان علم بنفاق
ایشان حاصل کرده بر ایشان گواهی دهند کقوله تعالی وطبع علی قلوبهم وایدهم
و تقویت کرده است و قوت داده ایشان را بروح بچیزی که دل ایشان
زنده شود از رحمت یا نصرت یا نور هدایت که حجت و برهانست منه
از نزدیک خود و گویند مدد داده ایشان را بجبریل یا بقرآن ویدخلهم و
در آورد ایشان را جنات تجری در بهشتی که جاری شود من تحتها
الانهار از زیر درختان ان جویهای آب و شیر و خمر و عسل خالدین
فیها در حالتیکه جاوید مانندگان باشند دران رضی الله و خوشنود شد خدای
عنهم از ایشان و اعمال ایشان را پسندید ورضوا عنه و خوشنود شدند
از ایشان از خدای بکرامت و علو که کرده ایشان را در عقبا اولئک حزب الله
آن گروه لشکر خدا و ناصر دین وی اند الا ان حزب الله بدانید که سپاه
خدای هم المفلحون ایشان اند رستگاران در دنیا و عقبی از ثعلبی نقلست



که داود در مناجات گفت که بار خدایا خوبان تو کیستند خطاب آمد که آنکه
چشم از محارم فرو بسته باشد و دست از آزار و اخذ حرام کوتاه کرده و
دل خود را از ما سوی الله پاکیزه گردانیده از جملهٔ حزب منی اند و خاص
عرش من آیت دلیلست برآنکه هیچ چیز در دنیا ادخل از این نیست
که دوستی نمایند با دوستان خدا و دشمنی نمایند با دشمنان خدا
امتیاز تام میان اهل حق و اهل ضلال بتولّی و تبرّاست تمام شد سوره مجادله

سورة الحشر

بسم الله الرحمن الرحیم

سَبَّحَ تسبیح کرد و پاکیزه گی ستایش نمود لِلّٰهِ مر خدا را که مستحق جمیع
ثناست مَا فِي السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست از اجرام علویه وَمَا
فِي الْاَرْضِ وآنچه در زمین است از اجسام سفلیه وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
و او غلبه کننده بر همه در حکم و فرمان صواب کار و راست کردار در جمیع حالات
آورده اند که حضرت پیغمبر در سال چهارم از هجرت با جمعی خواص از جهت دیت
دو عامری که در عهد آنحضرت بودند عمرو بن امیه ضمیری ایشان را کشته بود
بمنازل بنی نضیر رفت و میان بنی نضیر و بنی عامر مقاعده و معاهده بود
حضرت در دیت آن دو عامری از ایشان استعانت خواست گفتند
سمعاً و طاعتاً ما اعانت تو میکنیم در هر چه امر فرمائی و پنهان با یکدیگر گفتند
که کار محمد بسازید و کینهٔ خود را از وی بکشید که فرصتی ازین بهتر نخواهید یافت
پس در وقتی که پشت بدیوار خانهٔ ایشان نهاده بود سنگی بر بام بردند که
بران حضرت افکنند فی الحال جبرئیل آنحضرت را خبر کرد و از آنجا برخاست با اصحاب
گفت که از اینجا مروید و خود بمدینه مراجعت فرمود چون آمدن آنحضرت دیر کشید
برخواستند و طلب او نمودند در اثنای راه مردی را دیدند که از مدینه میآید احوال
آنحضرت از او پرسیدند گفت در راه او را دیدم که متوجه مدینه بود پس ایشان
بمدینه رفتند و پیغمبر ایشان را از غدر یهود اخبار فرمود محمد بن مسلمه را بقتل کعب بن اشرف
که رئیس بنی نضیر بود فرستاد و او با سلکان بن سلامه و سه کس از بنی الحرث
بطلب کعب از مدینه بیرون رفتند و پیغمبر از عقب ایشان بیرون آمد و در خارج

مدینه در موضعی بنشست وانتظار ان میکشید ومحمد بن مسلمه با رفقای خود
به نزدیک قصر کعب رسیده یاران خود را بپای حصار بنشانید وکعب را آواز داد
کعب جواب داد که چه کسی کفت منم برادر تو مسلمه و وی برادر رضاعی او بود
پس کفت یا اخی آمده ام تا از تو درهمی چند قرض کنم چه محمد از ما مطالبه صدقه میکند و ما را
چیزی نیست کعب آواز داد که قرض بمن بدهیم مکر برهن کفت بزیر آی که رهن
همراه آورده ام کعب در همان شب داماد شده بود وعروس چون صیحه محمد مسلمه را
بشنید کفت نمیکذارم که بنزد او روی چه ازین صیحه سرخی خون مشاهده میکنم
کعب التفات بقول عروس نکرده بزیر آمد محمد بن مسلمه با او معاونت کرده با یکدیگر
سخن میکردند تا از قصر دور شدند و بصحرا رسیدند پس سر او را در زیر بغل کرفته
رفقای خود را آواز داد کعب نیز آواز برکشید عروس آواز او را بشنید بنی نضیر را
بانک زد ایشان از خانهای خود بیرون دویدند چون انجا رسیدند وی را کشته
یافتند وابن مسلمه با رفقای خود از ایشان فرار نموده متوجه بپیغمبر شد چون سفیده
صبح بدمید خبر قتل کعب بحضرت رسانیدند اصحاب ازین معنی شاد کشتند وحضرت اذن
بحرب بنی نضیر امر فرمود اصحاب متوجه آن صوب شده محاصره حصون ایشان کردند
وحضرت رسالت بایشان اعلام کرد که چون عذر شما ظاهر شد از دیار من
بیرون روید واکر نه آماده حرب شوید پس ده روز ایشانرا امان داد ایشان
بتهیه سفر اشتغال نمودند وابن ابی منافق نزد ایشان فرستاد که از دیار خود مروید
وبقلاع خود متحصن شوید که من با دو هزار کس از قوم خود معاون شما ام یهودان
بسخن آن منافقان مغرور شده یاغی کشتند خبر بان سرور رسید پانزده

روز حصون

روز حصون ایشانرا محاصره کرد وایشان بواسطه ترس وبیمی که خدای در دل
ایشان افکنده بود اقدام بر محاربه ننموده جلای وطن خود قبول نمودند حضرت
فرمود بشرط انکه اسلحه خود را بگذارید وانمقدار از اموال که دواب شما بردارد
باخود ببرید پس برینوجه قرار یافت ایشان ناحیه مدینه را کذاشته باریحا واذرعات
که از حدود شام است نزول کردند الا ابی حقیق وآل حیی بن اخطب که با اهل خیبر
ملحق شدند وطایفه دیگر بحیره وحقتعالی جل جلاله در باره ایشان فرمود که هُوَ الَّذِی
اوست خدائیکه از روی اخذ واذلال أَخْرَجَ الَّذِینَ کَفَرُوا بیرون کرد آنانرا
که نکرویدند مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ از اهل توریة یعنی بنی نضیر را مِنْ دِیَارِهِمْ
از سراها ومنزلهای خود که در زمین مدینه داشتند لِأَوَّلِ الْحَشْرِ در اول
راندن ایشان را از جزیره عرب بشام وحشر بمعنی اخراج جمعیت از مکانی
بمکان دیکر واولیه حشر باعتبار آنست که این نوع مذلت قبل ازین بایشان
نرسیده بود یا باعتبار انکه آخر حشر ایشان از خیبر خواهد بود بشام یا آخر
حشر انها در قیامت باشد چه در روایت آمده که در آخر الزمان آتشی از
جانب مشرق بیاید وهمه مردم را بزمین شام راند وانجا قیامت قایم کردد
پس این حشر دویم ایشان باشد بزمین وعکرمه از ابن عباس نقل کرده که هر که
شک دارد انکه زمین محشر زمین شام خواهد بود باید که این آیت بخواند زیرا که
رسول ع ایشانرا کفت که جلای وطن کنید واز منازل خود بدر روید کفتند بکجا
رویم فرمود بزمین محشر ولهذا از این آیت فرستاد کویند معنی آنست که اول
راندن ایشان بجهت قتال بود چه آن اول قتالی بود که حضرت رسول ع

بایشان کرد بعد از ان حق تعالی از روی امتنان مؤمنان میگوید که مَا ظَنَنتُمْ
گمان نداشتید ای اهل ایمان اَن یَخْرُجُوا آنکه بیرون روند بنی نضیر
از مدینه بجهة بسیاری عدد و عدت و شجاعت و شوکت ایشان وَظَنُّوا اَنَّهُم
و گمان بردند ایشان مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُم منع کننده است و باز
دارند ایشانرا حصارهای استوار ایشان یعنی گمان ایشان ان بود که حصارهای
ایشان باز خواهد داشت ایشانرا مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدای و اصلاً
بخاطر ایشان نمیگذشت که مخذول و مقهور گردند فَاَتٰیهُمُ اللّٰهُ پس بیامد
بدیشان عذاب خدای مِنْ حَیْثُ لَمْ یَحْتَسِبُوا از انجا که گمان
نمیبردند و تصور ان نمیکردند بجهت تحکیم حصون وَقَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ
و افکند در دلهای ایشان ترس و بیم را بسبب کشته شدن کعب که پیشوای ایشان بود و بجهة
ان دل برجلای وطن نهاده یُخْرِبُونَ بُیُوتَهُم خراب میکردند خانهای
خود را بِاَیْدِیهِمْ بدستهای خود بجهت ضنّت ان بر مسلمانان وَاَیْدِی الْمُؤْمِنِینَ
و بدستهای مؤمنان یعنی ایشان بواعث ان را خراب میکردند مؤمنان ظواهر انرا
و باعث بر تخریب ایشان یا احتیاج ایشان بود که اخشاب و احجار تا بابان فواه
از فه را که مواضع هجوم مؤمنان بود بر ایشان مسدود سازند و یا بجهة انکه
بجهة بلا متحسر شوند بر بقای ان اما دواعی مؤمنان بر تخریب ان ازاله تحصن و
تمنع ایشان بود و اتساع مجال حرب برای خود ایشان و بروایت ابن
عباس مسلمانان از بیرون سوراخهای میکردند تا باندرون روند و اموال ایشانرا
غنیمت گیرند و ایشان از اندرون دیوارها میشکافتند و بیرون میرفتند و
مرویست که چون یهود دل برجلا نهادند نخواستند که منازل ایشان بدست

مؤمنان

مؤمنان می افتاد و خلهها میکندند و هرچه ایشانرا خوش می آمد از درها و چوبها و
سنگهای تراشیده از محل ان برکنده میخواستند که با خود ببرند پس ششصد شتر
بار کردند و خود را آراسته و اظهار جلادت نموده دف زنان و سرود گویان
از بازار مدینه گذشته و بولایت شام رفتند فَاعْتَبِرُوا یَا اُولِی الْاَبْصَارِ
پس عبرت گیرید ای خداوند دیدها یعنی ببینید احوال ایشانرا و اندیشه نمائید
که خدای تعالی مؤمنانرا بر ایشان مسلط گردانید بدون قتال و جدال تا بمرتبه
که بجهة خوف و هیبت مؤمنان همه خانمان خود را رها کردند و قرار بر فرار دادند
و بعد از ان بیان حکمت میفرماید در مامور شدن ایشان بجلا بقوله وَلَوْلَا اَنْ
کَتَبَ اللّٰهُ و اگر نه انست که خدای نوشته است و واجب اقتضای حکمت فرموده
عَلَیْهِمُ الْجَلَاءَ بر ایشان از خانه و مال و انزوا و اگذاشته لَعَذَّبَهُمْ فِی الدُّنْیَا
هرآینه عذاب میکرد ایشانرا در دنیا یعنی در این سرای باستیصال و قتل و
سبی همچنانکه با بنی قریظه عمل فرمود وَلَهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ و مر ایشانراست
در انسرای عذاب دوزخ مراد آنست که ایشان از عذاب دنیا نجات یافتند
از عذاب آخرت ناجی نخواهند شد ذٰلِکَ این عذاب که مقرر ایشان بود
از رعب و جلا و عذاب آخرت بِاَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان شَاقُّوا اللّٰهَ
وَرَسُولَهُ مخالفت کردند و معاندت نمودند با خدا و رسول وَمَنْ یُشَاقِّ اللّٰهَ
و هر که شقاق و خلاف کند خدایرا فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای شَدِیدُ الْعِقَابِ
سخت عقوبتست مر او را و امثال او را آورده اند که در زمان محاصره حکم الٰهی نازل

شد که خرمابنان ایشان را قطع کردند غیر از عجوه و بر بینه و عبد الله بن سلام و ابو
مازنی بدان جهت مامور گشتند ابولیلی چند انواع خرما ببرید و میگفت بریدن آن
یهودان را غمناک میسازد و عبد الله بن سلام بد ترین انواع آنرا قطع میکرد و گفت
دانم که خدای این نخیل را بدست مسلمانان باز دهد پس آنچه بهتر است برای ایشان
میگذارم القصه یهودان بسبب آن در خشم شدند و بر طریق طعن میگفتند ای محمد تو دعوی
میکنی که من بعدل مامورم و از جادهٔ عدالت تجاوز نمیکنم این عدلست که تو
درختان خرما میبری و میسوزانی این سخن بر رسول شاق شد و مسلمانان مستضعف
در اندیشه افتادند که مبادا قطع نخیل تعدی و فساد باشد پس با یکدیگر خلاف
کردند بعضی گفتند نباید برید که داخل غنیمتست و بعضی دیگر گفتند قطع باید کرد
بجهت ترغیم یهودان ایشان درین خلاف بودند که این آیت آمد که ما قطعتم
من لینة آنچه برید از خرمابنان او ترکتموها یا بگذاشتید آنرا قائمة علی اصولها
ایستاده بر اصلهای با الوان و انواع مختلفه خود فباذن الله پس آن بامر خداست
ولیخزی الفاسقین و قطع نخلستان گردید تا خوار گرداند خدا یهودان را
که بیرون رفتگان اند از دایرهٔ ایمان آورده اند که چون بنی نضیر جلای وطن
کردند پنجاه زره و خود و سیصد و چهل شتر از ایشان باز مانده و اموال و عقار
ایشان مجموع فی شد یعنی تمام خاصهٔ پیغمبر گشت پس آنحضرت از آن اسلحه هر کس
که خواست هبه نمود و عقار آنرا بعضی باصحاب بخشید و در روایت ثابت شده
که آنحضرت آنرا بر مهاجر قسمت فرمود و انصار را نصیبی نداد مگر سه کس را یکی
ابو دجانه دویم سهل بن حنیف سیم زید بن صمد و از بنی نضیر پیش از دو کس ایمان

یاورده بوده

نیاورده بودند یکی سفیان بن عمیر و دیگر سعد بن وهب و رسول امر کرد تا ملک
و مال ایشان رد کردند حق تعالی در باب فئ این آیت فرستاد که و ما افاء الله
علی رسوله منهم و آنچه باز گردانید خدای بر فرستادهٔ خود از اموال و املاک
ایشان یعنی آنرا بر رسول خود انزال فرمود فما اوجفتم علیه من
خیل و لا رکاب پس نتافتید بر تحصیل آن هیچ اسبی و نه شتری یعنی
پیاده بدین حصار آمدید غیر از پیغمبر که بر شتری و بروایتی بر دراز گوشی سوار
بود و در فتح آن جهادی و کارزاری واقع نشد تا بشما کلفتی رسیده باشد
و بسبب آن مستحق چیزی از غنایم شده باشید و لکن الله و لیکن
خدای بنصرت و اعانت خود یسلط رسله علی من یشاء مسلط
و مستولی میسازد پیغمبر خود را بر هر که میخواهد بسبب رعب و خوف پس این امر
غنیمت مفوض است باو بهر که خواهد فی قسمت غنایمی باشد که بقتال آنرا
گرفته باشند و الله علی کل شیء قدیر و خدای بر همه چیز از غالبیت
و مغلوبیت ایشان و غیر آن تواناست گاهی بسبب امر ظاهر که قتال و جدال
ایشانرا بر دشمنان غالب میسازد و گاهی بسبب امر نهانی که القای ترس
و هیبت در دل ایشان ما افاء الله علی رسوله من اهل القری
آنچه باز گردانید خدای بر پیغمبر خود از اموال و املاک اهل دیهها که بجنگ گرفته
یعنی قرای بنی نضیر فلله و للرسول پس مر خدای راست و مر پیغمبر او را
و متصرف در سهم او ل نیز آنحضرت بود که بر وفق مصلحت صرف نماید و لذی القربی

وبرخداوند خویش نسبت بحضرت نبوی از اهل بیت وی که ائمه معصومین اند
وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ ومر اطفال بی پدران محتاج از آل محمد
ومر درویشان که ازیشان باشند وبرقوت سال قادر نباشند وَابْنِ
السَّبِيلِ ومر رهگذریان ایشان را که استطاعت نداشته باشند که بشهر خود
رسند منهال بن عمیر روایت کرده که من از علی بن الحسین پرسیدم که مراد
بذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل که درین آیت واقع شده
چه کسانند فرمود وهم قرباتنا ومساکیننا وابناء سبیلنا یعنی ایشان
خویشان مااند ودرویشان ما ورهگذریان ما ونزد فقهای ما فی از برای
فقرای رسولست که بنی هاشم اند وبنی عبد المطلب اغنیای ایشان واز
حضرت صادق نیز روایتست که فرمود ما جماعتی هستیم که حق تعالی فرض کرده است
بر بندگان فرمان برداری ما ومارهست انفاق ومال که بر گزیده شده باشد
از دواب جیده وکنیزان خوب صورت ودرهای قیمتی وهر چیزی که بی مثل باشد
وبی قیمت وبدانکه اموالی که ائمه وحکام شرع دران تصرف دارند سه نوعست
یکی آنست که از مسلمانان اخذ نمایند بر سبیل زکوة وحکم ان در آیت
صدقات مبین شده حیث قال انما الصدقات للفقراء والمساکین الخ دوم
درغنایم است که از کفار بتیغ گرفته باشند بر سبیل قهر وغلبه وحکم این نیز در
آیت انما غنمتم من شیء مذکور شد سیم فی است وان مالیست که از کفار
بمسلمانان منتقل شود بدون قتال وخیل ورکاب وان رسول را باشد در حال

جان

حیات وی وبعد از وی کسی که قایم مقام وی باشد از ائمه هدی وایشان بهر کس که خواهند
دهند بر حسب مصلحت وباجماع فقهای ما مستحقان فی وخمس بنو هاشم اند از فرزندان
ابی طالب وعباس وتفصیل احکام خمس در منهج الصادقین سمت ذکر یافته ودر معالم
التنزیل آورده که اهل جاهلیت چون غنیمتی وفی گرفتندی مهتران ایشان ربعی برداشتندی
وان باقی ونیز آنچه خیار ان بود برای خود اختیار کردندی وازاضی کفتندی و
با فقرا با قوم گذاشتی وتوانگران قوم بر درویشان حیف کردندی جمعی از روسای
اسلام در غنایم بنی نضیر همین خیال بسته گفتند یا رسول الله شما ربع وصفی غنیمت را
بردارید وباقی را بگذارید تا بیکدیگر قسمت کنیم حق تعالی از اخواصه پیغمبر گردانید قسمت
انرا بر وجهیکه مذکور شد مقرر ساخت وفرمود که بر طریق حکم فی نمودیم کیلا
يَكُونَ دُولَةً تا باشد ان فی انچیزیکه متداول باشد ودست بدست گردان
بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنكُمْ میان توانگران از شما بان مکاثره کننده وبقوت
وغلبیت زیاده از حق خود بردارند وفقرا را اندک دهند یا محروم سازند
چنانکه در زمان جاهلیت بود وخطاب باهل ایمانست غیر از رسول ع واهلبیت وی
وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ پس فرا گیرید انرا که حق شماست وَمَا
نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا وانچه نهی کند شما را پس باز ایستید ازان علما
محققین بر آنند که حکم این آیت عام است ومعنی انکه هر چه پیغمبر امر فرماید از
مامورات او از غنیمت بستانید وبر غبت تمام اخذ ان نمائید وهر چه نهی
فرماید از منهیات ازان باز ایستید وامر ونهی او اوامر ونواهی خداست

پس هرکه مرتکب امر او شود نجات یابد و هرکه از نهی او اجتناب ننماید در ورطهٔ هلاکت
ابدی و شقاوت سرمدی گرفتار گردد و مؤید عمومیت اینست اینکه صاحب کشاف
آورده که ابن مسعود مردی محرم را دید که جامها پوشیده او را گفت اینجامها را
بکن گفت آیتی از کتاب خدا در این باب بر من خوان وی این آیت بر وی خواند
از پیغمبر روایتست که قرآن صعب و مستصعب است بر آنکس که ترکش کند و آنرا
که متابعتش کند و حدیث من نیز صعب و مستصعب است پس هرکه بحدیث
من متمسک شود و جمع نماید میان آن و قرآن بدو آسان نماید و هرکه بقرآن
راضی است و هرکه بقول من استهزا کند بقرآن استهزا کرده و چون حقتعالی فرموده
که وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید
از عذاب خدای در مخالفت رسول إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای شَدِيدُ
الْعِقَابِ سخت عقوبتست بر مخالفان حکم رسول زید بن شحام از ابی
عبدالله روایت کرده که حقتعالی هیچ چیز بانبیا نداد مگر که بحضرت پیغمبر عطا فرموده
از آنجمله سلیمان را گفت امنن او امسک بغیر حساب و در حق او فرموده که
وما نهیکم الرسول تا آخر در این باب اشارتست بآنکه تدبیر امت متعلق است
بآنحضرت و با ائمه که قائم مقام وی‌اند و لهذا آنحضرت اموال خیبر را قسمت فرمود
بر اهل اسلام و بر اهل خیبر منت نهاد ایشانرا بجای خود باز گذاشت و بنی نضیر
و بنی قینقاع حکم بجلا فرمود و بعضی از اموال را بایشان داد و رجال بنی قریظه
مقتول ساخت و ذراری و نسوان ایشانرا سبی نمود و اموال همه ایشانرا

باصحاب قسمت کرد بر وجه مصلحت چنانچه حقتعالی میفرماید که لِلْفُقَرَاءِ
الْمُهَاجِرِينَ مر درویشانیکه هجرت کرده‌اند از مکه بمدینه الَّذِينَ
أُخْرِجُوا آنانکه بیرون کرده شده‌اند یعنی کفار مکه بیرون کرده‌اند ایشانرا
مِنْ دِيَارِهِمْ از سراهای خود که در مکه داشتند وَأَمْوَالِهِمْ و از مالهای
خود یعنی دور گردانیده‌اند و منع کرده‌اند ایشانرا از بر داشتن اموالی که آنجا
داشتند يَبْتَغُونَ در حالتیکه این مهاجران طلب میکنند بسبب هجرت
فَضْلًا مِنَ اللَّهِ افزونی و مزیت عطا از خداوند خود وَرِضْوَانًا
و خوشنودی حضرت او یعنی هجرت ایشان برای تجارت و اغراض دنیوی
نبود بلکه محض رضای خدا بود و پس بجهت دوستی خدا و رسول ترک دیار خود
کردند و اعراض نمودند از عراض و امتعهٔ خود که در مکه داشتند وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ
و یاری میکنند دین خدای را بانفس و اموال خود وَرَسُولَهُ و نصرت
میکنند پیغمبر او را أُولَئِكَ آنگروه مهاجران هُمُ الصَّادِقُونَ ایشانند
راستان در دین اسلام بقول و بعمل در خبرست که از مهاجران مردی بود
که از غایت گرسنگی سنگ بر شکم بستی و در زمستان بجهت برهنگی گودی بکندی
و در آنجا نشستی تا سر ما کمتر اثر کند چون حال ایشان چنین بود رسول
مال بنی نضیر بر مهاجر قسمت کرد و بر سه کس از انصار که محتاج بودند چنانکه گذشت
و بعد از ذکر مهاجرین در حق انصار فرمود که وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ و دیگر
کسانیراست که جای گرفتند در سرائی که مدینه است وَالْإِيمَانَ

و در ایمان بخدا و رسول یعنی مدینه را از امتوطن و مستقر ساخته و متمکن شده
درین هر دو و انها را کهف و ملاذ خود ساخته من قبلهم پیش از مهاجران
مراد فقرای انصار انه که سبقت نموده اند بر مهاجران در ایمان و یا قبل از هجرت
ایمان آورده بدو سال و قبل از قدوم حضرت مساجد ساخته و نزد بعضی مراد
لیلة العقبه اند که هفتاد کس بودند که مبایعت کردند با رسول صلعم بر حرب
احمر و ابیض یحبون دوست میدارند این انصار من هاجر هر که
هجرت کرد الیهم بسوی دیار ایشان اصحاب را جای دادند بدیار
و اموال خود او را مساعده نمودند ولا یجدون فی صدورهم
و نیابند در سینه‌های خود حاجة آنچه احتیاج داعی باشد بان از
حسد و حقد و غیظ و طلب مما اوتوا از آنچه داده شده اند مهاجران
دون ایشان از مال بنی نضیر یعنی اصلا طلب چیزی نمیکنند که بمهاجران
عطا کرده شده و مطمح نظر ایشان چیز نیست که بان احتیاج داشته
باشند از اموال بنی نضیر بلکه بان قسمتی که رسول کرده راضی و خوشنودند
و منتهی نفس ایشان مرویست که رسول را علیه و اعانت و احسان
که نسبت بمهاجران کرده بودند ذکر فرمود پس گفت ای گروه انصار اگر
میخواهید اموال بنی نضیر را میان شما قسمت کنم و طایفه مهاجر برقرار خود
در مساکن شما ساکن باشند و اگر خواهید همه این اموال را بمهاجر دهیم و ایشان
از منازل شما بیرون آیند کفایت امور معیشت خود مشغول شوند سعد بن
معاذ گفتند یا رسول الله خاطر ما آن میخواهد که اموال را بمهاجر قسمت نمائی

و ایشان همچنان

و ایشان همچنان در خانهای ما باشند که روشنائی و برکت در منازل ما از نشست
حضرت ایشانرا دعا گفت و حقتعالی در حق ایشان آیت فرستاد ویؤثرون و
د اختیار میکنند یعنی مقدم میدارند مهاجر را علی انفسهم بر نفسهای خود
یعنی اموال و منازل از خود باز میگیرند و بدیشان میدهند ولو کان بهم
و اگرچه در حالتیست که هست ایشانرا خصاصة احتیاج و فقر یا آنچه ایثار
میکنند عبارتست از آنکه کسی محتاج شده باشد بچیزی و دیگری استحقاق آن
بیند از خود باز گیرد و بوی بخشد در اسباب النزول عبدالله عمر نقل کرده که
سر بریان برای یکی از صحابه آورده او را بدرویشی که از او محتاج تر بود فرستاد
و او بدیگری ایثار نمود همچنین نه تن از فقرا بر یکدیگر ایثار کردند و این آیت
در شان درویشان توانگردل نازل شد عبدالله مسعود روایت کند که شبی
حضرت رسالت از نماز شام و خفتن فارغ شده مردی از صفوف برخاست
و گفت ای مهاجر و انصار مردی غریبم و بر هیچ چیز قدرت ندارم مرا طعامی دهید
رسول فرمود ای درویش ذکر غربت مکن که دل مرا اندوهناک کردی بعد از آن
فرمود غریبان چهارند یکی مسجدی که در میان قومی باشد که در آنجا نروند و نماز نگذارند
دوم مصحفی که در خانه باشد که مردم آن خانه از آن تلاوت نکنند سیم عالمی که در میان
جماعتی باشد و ایشان تفقد او نکنند و مسایل دین را ازو نپرسند چهارم
اسیری از اهل اسلام در میان کفار باشد پس فرمود کیست که مئونت
این مرد کفایت کند تا در فردوس اعلا او را جای دهند امیرالمؤمنین علی ع

برخواست و دست سایل برگرفت و بحجرهٔ طاهرهٔ فاطمه سلام الله علیها آورد
وگفت ای دختر رسول خدا در کار این مهمان نظری کن گفت یا ابن عم در خانه
طعام اندکیست و حسن و حسین علیهم السلام گرسنه اند و تو روزه داری و ان
طعام یک کس را بیش کفایت نکند فرمود ان را حاضر کن فاطمه پیش آورد
حضرت امیر آن طعام را در پیش مهمان نهاد و با خود گفت اگر من طعام نخورم
مهمان را کافی باشد و اگر نخورم بسبب انفعال مهمان نشود پس دست دراز کرد
چنان بوی نمود که چراغ اصلاح میکنم و انرا بنشاند و فاطمه را گفت که در گرفتن
چراغ تعلل کن تا مهمان از خوردن طعام فارغ شود و خود دهان مبارک
میجنبانید تا مهمان تصور کند که طعام میخورد و چون از طعام فارغ شد
فاطمه ع چراغ را بیاورد طعام همچنان برجای خود بود امیر المؤمنین ع فرمود
چرا طعام نمیخوری گفت سیر شدم پس امیر و فاطمه و حسن و حسین و فضه و
همسایها ازان طعام خوردند هنوز باقی بود در روز دیگر که آنحضرت نزد رسول ص
آمد علی را گفت یا علی دیشب چون گذرانیدید گفت بخیر و خوبی پس رسول ص
حکایت چراغ نشاندن و طعام نخوردن وی چنان نمودن که طعام میخورم
و برکت یافتن طعام با امیر المؤمنین ع باز گفت امیر گفت یا رسول الله که ترا
اعلام کرد حضرت فرمود که جبرئیل ع نزد من آمد و اظهار این معنی نمود و این
آیت آورد که یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و این حکایت

عاصم ابن

عاصم بن کلیبی که یکی از راوی اهل سنت است روایت کرده است از پدرش
و پدرش از ابو هریره و ابو هریره از حضرت رسالت ص و چون حقتعالی بیان صفت
ایثار نمود در عقب آن ترغیب بندگان مینماید بسخاوت بقوله و من
یوق شح نفسه و هر که نگهداشته شود از بخل نفس خود یعنی منع نفس خود کند
از آنچه طبیعت مستدعی آن باشد از حب مال و بقض انفاق واجبه و مخالفت
نماید با نفس اماره فاولئک هم المفلحون پس آن گروه ایشانند
رستگاران و فیروزی یافتگان بمتمنای اجل و ثواب اجل و بمراد
و مطلوب خود رسیدن عن انس روایت کند از حضرت پیغمبر ص که هر که زکواة
بدهد و مهمان را اطعام کند و در مهمی که او را پیش آید مال را خرج کند و او از
شح نفس بری باشد و جابر انصاری از آنحضرت ص روایت کرده که از
شح بپرهیزید که شح هلاک گردانید کسانیکه پیش از شما بودند و در حدیث
آمده که شح و ایمان بهم جمع نشوند در دل مؤمن مراد منع و امتناع است
از حقوق مفروضه مالیه و بعد از بیان صفات اصحاب ذکر تابعین میفرماید
و تتبع تابعین قرن بعد از قرنی یا انقراض دنیا و میگوید که والذین جاؤ
و آنانکه آمدند یعنی می آیند من بعدهم از پی مهاجر و انصار یقولون
میگویند از روی نیاز ربنا اغفر لنا ای پروردگار ما بیامرز گناهان ما را
و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و برای برادران ما در دین
آنانکه پیشی گرفتند بر ما بایمان و لا تجعل و مگردان یعنی وضع مکن فی قلوبنا

غِلًّا در دلهای ما کینه و حسد و خیانتی لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده اند
یعنی نگهدار ما را بلطف ابدی و فضل سرمدی خود از ارادت بدی بمؤمنان
رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ای پروردگار ما بدرستیکه تو مهربانی پس دعای ما
مستجاب کن بخشنده تو پس ما را برحمت شامله خود در زمرهٔ سابقان داخل
گردان و شبهه نیست که بعضی از مؤمنان و ارادهٔ بدی بایشان از حیثیت غیر آن
پس حق تعالی درین آیت مؤمنانرا بر سه فرقه فرود آورده مهاجر انصار و تابعین
بیان احوال منافقین میکند بقوله أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا
آیا نگاه نکردی بسوی آنانکه نفاق میورزند و خلاف آنچه در باطن دارند ظاهر
میکنند یعنی ابن ابی و ابن نبتل و رفاعه و احزاب ایشان که به بنی نضیر
پیغام فرستادند که با شما موافقیم در حرب کردن با محمد و معاونت تمام خواهیم کرد
و اتفاق ما با شما تا حدیست که اگر کسی بر شما غالب شود و شما را از دیار اخراج
کنند ما نیز در مرافقت و موافقت کنیم کما قال جل ذکره يَقُولُونَ میگویند منافقان
لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مر برادران خود را یعنی اشباه و امثال خود را که
اخوت الکفر نه آنانرا که نگرویده اند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریة که غم محمد
و اندیشه بخود راه مدهید لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ و اگر بیرون کرده شوید از دیار خود
لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ هر آینه بیرون آئیم ما با شما از روی مودت و مصاحبت
وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ و فرمان نبریم بخلاف جدال با شما أَحَدًا أَبَدًا هیچکس را که
محمد است یا هیچکس از مسلمانان یعنی در مخالفت نمودن با شما اطاعت ایشان

نکنیم

نکنیم أَبَدًا در هیچ وقتی از اوقات وَإِنْ قُوتِلْتُمْ و اگر کارزار کرده شوید
یعنی اگر مسلمانان با شما کارزار کنند لَنَنْصُرَنَّكُمْ هر آینه یاری کنیم شما را
وَاللَّهُ يَشْهَدُ و خدای گواهی میدهد إِنَّهُمْ آنکه ایشان یعنی منافقان
لَكَاذِبُونَ هر آینه دروغ گویانند در آنچه میگویند یعنی آن قول را بفعل نیارند
و آن شرط که کرده اند با یهود بجا نیارند کما قال الله لَئِنْ أُخْرِجُوا و اگر بیرون
کرده شوند یهود از مدینه لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ بیرون نروند منافقان
با ایشان و موافقت ایشان نکنند وَلَئِنْ قُوتِلُوا و اگر مقاتله کرده
شوند یعنی مسلمانان با ایشان کارزار کنند لَا يَنْصُرُونَهُمْ یاری نکنند
منافقان ایشان را وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ و اگر یاری دهند اهل نفاق یهود را
یعنی بر سبیل فرض و تقدیر چه آنچه خدای نفی آن فرموده وجود خارجی پیدا
نمیکند لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ هر آینه باز گردانند پشتهای خود را
یعنی بهزیمت روند ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ پس یاری کرده نشوند بنی نضیر
بعد از هزیمت منافقان یعنی چون ناصران ایشان منهزم گردند ایشان
منصور نگردند بلکه بعذاب قتل و سبی و جلا گرفتار گردند آنگه بر وجه امتنان خطاب
بمؤمنان میکند که لَأَنْتُمْ هر آینه شما که مؤمنانید أَشَدُّ رَهْبَةً
سختترید از روی ترس فِي صُدُورِهِمْ در سینهای ایشان مِنَ اللَّهِ
از خدای یعنی ترس شما در دل منافقان بیشتر است از ترس خدا در دل ایشان
خلاصه معنی آنست که منافقان از شما بیشتر میترسند که از خدای ذَٰلِكَ

الخوف و خشیت از شما در دل ایشان را بأنهم بسبب آنست که ایشان قوم
لا یفقهون گروهی اند که نمیدانند عظمت خدا و شدت عقوبت
او را و اگر نه بایستی که از و ترسیدندی نه از شما مراد آنست که ترس ایشان
از شما در سر سخت تر است از ترس خدای که اظهار ترس او میکنند نزد
شما نه آنکه ایشان را رهبتی و ترسی از خدا باشد چنانکه ظاهر کلام است
لا یقاتلونکم کارزار نمیکنند با شما یهود و اهل نفاق جمیعا در حالیکه
مجتمع و متفق باشند برای جدال کردن با شما الا فی قری محصنة
مگر در دیههای استوار بخندق و بروج و حصار او من وراء جدر
یا از پس دیوارها بتبر و سنگ بجهة فرط ترس ایشان از شما یعنی ایشانرا
قوت آن نیست که از حصون بیرون آمده بصحرا آیند و روی با روی شما
حرب کنند و این نه از صفت خیانت ایشانست بلکه بأسهم بینهم شدید
کارزار ایشان در میان یکدیگر سخت است یعنی چون با یکدیگر محاربه کنند
حرب ایشان در نهایت شدت باشد اما هر شجاعی از ایشان که
با رسول خدا و اصحاب او حرب کننده او سبحانه خوف و رعب در دل او
افکنده و بسبب آن طاقت مقاتله در مقابله و مواجهه ایشان نیارد
تحسبهم جمیعا و پنداری تو یهود و اهل نفاق را مجتمع و متفق انه
از روی صلاح اندیشی وقلوبهم شتی و حال آنکه دلهای ایشان
پراکنده و پریشانست در آن بجهة افتراق و عقاید و اختلاف دواعی

ومقاصد

مقاصد و کثرت حقد و حسد و عداوت با یکدیگر ذلک آن اختلاف دواعی
و آن افتراق عقاید بأنهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یعقلون
گروهی اند که تعقل نمیکنند و در نمییابند آنچه صلاح ایشان در آنست و اعداد
آن میفرماید که مثل یهود و مغرور شدند در عدد قوت کمثل الذین من قبلهم
همچه مثل آنانست که بودند پیش از ایشان قریبا ذاقوا وبال امرهم
که بچشیدند عاقبت کفر خود را در دنیا مراد مشرکان اند از قریش که کشته
قبل از این در بدر کشته شدند و بروایت ابن عباس بنی قینقاع اند که عهدی
که با نبی کرده بودند بشکستند و چون از بدر مراجعت فرمود تا از دیار خود بیرون
روند و جلای وطن کنند عبد الله ابی با ایشان گفت بیرون مروید که من
ادم شفاعت شما کنم یا با شما در حصن در آیم و مدد شما دهم چون ایشان در حصن
رفتند عبد الله نصرت ایشان نداد ایشان بالضروره قرار بر فرار دادند و جلای
وطن کردند و لهم عذاب الیم و مر ایشانراست با وجود خواری جلا در
دنیا عذابی دردناک در عقبی و مثل منافقان در فریب دادن یهودان و وعده
نصرت دادن و خلاف آن نمودن کمثل الشیطان مانند مثل شیطانست
اذ قال للانسان اکفر فلما کفر چون گفت مر آدمیان را که بر کفر
ثبات ورزید و چون کفر در دل انها استحکام یافت قال انی بریء
منک انی اخاف الله رب العالمین گفت شیطان بدرستیکه من بیزارم
از تو و کردار تو بدرستیکه من میترسم از خدای که پروردگار عالمیانست یعنی از آن

که حقتعالی روز قیامت مرا شریک تو سازد در عذاب مراد ابوجهل است چه در روز
که ببدر متوجه شدند از قبیلهٔ کنانه متوجه بود و ابلیس بصورت سراقه که رئیس بنی کنانه
بود برآمده وگفت ای ابو الحکم مترس که هیچکس بر شما غالب نشود و من رفیق و مصاحب
شمام و چون ببدر رسیدند ابلیس دید که ملایکه بمدد اهل اسلام از آسمان نازل
میشوند از عقاب الهی ترسیده بگریخت وگفت از شما بیزارم حقتعالی ازین خبر
میدهد که فکان عاقبتهما پس هست عاقبت کار داعی که شیطانست و
مدعو که انسانست از منافقان و یهودان و سایر مشرکان انهما فی النار خالدین فیها
انکه ایشان هر دو در آتش دوزخ باشند جاوید مانندگان دران وذلک
واین خلود در آتش دوزخ جزاء الظالمین پاداش کافرانست که از جادهٔ
حق تجاوز نموده اند و بعد از بیان عاقبت کافران در موعظه مؤمنان میفرماید
یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه گرویده اید اتقوا الله بترسید از خدا
در امر و نهی و طاعت او کنید ولتنظر نفس و باید که نظر کند هر نفسی
وببیند ما قدمت لغد برای فردای قیامت که عمل صالح است که
منجی اوست یا نه از فعل قبیح او که موبق است پس اگر تقدیم طاعات و خیرات کرده
شکرگذاری توفیق آن نماید و در زیادتی آن کوشد و اگر سیئات و معاصی فرستاده
توبه کند و از آن پشیمان گردد و تسمیهٔ قیامت بغد جهت دنو و قرب آنست بحکم
تاکید تقوی مکرر از آن کرده میگوید واتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون
البته بترسید از قهر الهی بدرستیکه خدای داناست بآنچه میکنید این در حکم وعید است

العلی

بر معاصی ولا تکونوا کالذین نسوا الله و مباشید ای مؤمنان مانند
آنانکه فراموش کردند یعنی واگذاشتند احکام خدا را مراد یهود و منافقانند و مشرکان
که از روی عناد و جحود مطلق پیروی احکام الله نکردند مثل کسی که ناسی چیزی باشد و اصلا
آنرا بخاطر نیارد فانسیهم یعنی خدای فراموش گردانید بر ایشان انفسهم
نفسهای ایشان را و در توفیق بر ایشان دربست بروجه تخلیه و بجهت آن تقدیم
چیزی نکردند از برای فردای قیامت یا محروم ساخت ایشان را از حظوظ آخرت
اولئک هم الفاسقون آن گروه ایشانند بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان
و کاملان در فسق و عصیان و متوغل در کفر و طغیان بعد از آن مردمان را از خواب
غفلت تنبیه میسازد بقوله لا یستوی برابر نیستند نزدیک خدا اصحاب
النار یاران دوزخ که نفس خود را خوار ساخته بکسب معاصی مستحق نار شدند
واصحاب الجنة و اصحاب بهشت که در استکمال نفس کوشیده سزاوار جنت
گشتند اصحاب الجنة هم الفائزون یاران بهشت یعنی ساکنان آن
ایشانند رستگاران یعنی از عذاب جحیم باز رسته و در نعیم مقیم پیوسته
و بعد از آن بر سبیل تمثیل و تخییل در بیان تعظیم قرآن میفرماید که لو انزلنا هذا
القرآن علی جبل اگر میفرستادیم این قرآن را بر کوهی بر طریق مثل لرأیته
خاشعا هر آینه میدیدی آنرا ترسنده متصدعا هر آینه میدیدی آنرا ریخته شکافته و از هم
من خشیة الله از ترس خدا و از هیبت وعیدی که در قرآنست یعنی کوه
باوجود بزرگی و سختی و غلظت بترسیدی و گردن نهادی و دلهای کفار از آن

متأثر شود کما قال ثم قست قلوبکم من بعد ذلک تا آخر آیه و گویند معنی آن است
که اگر قرآن را بر کوه انزال میکردیم بعد از آنکه فهم و ادراک میدادیم پاره پاره
میشدی از ترس خدا و تلک الامثال و این مثلها یعنی این مثل و آنچه مثل
این مثل است از امثال قرآنی که از جمله آن دو مثل دیگر در این سوره گذشت
نضربها للناس بیان میکنیم آنرا برای مردمان لعلهم یتفکرون
شاید که اندیشه کننده در زواجر مواعید آن و درین کلام توبیخ است بر عدم
تخشع ایشان نزد تلاوت قرآن بجهت قساوت و قلت تدبر در آن
و بعد از آن بجهت تعظیم قرآن اظهار ربوبیت و عظمت خود میفرماید بقوله تعالی
هو الله الذی لا اله الا هو آنکسیکه قرآن را فرو فرستاده خدای بحقست
نیست معبودی که مستحق پرستش باشد مگر او سبحانه عالم الغیب
والشهادة دانای آنچه نهان است علم او بر بندگان از جواهر قدسیه و آنچه
مشاهد ایشان است از اجرام و اعراض یعنی دانای جمیع نهان و آشکار است
یا عالم بضمایر قلوب و اقوال یا بدنیی و عقبی یا بمعدوم و موجود و یا بحیات و ممات
یا بارزاق و آجال یا بآنچه هست و خواهد بود هو الرحمن اوست بسیار
بخشش که رحمت عام سابقه او در دنیا احاطه جمیع خلق نموده الرحیم
بزرگ بخشایش که رحمت خاص او در آخرت که غفران و رضوان است بمؤمنان
رسیده بجهت تاکید اعاده صدر آیت نموده که هو الله الذی اوست
خدائی که هیچ جز لا اله الا هو نیست خدائی که سزاوار پرستش باشد

مگر او

مگر او الملک پادشاهی که جمیع ممالک ملک و ملکوت ملک اوست و همه
اشیا در تحت تصرف و فرمان او و هیچکس قادر نیست بر منع او و از آنجا که
جلال ذاتش باستغنای مطلق مقرون است و کمال صفاتش از وجه احتیاج مصون
القدوس در نهایت نزاهت از شوائب نقایص و معایب و در کمال بری
از طرف هر آفات و نوایب پس مبراست از جمیع قبایح و رذایل و مطهر از شریک
و اولاد و از صفات اجسام و تجزیه و انقسام یا مبارک که جمیع برکات از جانب
او فایض است و همه خیرات از او نازل یا بعید از اوهام و بصایر و ابصار السلام
سالم از عیوب و علل و مبرا از نقص و عجز و خلل یا معطی سلامت بعباد در مبدء
و معاد المؤمن ایمن کننده بندگان از ظلم و عقوبت نیران یا مصدق
ظنون مؤمنان یعنی منجز موعد ایشان نه مخیب آمال ایشان و مؤید این است
قول حضرت امام جعفر صادق ع که تسمیه مؤمن جهت آن است که ایمن گرداند
اهل طاعت از عذاب و عقاب داعی خلقان با ایمان و واهب ایمان
بایشان یا تصدیق کننده بذات خود قبل از تصدیق خلقان کما قال
شهد الله انه لا اله الا هو یعنی بیان سازنده توحید و الوهیت خود بر بندگان
بدلایل واضحه که منشأ آن ایجاد این عالمست بر نظامی که دال است
بر وحدانیت معبودیت او المهیمن نگهبان بر همه چیزی که خلق فرموده
و یا شاهد بر بندگان یا امین بر همه ایشان که هیچ چیز نزد او ضایع و مهمل نبود
و گفته اند اسمیست از اسماء الهی که تحویل او جز خدای نداند العزیز الجبار

غالب در حکم که هیچ کس اورا مغلوب نتواند ساخت واورا از مرتبهٔ رفعت خود
زایل نتواند گردانید یا کسی که بتهدید غیر مخوف نشود بزرگوار عظیم الشان
در ملکت و سلطنت یا قاهری که بکنه او نتواند رسید وابصار احاطهٔ او
نتواند کرد یا باصلاح آرنده کارهای شکسته بندگان از اسباب معاش و
ارزاق وغیران یا انکه باکی نداشته باشد بانچه بوده ونبوده پس مسرور نشود
بانچه باشد ومحزون نگردد بانچه نشود المتکبر در نهایت کبریا وعظمت
یا بلند مرتبه از ظلم ونقصان واحتیاج از سایر صفات محدثات متعالی
از جمیع مالا یلیق یا کسی که همه چیز را نسبت بذات خود حقیر بیند متصور
نیست مگر او سبحانه سبحان الله پاکست خدای عما یشرکون
از انچه شریک میسازند باوی چه ببراهین عقلیه وحجج نقلیه ثابت است که او سبحانه
قابل شریک نیست هو الله الخالق وخدا ایست که تقدیر کننده است
هر چیز را که ایجاد ان فرماید از مخلوقات بر وفق مشیت واقتضای حکمت
الباری آفریننده وعیان سازندهٔ انسان که انها از عدم بوجود در حالت
براءت او از نواقص وعیوب در خلق ان المصور سازنده صورت و
مثال مخلوقات ونگارندهٔ انها بر اشکال مختلفه از حیوانات ونباتات و
جمادات وغیر انها از مصنوعات که از یکدیگر ممتاز ند بصورت وهیات
له الاسماء الحسنی مر او راست نامهای نیکو که در شرع وعقل همه مستحسن
و پسندیده است چه انها دالند بر محاسن معانی چون الله ورحمن ورحیم وصانع

وقادر

وقادر وعلیم وحی وقیوم وغیر ان یسبح له بپاکی وپاکیزگی یاد میکند او را
از همه نقایص داور اوغیر ایشان وسایر حیوانات وجمادات دلالتی تمام
دارند بر تقدس او وهو العزیز الحکیم اوست ارجمند در ملک خود که هرگز
مغلوب ومقهور نگردد وصواب کار در کردار وگفتار که هر چه خواهد وکند
بروجه مصلحت باشد ابو هریره از حضرت پیغمبر روایت کند که ان جناب
فرمود که من جبرئیل را از اسم الاعظم پرسیدم جواب داد که علیک
باخرة سورة الحشر فاکثر قراءته بر تو باد که نظر در آخر سورة
الحشر کنی پس بسیار گردانی قراءت انرا بار دوم وسیم که پرسیدم
همین جواب گفت ابو امامه از انحضرت نقل کرده که هر که خاتمهٔ حشر را
در روز یا در شب بخواند ودر انروز بمیرد حقتعالی بهشت را برو واجب گرداند
سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده که حضرت رسالت فرمود که اسم اعظم
فی ستة ایات فی آخر الحشر اسم اعظم در شش آیت است که در آخر
سورة الحشر است و معقل بن یسار از حضرت رسول مختار روایت کرده
که هر که در صباح سه بار بگوید که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم وسه آیت از آخر سورهٔ
حشر بخواند حقتعالی هفتاد هزار فرشته را برو موکل گرداند تا او را نگاهداری نمایند
از جمیع آفات وصلواة بر وی میدهند تا شب واگر در ان روز بمیرد شهید مرده باشد واگر
انرا بهمین صورت در شبانگاه بخواند در روز قیامت جمیع مومنین ومومنات شفیع او باشند
وچنین نزلت بابه وانس نیز از انحضرت روایت کند که لو انزلنا هذا القرآن را تا آخر

تنزیه ستایش میکنندم

سورة الممتحنة

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الذین آمنوا ای انکه گرویده اید بخدا و رسول او لا تتخذوا عدوی وعدوکم فرا مگیرید دشمنان من و دشمنان خود را اولیاء دوستان و با ایشان طرح مصاحبت میفکنید آورده اند که در سال هشتم که بعد از دو سال بود از مراجعت بدر حضرت پیغمبر بطریق اخفا عزیمت مکه داشت ساره کنیزک ابی عمرو بن صیفی بن هشام که در مکه مغنیه و نایحه بود از مکه بمدینه آمد رسول از او استفسار فرمود که بجهت ایمان آوردن بمدینه آمده گفت نه فرمود که بجهت مهاجرت گفت نه بلکه آمده ام تا مرا طعام و لباس دهید و باز بمکه رجوع کنم رسول فرمود چرا از اهل مکه لباس و طعام نطلبیدی گفت بعد از بدر قتیله کسی بغنا و نوحه میل نکرد و صله بمن نداد رسول فرزندان عبد المطلب را فرمود که ویرا چیزی بدهید ایشان ویرا جامه و دینار و زاد و راحله دادند پس بنزد حاطب بن ابی بلتعه آمد و از وی چیزی طلبید نامه باهل مکه باین مضمون نوشت که این نامه ایست از حاطب بن ابی بلتعه بسوی اهل مکه بدانید که رسول خدا قصد شما دارد پس اسلحه را بر خود کشید و آماده قتال باشید نامه را بوی داد و ده دینار و بروایتی ده درهم باو عطا کرد و بردی در وی پوشانید و گفت این نامه را باهل مکه رسان ساره نامه را بسته و در میان موی خود پنهان کرده روی بمکه نهاد جبرئیل رسول را از این قصه خبر داد آنحضرت امیر المؤمنین علی را با جمعه و زبیر و امار و مقداد و ابی مرثد و عمر امر فرمود که متوجه راه مکه شوید که در روضه خاج زنیرا یابید که نامه داشته باشد که باهل مکه رساند و آن نامه متضمن اعلام اهل مکه باشد از قصد ما بآنجانب از او بستانید و بیارید ایشان حسب الامر عمل نموده بود از

شنو زمن این حدیث زیبا
تا شاد دل شود دولت بدنیا
فرمود پیمبر یگانه
محبوب ملت در زمانه

بدان موضع رفتند انزنرا انجا یافتند از وطلب نامه کردند وی انکار کرد اورا
و متاع عشر انجستند نیافتند پس قصد بازکشتن کردند امیر المومنین علی ع
فرمود بخدا سوکند که هرکز پیغمبر ص دروغ نکفته و انچه او کوید باخبار جبرئیل ع
بوده پس شمشیر از غلاف کشیده و نزد او رفت و کفت ای زن اکر
اکر نامه ندهی کردنت بشمشیر بزنم ترسید و کفت زنهار یا ابن ابی طالب از من
روی بکردان تا نامه را بتو دهم پس موی سر خود را بکشود و نامه را از انجا
بیرون آورد بحضرت امیر داد امیر آن نامه برسول الله داد مروی است که روزی
که فتح مکه معظمه شد همه مکیان را امان دادند الا چهار زن و ساره یکی از ایشان
بود القصه انسرور بر منبر رفت و خطبه بخواند و کفت یکی از شما نامه باهل مکه
نوشته که ایشانرا از آمدن ما آگاه کند اکر برخیزد و بان معترف شود فهو
المراد و الا اورا رسوا کنم دو نوبت اعاده فرمود کسی جواب نداد نوبت سیم
حاطب برخواست و کفت یا رسول الله منم صاحب نامه و خدای داناست که
بعد از اسلام نفاق نورزیده ام و از دین اسلام برنکشته ام مراد در انجا قبیله و عشیره نیست
تا حمایت کنند انجا غریب افتاده ام خواستم در ملاحظه ان کرده رعایت
احوال من کنند و خاطرجوئی اهل من نمایند که انجا روم و اکر نه من از سر
یقین میدانم که غضب خدای برایشان نازل خواهد شد و این نامه فایده بایشان
نخواهد داد پیغمبر ص تصدیق او نموده عذر او را قبول فرمود عمر خطاب برخواست
و کفت یا رسول الله اجازه ده تا کردن این منافق را بزنم رسول ع فرمود وی از

اهل بدر

اهل بدر است و حق سبحانه بدریان را وعده مغفرت داده ایشانرا بخطاب مستطاب
اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم نوازش فرموده امید هست که ان مغفرت
نامه سیاه او را بشوید روایت انست که پیغمبر ص فرمود که او را از مسجد بیرون
کنید مردمان دست بر و میزدند و می انداختند و باز پس مینکریست و در رسول
خدا نکاه میکرد شاید بروی رحم کند چون بدر مسجد رسید رسول ع فرمود که او را
بازکردانید پس انحضرت او را توبه داد حق تعالی این آیت فرستاد که ای مومنان کسیکه
فی نفس الامر عدو خدا و عدو شما اند ایشانرا دوست مکیرید و با ایشان مودت
مکنید تلقون الیهم مکنید و میفرستید الیهم بالمودة بسوی ایشان
دوستی را بسبب مکاتبت و قد کفروا و بتحقیق که کافر اند و تصدیق نکردند
بما جاءکم من الحق بانچه آمده است بشما از سخن راست و درست که
قرآن است یا کاری درست که دین اسلام است یا بسیکه سزاوار متابعت است
یعنی حضرت رسالت یخرجون الرسول بیرون میکنند پیغمبر را از مکه
و ایاکم و شما را نیز بیرون میکنند ان تؤمنوا بسبب انکه میکروید بالله
ربکم بخدا که پروردکار شماست یعنی ایشانرا بسبب ایمان از دیار خود بیرون
میکنند پس ایشانرا دوست مکیرید ان کنتم خرجتم جهادا فی سبیلی
اکر هستید شما که بیرون آمده اید از وطنهای خود بجهة جهاد و قتال در راه
من و ابتغاء مرضاتی و برای طلب خوشنودی من تسرون الیهم
بالمودة نهانی میفرستید بسوی ایشان دوستی را بسبب کتابت

باسخن سری بایشان میفرستند بسبب دوستی وانا اعلم ومن داناترم
بما اخفیتم بانچه پنهان میکنید از مودت اعدا وما اعلنتم وانچه ظاهر
میسازید از اعتذار ورسول خودرا از ان مطلع میسازم ومن یفعله وهرکه
بکند اینکاررا که القای خبرست بایشان وسزاوار مودت بایشان یا اتخاذ اعدا
منکم فقد ضل از شما پس بدرستیکه گم کرده سواء السبیل راه راست
وخطا نمود طریق صواب ان یثقفوکم اگر بیابند شمارا کفار که یعنی برشما
قادر گردند وظفر یابند یکونوا لکم اعداء باشند مر شمارا دشمن یعنی مودت
فایده ندهد وایشان دشمنی پنهانی آشکار کنند ویبسطوا الیکم ومنبسط سازند
وبگشایند بسوی شما ایدیهم والسنتهم بالسوء دستهای خودرا
وزبانهای خودرا ببدی بزدن وکشتن ودشنام دادن وودوا لو تکفرون
ودوست دارند اگر شما کافر شوید چنانکه ایشان هستند واز دین خود برگردید
وچون ایشان باشما باینطریق اند پس مودت نمودن ونصیحت کردن باایشان
ایشان خطای عظیمست ازشما لن تنفعکم ارحامکم ولا اولادکم هرگز
نفع نخواهد رسانید شمارا خویشان شما ونه فرزندان شما یعنی امروز مودت نمودن
بامشرکان بسبب جمعیت فرزندان وخویشان حال انکه ایشان هرگز نفعی
بشما نرسانند ابدا زان میفرماید که یوم القیمة یفصل بینکم روز رستخیز جدا کند
خدا میان شما واولاد واقربا یعنی کافران را بدوزخ فرستد ومؤمنان را به بهشت
جنتی شمارا که ترک [illegible] مراعات کسانی که نفع بشما نخواهند رسانید وفردا
ازشما جدا خواهند شد والله بما تعملون بصیر وخدای بدانچه

شما بکنید

شما میکنید از دوستی ودشمنی بیناست وشمارا بران جزا خواهد داد
قد کانت لکم بدرستیکه هست شمارا ای مؤمنان در ترک موالات کافران
وتبرا نمودن ایشان اسوة حسنة قدوه نیکو وخصلتی پسندیده که بدان
اقتدا باید کرد فی ابرهیم انچنان قدوه وطریقه نیکو که درمیان ابراهیم بود و
والذین معه ودر آنانکه باوی بودند از اهل ایمان پس اسوه وحسنه مر
شماراست در ابراهیم وتابعان او اذ قالوا لقومهم در وقتیکه گفتند
ایشان مرگروه خودرا از مشرکان انا برآء منکم ومما تعبدون
بدرستیکه ما بیزاریم از شما واز انچه میپرستید من دون الله بجز از
خدای از اصنام کفرنا بکم نگرویدیم بدین شما یا معبودان شما یعنی جاحد
دین شما ومنکر معبود شماایم وبدا بیننا وبینکم العداوة ظاهر و
آشکارا شد میان ما وشما دشمنی بدل والبغضاء ابدا ودشمنی بدست
بضرب وقتل همیشه مراد ان است که پیوسته دشمنی میان ما وشما قایم خواهد بود
بدست وزبان حتی تؤمنوا بالله وحده تا انکه ایمان آرید بخدا در حالتی
که یکتا ویگانه است جل شانه تا هنگامیکه بیکتایی او بگروید حاصل معنی آنست که
سبب عداوت وبغض میان ما نیست مگر نگرویدن شما بخدا پس شما نیز
اقتدا کرده باو ودشمنان دین تبرا جوئید مادام که اسلام نیارند ترک عداوت
ایشان مکنید حاصل که شما در تبرا نمودن از اهل شرک اقتدا با براهیم کنید
الا قول ابرهیم لابیه مگر در گفتن ابراهیم مر پدر خودرا که لاستغفرن لك



هر آینه آمرزش خواهم برای تو مراد آنست که ای اهل اسلام اقتدا کنید بحضرت
خلیل در بیزاری از کافران نه در طلب آمرزش برای ایشان چه استغفار ابراهیم
مر پدر خود را یعنی عم خود را آزر مشروط بود بایمان کقوله تعالی ماکان ابراهیم
لابیه الا عن موعدة وعدها ایاه و چون دانست که ایمان نخواهد
آورد از وی بیزار شد چنانکه حق تعالی میفرماید که فلما تبین له انه عدو لله
تبرء منه اگر حق تعالی این استثنا نمیکرد مظنه این میشد که استغفار کفار مطلق
جایز است بدون وعده ایمان پس بجهت مظنه نهی اهل اسلام نموده از این
اقتدا وما املك لك من الله من شیء ما لك از تتمه قول
قول ابراهیم است یعنی ابراهیم بپدر خود گفت نیستم ای پدر برای تو یعنی نمیتوانم
از تو رفع کنم چیزی را از عذاب خدای هیچ چیز را بلکه همین قدرت استغفار
دارم و پس چون خلیل و اصحاب او از قوم تبرا کردند روی نیاز بدرگاه بی نیاز
بدرگاه جلیل آورده گفتند که ربنا علیك توکلنا ای پروردگار ما
بر تو توکل کردیم و اعتماد نمودیم یعنی از خلق بریدیم و بتو پیوستیم والیك انبنا
والیك المصیر و بسوی تو باز گشتیم و بسوی حکم تست بازگشت همه در
آخرت و نزد بعضی این دعا قول ابراهیم نیست بلکه حق تعالی مؤمنان این امت را
بعد نهی ایشان از موالات کفار امر میفرماید که چون قطع علاقه مودت از
دشمنان کردید بگوئید ای آفریدگار ما از ایشان بریدیم و بدرگاه لطف و کرم تو پیوستیم
و از این قبیل است ربنا ای پروردگار ما لا تجعلنا فتنة مگردان ما را
مایه و آزمایش للذین کفروا برای آنانکه کافر شدند یعنی ایشان را بر ما مسلط
مکن

مکن و بدست ایشان ما را مقتول و معذب مگردان تا در حق ما نگویند اگر
ایشان بر حق میبودند بدست ما گرفتار نمیشدند یا ایشان را بر ما مسلط مساز
تا ما را از دین تو برگشته اندازند یا نگهدار ما را از موالات ایشان واغفر لنا
و بیامرز ما را ربنا انك انت العزیز الحکیم ای آفریدگار ما آنچه از
تقصیر کردیم در راه تو بدرستیکه تو غالبی در حکم پس شر ایشان را از ما دفع کن
دانائی در کار خود پس ما را بیامرز بجهت تاکید قول مذکور تکرار آن میکنند
لقد کان لکم فیهم اسوة حسنة بدرستیکه هست مر شما را
ای اهل اسلام خصلتی نیکو که بآن اقتدا کنید و این اقتدا ثابتست مر
لمن کان یرجوا الله هر کسی را که باشد که امید دارد در رضای خدای
والیوم الآخر ومن یتول و بپاداش روز قیامت و هر که روی
بگرداند از این اقتدا و دوستی کند با اعدا فان الله هو الغنی الحمید
پس بدرستیکه خدای بی نیاز است از نصرت کردن وی مر دین او را و خود
ناصر دین خود است و احتیاج بغیری ندارد ستوده در جمیع افعال بستایش
خلقان پس تولی هیچکس ضرر باو نرساند بلکه ضرر تولی بمتولی راجع خواهد شد
مرویست که بعد از نزول این آیت مؤمنان بیخ مودت آبا و ابنا و سایر
اقرباء مشرک که در مکه داشتند از دل خود برکشیدند و نهال عداوت
بجای آن در دل خود بنشاندند و چون حق تعالی ثبات و جد ایشان در ترک
موالات و مواصلة اقربا بدید و رسوخ عداوت ایشان مشاهده نمود

برایشان رحم فرمود و وعدهٔ مودت ایشان داد بقوله عَسَى اللّٰهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ
شاید امید هست که پیدا کند میان شما وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ
و میان آنکه دشمن داشتید مِنْهُمْ مَوَدَّةً از کفار مکه که خویشان شمااند دوستی
و یاری و اخلاص بود که ابوسفیان و سهیل ابن عمرو و حکم بن حزام و غیر ایشان را
از صنادید قریش که دشمنان عظیم بودند اسلام آوردند در عام الفتح و کسان ایشان
با ایشان محبتی تمام پیدا شد و چون حضرت رسالت ام حبیبه را که دختر ابوسفیان
بود بعد از اسلام آوردن بعقد خود در آورد شکیمهٔ ابوسفیان برطرف شد و دل او
نرم گشت و ام حبیبه قبل ازین زن عبدالله بن جحش بود و چون بحبشه هجرت کردند
عبدالله ترسا ام حبیبه را بدین ترسائی دعوت کرد او قبول نکرد و چون بمرد رسول
کس بنجاشی فرستاد و ام حبیبه را از وی طلب کرد نجاشی بسعید بن عاص گفت که او را
نزد رسول فرستد سعید قبول این معنی نمود نجاشی چهارصد دینار برای صدقه
رسول بداد و وی بمدینه آمده بزفاف حضرت رسول سرافراز گشت
و ابوسفیان مشرک بود چون این خبر بشنید گفت ایهم عظیم الانف است که اصلا کردنش
بدامان طاهر او نشسته پس بدامادی رسول راضی شد وَاللّٰهُ قَدِيرٌ
و خدای تواناست بر همه مقدورات پس قادرست بر آنکه دوستی را بدشمنی و دشمنی را
بدوستی مبدل گرداند و اسباب مودت را برایشان آسان گرداند وَاللّٰهُ
غَفُورٌ رَحِيمٌ و خدای آمرزنده است کسی را که موالات داشته باشد با ایشان قبل از نهی
مهربان برآنکه بعد از نهی قطع مودت کرده باشد یا آمرزنده و بخشنده هر کسی را که اسلام

از ابن عباس مرویست که قوم خزاعه و بنو مدلج با حضرت رسالت عهد
و پیمان بود که هرگز قصد مسلمانان نکنند و دشمنان دین را یاری ننمایند
ایشان بر عهد خود ثبات ورزیده قصد اسلام نمیکردند و اعدای دین را
حمایت نمینمودند حق تعالی درباره ایشان فرموده که لَا يَنْهَاكُمُ اللّٰهُ نهی
نمیکند خدا شما را ای مؤمنان عَنِ الَّذِينَ از آنانکه ایشان لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ
کارزار نکردند با شما فِي الدِّينِ در کار دین و ملت وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ
و بیرون نکردند شما را مِنْ دِيَارِكُمْ از سراها و منزلهای خود أَنْ
تَبَرُّوهُمْ آنکه نیکوئی کنید با ایشان وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ و حکم
بعدل کنید بسوی ایشان و ظلم نکنید برایشان تا موجب الفت
ایشان شود و بسبب شوق بایشان اسلام آورند یا از آنکه بفرستید قسطی و بهره از آنچه
در خانهای شماست از مطعومات یعنی با ایشان طریقه عدالت یا احسان
مرعی دارید إِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ دوست
میدارد عدل کنندگان یا احسان نمایندگان را و گویند در قبیله بنی
العزی که مشرکه بود و هدیهٔ چند نزد دختر اسمای بنت ابی بکر آورد وی
قبول نکرد و اذن نداد که در مدینه داخل شود حق تعالی این آیت فرستاد و پس
حضرت رسول او را امر نمود و هدیه او را قبول کرد در حق او اکرام و احسان بجای
آورد و اجماع امتست که نیکوئی با اهل حرب حرام نیست خواه قرابت باشد
یا نه و خلاف در دادن زکواة و کفارتست بایشان و نزد اصحاب جایز

انما ینهاکم الله جز این نیست که نهی میکند خدای شما را عن الذین
قاتلوکم از آنانکه کارزار کردند با شما فی الدین در دین و مذهب
واخرجوکم و بیرون کردند شما را من دیارکم از سراهای شما
وظاهروا و هم پشت شدند با اعادی و معاونت کردند با ایشان
علی اخراجکم در بیرون کردن شما ان تولوهم آنکه دوستی کنید با ایشان
یعنی خدای منع فرمود از دوستی کردن جمعی که در مقام مقاتله در آمدند و در
اخراج شما معاون یکدیگر شدند مراد کفار مکه اند که بعضی با اهل اسلام
محاربه کردند و برخی در اخراج ایشان سعی نمودند و بعضی معاونت ایشان
کردند ومن یتولهم و هر که دوست دارد ایشان را فاولئک هم
الظالمون پس آن گروه دوست دارندگان ایشانند ستمکاران
که وضع دوستی در غیر موضع دوستی میکنند و بسبب آن مستحق عذاب
الیم و عقاب عظیم اند آورده اند که چون در حدیبیه صلح واقع شد یکی از جمله
شروط این بود که هر مسلمان از مکه بمدینه رود آنحضرت او را بکفار باز فرستد
و اگر مسلمانی از مدینه روی برتافته بجانب مکه شتابد قریش او را باز نگردانند
و کتابی برین وجه نوشته و مهر بر وی نهادند هنوز آنحضرت در حدیبیه بود
که جمعی مؤمنات از مکه گریخته بملازمت آمدند سبیعه اسلمیه دختر حارث بحدیبیه
آمد و اسلام آورد شوهر او مخزومی و بروایتی صیفی بن راهب بیامد و گفت
زوجه مرا بمن رد کن که شرط صلح برین وجه بود که هر که از ما بتو آید رد کنی و هنوز

گل مهر

گل مهری که بر صلح نامه نهاده ایم خشک نشده جبرئیل آمد و گفت شرط مردان واقع
شده نه زنان و روا نیست که مؤمنات را بمشرکان باز دهند پس جبرئیل آمد
و این آیت بر رسول خواند که یا ایها الذین آمنوا ای گروه
گرویدگان اذا جاءکم المؤمنات چون بیایند بشما زنان گرویده
یعنی تکلم نماینده بکلمه شهادت و ظاهر سازنده ایمان مهاجرات
در حالتیکه هجرت کننده اند از کفر بدار ایمان فامتحنوهن پس
بیازمائید ایشان را بدین وجه که ایشان را سوگند دهید که بیرون آمدن ایشان
از دشمنی شوهر نبوده و دوستی دیگران سبب آمدن نشده و بهیچ وجه غرضی از
اغراض دنیویه متعلق نبوده بلکه خاصه برای دوستی خدا و رسول و دین بدین
اسلام باینجانب آمده اند یا نظر کنید در اماراتی که موجب غلبه ظن شود در آنکه
ایشان بسبب ایمان نه غیر آن باینصوب توجه نموده اند الله اعلم خدای
داناتر است بایمانهن بگرویدن ایشان چه اوست که مطلع است
بر ضمایر یعنی شما را هیچ راهی نیست بچیزی که بآن اطمینان و یقین حاصل شود
در حقیقت ایمان ایشان چه این مخصوص است بعلام الغیوب پس شما را در این
امتحان کافیست و لهذا مدار احکام شرعی بر ظاهر است پس سوگند بایشان
دهید یا بقدر وسع و طاقت ملاحظه امارات کنید فان علمتموهن
پس اگر دانستید ایشان را بعلامت ظن مؤمنات فلا ترجعوهن که
مؤمنه اند پس باز مگردانید ایشان را الی الکفار بسوی ناگرویدگان

مراد علم است که مسلمانی ایشان ممکن باشد و آن ظن غالبست که حاصل شده باشد
از سوگند دادن مهاجرات یا از ظهور امارات چه ظن غالب باشد علم است
در وجوب عمل بآن مراد بکفار درین آیت شوهران زنان ممتحنه اند لقوله
لَا هُنَّ نه این زنان حِلٌّ لَهُمْ حلال است که کافران را وَلَا هُمْ و نه
آن کافران يَحِلُّونَ لَهُنَّ حلال میشوند مر این زنان را زیرا که ایمن نمیتوان
بود از آنکه ازواج اضلال ایشان کنند بجهت استیلای ایشان بر ایشان و مظنه
تدین زوجات بدین ازواج وَآتُوهُمْ و بدهید شوهران ایشان را مَا أَنْفَقُوا
آنچه خرج کرده باشند از کابین نه مأکول و ملبوس و از ضحاک منقولست که عهد
مشرکان با رسول ص درباره زنان باین طریق شده بود که هیچ زنی از ما
نزد تو نیاید که بر دین تو باشد الا که او را سوی ما رد کنی و اگر بدین تو آمده باشد
و شوهر داشته آنچه شوهر انفاق کرده باشد از صداق بر وی رد نمائی و حضرت
نیز باین طریق با ایشان عهد کرده بود پس احتیاج نباشد صرف مطلق آیت بلقیه
و بروایت قتاده این حکم بعد ازین منسوخ شد القصه حضرت رسالت سبیعه را
سوگند داد و مهر که مسافر باو داده بود دیگر فت و باز گشت و آیت آمد که وَلَا
جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ گناهی و رنجی و بزه نیست بر شما أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ
آنکه بخواهید زنان مهاجره را چه اسلام فسخ نکاح میان ایشان و میان
ازواج کفار ایشان پس شما را جایز است که ایشان را بنکاح در آرید إِذَا
آتَيْتُمُوهُنَّ چون داده باشید آنان را أُجُورَهُنَّ مزدهای ایشان یعنی مهرهای

ایشانرا

ایشان را بعد از آن عمر خطاب سبیعه را بنکاح خود در آورده بصداق
معین و نیز بجهت مباینه کفر و ایمانست آنکه میفرماید وَلَا تُمْسِكُوا
بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ و چنگ در مزنید بعقدهای زنان کافره یعنی باید که
میان شما و ایشان علاقه زوجیت نباشد و اصل عصمت منع است
و تسمیه نکاح بآن جهت آنست که منکوحه در عصمت زوج و حباله اوست
مرویست که بعد از نهی اصحاب هر آن کافره که در نکاح داشتند طلاق
دادند وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ و بجوئید از کفار آنچه خرج کرده اید از
مهور ایشان یعنی هرگاه زنان شما مرتد شده بکفار لاحق شده باشند
مهری که بایشان داده باشید از کفار مطالبه کنید اگر مانع آن زنان
شوند وَلْيَسْأَلُوا و باید بپرسند از شما مَا أَنْفَقُوا آنچه خرج کرده اند مهور
زوجات مهاجرات خود یعنی چون عصمت زوجیت منقطع شد میان
مؤمن و کافر و کافره و مؤمنه پس هر چه رد کنید مهر بر آن صاحب خود داده اند
ذَٰلِكُمْ جمیع آنچه مذکور شد ازین آیت حُكْمُ اللَّهِ فرمان خدای است
يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ حکم میکند خدای میان شما وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ و خدای
دانا است بمصالح شما حکم کننده بآنچه مقتضی حکمت اوست مرویست
که در صدر اسلام مسلمه در تحت کافر بود و کافره در تحت مسلم پس باین
آیت منسوخ شد آورده اند که بعد ازین آیت مؤمنان ادای مهور
مهاجرات کردند از ازواج ایشان و کفار از ادای مهور مرتدات ابا نمودند

آیت آمد که وَاِنْ فَاتَکُمْ واگر فوت شود یعنی سبقت کیرد و بدر رود
از شما ای مؤمنان شَیْءٌ مِنْ اَزْوَاجِکُمْ چیزی از زنان شما
اِلَی الْکُفَّارِ بسوی کافران یعنی بدار الحرب پیوندد و مهر او
بدست شما نیاید فَعَاقَبْتُمْ پس از پی درآیند ایشانرا و غنیمت
ایشان بدست شما درآید عاقبتم مشتق از عقبه است یعنی نوبت
یعنی بیاید نوبهٔ شما آزاد کردن مهر بانوصه که در عاقبت شما بر ایشان
ظفر یابید و غنیمت بدست شما آید فَآتُوا الَّذِینَ ذَهَبَتْ پس بدهید
آنانرا که رفته اند اَزْوَاجُهُمْ زنان ایشان بدار الکفر و مهر نیافته اند
مِثْلَ مَا اَنْفَقُوا مانند آنچه نفقه کرده اند از مهر آن زنان یعنی وقتی که
نوبت ظفر بشما رسد مهر آن زنان را باز واج ایشان رسانید وَاتَّقُوا اللهَ
و بترسید از عذاب خدای در مجاورت از امر او الَّذِی اَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ
آن خدائیکه شما به وی گرویده کائید چه ایمان او مقتضی پرهیز است از عقاب او
از ابن عباس مرویست که شش تن از زنان مؤمنان مهاجر مرتد شدند
و نزد کفار رفتند یکی حکم بنت ابو سفیان زن عیاض بن شداد
فهری دویم فاطمه بنت امیه بن مغیره زوجه عمر ابن خطاب خواهر ام سلمه بود
سیم بروع بنت عقبه منکوحه شماس بن عثمان چهارم عبده بنت
عبد العزی زن عمر بن عبدود پنجم هند بنت ابی جهل زوجه هشام بن
عاص ششم کلثوم بنت جرول که او نیز زن عمر بود پس پیغمبر صلعم از غنیمت

مهور ایشان

مهور ایشان بشوهران ایشان داد آورده اند که در روز فتح مکه چون
سید عالم بر کوه صفا بر آمده رجال مکه بر اسلام و جهاد بیعت کردند
زنان ایشان نیز در متابعت مبایعه میل کردند حق تعالی طریق مبایعت ایشانرا
تعلیم حبیب خود نموده فرمود که یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر خبر دهنده
یا بلند قدر عالی مرتبه اِذَا جَاءَکَ الْمُؤْمِنَاتُ چون بیایند زنان گرویده
یعنی بنیت گرویدن یُبَایِعْنَکَ مبایعه کنند با تو عَلَی اَنْ لَا
یُشْرِکْنَ بر آنکه شرک نیارند و شریک نسازند بِاللهِ شَیْئًا بخدا
چیزی از اصنام وَلَا یَسْرِقْنَ و دزدی نکنند از مال شوهران
و غیر ایشان وَلَا یَزْنِینَ و زنا نکنند وَلَا یَقْتُلْنَ اَوْلَادَهُنَّ
و نکشند فرزندان خود را مراد دخترانند که زنده در خاک میکردند
یا قصد قتل بچه که در شکم دارند نکنند و او را بیفکنند وَلَا یَأْتِینَ
بِبُهْتَانٍ و نیارند بدروغیکه از روی حیل یَفْتَرِینَهُ بر بافته باشند
بَیْنَ اَیْدِیهِنَّ وَاَرْجُلِهِنَّ میان دستها و پایهای خود
این کنایت است از فرزندانیکه دروغ بر شوهر خود بندند چه بطن که
میان هر دو دست بر داشته است ولد را و فرج که میان هر دو پاهاست
که از و ولد حاصل شده مراد آنست که فرزند حرام زاده را نیارند
و بدروغ بر شوهران خود نسبت دهند وَلَا یَعْصِینَکَ و عاصی
نشوند در تو فِی مَعْرُوفٍ در کار نیکو که با ایشان امر کنی مانند آنکه

باهیچ مردی غیر محرم ننشینند و نوحه نکنند و روی نخراشند و سینه
نخراشند و غیر ان از انچه موافق طاعت خدا باشد تتمهٔ ان
بمعروف جهته آن است که عقل معترفست بان بجهته عزم ان
و چون باین شرایط بیعت کنند فبایعهن پس بیعت با ایشان
و ضامن ثواب ایشان شو در وفا نمودن باین شروط و بخاری در
صحیح خود از عایشه نقل کرده که بیعت پیغمبر با زنان بسخن بود و دست
انحضرت دست هیچ زن را مس نکرده و قول ان است که زنان دست
در قدح آب فرو بردند و بعد از ان انحضرت دست مبارک خود را
در قدح فرو برد و گویند حضرت جامه بر سر دست انداخت و ازا
بر بالای دست ایشان نهاد و با ایشان بیعت فرمود و بروایت دیگر
امیمه خواهر خدیجه را فرمود تا از انها بیعت فرا گرفت واستغفر لهن
الله و طلب آمرزش کن برای زنان مبایعه از خدای از انچه کرده
در حالت کفر ان الله غفور رحیم بدرستیکه خدای آمرزنده
گناهان کسانی که بیعت کنند مهربان با ایشان که توفیق ایمان و توبه داد
پس رسول الله برطبق مذکور فرمود که مبایعه میکنم با شما از انکه شرک نیارید
با خدا هند دختر عتبه زن ابوسفیان در میان زنان ایستاده بود و
مقنعه بر سر خود کشیده بجهته انکه رسول او را نشناسد گفت یا رسول الله
با ما در اخذ بیعت تاکید کردی که با مردان نکردی بجهته انکه امروز

با مردان

با مردان ایشان همین بر اسلام و جهاد بیعت نمود و بعد از ان فرمود
که و لا یسرقن هند گفت ابوسفیان مردی بخیلست و من از مال او
بسیار گرفته ام بدون اذن او ندانم حلالست یا نه ابوسفیان حاضر
بود گفت هر چه بر گرفتی و خواهی بر گرفت بر تو حلالست رسول صلعم بخندید
و او را بشناخت و گفت تو هندی گفت نعم یا رسول الله عفو فرما از
انچه گذشته که خدای تعالی از تو عفو فرماید و بمطلب خودت برساند
و این بسبب ان گفت که در احد جگر حمزه را شکافته بود و مضغ کرده
بعد از ان فرمود که و لا یزنین هند گفت آیا زن آزاد زنا کند عمر در پایین
صف ایستاده بود بخندید بجهته انکه میان او و هند در زمان جاهلیت
این نوع فعل قبیح واقع شده بود پس فرمود و لا یقتلن اولادهن
گفت ما ایشان را می پروریم در کودکی و شما ایشان را میکشید در جوانی
و بزرگی سال و این از برای ان گفت که پسر او حنظله بن ابوسفیان در روز
بدر بر دست امیر المؤمنین علی ع بقتل رسیده و پیغمبر از این سخن نیز تبسم فرمود
و عمر چنان بقهقهه بخندید که بر پشت افتاد دیگر فرمود و لا یاتین ببهتان
یفترینه بین ایدیهن و ارجلهن هند گفت بهتان فعل قبیح است و ما را
امر نیکی میکنی برشد و مکارم اخلاق رسول دعای خیر در حق ایشان تقدیم
رسانید آورده اند که جمعی درویشان از اهل اسلام با یهودان دوستی
میکردند و خبر مسلمانان با ایشان میگفتند و بسبب ان میوه و طعام از ایشان

میکردند حق تعالی ایشانرا ازان نهی فرمود وگفت که یا ایها الذین
امنوا ای گروهی که گرویده اید بخدا و رسول لا تتولوا قوما غضب الله
علیهم دوستی مکنید و مودت مورزید گروهی را که خشم گرفته است خدای بر ایشان
وایشانرا باتش سخط خواهد سوزانید مراد یهود است قد یئسوا من الاخرة
بتحقیق که نومید شده اند ایشان از ثواب آخرت چه دانسته اند که بسبب
عناد وکتمان نعت سید کاینات محمد در توریة با انکه معرفت دارند بصدق
انحضرت ایشانرا هیچنوع حظی از مثوبت اخروی نخواهد بود پس نا امیدند ازان
کما یئس الکفار همچنانکه نا امید شدند کافران من اصحاب القبور یا
از اهل گورها یعنی از مبعوث شدن مردها در نشأ آخرت یا از رجوع
مردگان خود بدنیا یا از رسیدن خبر انها بایشان یا یهود نا امید اند
از ثواب همچنانکه کافران مرده که برای العین قبح حال و بدی مآل
خود را دیدند و بعلم الیقین عاقبت خود را
دانسته اند و از نعیم الجنان بکلی
قطع امید کرده اند
تمام شد تفسیر سوره
الممتحنه فی پنجم
شهر رمضان
المبارک
۱۱۳۱

[بس]م الله الرحمن الرحیم
[...] السموات وما فی الارض بپاکی و پاکیزگی یاد کرد
[...] آسمانهاست وانچه در زمین است وهو العزیز الحکیم
[...] که در حکم کردن بهیچ وجه من الوجوه مغلوب نگردد و در
[...]ل با فعال او راه نیابد مرویست از مقاتل و کلبی که جمعی از اصحاب
[...] احباب گفتند که یا رسول الله اگر بدانیم که دوسترین عمل نزد
[...]د تبارک وتعالی کدامست بانفس و مال و فرزندان خود را در راه او بذل
[...] بجان و دل دران بکوشیم حق تعالی جل شانه آیت فرستاد که ان الله
[یح]ب الذین یقولون فی سبیله اگر بقول خود صادقند که جان و مال خود را در راه
[...]ن فدا میکنند پس چرا در روز احد بقول خود عمل نکرده از جهاد فرار نموده و پیغمبر را
با معدودی چند در میان کفار بگذاشته و بجهت ان سر مبارک انحضرت
و دندان مبارک او را بسنگ جفای مشرکان شکسته یافتند حق تعالی توبیخ ایشان
فرموده باین آیت که یا ایها الذین امنوا ای آنانکه گرویده اید لم تقولون
ما لا تفعلون چرا میگوئید انچیزیرا که نمیکنید کبر مقتا عند الله ان تقولوا
ما لا تفعلون بزرگست از روی شدت و غضب و خشم نزد خدای آنکه بگوئید
انچه نخواهید کرد و نزد اکثر علما این آیت عامست یعنی هر که سخنی بگوید و نکند در تحت [این خطاب]
داخلست پس علمائی که خلق را بسخن خیر ارشاد کنند و خود ترک ان نمایند
درین توبیخ داخلند بقوله اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و در خبرست که پیغمبر

در شب معراج دید که لبهای کسانی را بمقراض آتشین میبرند از جناب
جبرئیل استفسار اینمعنی فرمود جواب داد که یا رسول الله اینها آنانند که
مردم را دلالت بخیر میکردند و خود انها را عنان عمل خیر ننمودند مرویست که یکی
از اکابر را گفتند که از برای ما موعظه فرما جواب نداد بار دیگر تکرار
اینمعنی کردند گفت آیا مرا امر میکنید که چیزی بگویم که خود بآن کار نکنم و بجهت آن
مقت خدای بر خود نازل سازم از دمیاطی نقلست که اصحاب آنحضرت
گفتند آیا کدام عمل بجای آریم که ما را از حفرهٔ نیران برهاند و بروضهٔ جنان
و تحفهٔ روح و ریحان برساند حقتعالی آیت فرستاد که یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم
علی تجارة تنجیکم تا آخر آنحضرت فرمود که ای یاران آنچه میجستید نازل شد
یعنی عملی که بنده را از سجین رهائی دهد و باعلی علیین رساند ایمان و جهاد است
چون محل جهاد رسید اصحاب از ان متثاقل شدند و متقاعد گشتند حقتعالی
آیت مذکوره فرستاد و ایشان را بان عتاب فرمود و بروایت سعید بن
مسیب مردی رسول و اصحاب را رنجانیدی در روز بدر صهیب ویرا
بکشت اکثر از کشته شدن او خوشحال شد و گفت ویرا که کشت
یکی بدروغ گفت من او را کشتم تا او را ثنا گویند چنانکه میفرماید که یحبون ان یحمدوا
بما لم یفعلوا عمر خطاب و عبد الرحمن عوف گفتند دروغ میگوید صهیب او را کشت
صهیب حاضر بود هیچ نگفت ویرا گفتند چرا نمیگوئی که من او را کشتم گفت ویرا
برای خدا کشتم و طمع ثواب نه برای لاف زدن و اظهار جلادت نمودن رسول
فرمود یا ابا یحیی تو او را کشتی گفت نعم یا رسول الله حقتعالی این آیت را بعد ترغیب

جهاد میفرماید

جهاد میفرماید که اِنَّ اللهَ یُحِبُّ الَّذِینَ یُقَاتِلُونَ بدرستیکه
خدای دوست میدارد آنانرا که کارزار کنند فِی سَبِیلِهِ صَفًّا
در راه خدا در حالتی که صف زده گان اند در معرکه جهاد صف زدنی کَاَنَّهُم
گوئیا ایشان بُنیَانٌ مَرصُوصٌ بناهای از زیر ریخته شده اند این
کنایتست از استحکام و ثبات اقدام در معرکه جهاد و بیکدیگر چسپیده اند
بر وجهیکه از رعایت اتصال در صفوف قتال هیچ فرجه در میان ایشان
پیدا نمیشد حاصل که حقتعالی درین کلام بندگان را اعلام فرمود که از جهت
ثبات قدم در معرکه جهاد و عدم انتقال از مکان خود در وقت قتال
مانند رسوخ بنای مرصوص و عدم ذهاب از مکان خود یعنی محبت
خدا به بنده باعطای مثوبت و رفع درجات اوست نزد خود مقاتل بن
سلیمان از ضحاک روایت کرده و ضحاک از ابن عباس که فرمود کان علی
اذا صف فی القتال کانه بنیان مرصوص فانزل الله هذه الایه یعنی امیر المؤمنین
علی چون در صف قتال قیام مینمود گوئیا که صف آن صفدر چون دیوار متین
و جدار مستحکم بود چون این حال محبوب و مرضی حقتعالی بود این آیت در حق او
نزول یافت و براء بن حسین از زهیر بن عدی از ضحاک روایت میکند که
ضحاک گفت من از ابن عباس شنیدم که انجماعت که حقتعالی درین آیت ثنای
ایشان کرده است و اظهار محبت ایشان نموده علی بن ابی طالب است و حمزه
بن عبد المطلب و عبیده بن حارث و مقداد بن اسود و بروایت علی

از ابی صالح از ابن عباس این آیت در شان علی بن ابی طالب و
حمزه ابن عبد المطلب و عبیده بن حارث و سهل بن حنیف و حارث بن
سمت و ابی دجانه و بهر تقدیر شاه اولیا ممدوح و محبوب خالق ارض
و سماست حدیث مشهور متواتر حضرت رسول که در حق امیر المومنین
فرموده که لاعطین رایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله
کرارا غیر فرار مقصود و مراد ازین آیت انحضرتست و اتباع او
نه جمعی که مکرر از جدال فرار نموده اند و بعد ازان حاجت عباد بر ثبات
قدم در جهاد بیان میکند صدق اینمطلب که موسی را در صبر کردن
بر اذیت قوم بجهة تسلی حضرت پیغمبر در شکیبائی بر تکذیب امت میفرماید
که وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ و یاد کن ای محمد آنرا که گفت موسی
مر گروه خود را که بنی اسرائیل بودند که یَا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي ای گروه
من چرا میرنجانید مرا بنا شنودن فرمان من و اظهار نقص و عیب من
و افترا و بهتان بر من چه ایشان گاهی او را بسحر میگفتند و زمانی
او را مجنون نام مینهادند و وقتی اسناد برص و آدره باو میکردند و محلی
اسم زانی بر او اطلاق میکردند چنانکه در قصه قارون ذکر شده و زمانی
نسبت قتل هرون باو میدادند و غیر ان از انواع این را پس فرمود
که چرا مرا این نوع ایذا و اذیت میرسانید وَقَدْ تَعْلَمُونَ و حال آنکه
بیقین میدانید که أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ من رسول خدایم
بجانب شما بمعجزات بینه بر صحت رسالت خود شما را شبهه نیست

در صدق

در صدق دعوی من در رسول میباید که مکرم و محترم باشد پس احترام مرا مرعی
دارید و فرمان من برید و در طریق عناد و طغیان سلوک مکنید ایشان
بر ضلالت و جهالت خود ثابت شده سخن او را بسمع قبول نشنودند
و دست آزار و ایذا را باز نداشتند فَلَمَّا زَاغُوا پس آن هنگام
که بر گشتند از قبول فرمان موسی با وجود ادله باهره بر صدق او أَزَاغَ اللَّهُ
قُلُوبَهُمْ بگردانید خدای دلهای انها را از استقامت یقین یعنی منع
الطاف نمود و ایشانرا در بادیه خذلان یا بمثوبت و کرامت وَاللَّهُ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ گروهیکه بیرون رفتگانند از دایره فرمان بجهت
فرط عناد و طغیان چه این مانع الطاف هادیه است از حضرت منان
بلکه تخلیه ایشان میکنند و بحال خود شان وا میگذارد و نظر لطف از ایشان
باز میگیرد وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ و یاد کن ای پیغمبر که گفت عیسی پسر مریم
مر امت خود را که یَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای پسر زندگان یعقوب إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ
إِلَيْكُمْ بدرستیکه من فرستاده خدایم بسوی شما بحجت و برهان مُصَدِّقًا
در حالتیکه باور دارنده ام لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مر انچیزیکه که از پیش منست
مِنَ التَّوْرَاةِ از کتاب توریه که بر موسی نازل شده یعنی تصدیق
کردم که ان از نزد خدا است وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي و مژده دهنده ام
بفرستاده که میاید بدین کامل و شرع شامل مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ
از پس من نام مبارک او احمد که بمعنی ستاینده ترست یعنی ستایش

باعطای الطاف

او مر خدای را نسبت بستایش انبیا بیشترست یا ستوده ترینی
ستایش او را بیشتر از ستایش مخلوق دیگر میکنند بجهت آنکه محاسن
اخلاق او بیشتر از همه کس است مراد این است که دین و مذهب من تصدیق است
بکتب خدا و جمیع انبیای متقدم و متاخر و در بعضی اخبار آمده که ترجمه کلام
عیسی بحواریان بر این وجه است که انی ذاهب الی ربی و ربکم والفارقلیطا
و فارقلیطا احمد یعنی من میروم بجانب آفریدگار شما و احمد که خاتم پیغمبران است
بعد از من خواهد آمد محمد بن جبیر بن مطعم از پدر خود روایت کرده که پیغمبر فرمود
که مرا است نامهای متعدد که احمدم و محمد و ماحی ام که حقتعالی بسبب من محو
کفر کرده و حاشرم که مردمان بر قدم من محشور شوند و عاقبم که هیچ پیغمبر در عقب
من نباشد در تبیان آورده که اسم آنحضرت در توریة بسیمای مسیحاست
و معنی اینکه تا ابد ستوده او را بشما بعد از مسیح و از کعب منقولست که حواریان
بعیسی گفتند یا رسول الله بعد از ما امت دیگر خواهند بود فرمود بلی بعد از
ما امت احمد خواهند بود که خاتم پیغمبران است و ایشان حکیمان و عالمان
باشند و نیکوکاران و پرهیزکاران و در علم شریعت بمرتبه رسیده باشند
که گوئیا پیغمبرانند و خوشنود باشند از خدا باندک روزی و خدا از ایشان
خوشنود باشد باندک کرداری و بشارت بوجود باجود حضرت احمدی صلعم
متضمن معجزه عیسی است نزد او فلما جاءهم پس آنهنگام که آمد احمد
بایشان بالبینات بمعجزات روشن و آیات هویدا قالوا اسرائیل
هذا سحر مبین گفتند بیشترین بنی اسرائیل که این که او مینماید بما

جادوئی است

جادوئیست آشکارا که بر هیچکس پوشیده نیست و پنهان و گویند ضمیر راجع بعیسی است
یعنی چون عیسی بایشان آمد و معجزات بایشان فرمود گفتند که این سحرات
که بما مینماید ومن اظلم وکیست ستمکارتر ممن افتری از کسی که ببندد
على الله الكذب بر خدای دروغ را یعنی پیغمبر او را تکذیب کند و تصدیق
بمعجزات او ننماید و گویند که خدا او را نفرستاده وهو يدعى الى الاسلام
بسوی دین اسلام که مشتملست بر خیر و صلاح دنیا و فوز و نجات عقبی والله
لا يهدي القوم الظالمين و خدای راه ننماید گروه ستمکاران را که
بسبب رسوخ کفر از صراط مستقیم و دین قویم تجاوز نموده اند یعنی الطاف
بسبب هدایت از ایشان باز دارد و ایشان را در بادیه ضلالان فرو گذارد
بسبب فرط عناد و طغیان ایشان با طریق جنت در روز قیامت بایشان
ننماید بواسطه کفر و فرط معصیت مرویست که نضر بن حارث گفت
روز قیامت لات و عزی مرا شفاعت خواهند کرد نزد خدای و او شفاعت
ایشان قبول خواهد کرد حقتعالی جهت رد قول او این آیت فرستاد که کیست ظالمتر از
کسیکه دروغ بر خدای بندد بقول شفاعت بتان درباره کفار و خدای
این نوع کسان را راه راست ننماید بجهت توغل ایشان در عناد و در لباب آورده
که چند روزی وحی بآنحضرت نیامد کعب بن اشرف گفت مژده باد شما را ای گروه
یهود که خدای محمد نور او در فروشاند و کار او با تمام نخواهد رسید این خبر بآنسرور
رسید غبار ملال بر دل مبارک وی نشست جبرئیل بجهت رفع ملال این آیت

آورد که یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ لام از برای تاکید است یعنی البته
بخواهند آنکه فرو نشانند نور خدای را یا لام علت است یعنی اراده میکنند افترا را
بر خدا و یا پیغمبر تا بنشانند نور حق را که دین اسلام است یا قرآن یا حجت واضحه
و معجزهٔ باهره بر صدق پیغمبر بِأَفْوَاهِهِمْ بدهنهای خود یعنی بطعن کردن
در آن بگفتن با شنیده و سخن بی ادبانه که در حکم تراکم ظلمات یعنی
حال ایشان درین اطفا مانند حال کسیست که بدهن باد دمد بر نور
آفتاب تا اطفا نماید وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ و خدای تمام کرداننده است
نور خود را یعنی روشنی دین و شریعت سید المرسلین را باظهار کلمه اسلام
و تائید سید انام در رسانید اعلام آن بغایت نهایت تا رونق هدایت
وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ و اگرچه کراهت دارند ناگرویدگان از اتمام آن
و کراهت ایشان را اثری نیست در اطفای چراغ صدق و ثواب
همچه ارادهٔ خفاش که غیر مؤثر است در نابودن آفتاب شب پره گر وصل آفتاب نخواهد
رونق بازار آفتاب نکاهد
هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ اوست آن خدائی که فرستاد رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ
پیغمبری که سبب هدایتست یعنی قرآن با معجزه وَدِينِ الْحَقِّ و بمذهب
درست و راست حنیف که مذهب اسلامیه است لِيُظْهِرَهُ تا غالب
سازد این دین را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه کیش و ملت وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ
اگرچه کاره اند مشرکان اظهار دین محمدی را که مشتملست بر اثبات توحید
و ابطال شرکت و این وعده هم از مکمن قوت بفعل آمده چه هیچ دینی از ادیان

نمانده که

نمانده که بدین اسلام مقهور و مغلوب نیست و گویند که این در وقت نزول عیسیٰ
و خروج صاحب الزمان خواهد بود که همه اهل زمین اسلام قبول کنند و عیاشی
باسناد خود از عمران بن هیثم و وی از عبایه نقل کرده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
که اعلای کلمه اسلام و غالب شدن آن بعد ازین خواهد آمد بود پس فرمود بحق
آنکس که نفس من بید قدرت اوست که دین اسلام را غالب گرداند بر جمیع
ادیان تا آنکه باقی نماند هیچ دین الا که در بامداد و شبانگاه ندای لا اله الا الله
محمد رسول الله شنوند بعد از آن بندگان را بقبول قول رسول و نصرت دین او میفرماید
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان که هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را
و راه نمایم عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنجِيكُم بر بازرگانی که نجات دهد و برهاند شما را
مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذاب دردناک که دوزخست و انواع عقوبت آن پس
بیان آن تجارت میکند که تجارت منجیه از درکات مهلکه اینست که
تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بگروید بخدا و رسول او وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
و کارزار کنید با کافران مراد امرست بایمان و جهاد با اهل کفر و شرک
در راه خدای و اعلای دین او بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ بمالهای خود که صرف
راحله و اسلحه مجاهدان کنید و بنفسهای خود که متعرض حرب و قتل شوید و تسبب
این آیت در صدر سوره مذکور شد ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ
آنچه مذکور شد از ایمان و جهاد بهترست مر شما را از معاملات دیگر اگر هستید
که دانید طریق تجارت حقیقیه یعنی اگر عالم شوید بخیریت ایمان و جهاد و معتقد

نشوید باینکه مؤید است بربح دائمی ونفع سرمدی که فوز است بثواب ونجات
از عقاب وتجارت اموال مودی بربح فاخر آینه اجابت ان کنید
وانرا بر سایر ارباح مقدم دارید پس اگر ایمان آرید بخدا وجهاد کنید در راه
او يَغْفِرْ لَكُمْ بیامرزد خدای از برای شما ذُنُوبَكُمْ گناهان گذشته
شما را وَيُدْخِلْكُمْ ودرآرد شما را درعقبی جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها
که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار یا غرفه ان جویها وَمَسَاكِنَ
طَيِّبَةً وبمساکنهای پاکیزه ومستلذه که واقع شده باشد فِي جَنَّاتِ
عَدْنٍ در بوستانهای با اقامت که هرگز از انجا بیرون نیایند
ذَٰلِكَ انچه مذکور شد از مغفرت وادخال جنت الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
رستگاری بزرگست نه انچه مردمان انرا الفوز میشمرند از طول بقا
وحکومت دنیا ودر حدیث آمده که جنات عدن کوشکی است که در
بهشت از لؤلؤ ودران هفتاد سرایست از یاقوت سرخ ودر هر سرایی
هفتاد خانه از زمرد سبز ودر هر خانه هفتاد سریر وبر هر سریری هفتاد فراش
الوان مختلفه وبر هر فراشی حوری نشسته ودر هر خانه از ان هفتاد مائده وبر هر
مائده هفتاد لون طعام ودر هر یک از ان خانها غلامی وکنیزی باشند خدای
مؤمنان را چندان قوت دهد که با همه زنان خلوت سازد ودر یک بامداد
همه طعام بخورد واین نعمت عظیمه در عقبی وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا ونعمتی
دیگر که در دنیا دوست میدارید انرا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ نصرتیست

از خدا بر قریش وفتحی نزدیک که فتح مکه است یا فتح فارس وروم
یا جمیع فتوح که در اسلام واقع شود نزد محققان فتح قریب فتح باب ولایت
بترقی از مقدمات نفس وغنایم این فتح معارف یقینیه است ومؤمنان
شریکند درین دو نعمت وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ وبشارت ده ای محمد
همه مؤمنان را باین دو نعمت آجل وعاجل که ثواب ومغفرتست
درعقبی وفتح ونصرت در دنیا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان
خطاب بجماعتیست از انصار که در لیلة العقبه بیعت کردند وایشان
هفتاد کس بودند یا عامست یعنی ای جمیع کسانیکه ایمان آورده اید كُونُوا
أَنْصَارَ اللَّهِ باشید نصرت کننده گان خدا یعنی یاری دهنده گان دین
خدا ورسول ص مراد انست که باید طاعت وانقیاد شما بر وجهی باشد
که چون رسول ص از شما طلب نصرت کند سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا اجابت نموده
همگی وتمامی خود را بر نصرت او مصروف دارید كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ
مَرْيَمَ همچنانکه طلب نصرت کرد وگفت عیسی پسر مریم است لِلْحَوَارِيِّينَ
مر حواریان را که خواص او بودند در دین او بجهة سبقت ایشان در دین
مَنْ أَنْصَارِي کیستند نصرت کننده گان من یعنی از جنود داعوان
من که توجه نماید بمن إِلَى اللَّهِ بسوی خدا یعنی بسوی نصرت دین خدا
قَالَ الْحَوَارِيُّونَ گفتند حواریان بعیسی نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ
ما یاری دهنده گان دین خدائیم خلاصه معنی انست که بگو ای محمد باصحاب خود



که انصار خدا باشید همچنانکه عیسی بحواریان گفت که یاری دهندگان خدا باشید
و حواریان دوازده کس بودند که از اصفیا و خلصای عیسی بودند و اشتقاق
ان از حورست بمعنی سفید خالص گویند که ایشان همه جامه سفید میپوشیدند
و گفته اند که گازر بودند که جامه سفید میکردند در اخبار آمده که ایشان بعد از رفع
عیسی نصرت دین کردند و خلق را بخدا دعوت نمودند و ایشانرا طریق
مستقیم ارشاد فرمودند فَآمَنَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ
پس ایمان آوردند برسالت عیسی و وحدانیت خدا بسبب دعوت
حواریان گروهی از بنی اسرائیل وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ و کافر شدند گروهی
دیگر و او را پسر خدا گفتند از ابن عباس منقولست که چون عیسی باسمان رفت بنی
اسرائیل بر سه فرقه شدند فرقه گفتند که خدا بود و باسمان مرتفع شد
و جمعی گفتند که پسر خدا بود و خدا ویرا نزد خود برد و طایفه دیگر که از اهل
اسلام بودند گفتند که بنده خدا و پیغمبر او بود پس قتال و جدال در میان
ایشان واقع شد وان دو فرقه کافر غالب شدند بر مؤمنان و جدال و عناد
ایشان چنان در میان ایشان مستمر بود تا آنکه حضرت خاتم الانبیاء مبعوث شد
و موافقت مؤمنان بنی اسرائیل نموده گفت که عیسی عبد الله و رسول الله
ایشان بان حضرت ایمان آوردند و بسبب ان قوت تام یافتند بر ان
دو فرقه غالب شدند کما قال فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا پس قوت دادیم
و غالب گردانیدیم انها را که گرویده بودند بعیسی و برسالت او و بعبودیت او

سبحانه تصدیق نموده عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ بر دشمنان ایشان که قایل
بودند بمسیح بن الله و بالوهیت او فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ
پس گشتند المؤمنان ظاهرین غلبه کننده گان بر آن کافران در محاجه
و محاربه یا در حجت و گویند معنی آنست که حجت کسانیکه
بعیسی گرویده بودند ظاهر گشت و بتصدیق محمد بلکه عیسی کلمة الله
و روح الله است و بروایت مجاهد تاثیه و غلبیت ایشان
بر دشمنان بعد از رفع عیسی بود تمام شد تفسیر
سوره الصف الحمد لله رب العالمین

فَآمَنَتْ طَائِفَةٌ
مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ
پس ایمان آوردند
برسالت عیسی
بسبب دعوت حواریان

یادگار اسمعیل

بسم الله الرحمن الرحيم

يا ايها النبى اذا طلقتم النساء آورده اند كه عبد الله عمر
زن خود را در حالت حيض طلاق داد حضرت رسول صلعم فرمود كه رجوع كن
و وقتيكه از حيض پاك شود اگر خواهى او را طلاق ده قبل از انكه با وى
مباشرت كنى حق تعالى در اين باب فرمود كه اى پيغمبر چون طلاق دهيد
يعنى تو و امت تو خواهيد كه طلاق زنان مدخوله خود دهيد كه صغيره
و يائسه و حامله نباشند فطلقوهن پس طلاق دهيد ايشان را
لعدتهن در وقت عدة ايشان كه طهريست كه با ايشان نزديك
نكرده باشيد و ان طهريست كه از ايام عدة ايشانست و بايد دانست
كه حكم بعدم صحة طلاق در حيض مشروطست بدو امر يكى انكه زوجه مدخوله بها باشد
دويم انكه در طهر غير مواقعه نباشد يا در حكم حضور كه استعلام حال زوجه تواند كرد پس اگر
مدخوله بها نباشد يا انكه زوج غايب باشد بر وجهيكه علم نداشته باشد بانتقال
زوجه از طلاق ديگر در ينصورت صحيحست و اگر در حالت حيض واقع شده باشد
در اين اجماع اصحابست و اخبار اهلبيت درين قول متظافرست پس طلاق
در حيض يا در طهر كه در ان مجامعت واقع شده باشد صحيح نيست و بيان صيغة
طلاق و احكام ان و مسائل متفرعه بران و اقوال اهل خلاف در ان و
دفع ان از قول ائمه هدى صلوات الله عليهم در منهج الصادقين مسطورست و بعد از
بيان امر بطلاق زوجه در وقت عده باحصاى عده امر ميفرمايد بقوله

واحصوا

واحصوا العدة و شماره كنيد عدة زنان را يعنى ضبط كنيد و انرا
كامل سازيد بايسته طهر كه ايشان از ضبط ان عاجزند يا از احصاى ان عاجز
بجهة غلبيت نسيان و نقص عقل ايشان يا بشماريد اوقات اطهار را كه
وقت وقوع طلاقست و چون فوايد بسيار در ضمن احصا مندرجست
از اينجهة مبالغه در باب ان فرموده كه واتقوا الله ربكم و بترسيد از خداى
كه پروردگار شماست ضبط عده پس در ان تهاون مورزيد يا تطويل ان مكنيد
بانوجه كه رجوع كنيد و طلاق بگوئيد بجهة ضرر رسانيدن بزوجات خلاصه
معنى آنست كه امر او سبحانه در باب احصا بسمع قبول اصغا نمائيد و
بجهة قصر و تطويل مخالفت ان مكنيد و بدانكه عده عبارتست از قعود
مرئة از زوج تا انقضاء مدت معينه بحسب شرع و ان بر چند نوع است
نوع اول باقرءست يعنى اطهار و ان عدة حائضه است چنانكه مذكور شد
دويم باشهورست كه ان سه ماهست مر زنى را كه در سن من تحيض لا المتوفى
عنها زوجها كه عدة ان ابعد اجلين است و اين هر دو نوع اخير بعد از اين
مذكور خواهد شد لا تخرجوهن بيرون مكنيد زنان مطلقه را من
بيوتهن از خانهاى ايشان كه در وقت زنا شوهرى در انجا بوده اند
تا وقتى كه عده ايشان منقضى گردد مراد خانهاى شوهرانست و اضافه
بيوت بايشان از حيثيت اختصاصيست از قبيل لجه للفرس ولا
يخرجن و بايد كه زنان نيز بيرون نروند از انجا بدون اذن شما

که هر دو متفق باشند بر انتقال و خروج جایز است بیرون رفتن ایشان اخراج
ایشان مکنید از بیوت إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ مگر آنکه بیایند بِفَاحِشَةٍ
مُبَيِّنَةٍ بعملی زشت هویدا کرده شده و حفص بکسر یا خوانده بکردار قبیح که روشن
کننده حال زنان باشد در بدکرداری و مراد از ان فحشت و ایذا و ضرر
باهل زوج چه ان در حکم نشوز است که مسقط حق ایشان است و این منقول است
از ائمه صادقین ع و از امام رضا ع نیز ماثور است و معمول فقهای ماست و این حکم
در عده رجعیت که علامت زوجیت دران باقیست و شوهر را دران
رجوع است بدون تجدید عقد نکاح بخلاف عده بائن چه اجماع فقها اخراج
و خراج در عده بائن جایز است وَتِلْكَ و این حکمها که مذکور شد حُدُودُ اللَّهِ
حدهای خداست که مقرر فرموده برای مصالح بندگان وَمَنْ يَتَعَدَّ
حُدُودَ اللَّهِ و هر که درگذرد از حدهای خدا فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ
پس بتحقیق که ستم کرده است بر نفس خود و خود را بسبب مستحق سخط و عقوبت
خدا ساخته و از مثوبات ابدی محروم مانده لَا تَدْرِي نمیدانی تو ای طلاق
دهنده یا ای پیغمبر که دهنده یا نمیداند هیچ نفس لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ شاید که خدای
تو گرداند بَعْدَ ذَٰلِكَ پس از این طلاق أَمْرًا کاری را با نوجه که مرد را
پشیمان سازد و دوستی زن در دل وی بدید آید تا رجوع نماید در اثنای
عده و خلاصه معنی آنست که طلاق دهید زنرا در وقت طهر ان و احصای
~~احصای~~ عده ایشان نمائید و ایشان را از خانه بیرون مکنید تا که

نادم گوید

نادم گوید از طلاق و رغبت کنید بزنان پس مراجعت نمائید بایشان
فَإِذَا بَلَغْنَ پس چون برسد زنان أَجَلَهُنَّ بمدت خود یعنی
مشرف گردند بزمان آخر عده فَأَمْسِكُوهُنَّ پس نگاه دارید ایشانرا
یعنی رجعت کنید بایشان بِمَعْرُوفٍ بنیکوئی که آن حسن معاشرت است
و لطف موافقت و اتفاق مناسبت و عدم قصد طلاق بار دیگر
یا ترک اضرار ایشان بسبب تطویل بر طریق مذکور تا مانع از ازدواج
ایشان بغیر او أَوْ فَارِقُوهُنَّ یا جدا گوید از ایشان بِمَعْرُوفٍ
بنیکوئی احسان و بخشش از جمله نفقه و مسکن و صداق ادا کنید حاصل تا
مطلقات در عده اند اختیار امساک و مفارقت در دست شماست
و بعد از عده اختیار ایشان راست بهر نوع ایشان بشما یا بغیر شما یا در ترک
مطلق ازدواج و جایز نیست که مراد بلوغ اجل نهایت زمان عده باشد
زیرا که در اینصورت زوج مالک رجعت نیست بجهة اینکه مالک نفس خود و اختیار
زن در دست خود خواهد بود وَأَشْهِدُوا و گواه گیرید بر طلاق بر طریق
وجوب یا رجوع و مفارقت بر طریق ندب ذَوَيْ عَدْلٍ
دو خداوند عقل و فهم یعنی دو کس که عادل باشند مِنْكُمْ از شما که مؤمنانید
و فائده اشهاد آنست که مرد جاحد طلاق نشود یا زن بعد از انقضاء
عده منکر رجعت نشود و این امر بر سبیل وجوب است اگر اشهاد در طلاق
باشد و بر سبیل ندب اگر در مراجعت و مفارقت باشد اجماع فقهاست

وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ و اقامت کنید بر شهادت ای گواهان بوقت
حاجت برای طلب مثوبت و رضای حضرت عزت نه جهت رضای مشهود
علیه یا بغرض دیگر از اغراض که غیر از حق باشد و فقهای ما از ائمه هدا
نقل کرده که مراد اشهاد است بر طلاق و این الیق است بنظاهر قرآن زیرا
که در نصورت امر از برای وجوبست چه اشهاد از شرایط طلاق است ذَٰلِكُمْ
این شهادت اشهاد و اقامت شهادت یا جمیع آنچه مذکور شد درین
آیت يُوعَظُ بِهِ پند داده میشود بآن مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ
هرکه هست که میگرود بخدا و بآنچه فرموده وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز و
آنچه متعلق است بآنچه انتفاظ و انتفاع مخصوص است باهل ایمان بخلاف کفار
که اهل عناد و انکار و طغیان وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ و هرکه بترسد از خدای
و مرتکب مناهی نشود يَجْعَلْ لَهُ بگرداند یعنی پدید آرد خدای برای او
مَخْرَجًا جای بیرون شدنی یعنی خلاص دهد او را از اندوه دنیا و آخرت
و از غمرات موت و شداید قیامت یا هرکه از حرام بپرهیزد حقتعالی او را
مهتدی سازد بطریق حلال وَيَرْزُقْهُ و روزی دهد او را مِنْ حَيْثُ
لَا يَحْتَسِبُ از آنجا که گمان نبرد و در شمار نیارد یعنی بخاطرش نگذرد
ابوذر غفاری از حضرت پیغمبر نقل کرده که آنحضرت فرمود که من میدانم
آیتی را از قرآن که اگر مردمان آنرا فرا گیرند یعنی بدان کار کنند همه
ایشانرا کفایت کند پس آیت و من یتق الله را تلاوت فرمود چند نوبت

اعاده فرمود و نیز فرمود که استغفار کنید حقتعالی او را از غم فرج و از هر تنگی خلاصی بخشد و صادق
فرمود که ویرزقه من حیث لا یحتسب یا یمنعنیت که حقتعالی کرامت فرماید او را در آنچه
با او کرامت فرموده باشد آورده اند که مشرکان پسر عوف بن مالک الاشجعی را
اسیر کردند عوف نزد پیغمبر آمد و گفت یا رسول الله کفار پسر مرا اسیر کرده و ما
در جزع بسیار میکنیم و با این همه بفقر و فاقه مبتلا گشته ایم آنحضرت فرمود تقوی
پیش گیرید و شکیبا باشید و بسیار بگوئید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
عوف با زن خود بقول پیغمبر عمل نمودند در اندک زمانی پسر او اهل شرک را
غافل ساخته از قید ایشان خلاص شد صد شتر و بقولی چهار هزار گوسفند ایشان را
رانده بسلامت بمدینه آمد و بعد از آن این آیت نازل شد که هرکه تقوی
ورزد روزی حلال یابد وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و هرکه توکل کند بر خدا کار
خود را با او بازگذارد فَهُوَ حَسْبُهُ پس بسنده و کفایت کننده است او را
در کفایت مهمات إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای بَالِغُ أَمْرِهِ رساننده است
کار خود را بهرچه خواهد و بهرجا که اراده کند یعنی آنچه مراد حقتعالی است در حق متوکل و غیر
متوکل از او فوت نمیشود و حفص بالاضافه خوانده یعنی خدای رساننده کار خود است
و بهر نحوی که مراد او باشد قَدْ جَعَلَ اللَّهُ بدرستیکه گردانیده است خدای لِكُلِّ شَيْءٍ
برای هر چیزی قَدْرًا اندازه که از آن در نگذرد و یا مقداری از زمان که
از آن پس و پیش نیفتد و همگی بنای آیت بر تقوی و توکل است تقوی نخلی
بستان قربت و از رتبت معیت خبر میدهد که ان الله مع الذین اتقوا و توکل

رایحهٔ گلزار کفایت است و از او بوی ریحان محبت دمد و رایحهٔ وداد خیزد که ان الله
یحب المتوکلین مرویست که شخصی نزدیکی از خلفا رفت و از و التماس عملی کرد
وی گفت که قرآن میدانی گفت نه گفت برو قرآن بیاموز بعد از ان بیا تا عملی
از برای تو مقرر کنم که ما عمل جز بقرآن خوان نمیدهیم آن مرد بطمع عمل بقرآن آموختن مشغول شد
چون باین آیت رسید از عمل طمع ببرید خلیفه ویرا گفت قرآن آموختی گفت بلی
گفت بیا تا عملی از برای تو مقرر کنم گفت مرا اراده هیچ عملی نمانده زیرا که هیچ
عملی به از تقوی و توکل نمیبینم چه در قرآن بآیتی رسیدم که مرا از عمل تو مستغنی
ساخت گفت کدام است وی این آیت برخواند و من یتق الله یجعل له مخرجا
تا بقوله لکل شیء قدرا آورده اند که در وقتی که حکم عدهٔ مطلقات فرود آمد
یعنی یتربصن بانفسهن ثلاثة قروء اصحاب پرسیدند که یا رسول الله عدهٔ
زنانی که حایض نشوند چیست آیه آمد وَاللَّائِي يَئِسْنَ و ان زنان که
نومید گشته باشند مِنَ الْمَحِيضِ از حیض مِنْ نِسَائِكُمْ از جمله زنان شما
إِنِ ارْتَبْتُمْ اگر شک دارید در انکه انقطاع دم ایشان از جهة کبر سن است
یا بسبب عارضی دیگر فَعِدَّتُهُنَّ پس زمان عدهٔ ایشان ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ
سه ماه است مراد باین زنانی اند که امثال ایشان حیض نه بینند زیرا که اگر در سن
من لا یحیض باشند ارتیاب بمعنی نخواهند داشتن و اگر شک دارید در انکه
دم ایشان حیض است یا استحاضه پس عدهٔ ایشان سه ماه است یا اگر متردد اید
در حکم ایشان پس عدهٔ ایشان ثلاثة اشهر و قول اول مرویست از ائمهٔ

مدخول بها یا صغیره

اطهار و موافق مذهب اکثر فقهای ما مراد غیر آیسه و صغیره اند چه بر ایشان
عده نیست و از جملهٔ اخبار روایت عبد الرحمن بن حجاج است و صادق
فرمود که سه زن اند در سه حال شوهر میتوانند کرد زنی که حایض نشده باشد
و مثل او حایض نباشند من گفتم حد ان چیست فرمود وقتیکه او را اکثر از نه سال
باشد و دیگر زنی که مدخول بها نباشد و زنی که از حیض مایوس شده باشد و
امثال او حیض نبینند گفتم حد یاس کدام است فرمود که هرگاه به پنجاه سال
رسیده باشد پس عدهٔ مذکوره که ان سه ماه است مر زنی را باشد که در سن من تحیض باشد
و لیکن بسبب عارضی از مرض یا رضاع یا غیر ان حیض از او منقطع شده باشد
خواه انکه شک در سن او باشد یا در سبب انقطاع و هو المراد بقوله ان ارتبتم
یا اصلا شک نباشد بلکه قطع بارتفاع حیض و جزم بسبب ان حاصل باشد و هو المراد
بقوله وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ و عدهٔ زنان که حایض نشده باشند و در سن
من تحیض باشند همچنین بر سه ماه مقررست وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ و خداوندان
بارها یعنی زنان حامله أَجَلُهُنَّ مدتهای زمان عدهٔ ایشان أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ
انست که بنهند بار خود را از ابن عباس نقلست که مراد مطلقاتند و اما
متوفی عنها زوجها عدهٔ او ابعد اجلین است و همچنین از امیر المؤمنین مرویست
که عدة الحامل المتوفی عنها زوجها ابعد الاجلین است پس اگر چهار ماه و ده روز
بگذرد و وضع حمل نشده باشد انتظار وضع حمل باید کشید و این قول از صادق
ماثورست و و السنتی بواقی احکام این آیت و اختلافی که میان ما و مخالفین است

وجواب اموال ایشان واثبات مذهب حق دران در منهج الصادقین توان یافت
وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ وهرکه بترسد از خدای ومراعات حقوق مذکوره نماید
يَجْعَلْ لَهُ بگرداند یعنی بدید گرداند خدای امر را برای او مِنْ اَمْرِهِ يُسْرًا
از کار خود آسانی یعنی بسبب تقوی دنیا وآخرت را برای او آسان گرداند
ذٰلِكَ اینکه مذکور شد از احکام طلاق ورجعت وعده اَمْرُ اللّٰهِ اَنْزَلَهُ
حکم خدایست که اورا فرو فرستاده از لوح محفوظ اِلَيْكُمْ بسوی شما وَمَنْ
يَتَّقِ اللّٰهَ وهرکه بپرهیزد از عقاب خدا وباحکام وی عمل نماید يُكَفِّرْ عَنْهُ
بپوشد خدا از او سَيِّئَاتِهِ بدیهای او را یعنی عفو کند همه از اچه حسنات
مذهب سیآتست که اِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ وَيُعْظِمْ لَهُ
وبزرگ سازد برای او اَجْرًا مزد او را یعنی اورا مزد بیحساب دهد که آن خلود
در جنان وروضه رضوان ولبدا از بیان عده ذکر حقوق معتدات میکند بقوله
اَسْكِنُوهُنَّ ساکن گردانید زنان مطلقه را مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ
از انجا که ساکن شده اید مِنْ وُجْدِكُمْ از وسع وطاقت شما یعنی بقدر غنا
وفقر خود ایشانرا مسکن دهید پس غنی وسیع مسکن کند بر معتده وفقیر بقدر فقر
خود اورا جای دهد بدانکه باجماع فقها ونفقه برای مطلقه رجعیه واجبست اما در
باینه خلاف کرده اند وباجماع اهلبیت ما واجب نیست وشواهد داله بر این اخبار
ائمه هدی است که در موضع خود مبرهن شده پس حاصل معنی آیت انست که زنان
مطلقه رجعیه را ساکن گردانید در منازلی که بوده باشید پیش از طلاق وَلَا تُضَارُّوهُنَّ

وابها

ورنج مرسانید مطلقات را در مسکن ونفقه لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ برای انکه
تنگ گردانید برای ایشان مساکن ایشانرا تا خروج وضرورت شود ایشانرا
وواجبست که مسکن از ان قبل باشد که لایق بحال مطلقه باشد تا ضرری که
منهی عنه است منتفی وَاِنْ كُنَّ واگر باشند زنان مطلقه اُولَاتِ حَمْلٍ خداوندان
بار یعنی حامله باشند فَاَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ پس نفقه کنید برایشان حَتّٰى يَضَعْنَ
حَمْلَهُنَّ تا بنهند بار خود را خواه رجعیه باشد خواه باینه زیرا که انقضای عده ایشان
بوضع حملست فَاِنْ اَرْضَعْنَ پس اگر شیر دهند اولاد را بعد از انقطاع علاقه
نکاح لَكُمْ برای شما ای پدران از روی تبرع فرزندان را بایشان بازگذارید
واگر بدان راضی نشوند بشیر دادن فَاٰتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ پس بدهید ایشانرا
مزدهای ایشان یعنی اجرت المثل شیر دادن برحسب عرف وعادت و
احادیث ماثوره از ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین وارد شده بر جواز استیجار
امهات بر رضاع اولاد قبل از طلاق وبعد از طلاق با ایشان سازگاری کنید
بَيْنَكُمْ میان یکدیگر یعنی فرمان یکدیگر برید وباهم موافقت کنید ای پدران
ومادران درباب رضاع فرزند بِمَعْرُوفٍ بنیکوئی یعنی باید که مادر زیادتی
نطلبد ووالد در اجرت المثل مماسکه وسخت گیری نکند وَاِنْ تَعَاسَرْتُمْ
پس زود باشد که شیر دهد فرزند را لَهُ اُخْرٰى برای پدر زنی دیگر که سخت
گیری نکند مراد انست که باید دایه واپدر بگیرد برای فرزند خود تا در
حالکذار لِيُنْفِقْ باید که نفقه دهد ذُو سَعَةٍ خداوند فراخی وتوانگری

[illegible]

مِن سَعَتِهِ از غنای خود یعنی بقدر توانائی خود بر مطلقه نفقه کند وَمَن قُدِرَ
و هر که تنگ کرده شده است عَلَیهِ رِزقُهُ بر او روزی او یعنی فقیر و تنگ
دست باشد فَلیُنفِق پس باید که نفقه کند مِمّا آتاهُ اللهُ از انچه داده است
خدای او را یعنی باید که هر یک از موسر و معسر بروفق یسار و عسار نفقه کنند
لا یُکَلِّفُ اللهُ نَفسًا تکلیف نکند خدای هیچ تنی را اِلّا ما آتاها
مگر انچه باو عطا کرده است از مال یعنی تکلیف ما لا یطاق نفرماید سَیَجعَلُ اللهُ
زود باشد که بیاورد خدای بَعدَ عُسرٍ پس از دشواری و تنگ دستی
یُسرًا آسانی و توانگری اگر بر انچه قادر باشند در انفاق ان تقصیر نکنند
وَکَأَیِّن مِن قَریَةٍ و بس از اهل دیهی که از روی عناد و فرط جهل عَتَت
سر باز زدند و اعراض کردند عَن أَمرِ رَبِّها از فرمان پروردگار خویش
وَرُسُلِهِ و از امر پیغمبران او در مخالفت و عصیان از حد در گذشتند فَحاسَبناها
پس حساب کنیم ایشانرا در قیامت حِسابًا شَدیدًا حسابی سخت یعنی
در حساب او تنگ گیری کنیم و قلیل و کثیر او را بحساب در آریم و هیچ چیز او در فرو
گذاشت ننمائیم وَعَذَّبناها و عذاب کنیم ایشانرا عَذابًا نُکرًا عذابی
زشت بعد از حساب که هیچ کس مثل ان عقوبت ندیده باشد و نچشیده، و گویند
مراد عذاب دنیاست یعنی عذاب کردیم ایشانرا در دنیا چون غرق و خسف
و قحط و سیف و غیر ان از مصایب شدید و در آخرت محاسبه ایشان کنیم حساب
با شدت و سختی فَذاقَت پس بچشیدند اهل ان دیه وَبالَ أَمرِها

عقوبت کار خود را یعنی سزای کفر و شرک را وَکانَ عاقِبَةُ أَمرِها
و بود سرانجام کار ایشان خُسرًا زیان کاری و کدام زیان از ان بدتر که
از جنت ابدی و سعادت سرمدی محروم شوند و بزندان جهیم محبوس گردند أَعَدَّ اللهُ
اماده کرده است خدای لَهُم برای مشرکان عَذابًا شَدیدًا عذابی سخت
در هر دو سرای تکرار جهت تاکید است فَاتَّقُوا اللهَ پس بترسید از ان عذاب
خدای یا أُولِی الأَلبابِ ای خداوند عقلها و از حال و مآل ایشان عبرت
گیرید که چگونه در دنیا بعذاب استیصال گرفتار شدند و بچه نوع در آخرت بنکال
هلاک ابدی معذب گردند پس از مثل انچه ایشان کرده اند احتراز کنید و از مخالفت
حکم خدا و رسول بپرهیزید ای اصحاب عقول و ارباب الباب اَلَّذینَ
آمَنُوا آنکسانی هستید که ایمان آورده قَد أَنزَلَ اللهُ بتحقیق که فرستاده است
خدای إِلَیکُم بسوی شما ذِکرًا پندی یا شرفی که قران است چه شرف
دنیا و کرامت عقبی وابسته است بخواندن ان و عمل کردن باوامر و نواهی آن
و گویند مراد جبرئیل است که مذکور است میان انبیاء و امم انبیاء و یا منزل ذکر
که قران است و مذکور و مشهور است در طبقات آسمان و یا صاحب ذکر و شرف است
و ابو عبدالله فرموده که مراد بذکر حضرت رسالت که مواظبت نماینده است
بتلاوت قرآن یا مبلغ آن به بندگان یا مذکور است اسم سامی او بر السنه
خلقان و دولت رَسُولًا بیان ذکر است گاهی که مراد از ان پیغمبر یا جبرئیل باشد
یعنی ان ذکر فرستاده خدای است و بنا بر انکه مراد قرآن باشد یعنی کلام آن است

که ارسل رسولاً یعنی فرو فرستاده است رسول را یا معنی آنست که انزال فرموده
بشما یاد کردن رسول را و کتاب توراة و انجیل یَتْلُوا عَلَیْکُمْ میخواند آن رسول
بر شما آیَاتِ اللّٰهِ آیتهای قرآن را یا ارسال رسول کرد که تلاوت میکند
بر شما آیات خدای را که قرآن است مُبَیِّنَاتٍ در حالتیکه روشن کرده است
ان آیات و حفص بکسر یا میخواند یعنی روشن کننده اند ان آیتها مر حدود احکام
شریعت را با نزال ذکر و ارسال رسول فرمود لِیُخْرِجَ الَّذِیْنَ آمَنُوا
تا بیرون آورد او سبحانه یا رسول یا قرآن را که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کرده اند کارهای شایسته مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکی که کفر و ضلالت
اِلَی النُّوْرِ بروشنائی ایمان و هدایت یا از جهل بعلم یا شبهه بحجت مراد
انست که تا حاصل گرداند برای ایشان انچه الحال برانند از ایمان و عمل
صالح چه ایشان قبل از نزول ذکر و رسول ایمان نداشته اند بلکه بعد از ارسال
و تبلیغ ایمان آورده وَمَنْ یُؤْمِنْ بِاللّٰهِ و هر که بگرود بخدا و
تصدیق وی نماید وَیَعْمَلْ صَالِحًا و بکند کار شایسته و کردار پسندیده
یعنی خالص از شوب ریا و غرض یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِیْ در آورد
او را ببوستانهائی که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ از زیر مساکن یا اشجار
ان جویهای آب و شیر و عسل خَالِدِیْنَ فِیْهَا در حالتیکه جاوید مانده
کانند در ان بهشت اَبَدًا همیشه این تاکید خلود است یعنی هرگز از انجا
بیرون نیایند قَدْ اَحْسَنَ اللّٰهُ بتحقیق که نیکو گردانیده است خدا

در بهشت

در بهشت لَهُ برای مؤمن صالح رِزْقًا روزیرا از مثوبات جلیه و درجات
عالیه اَللّٰهُ الَّذِیْ خَلَقَ خدای بحق آنست که بیافرید سَبْعَ سَمٰوَاتٍ
هفت آسمانرا بعضی بر بالای بعضی وَمِنَ الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ
و بیافرید زمین را مانند آسمانها یعنی انرا نیز هفت طبقه است الا
این آیت و در روایت آمده که ما بین هر دو آسمان پانصد ساله راه
و غلظ هر آسمانی نیز پانصد ساله راه و زمین مثل انها اند درین حکم یَتَنَزَّلُ الْاَمْرُ
فرو می آید فرمان خدا بَیْنَهُنَّ میان آسمانها و زمین ها یعنی نافذست
حکم او در جمیع آسمانها و زمین ها بحیات و موت و صحت و مرض و غنا و فقر
و سایر امور بر وجه حلیه قتاده گفته که او سبحانه را در هر طبقه از طبقات
ارض و سما امری و خلقیت که در غیر ان نیست در روایت منقوله از امام
رضا در باب کیفیت ترتیب آسمانها و زمینها در صورت الذاریات مذکورست
حاصل که حقتعالی همه آسمان و زمین را آفرید لِتَعْلَمُوا تا بدانید ای بندگان
اَنَّ اللّٰهَ انکه خدای تعالی عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ بر آفریدن همه چیزها
و تدبیرات ان قادرست و توانا وَاَنَّ اللّٰهَ بفرمان خود جاری
ساخت دران حلوم کنیه که حقتعالی قَدْ اَحَاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْمًا
بتحقیق که فرا رسیده است بهمه چیزها از روی دانش یعنی علم او
محیط است بهمه اشیای دیگر و هیچ چیز از موجودات علوی و سفلی
از دایرهٔ علم و قدرت او خارج نیست تمام شد ترجمه سورة الطلاق ١٣١٢

سورة التحريم

بسم الله الرحمن الرحيم (بنام خداوند بخشنده مهربان)

بعضی از مفسران آورده اند که حضرت رسول بعد از هر نماز صبح گرد زوجات
بر آمدی و بعد از ان بامور شرایع و احکام قیام نمودی وقتی زینب
بنت جحش رضی الله عنها مقداری عسل داشت هر گاه آنحضرت بخانهٔ
وی آمدی زینب شربتی مرتب فرمودی و دران باب تهاون
نمودی تا حضرت در خانهٔ وی بیشتر توقف فرماید ان بر بعضی از زوجات
گران آمد عایشه و حفصه باهم اتفاق کردند که حضرت بعد از آشامیدن
عسل در خانهٔ زینب نزد هر کدام از ما که در آید گوئیم از تو بوی مغافیر
میشنویم و زوجات دیگر را گفتند که شما نیز درین سخن با ما متفق باشید
و مغفور (المغافیر) صمغ درختیست که عرفط خوانند و رایحهٔ کراهت دارد
و حضرت بوی خوش را بسیار دوست میداشت و از رایحهٔ کراهیه بغایت
متحرز میبود تا جبرئیل که نزد وی آید بوی ناخوش احساس نکند پس
آنحضرت روزی شربت آشامیده بود نزد سوده آمد سوده با خود گفت
سخن دروغ در روی پیغمبر خدا گفتن بسیار قبیح است و هیچ از ان مقوله
اظهار نکرد آنحضرت از آنجا بیرون آمده بخانهٔ عایشه آمد عایشه بینی بدست
بگرفت حضرت فرمود چرا چنین کردی گفت از تو بوی مغفور می آید فرمود
مغفور نخورده ام اما در خانهٔ زینب شربت عسل آشامیدم گفت زنبوران
ان عسل از شکوفهٔ عرفط چریده بوده اند و چون بخانهٔ حفصه آمد او نیز انگشت

در پیش بینی نهاد و گفت این چه بوی ناخوش است که از تو می آید و آنچه عایشه گفته بود
باز گفت حضرت چون اینخبر را استماع نمود فرمود ابداً عسل بر خود حرام کردم بخدا
که هرگز عسل نخورم این آیت نازل شد که یا ایها النبی لم تحرم
ای پیغمبر رفیع منزلت چرا حرام میکنی بر خود ما احل الله لک آنچه حلال
کرده است خدای مرانرا بر تو یعنی عسل روایت مشهور تر آنست که
سبب نزول آیت ان است که پیغمبر صلعم روزها را قسمت فرموده بود میان
زوجات اتفاقاً یکروز نوبت حفصه بود با پیغمبر گفت یا رسول الله اجازت فرمای
تا بدیدن پدر روم حضرت او را رخصت داد و بعد از ان که او برفت ماریه قبطیه که
مادر ابراهیم بود و مقوقس که پادشاه اسکندریه بود او را بتحفه نزد حضرت پیغمبر صلعم فرستاده بود
او را بخانهٔ حفصه طلبید و در آنجا بخدمت خودش مشرف گردانید حفصه چون
بعد از مراجعت در سرا را چون بسته دید همانجا بنشست تا رسول صلعم بیرون آمد
عرق از روی مبارکش میچکید حفصه بر قضیه مطلع شده بگریست و گفت یا رسول الله
کنیز را بخانهٔ من آوردی و با او خلوت کردی و حرمت مرا نگاه نداشتی و با دیگر
زنان این عمل نکردی حضرت گفت ای حفصه این کنیز منست و خدای او را بر من
حلال گردانیده و من او را برای رضای تو بر خود حرام کردم اما این سخن سریست
نزد تو بامانت باید نگهداری و با کسی نگوئی و در روایت نکنی حفصه قبول کرد و چون
میان او و عایشه مصاحبت و مصادقت بود در پس دیواری که میان خانهٔ او و خانهٔ
عایشه بود در آمد و ان دیوار را بکوفت عایشه خبردار شد حفصه با وی گفت

انکه اهر مژده باد ترا که رسول ص ماریه را بر خود حرام گردانید و ما از تشویش او خلاصی
یافتیم چون حضرت بخانه عایشه آمد این حکایت بر سبیل کنایت باز گفت این سوره
نازل شد که چرا بر خود حرام میکنی انچه خدای بر تو حلال ساخته یعنی ماریه قبطیه و
عیاشی باسناد خود از ابو عبد الله بن عطای مکی و او از ابو جعفر ع روایت کرده که چون
انحضرت ماریه را بر خود حرام گردانید و در اخفای ان حفصه را امر فرمود و حفصه را
گفت مرا سری دیگر هست با تو باید که انرا نیز با هیچ کس نگوئی و در کتمان او کوشی
و اصلا افشای ان ننمائی و ان این است که بعد از من ابوبکر و پدر تو مالک امت
شوند و پادشاهی کنند حفصه از این سخن خوشحال شد و شادمان گشت و این
هر دو سر با عایشه بگفت و هر یک از ایشان این سخن با پدر گفتند ایشان انحضرت را
در افشای قضیه ماریه عتاب کردند و در افشای قضیه حکومت خود عتاب و
سرزنش نکردند حق تعالی این سوره نازل ساخت که چرا حرام میگردانی بر خود انچه حق تعالی
بر تو مباح ساخته یعنی ماریه قبطیه تَبْتَغِي میجوئی بدین تحریم مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ
خوشنودی زنان خود را و حال انکه ایشان احق‌اند از تو در طلب خوشنودی خواطر عاطر تو
وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و خدای آمرزنده است یعنی بر ترک افضل و اولی مؤاخذه نکند
و بفضل خود ثوابی که بر فعل اولی و افضل مترتب شود کرامت فرماید مهربان در رجعت
تو با فضل باید دانست که این آیت دلالت ندارد بر صدور صغیره یا کبیره از انحضرت
زیرا که تحریم بعضی نسا یا غیر ان از مستلذات نفس خود بی سببی یا با سببی قبیح نیست و
در تحت ذنب داخل نیست بلکه متضمن هضم نفس است و قطع مشتهیات و الزام ریاضت

نفسانی

نفسانی که موجب ثواب ابدیست و هیچ بعید نمینماید که ذکر این خطاب بجهت توجع باشد
برای او چه انحضرت بجهت رضای ازواج متحمل شاق شده بوده و اگر چه ان مرد جو قبیح نبود
و شبهه نیست که اگر شخصی جهت رضای بعضی زوجات طلاق بعضی دیگر از ایشان بگوید جایز است
که او را گویند که چرا از ان عدول کردی و بفعل نیاوردی پس آیت دلالت نداشته
باشد بر صدور ذنب از انحضرت و براهین عقلیه بر عصمت انبیا از شواهد عادلند
برای قول و از جهت کثرت عطوفت و فرط رحمت او سبحانه است که بعد از ان اظهار
مینماید بوجه تحلل از حنث برای بندگان بقوله قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ بتحقیق
که تقدیر کرد خدای و پدید آورد برای شما ای بندگان تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ
گشودن سوگندان شما را یعنی با چیزی که بان سوگندان شما را زایل گرداند و حنث
حلف را زایل سازد و مراد کفارت سوگند است حیث قال فکفارته اطعام عشرة مساکین
تا آخر وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ و خدای متولی کار شماست یعنی کارهائی که صلاح شما در ان است
برای شما میسازد و یا انکه او سبحانه اولی است بشما از نفسهای شما یعنی نصایح او انفع است
شما را از نصایح شما مر نفسهای خود را وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ و اوست دانا بمصالح بندگان
و توانا که رد در هر چه کند و فرماید با ایشان با علمیت بانچه حفصه با عایشه گفت حکیم است
در تدبیر ایشان از مقاتل مرویست که حق تعالی امر فرمود که پیغمبر را بکفارت یمین
و مراجعت بماریه انحضرت بنده آزاد کرد و بماریه مراجعت فرمود بدلیل قول
خدای تعالی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و صاحب... بران اند که بمجرد
سوگند واقع شود حرام مباح و اولی مخالف ان باشد در دین یا در دنیا بعد از ان

اتیان نماید بر خلاف آن موجب کفارت و آثم نمیشود و مؤاخذ این قول پیغمبر

ماست که من حلف علی یمین فرأی غیرها خیراً منها فلیأت الذی هو خیر یعنی هرکه

سوکند خورد بر چیزی پس غیر او در خلاف آن باشد پس باید که اتیان نماید بآنچه

خیر او در آنست پس بنا بر قول اکثر که حضرت بنده آزاد کرد بر سبیل ندب

نه وجوب و نیز تقدیم تکفیر بر مراجعت در روایت مقاتل دالست در عدم

آن زیرا که باجماع وجوب تکفیر بعد از حنث است نه قبل از آن و بعد از رخصت مراجعت

ماریه بیان اسرار آنحضرت میکند بحفصه بقول وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ یاد کنید

چون راز گفت پیغمبر إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ بسوی بعضی از زنان خود حَدِيثًا

سخنی را که تحریم ماریه است و حکومت ابوبکر بعد از او فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ پس آنهنگام

که خبر کرد حفصه عایشه را بِهِ بآن حدیث وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ و آشکارا گردانید

خدای پیغمبر را بزبان جبرئیل او را مطلع ساخت عَلَيْهِ بر آن حدیث یعنی بر افشای

آن عَرَّفَ بَعْضَهُ شناسا گردانید پیغمبر لحفصه برخی از آن حدیث را بحفصه خبر داد

او را از افشای بعضی از آن که تحریم ماریه است یعنی او گفت که تحریم ماریه که باسرار آن

امر کرده بودم تو افشای آن نمودی وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ و اعراض کرد رسول از بعضی

از بعضی دیگر یعنی حکومت عمرین و تعریف افشای نکرد چه غرض اصلی از تعریف افشا

ذکر خیانت حفصه بود و آن از تعریف افشای بعضی حاصل میشود پس از این جهت حضرت رسالت

استقصای آن نفرمود و از روی حلم و کرم تمام آنرا باروی وی نیاورد یا آنکه

حقتعالی اعلام او کرده بود که حفصه سخنان سری تو را اظهار کرده بقرینه ذکر اعراض

چه اعراض از شیء فرع موقفت بآن و سخن اکابر است که التغافل من خلق الکرام

فَلَمَّا نَبَّأَهَا آن هنگام که خبر داد پیغمبر حفصه را بآنچه خدای او را بر آن مطلع ساخته بود

بِهِ قَالَتْ گفت حفصه با پیغمبر مَنْ أَنْبَأَكَ هَٰذَا که خبر داد ترا باینکه من

راز ترا آشکارا کردم قَالَ گفت پیغمبر نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ خبر داد مرا که خدای

داناست بخفیات ضمایر خبردار از مکنونات سرایر مرویست که چون افشای سر

بر آنحضرت ظاهر شد حفصه را طلاق گفت و بخانه پدرش فرستاد پدر بروی خشم گرفت و گفت

اگر در افشای آن خبر چیزی نبودی پیغمبر ترا طلاق ندادی پس حضرت یکماه از زنان

اعتزال نمود و در غرفه ماریه متردد میشد بر تفصیلیکه در سوره احزاب مذکور است

و حقتعالی جهت مبالغه در معاتبه حفصه و عایشه از غیبت بخطاب التفات نموده فرمود

که إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ اگر توبه کنید ای حفصه و عایشه و باز گردید بسوی خدای

و در آزار دل پیغمبر اهتمام ننمائید پس آن بجای خود خواهد بود و شما را بهتر چه بر شما

توبه واجبست و ندامت بر افشای سر او متحتم فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا پس

بدرستیکه بگشته است دلهای شما از امر واجب که محافظت سر پیغمبر است و عدول نموده

از استقامت و ثواب بآنچه موجب اثم است و عذاب وَإِنْ تَظَاهَرَا و اگر پشت

شوید و معاون هم گردید عَلَيْهِ بر آزردن دل مقدس حضرت رسالت او را هیچ

باک فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدای هُوَ مَوْلَاهُ اوست یار و مددکار پیغمبر

وَجِبْرِيلُ و جبرئیل ناصر و رفیق است او را وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ و مردی که صالح جمیع

شایستگان باشد از مؤمنان چنانکه بیاید وَالْمَلَائِكَةُ و فرشتگان آسمان و زمین

بعد ذالک از پی نصرت خدای جبرئیل امیرالمؤمنین ظهیرٌ اهم پشت
ومددکار ومعاون ویند یعنی با وجود آنکه خدا و جبرئیل و صالح المؤمنین یاور اویند
پس هاین یاور و یاور و معاون اند شما چه ضرر باو رسند بدانکه نزد معظم اهل سنت
و امامیه مراد بصالح المؤمنین امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالبست و حافظ ابونعیم
اصفهانی در کتاب خود که مسمی بحلیة الاولیا روایت کرده از اسماء بنت
عمیس که گفته که من از حضرت پیغمبر شنیدم که آنحضرت فرمود که صالح المؤمنین علی بن
ابی طالبست و ثعلبی که یکی از فضلای اهل سنت در تفسیر خود آورده که او
گفت من از ابن عباس شنیدم که گفت مراد بصالح المؤمنین علی بن ابی طالب و در کتاب
شواهد التنزیل از سدید صیرفی نقل کرده که ابی جعفر محمد باقر فرمود دو نوبت
مرتبت و منزلت امیرالمؤمنین علی را بر اصحاب شناسا کردانید یکی نوبت
انبود که فرمود که من مولی و اولی بتصرف اویم در امور دینی و دنیوی علی مولی
و اولی بتصرف اوست دران امور و نوبت دیگر در وقتیکه آیت فان الله هو مولاه
و جبریل و صالح المؤمنین نازل شد دست امیرالمؤمنین را بگرفت و فرمود ایها الناس هذا
صالح المؤمنین ای مردمان اینمرد صالح مؤمنانست و بهترین ایشانست بعد ازان حفصه
تهدید زوجات پیغمبر بقوله عسی ربه شنید که پروردگار او یعنی پیغمبر ان طلقکن
اگر طلاق دهد شما را بجهة ایذا و آزار شما ان یبدله بدل دهد او را ازواجا
خیرا منکن زنانیکه بهتر و شایسته تر باشند از شما مسلمات که اعتراف نمایندگان
باشند بوحدانیت خدا و نبوت سید انبیا یا کردن نهندگان امر خدا و رسول را

مؤمنات

مؤمنات باور دارندگان خدا و رسول او یا اخلاص آرندگان در افعال و اقوال
خود برای ایشان قانتات فرمان برداران خدا و رسول یا متذلل و متخشع در اعراض
یا نماز گذارندگان یا باز ایستادگان از فحش اقوال و قبح احوال تائبات بازگشتگان
از گناهان و رجوع نمایندگان بامر رسول یا ترک نمایندگان آنچه مشتهی نفس و هوای
ایشان باشد یا پشیمان شدگان بر تقصیری که از ایشان صادر شده باشد عابدات
پرستندگان و اقدام نمایندگان بانچه متعبد بدان از فرایض و سنن یا خضوع
کنندگان در امر رسول سائحات روان شوندگان در طاعت خدا و رسول
یا سیر کنندگان و هجرت نمایندگان با رسول یعنی هر جا که آنحضرت رود
ایشان تابع او باشند یا روزه داران ثیبات شوهر دیدگان و ابکارا
دوشیزگان توسیط حرف عطف بینهما بجهة تنافی انهاست در اجتماع بخلاف
صفات مذکوره مرویست که حضرت رسالت بعد از انکه طلاق حفصه گفته بود در
صدد انبود که طلاق زنان دیگر بدهد چون این خبر در مدینه منتشر شد منافقان
زبان دراز کرده سخنان بی ادبانه میگفتند و خوشی میکردند و صحابه ازین معنی دلتنگ
شدند و زنان بتضرع و زاری مشغول گشتند و از کرده نادم گشته و حاضر گشته
بر انقیاد اوامر و نواهی حضرت رسالت بنا بر عمر خطاب نزد آنحضرت آمد و گفت
یا رسول الله شنیدم که در صدد آنی که طلاق زنان بدهی و آنچه مذکور شد از
ندم زوجات و تضرع ایشان و خوشی منافقان و دلتنگ اصحاب معروض داشت آنحضرت
هیچ جواب نداد و درین متامل شد و انتظار وحی میکشید جبرئیل آمد و آیت و لا تحل لک

به نار

من بعد از رخت وچون حفصه را بجهت تادیب زوجات سیه کاریهات این آیت
سخت در عقب آن مؤمنانرا امر فرمود بر وظایف طاعات واجتناب از سیئات
وتادیب اولاد و زوجات بقوله یا ایها الذین امنوا ای کسانیکه گرویده اید
قوا انفسکم نگهدارید نفسهای خود را بترک معاصی واتباع شهوات وصبر
بر فعل طاعات وعبادات واهلیکم ونگهدارید اهالی خود را از زنان وفرزندان
وخادمان بوصیله تعلیم مفروضات ونصیح وتهدیدات نارا وقودها الناس
واز آتشی که افروزنده آن مردمان باشند یعنی کفار جن وانس والحجارة وسنگ
مراد سنگ کبریت است که افزون کننده حرارت آتش است چنانکه از ابن عباس
مرویست که حجارة الکبریت وگویند مراد بتان سنگی اند که کفار میپرستیدند یا
کنجهای زر وسیم واحجار در میان که اصل آن سنگ است خلاصه معنی آنکه بپرهیزید
از این نوع آتش که افروزنده آن نباشند مگر مردمان وسنگها همچنانکه آتشهای دیگر
بهیزم افروخته میشود ودر حدیث آمده که رحمت خدای بران مردی که گوید با اهلبیت
خود که ای اهالی وعشایر بر شما باد که نماز بگذارید وروزه بدارید وزکوة بدهید
ودر حق یتیم ومسکین وهمسایههای خود احسان نمائید ودر بارهٔ ایشان شفقت
مرعی دارید شاید که حق تعالی ایشانرا با نمرد در بهشت جمع کند واز عقوبات عقاب ایمنه
ایشانرا برهانند ودر روایت آمده که سخت تری عذاب در قیامت آنکس باشد
که اهل وعیال او جاهل باشند یعنی ایشانرا تعلیم فرایض نکنند ودر خبرست که چون
مؤمن از معاصی بپرهیزد وبواجبات مفروضه مرتکب شود واهل خود را از معاصی

باز دارد

باز دارد در روز قیامت بآن مؤمن گویند که خدای ترا جزای خیر دهد که در دنیا تعلیم ما
دادی بمامورات وما را نهی کردی از منهیات وبسبب آن ما را وخود را از عذاب ابدی رها
برهاندی پس او وجمیع اهل او مستوجب بهشت شوند وبنعیم ابدی برسند واگر تعلیم اهل خود
نکرده باشند روز قیامت باو گویند که خدا ترا جزای خیر ندهد که ما را تعلیم ندادی وامر نفرمودی
بمامورات ونهی نکردی از منهیات ونفس خود را در هلاک ابدی انداختی پس او را با اهلبیت او بدوزخ
کشند علیها بران آتش دوزخ ملائکة فرشتگان باشند مراد زبانیه دوزخ اند واعوان
وانصار ایشان که موکلند بر آتش دوزخ غلاظ درشت سخنان بر دوزخیان یا غلاظ الاجرام
شداد سخت گیران وتوانایان در تعذیب که اهل دوزخ را بایشان قوه ستیزه وجنگ نباشد که از
جنگ ایشان گریزند لا یعصون الله نافرمانی نمیکنند خدای را ما امرهم آنچه فرموده
ایشانرا ویفعلون ما یؤمرون ومیکنند آنچه فرموده شوند بدان یا ممتنع نشوند
از قبول اوامر بلکه بهرچه مامور شوند بلا تعلل بآن قیام نمایند حقیقت معنی آنست که
ای مؤمنان نگهدارید نفسهای خود را باجتناب فسوق از مسکنه با جمیکه آتش برای ایشان مقدور
ومهیاست وگویند خطاب با اهل نفاق است که بزبان ایمان آورده بودند ودر باطن بر صفت
کفر اند یا ایها الذین کفروا ای کسانیکه کافر شده اید لا تعتذروا الیوم عذر
میارید امروز که اعتذار شما مقبول نیست وفایده بران مترتب نه مرویست که چون زبانیه
کافرانرا بکنار دوزخ آرند ایشان آغاز اعتذار کرده واعشه خلاص نمایند حق تعالی فرماید با
ملائکه گویند ایشانرا عذر مگوئید که شما را هیچ معذوری نیست چه در دنیا بر شما منزل
کتب ورسل نمودیم وشما را هر روز تادیب کردیم وشما قبول آن نکردید پس امروز

هیچ عذری ندارید تا بان خود را از عذاب برهانید انما تجزون جزا این نیست که
پاداش داده میشوید ما کنتم تعملون آنچه بودید که میکردید در دنیا از کفر و عصیان و
بعد از خطاب با کفار باز با اهل ایمان خطاب میفرماید که یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه
گرویده اید توبوا الی الله باز گردید از معاصی بطاعت خدا توبة نصوحا
بازگشتنی خالص یعنی خالص لله بر گذشته نادم شوید و جازم شوید در اینکه باز بر سر گناه
نروید و گویند که نصوح از نصاح ماخوذست بمعنی خیاط یعنی توبه که محکم و استوار سازد
طاعت را همچنانکه خیاط قطعهای جامه را بهم متصل میسازد و محکم میگرداند یا توبه که ناصح مردمان
باشد یعنی داعی ایشان بمثل خود بجهت ظهور اثر آن در صاحب آن و از امیر المؤمنین ع
روایتست که توبه مستجمع شش چیزست اول ندامت بر گناهان گذشته دویم اعاده
فرایض فوت شده سیم رد حقوق بر مردمان بایشان چهارم طلب بحلی از خصمان پنجم عزم
بر عدم عود بان ششم گداختن نفس بر طاعت حضرت پروردگار همچه پروردن آن در معصیت و چشانیدن
تلخی طاعت همچه چشیدن شیرینی بر نفس هوا بان و شبهه نیست که اینها از شروط و کمال
توبه اند و اگر نه حقیقت توبه بندم بر گذشته و جزم بر عدم عود بر آینده حاصل میشود و از حضرت
رسالت مرویست که توبه نصوح آنست که تایب عود نکند همچنانکه شیر عود نکند به پستان
از کلبی منقولست که توبه نصوح استغفارست بلسان و ندم بجنان و امساک بدن از
عصیان و از کبایر مرویست که توبه صحیح نیست مگر بتصحیح کردن نفس و سایر مؤمنان بترک
ذنوب زیرا که هرکه توبه او صحیحست دوست دارد که مردمان نیز مثل او باشند و از ابن مسعود
مرویست که توبه نصوح مکفر میشود هر بدی که از تایب صادر شده باشد و بعد از آن فرمود اینکه

گفتم در قرائت بعد از آن این آیت تلاوت فرمود یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا
عسی ربکم شاید که پروردگار شما چون توبه کنید ان یکفر عنکم آنکه بپوشد
و درگذراند از شما سیئاتکم گناهان شما را و یدخلکم جنات تجری
و در آورد شما را ببوستانهائی که پیوسته میرود من تحتها الانهار از زیر اشجار
یا قصور آن جویهای آب و شیر و انگبین یوم لا یخزی الله النبی در روزی که
رسوا نسازد خدا پیغمبر را بعذاب و عدم شفاعت او در حق امت بلکه اعزاز و
اکرام او فرماید بادخال جنت و قبول شفاعت او درباره عاصیان امت ذکر
عسی بر عادت و طریق ملوکست و اشعار بر آنکه آن از فضل او سبحانه است
و تنبیه بر آنکه بنده باید که میان خوف و رجا باشد والذین آمنوا معه عطفست
بر النبی یعنی روزی که رسوا نسازد پیغمبر را و آنانرا که گرویده اند به پیغمبر چه ایشانرا نیز
در جنت جای دهد و درخواست ایشان درباره یاران و خویشان قبول کند و گویند
والذین آمنوا مبتداست و خبر آن نورهم یسعی یعنی کسانیکه ایمان آورده اند
با پیغمبر نور ایشان که خدا بایشان عطا فرموده بجهت طاعت میشتابد و میرود بین ایدیهم
در پیش ایشان و بایمانهم و بجانب راست ایشان وقتیکه بر صراط گذرند
و از ابو عبدالله روایتست که پیشوایان اهل ایمان که ائمه معصومین اند در
پیش ایشان بجانب راست ایشان روند و ایشانرا همراه با خود برند تا آنکه ایشانرا
فرود آرند در منازلی که در بهشت داشته باشند و از ابن عباس نقلست که در محل گذشتن بر صراط
نور منافقان فرو میرد و مؤمنان خائف شوند از آنکه مبادا نور ایشان نیز فرو میرد یا کم شود

زبان بدعا کشوده یقولون ربنا گویند ای پروردگار ما اتمم لنا نورنا
تمام گردان برای ما نور ما و روشنی ما را و از ما کم مکن تا که بسلامت بر صراط بگذریم
که مرویست که نور ایشان بر حسب اعمال ایشان متفاوت باشد تا آنکه بعضی باشند که
نور ایشان از مواضع قدم ایشان درنگذرد بجهة قلت عمل پس گویند بار خدایا بفضل
عمیم خود نور ایمان ما را تمام گردان و گفته اند که سابقان مانند برق خاطف بر صراط
گذشته ببهشت روند و برخی مانند ریح و بعضی دیگر افتان و خیزان و پای کشان روند
و چون بطایفه اول نتوانند رسید گویند بار خدایا نور ما را تمام گردان تا بایشان ملحق گردیم
واغفر لنا و بیامرز ما را و ظلمت گناهان ما را پاک کن انک علی کل شیء قدیر
بدرستیکه تو بر همه چیزها از اتمام نور ایشان و مغفرت اوزار ایشان و اطفای نور
منافقان توانائی و چون کفار با وجود این همه موعظه متنبه نمیشوند از اینجهة حقتعالی در عقب
این فرمود که یا ایها النبی ای پیغمبر خبر دهنده یا بلند مرتبه جاهد الکفار
جهاد کن با کافران بشمشیر والمنافقین و با منافقان بحجج و براهین منیره و یا بافشای
اسرار ایشان یا باقامت حد و از حسن نقلست که بیشتر حدود در آنوقت بر منافقان
جاری میشد زیرا که ایشان بسیار مرتکب مناهی میشدند که بسبب آن مستوجب
حد میگشتند و از ابو عبدالله روایتست که پیغمبر هرگز با منافقان مقاتله نکردی پس
مراد این باشد که با ایشان در مجادله جهد نمای واغلظ و درشتی کن و اظهار خشونت کن
علیهم بر ایشان و مسامحه مکن یعنی با هر دو گروه در مقاتله و محاجه و مجاهده نما و آنچه
امکان سعی است در آن مرعی دار وماویهم و محل بازگشت کافران و منافقان که ایمان

نیارند

نیارند و مومنان خالص نشوند جهنم دوزخ است وبئس المصیر و بد جائی بازگشت
دوزخ و بعد از ذکر حال مومنان و کفار و منافقان بیان تمثیل میفرماید برای ازواج پیغمبر
بآنکه مصاحبت و مواصلت رسول منع نفع بایشان نرسد زوجیت ایشان با او و تظاهر
بر ایذای او و همچنانکه مواصلت کفار با انبیا و قرابت آنها بایشان در دفع عذاب ایشان نشد
و میگوید که ضرب الله مثلا بیان کرد خدا مثلی را للذین کفروا برای کسانیکه کافر شده اند
امرات نوح وان مثل زن نوح است که واغله نام داشت وامرات لوط
و مثل زن لوط که واهله نام داشت کانتا تحت عبدین بودند این هر دو زن
در زیر حکم دو بنده یعنی حباله ایشان که آن هر دو بنده من عبادنا از بندگان ما بودند
صالحین شایستگان از فعل اعمال و امور فخانتاهما پس خیانت کردند بآن دو بنده
بکفر نه زنا زیرا که زوجه انبیا ازین مبرا بودند چنانکه از ابن عباس مرویست که ما بغت
امرة النبی قط یعنی زن هیچ پیغمبری زانیه نبوده و در روایتی صحیح آمده که زن نوح قوم
را گفتی که نوح دیوانه است و احوال او را من بهتر میدانم که دایم با اویم و زن لوط قوم
او را از مهمانان لوط خبردار کردی تا مهمانان را رنجه کردندی و کسیکه ایمان باو آوردی با جبابره
قوم خبر دادی تا وی را بگرفتندی و بکشتندی فلم یغنیا پس دفع نکردند لوط و
نوح عنهما ازین دو زن من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را یعنی ازدواج
بمواصلت ایشان با آن دو زن فایده بایشان ندادی بلکه زن نوح بطوفان غرق شد
و زن لوط بر سر او سنگ ببارید وقیل و گفته شود در حین موت یا در روز قیامت
با ایشان گویند که ای واغله و واهله ادخلا النار در آیید بآتش دوزخ مع الداخلین

با درآیندگان از کافران که هیچ وصلتی نباشد میان شما و ان پیغمبران حاصل مثل آن است که حال
کفار و منافقان در عقوبه بر کفر و عداوت بمؤمنان مانند معاقبه مثل ایشانست از امم ماضیه
بدون تفاوت و نسبت و قرابت و وسیله مظاهرت هیچ نفعی بایشان نخواهد رسانید
زیرا که عداوت کفر ایشان بخدا و رسول قاطع علایق و وصلت ایشانست اگرچه سبب
و نسبت ایشان با انبیا باشد همچنانکه مواصلت زن نوح و لوط هیچ نفعی بایشان نرسانید و شبهه
نیست در انکه در ایراد این مثل بعد از ذکر تظاهر حفصه و عایشه در ایذا و آزار پیغمبر تحذیر
و تهدید ایشانست بر اغلظ وجه و رشد انچه در این مثل ذکر ان گذشت و بعد از ان بیان
تمثیل دیگر میفرماید که وضرب الله مثلا و بیان کرد خدا مثلی للذین امنوا
برای آنانکه گرویده اند امرات فرعون و ان مثل زن فرعونست یعنی آسیه بنت مزاحم
که بجهت خلوص ایمان فایز شد و وصلت او با فرعون ضرری باو نرسانید و نقصی در قرب
منزلت او نزد حضرت عزت پیدا نشد همچنانکه صلاحیت نوح و لوط نفعی بزنان ایشان نداد
و ایشانرا از عذاب ابدی نرهانید و گویند آسیه عمه حضرت موسی بود و مرویست که در وقتی
که ساحران سحر خود را نمودند و موسی عصا بینداخت و اژدها شد و انچه ایشان بسحر ساخته بودند
از حبال و عصی همه را فرو برد و آسیه ایمان آورد و مدتی ایمان خود را از فرعون پنهان
میداشت چون فرعون بران مطلع گشت و برا تکلیف از دین برگرد برنگشت امر کرد تا اورا
چهار میخ کرده در آفتاب بیفکنند حق تعالی ملائکه را امر کرد تا گرد وی درآمده اورا سایه کردند
فرعون بفرمود تا سنگ بزرگ بر سینه وی نهند آسیه در انجا دعا کرد و نجات از فرعون
و دخول در جنت از حضرت عزت درخواست کقوله تعالی اذ قالت یاد کن چون گفت

آسیه

آسیه که رب ابن لی ای پروردگار من بنا کن برای من عندک نزدیک
خود بیتا فی الجنة خانه در بهشت یعنی در مقام قرب مرا جا ده و نجنی
و نجات ده مرا من فرعون و عمله از فرعون و کردار ناپسندیده او
که کفرست و طغیان و تعذیب من بجرم ارسندگان و نجنی من القوم
الظالمین و نجات ده و برهان مرا از گروه ستمکاران که قبطیان اند و
سایر تابعان فرعون حق تعالی ویرا بجسد باسمان برد و حالا در بهشت است
و باکل و شرب و سایر تنعم ان مشغولست حاصل که حق تعالی تشبیه فرمود حال مؤمنانرا
در انکه وصلت کفار ضرر بایشان نمیرسانه و نقص عمل ایشان نمیکند چه حالت آسیه
نزد حق تعالی با آنکه در تحت دشمن ترین خدا بود پس این آیات دال است بر قطع
طمع کسیکه مرتکب معصیت شود بامید آنکه صلاح غیر نفع باو رساند در آخرت
بر آنکه معصیت غیر ضرر بکسی نمیرساند که مطیع باشد و مریم ابنت عمران
و دیگر بیان کرد حق تعالی از برای مؤمنان مثلی که ان مثل مریم است دختر عمران
التی احصنت فرجها نگه داشت فرج خود را از حرام و فاحشه و دنس و
معصیت فنفخنا فیه پس دردمیدیم بر فرج او یا بر گریبان او یا در آستین او
من روحنا از روحی که آفریده بودیم ما یعنی جبرئیل را امر کردیم تا نفخ روح نمود
و مسیح از او آفریده شد و صدقت و باور داشت و گروید بکلمات ربها
بسخنان پروردگار خود یعنی صحف منزله قبل از انجیل یا جمیع اوامر و نواهی و وعد و
وعید او که بر انبیای سابق نازل شده بود و یا مراد وعدهائیست که جبرئیل

از خدای بوی آورده بود که لاهب لک غلاما زکیا وَكُتُبِهِ و بکتاب خدا یعنی انجیل
یا بانچه خدا نوشته بود در لوح محفوظ از قصه وی و سر وی و حفص کتبه خوانده یعنی کتاب
او از لوح محفوظ و کتب اربعه وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ و بود مریم از فرمان
برداران یا مداومت کننده کان بر او ضایف طاعات و عبادات مزیده
بقانتین عشیره او بوده باشند که از اهل صلاح و طاعت بودند یعنی مریم از
ایشان متولد شد چه او از اعقاب هرون است که برادر موسی است
یا مریم از جماعتی که بود که بصلاحیت و سمت تقوی و طاعت آراسته بودند
از جناب پیغمبر مرویست که مردان بسیار بکمال رسیده‌اند و از زنان کامل نشده
مگر چهار زن آسیه بنت مزاحم زن فرعون و مریم بنت عمران و
خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد از مقاتل نقلست که خدا تعالی درین
دو تمثیل امر فرموده بحفصه و عایشه که در صدر سوره مذکور شده‌اند و عتاب
بانچه از ایشان صادر شده از فرط تظاهره و تعاون بر ایذای رسول و تحذیر
ایشان بر اغلظ وجه بتمثیل ذکر کفر است و مانند این است در تغلیظ قوله تعالی و من
کفر فان الله غنی عن العالمین و اشارتست بانکه باید که ایشان در کمال
اخلاص مانند زن فرعون و مریم باشند و اعتماد نکنند بر اینکه ازواج رسولند
چه این فضل نفع بایشان نرساند مگر گاهیکه مخلص باشند تمام شد ترجمه سوره التحریم

۱۳۱۱

از سیر و لا تفسیر بسهای علیه ما رسا القران

سورة الملك

بسم الله الرحمن الرحيم

تَبَارَكَ بزرگوار و متعالیست از صفات مخلوقات در ذات و صفات
و یا ثابتست بر دوام یا کثیر البرکات الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ آنکه بدست
قدرت اوست پادشاهی و تصرف در جمیع امور ملکی و جهان در قبضه اقتدار
ویست وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و او بر همه چیزها که اراده کند توانا است
چه همه ممکنات در تحت قدرت اوست الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ آن خدائی
که آفرید مرگ را وَالْحَيَاةَ و زندگی را مراد موت آدمیانست در دنیا و حیوات
ایشان در عقبی یا موت نطفه است و حیوات ابلاغ روح در ان کقوله تعالی وکنتم
امواتا فاحیاکم و گویند مراد موتی است که بعد از حیوات است و بنا بر این تقدیم ان
بر حیوات جهت ان است که بقهر اقربست مانند تقدیم نبات بر بنین در قوله سبحانه
که یهب لمن یشاء اناثا و یهب لمن یشاء الذکور یا بجهت ان که احیا از ان بترسند
و بتهیه زاد آخرت بشتابند اما که تقدیم نصب العین آدمیست بعملی که وسیله زاد آخرت
در کشف آورده که حیوات الخیریست که بوجود ان صحیح باشد احساس محسوسات یا موجب
اینکه شیء از جهت ان متصف شود بصفت علم و قدرت موت عدم ان است و
معنی موت و حیوات ایجاد این مصحح ان است و اعدام ان و مذهب اشعری ان است
که مرگ صفتیست ضد زندگی و معنی خلق موت ان است که حق تعالی ایجاد امری میکند که از موت ان
حیات منتفی گردد مثل ان تخریب بنیه و تغییر امور که محتاج الیه باشد از حرارت و رطوبت
و برودت و یبوست از ابن عباس منقولست که حق تعالی موت بر صورت کبشی املح

آفریده یعنی گوسفندی سیاه و سفید و بر هیچ چیز نگذرد و بوی هیچ چیز نکند الا بمیرد و حیوت را
بر صورت اسپ ابلق که او بر هیچ چیز مرور نکند و اینچه او بهیچ چیز نرسد الا که زنده
شود حاصل کلام حق تعالی ایجاد موت و حیوت کرد لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شمارا یعنی با
شما معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود که در دار تکلیف أَيُّكُمْ کدام از شما أَحْسَنُ عَمَلًا
نیکوترید از روی کردار یعنی اصلح یعنی اخلاص کدام بیشتر است و صواب تر چه اگر خالص
غیر صواب باشد مقبول نخواهد بود و مراد از خالص آن است که محض قربت باشد
از صواب آنکه بر وفق سنت مطهره باشد و قتاده گفته که از رسول پرسیدم که
معنی احسن عملا چیست فرمود یعنی احسن عقلا یعنی کدام از شما نیکوترید از روی عقل
و تفکر در فایده خلق موت و حیوة بعد از آن که تمام تر شما در عقل فرمود شما است
در ترس کاری از حضرت باری و نیکوتر شما است از روی نظر و فکر در آنچه خدای
بان امر فرموده و از آن نهی کرده و اگر چه کمتر باشد در عبادت متطوعه و عبادات مندوبه
خلاصه معنی آن است که حق تعالی حیوات را بشما عطا فرمود تا بآن قادر شوید
بر کسب عمل صالح و موت را بر شما مسلط ساخت تا داعی شود باختیار عمل حسن از قبیح چه
در ورای آن بعث و جزای است وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب در انتقام
کشیدن از عاصیان پس هیچ کس با ساءت عقل او را عاجز نتواند ساخت
الْغَفُورُ آمرزنده هر کسی را که توبه کند از اساءت یا بدون توبه از روی فضل
و احسان الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ آن خدائیکه بیافرید هفت آسمان را
طِبَاقًا مطابق یکدیگر یکی بر بالای دیگری در معالم از کعب الاحبار روایت کرده

که طبقهٔ اول یعنی آسمان دنیا موج یست محکم شده و دوم مرمریست سفید سیم آهن است
و چهارم رویست و پنجم نقره و ششم زر است و هفتم یاقوت سرخ و از آسمان هفتم تا عرش
هفت حجابست میان هر حجابی صحراها دیبا با نهایت از نور که نهایت آنرا خدای داند
و نام فرشته که موکل است برین حجب قیطط طردس است و بعد از خلق سموات بیان
استحکام و استقامت آنها میکند بقوله مَا تَرَىٰ نمی بینی تو ای بیننده فِي خَلْقِ الرَّحْمَٰنِ
در آفریدن خدا مر آسمانها را مِن تَفَاوُتٍ هیچ اختلاف و خللی و اعوجاجی و عدم تناسبی
بلکه همه آنها مستقیم و درست شده و مناسب و ملایم یکدیگر و همه در کمال اتقان و احکام
و انتظام مساوی اند بر وفق حکمت و مصلحت و نزد بعضی مراد بخلق جمیع مخلوقاتند
و عدم تفاوت آنها در احکام و اتقان است نه در صورت و هیئت چه بر صورت
و هیئات آنها مختلف افتاده و ذکر رحمن در موضع ضمیر تنبیه است بر آنکه ایجاد جمیع
اشیا فرموده برحمت و تفضل خود بر مخلوقات و خطاب مذکور راجع است برسول
یا هر مخاطبی یعنی بیننده تو آسمانها را دیده و بسیار بآن نظر کرده و هیچ نقصی و
خللی از و نیافته فَارْجِعِ الْبَصَرَ پس دیگر باره بگردان چشم را بجانب آن
هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ آیا می بینی بمعاینه هیچ شکافی و خللی و عدم تناسبی خلاصه
معنی آن است که اگر شبهه داری در آنچه بآن اخبار کرده شده از عدم تفاوت
خلق سموات پس نیک نظر کن در آن و بمعاینه ببین ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ پس باز
گردان دیده را یعنی بر چشم اول اکتفا مکن بلکه دیگر باره گردان چشم را كَرَّتَيْنِ
دو بار بازگردانیدنی یعنی رجعتی بعد از رجعتی مراد تکریر و تکثیر است یعنی اگر بیک نگریستن

معلوم نکردی عدم تفاوت ان متعاقب یکدیگر تکرار نگریستن کن و پیوسته در طلب آن
نگاه کن و چون بسیار نگه کنی و نظر خود را تکرار سازی در نگریستن ینقلب الیک البصر
باز گردد بسوی چشم تو خاسئا در حالتیکه دور باشد از یافتن انچه مطلوبست از
دیدن عیب و خلل در ان وهو حسیر و او مانده باشد از دیدن بسبب طول معاودت
و کثرت مراجعت مراد آنست که هر چند چشم نگاه خواهد کرد هیچ نقصی و عیبی در ان
نخواهد یافت تا که کلال پیدا کند و از نگریستن باز ماند ولقد زینا و بتحقیق
که ما بیاراستیم بترتیب تمام السماء الدنیا آسمان نزدیکتر را یعنی آسمانی
که اقربست بزمین آرایش دادیم بمصابیح بچراغها یعنی بستارگان که بمثابه
چراغ درخشانند در شب و این کلام نافی ان نمیشود که بعضی کواکب در آسمانهای دیگر
باشند که بر بالای آسمان دنیا اند زیرا که تزین باظهار انهاست و آسمان دنیا
مانع ان نیست وجعلناها رجوما للشیاطین و گردانیدیم ستارگان را
رانندگان مر دیوان را وقتیکه بجهة استراق کلمات ملائکه قصد بر آسمان کنند
و خواهند که در دیده گوش بسخن ایشان دارند بانوجه شعله آتش از ان کوکب جدا کرده
واصل کوکبها بجای خود باشد چه کواکب مرکوزند در سموات و از ان زایل نمیشوند مگر نزد
وقوع قیامت پس این شعله در شیاطین جهید وانها بردی هم در افتند بدانکه حقتعالی
ستارگان را برای سه چیز خلق فرموده زینت آسمان و رجم دیوان و سبب
اهتدای خلقان در سیر دریا و بیابان پس هر که غیر از این سه چیز را تفسیر و بیان کند
مانند اهل نجوم علمی از خود قیاس کرده باشد که هیچ علم باو نداشته باشد واعتدنا لهم

وآماده

وآماده ساخته ایم برای شیاطین جن و آتش بعد از سوختن ایشان در دنیا یا بعد از ضلالت
انها عذاب لهب تجیم عذاب السعیر عذاب آتش سوزان در آخرت و چون
کفار اتباع شیاطین و مطیع امر ایشان از ینجهة بعد از وعید شیطان وعده ایشان میفرماید
بقوله وللذین کفروا و مر ایشانراست که کافر شدند بسبب اضلال دیوان بربهم مر پروردگار
خود عذاب جهنم عذاب دوزخ وبئس المصیر و بد جای بازگشتیست دوزخ
مر کفار را چه ان متضمن ضرر ایشانست که فوق از ان متصور نباشد اذا القوا
چون در افکنده شوند کافران فیها در جهنم مانند انداختن هیزم در آتش عظیم
سمعوا لها بشنوند مر دوزخ را شهیقا آوازی مانند آواز دراز گوش
که انکر الاصوات است همچنان آوازی که از آتش عظیم شنوده میشود نزد سوختن یعنی
چون کفار را به دوزخ اندازند دوزخ بصورت منکر قطیع بفریاد آید وهی تفور را
در حالتیکه میجوشد ایشانرا بر می آورد و فرو میبرد مانند گوشت در دیگ جوشان
تکاد تمیز نزدیک باشد که متفرق و پاره پاره شود من الغیظ از خشم
کافران این تمثیل شهیق برای اشتعال و زحمت بایشان میتواند بود که مراد فریاد
جمعی باشد که پیش از ان در ان انداخته باشند یا انکه اواز مهیب نفسهای خود را شنوند
کقوله تعالی لهم فیها زفیر و شهیق و نیز کنایتست از فرط غیظ و غضب دوزخ بر کافران
همچنانکه میگویند فلان از شدت غیظ چنان میجوشد و بر وجهیکه از غیظ پر شده که
نزدیکست از هم بگسلد پس مراد شدت التهاب اوست بر کفار و محتملست
که مراد غیظ زبانیه باشد کلما القی هرگاه انداخته شوند فیها فوج در دوزخ

خزنتها

گروهی از اهل کفر و شرک سَأَلَهُمْ سؤال کنند ایشانرا خَزَنَتُهَا خازنان دوزخ
یعنی مالک و اعوان او از زبانیه که ای مشرکان أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما نَذِيرٌ
بیم کننده یعنی پیغمبری بشما مبعوث نشد که شما را بخدای خواند و از این عذاب
بترساند غرض از توبیخ ایشان باشد تا غموم ایشان مضاعف شود و موجب زیادتی عقوبت
ایشان گردد قَالُوا گویند کافران در جواب ایشان بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ
آری بتحقیق آمد بما بیم دهنده بیم کننده فَكَذَّبْنَا پس تکذیب کردیم قول
ایشانرا وَقُلْنَا و گفتیم مر ایشانرا مَا نَزَّلَ اللَّهُ فرو نفرستاده است خدای
مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز الا آنچه شما میگوئید از وعد و وعید و امر و نهی و دیگر گفتیم که
إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما در دعوی رسالت إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ مگر
در گمراهی بزرگ که با وجود بشریت این دعوی میکنید یعنی ما در تکذیب
ایشان افراط نمودیم تا آنکه نفی انزال جمیع کتب و ارسال رسل کردیم و مبالغه نمودیم
در نسبت دادن ایشان بضلالت وَقَالُوا و گویند کافران با حزن بر وجه
تأسف و حسرت لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ اگر میبودیم که میشنودیم سخن پیغمبر را
و با ایشان عناد و جدال نمیکردیم و اعتماد مینمودیم بر انوار حکمت که از افعال و اقوال
ایشان معاینه میکردیم مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ نمیبودیم از یاران دوزخ
زبدهٔ سخن آنست که اگر استماع انذار ایشان میکردیم مثل سماع طالبان حق
یا تأمل میکردیم در آن باب مانند تأمل معتقدان و تفکر مستبصران بعذاب
دوزخ گرفتار نمیشدیم و گویند جمع میان سمع و عقل جهت آنست که مدار تکلیف

بر دلائل سمعی و عقلیست فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ پس اعتراف کنند بگناهان خود
که آن کفرست و تکذیب رسل در وقتیکه آن اعتراف فایده بایشان ندهد فَسُحْقًا
پس دور گردانید خدای رحمت خود را دور گردانیدنی لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ مر یاران
آتش سوزان را سعید جبیر گفته که سحق نام وادیست در دوزخ و بعد از ذکر وعید
در بیان وعد میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بدرستی آنانکه میترسند از عذاب
پروردگار خود باجتناب از معصیت و ارتکاب طاعت بِالْغَيْبِ در حالتیکه
که آن عذاب ملتبس است بغیب یعنی از ایشان غایبست و معاین ایشان نیست یا آنکه ایشان
غایب اند و مشاهدهٔ آن نمیکنند یا در غایبانه مردمان از عذاب خدا ترسانند و مرتکب
قبایح نمیشوند و ترک واجب نمیکنند یا آثار خوف را از خلق پوشیده میدارند و در خلوت
بگریه و ناله مشغول میشوند تا از ریا دور باشد و با خلاص مقرون در عین المعانی آورده که مراد
از غیب دلست که پوشیده است از مردمان و هویدا و پیدا نزد دانای آشکارا و نهان یعنی کسانیکه
بدل ترسنده کار باشند لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش گناهان وَأَجْرٌ كَبِيرٌ و مزد
بزرگ که لذت عظیمهٔ بهشت مقابل آن در نهایت حقارت باشد مراد نعیم جنانست و روضهٔ
رضوان و گفته اند که اجر کبیر الجنة از شدائد و مکاره یعنی مزد ترسندگان امانست از رنج
میترسند آورده اند که کفار قریش بسهولت عیش مسرور و مغرور گشته در باب پیغمبر سخنان
گفتندی و چون جبرئیل بنزول قرآن پرده از روی کردار ایشان برداشته شد با یکدیگر تدبیر
کردند و رای ایشان بران قرار یافت که سخنی که در بارهٔ محمد میگفتند آهسته گویند تا خدای محمد نشنود و
رسول خود را از آن آگاه نگرداند آیت آمده که وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ و پنهان سازید گفتار خود را

درباره پیغمبر یا آشکار سازید پوشیده نیست بآن یعنی نزد خدای هر دو یکسانست إِنَّهُ عَلِيمٌ
بِذَاتِ الصُّدُورِ بدرستیکه او داناست بآنچه در سینهاست قبل از آن که بر زبان گذرد پس
کسیکه دانا و آگاه است اگر تعبیر آن بستر کنید و اگر بجهر که نزد او پوشیده نیست و پنهان
نخواهد بود أَلَا يَعْلَمُ آیا نداند آنچه در سینهاست مَنْ خَلَقَ آنکسیکه آفریده است سینها
آیا عالم نیست بسرایر بندگان آنکه ایشان را آفریده وَهُوَ اللَّطِيفُ و حال آنکه او
باریک بین است و نیک دانست بلطایف و حقایق مکونات الْخَبِيرُ آگاه بغوامض
و دقایق مکنونات از سبب نقلست که مردی در شبها میان اشجار میرفت بادی سخت بر آمد
و از درخت برگ بسیاری فرو ریخت در خاطر او گذشت که آیا خدا داند که چند برگ از این
درختان بیفتاد هاتفی آواز داد که الا یعلم من خلق وهو اللطیف الخبیر هُوَ الَّذِي اوست
آنکسیکه جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا گردانید برای شما زمین را رام و فرمان بردار
تا بهر وجه که بخواهید در آن میروید و مینشینید و زراعت و عمارت و غیر او میکنید
فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا پس بروید در دشتهای زمین یعنی جوانب و اطراف مرتفعه آن
مشی در منکب ارض مثلیست برای فرط تذلیل و نهایت ذل آن پس هرگاه حقتعالی زمین را بر
وجهی تذلیل و رام کرده باشد در منکب آن که عبارتست از اماکن صعبه آن توان رفت پس هیچ
موضع دیگر از آن غیر متذلل نخواهد بود و نزد ابن عباس و قتاده مراد از مناکب جبالست
که منکب هر شئی ارفع آن است یعنی آسان گردانید سیر کردن شما را بر کوهها چون سلوک
در جبال شما را ممکن باشد پس ذل غیر آن ابلغ خواهد بود وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ و بخورید از روزی
خدای برای شما مقرر فرموده یعنی آنچه در زمین روئیده از زروع و اشجار بسیار نباتات وَإِلَيْهِ النُّشُورُ

و بسوی اوست برانگیختن شما از قبور یعنی مرجع شما در قیامت بسوی حکم اوست پس شکر
گذاری منعم اکل را فرو مگذارید تا مستوجب سخط او نشوید بدانکه مشی اگر برای طاعت
مفروضه یا مندوبه است پس امر برای وجوب یا ندب خواهد بود و اگر نه برای اباحت
مانند سیر برای طلب مباح و دنیویه و همچنین است اکل و بعد از تعداد نعمت در تهدید کفار
میفرماید که ءَأَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید ای کافران مَنْ فِي السَّمَاءِ از آنکسیکه
در آسمان است یعنی حقتعالی بحسب زعم شما است یا از خدائی که ملکوت او در آسمان است
چه آن مسکن ملائکه است و عرش و کرسی و لوح محفوظ و مبدء نزول کتب و قضایای
اوامر و نواهی یا از ملک موکل بر عذاب شما که جبرئیل است یا از سایر ملائکه که مدبر
عالمند و بر هر تقدیر میفرماید که آیا ایمن شدید از آنکس أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ
آنکه فرو برد شما را در زمین فَإِذَا هِيَ پس ناگاه که زمین فرو رفته باشد تَمُورُ
زمین گردد و پیوسته اضطراب کند تا شما را بر زبر افکنده مانند حال قارون که زمین او را
فرو برد أَمْ أَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید مَنْ فِي السَّمَاءِ از خدائیکه در آسمانهاست
بزعم شما یا عرش و ملکوت و قضا و امر او در آسمانهاست یا جبرئیل یا سایر ملائکه
أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا آنکه فرو فرستد بر شما بادی که با سنگ ریزه
باشد چنانچه بر قوم لوط فرستاده شد فَسَتَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید یعنی
بعد از مشاهده این عذاب دانا شوید که كَيْفَ نَذِيرِ یعنی چگونه است بیم کردن من
و آن دانستن شما را سود ندارد بعد از آن جهت تسلی خواطر عاطر پیغمبر در تکذیب کفار
قریش مر او را تهدید ایشان میفرماید وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ و بدرستیکه تکذیب

کردند رسول خود را آنانکه بودند من قبلهم پیش از کفار این زمان یعنی مکذبان امم ماضیه
و ثمود است تکذیب هلاک شدند فکیف کان پس چگونه بود بر ایشان نکیر عقوبت
من که با نکار رحمت و قطع علت لیه از آن تنبیه میفرماید بر قدرت خود بر خسف و
ارسال حجاره بقوله اولم یروا الی الطیر آیا نمی‌نگرند بسوی مرغان فوقهم
که بر سر ایشان اند یعنی معلق بر هوا صافات در حالتیکه صفها بر کشیده اند یعنی
بالهای خود را گسترانیده اند در هوا نزد طیران ویقبضن و فراهم میگیرند
بالهای خود را وقتیکه بر پهلوهای خود میزنند ما یمسکهن باز نمیدارد ایشان را
در هوا بر خلاف طبع یا در حین قبض و بسط اجنحه ایشان را از سقوط نگه نمیدارد الا
الرحمن مگر خدای بزرگ بخشش و بالقدرة کامله خود هر یک از انواع طیور را
شکلی و هیئتی و طبعی خاص داده و اسباب طیران و جولان ایشان در هوا مهیا
ساخته انه بکل شیء بصیر بدرستیکه خدای بهمه چیزها بیناست و دانا باینکه
خلق غرایب باید و تدبیر عجایب فرماید امن هذا آیا کیست که اشارت توان
کرد باو که هذا الذی این کسیست که از روی حمایت هو جند لکم
او لشکر شماست یعنی مددکار شما مانند لشکر که پادشاه را نگاه میدارند
ینصرکم که یاری دهد شما را من دون الرحمن بجز از خدای از عذاب
و خشم وی ان الکافرون نیستند ناگرویدگان الا فی غرور مگر
در فریب شیطان که میگوید بایشان که عذاب بشما نازل نخواهد شد مراد آنست که آیا
مر شما راست بجز از خدای کسی که نصرت شما دهد از نزول عذاب خدا بر شما

امن

امن هذا یا کیست که اشاره بتوان کرد باینکه هذا الذی این کسیست که بمحض
عنایت یرزقکم روزی میدهد شما را ان امسک رزقه اگر باز
گیرد روزی خود را از شما بامساک باران یا بابطال اسبابی که حصول و وصول
رزق را او وسایط یل اند یعنی اگر خدا وظیفه روزی را از شما باز گیرد آنوقت اینها
میدانند که خالق و رازق اوست نه غیر او و کفر ایشان نه از جهل است بل لجوا
بلکه لجاج و ستیزه کردند و بسیار فرو رفتند فی عتو در عناد و سرکشی و نفور
نفرت و رمیدگی از راستی بجهة تنفر طبع ایشان ازان لیداران از برای مومنان
و کافران ایراد مثل میکند که افمن یمشی آیا کسیکه میرود مکبا نگون میرود
در حالتیکه فرو افتاده است بر روی خود یعنی نگونسار میرود بجهة این در وقت رفتن
پس و پیش و راست و چپ خود را نمی‌بیند و بهر ساعت بسر در می‌آید و می‌افتد
اهدی راه یافته تر است و بمطلوب رسنده امن یمشی سویا یا کسیکه
که میرود در حالتیکه راست ایستاده است و همه جوانب خود را مشاهده میکند
بجهة آنکه سالم است از سر در آمدن و بروی فتادن و واقع است علی صراط مستقیم
بر راه راست که رسنده اوست بمقصد و مقصود حاصل که این مثلیست
برای کافر گمراه بر سنگلاخ ضلالت افتاده در بیابانها عونهیت حیران و سرگردان
میرود و نمیداند که محق است یا مبطل و چشم نمیگشاید تا پس و پیش و چپ و راست
خود که ملاحظه کرده طریق مستقیم بجوید و در آن سلوک نماید و برای مومن راه یافته
که بر طریق حق از روی بصیرت و یقین سلوک میکنند قتاده گفته آنکسیکه میرود

افتاده در راه میرود کسیست که در قیامت محشور شود و بر روی رود و افتد تا بدوزخ
رسد و انکه راست ایستاده میرود انکسیست که محشور شود بر دو قدم خود و چون برق
خاطف از صراط گذشته بهشت رود قل خطاب بحضرتست و معنی اینکه ای محمد اگر کفار
جواب ندهند و نگویند که ناصر و رازق خداست بگو با ایشان که هو او ناصر و رازق
شماست الذی انکسیکه بقدرت کامله انشاکم آفرید شما را و از عدم بوجود
آورد و جعل لکم السمع و بگردانید یعنی پیدا کرد برای شما شنوائی را تا سخنان حق
بشنوید و بدان پند گیرید و الابصار و دیدها را تا دلایل قدرت و بدایع فکرت
مشاهده کنید و الافئدة و دلها را تا در معانی کلمات الله و دقایق مصنوعات
پادشاهی تفکر و تامل نمائید و از ان عبرت گیرید و با وجود این الطاف و اعطاف
دال بران قلیلا ما تشکرون اندک شکر میگوئید برین نعمتها را قل هو
بگو ای محمد انکه ناصر و رازق شماست الذی ذرأکم انکسیست که بیافرید و پراگنده
ساخت شما را فی الارض در زمین و هر یکی را در منزلی کاری تعیین فرمود
تا عبادت و طاعت او نمائید و الیه تحشرون و بسوی او نه بغیر او باز
گردیده خواهید شد و جزای کردار خواهید یافت و یقولون و میگویند
مشرکان پیغمبر و یاران او را از روی استبطای عذاب و استهزای ان متی
هذا الوعد کی باشد این وعده خسف یا ارسال حاصب یا وعده حشر یا معنی
جزاء قیامت را ان کنتم صادقین اگر هستید شما راستگویان درین
وعده قل انما العلم بگو ای محمد در جواب ایشان که جز این نیست که دانستن وقت

عذاب

عذاب در دنیا یا علم بزمان قیامت و روز جزا عند الله نزدیک خداست
و غیر ان بران مطلع نیست و انما انا نذیر مبین و جز این نیست که من بیم
کننده ام آشکارا یعنی در علانیه شما را از آمدن عذاب و تبلیغ و عقبی بیم میکنم
اما بر آمدن زمان ان دانا نیستم و در ازل علم بوقوع محذر منه بلکه علی کیفیت
فلما راوه زلفة پس انهنگام که ببینند وعده را یعنی موعود را که عذاب دنیاست
از قتل روز بدر و غیر ان یا انواع عذاب در روز جزا زلفة در حالتیکه ان
نزدیک شده باشد بایشان یعنی عذاب موعود مشاهده ایشان شود سیئت
زشت گردانیده شود یعنی ان موعود زشت گرداند وجوه الذین کفروا
رویهای آنانکه کافر شده اند و نگرویده بوحدانیت خدا و صدق قول رسل انبیا
یعنی ترو الحال اثر کابه و محنت و سیاهی و تیرگی بر چهرهای ایشان بدید آید و قیل
و گفته شود یعنی مومنان بایشان گویند در روز بدر و نزد وقوع نکبت یا خزنه
دوزخ ایشانرا گویند در قیامت که هذا الذی کنتم این انست که بودید
به تدعون بان طلب میکردید و تعجیل وقوع ان مینمودید یا دعوی میکردید که
مستاصل نخواهیم شد یا مبعوث نخواهیم گشت در خبر است که یکی از زهاد در
اول شب این سوره را در نماز تلاوت میکرد چون باین آیت میرسید مکرر میخواند و گریه میکرد
تا وقتیکه مؤذن اذان صبح بگفت از نماز فارغ میشد و بنای نماز صبح میکرد و حاکم ابو القاسم
حسکانی باسانید صحیحه از شریک نقل کرده که اعمش گفت معنی آیت اینست فلما راوا ما
لعلی ابن ابی طالب سیئت وجوه الذین کفروا یعنی چون دیدند منکران ولایت قربت

شما آب چاه بیارد پس شکر گذاری ان قیام نمائید و او را پرستش کنید نه غیر او را
از اصنام تا آب شما را برقرار بدارد در آثار آمده که بعد از تلاوت این آیت
بهایه گفتی که الله رب العالمین یعنی خدائی که پروردگار عالمیان است آب
فرو رفته را ظاهر گرداند یا جاری سازد و در بعضی تفاسیر مذکور است که
زندیقی شنید که معلمی شاگرد خود را تلقین میکرد که فمن یاتیکم بماء معین
او جواب داد که بالفؤوس والمعاول یعنی تبرها و تیشه ها برآرند و بروایت دیگر
برجال شداد و معاول حداد یعنی مردان با قوت و تیشهای آهنی
آب را ظاهر سازند شبانه نابینا شد و هاتفی آواز داد که اینکه چشمه
چشم تو غایر شد بگو تا با معول و فاس باز آرند و گویند که انکس محمد ابن زکریای
طبیب بود تمام شد تفسیر سوره مبارکه تبارک بعون خداوند تعالی و تبارک

بسم الله الرحمن الرحیم

ن بعضی بعضی ان حرف مفتاح اسم نور و ناصر است یا اشارتست بکلمه کن و نزد بعضی
دیگر اسم سوره است یعنی این سوره ن است و بحدیث مرفوع بحضرت رسالت واقع شده
که نون لوحیست از نور و نزد بعضی دیگر قسم است بنصرت حضرت عزت انبیاء و مؤمنان
و اشهر آنست که نون اسم ماهیست و مراد بان جنس است و تخصیص ان بذکر جهة ان است
که ان آیات غریبه او سبحانه است چه در آب ایجاد ان فرموده هر گاه که از آب مفارقت
میکند هلاک میشود بر خلاف حیوانات دیگر که چون در آب می افتند میمیرند ابن عباس و
مجاهد و سدی گفته اند که مراد ماهیست که دنیا بر پشت اوست و انرا بر هوت
گویند و بروایت دیگر لیوثا از امیر المؤمنین مرویست که نام او بلهوث است در خبر آمده
که چون حق تعالی زمین را بیافرید و او را از هم بشکافت و هفت طبقه کرد و فرشته را خلق کرد
و زیر آنها از مشرق تا مغرب بکشید و این هفت زمین را فرشته بدوش گرفت و برای قرار
وی گاوی از فردوس بهشت بسار که او را چهل هزار قوایم بود و او قدم بر کوهان وی نهاد
چون قدم بر کوهان وی نهاد وی متزلزل بود با قوتی آفرید که کثافت طول و عرض او
پانصد ساله راه بود از ابر بالای کوهان وی نهاد و چون ان قوت را بکوهان او نهاد
قرار گرفت و برای قرارگاه قوایم گاو سنگی سبز آفرید که کثافت ان بمقدار کثافت هفت آسمان
و هفت زمین و این سنگیست که لقمان پسر خود را بان موعظه فرمود و گفت ترس از گناه
بقوله ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة بعد از ان برای قرارگاه صخره نون را
آفرید و ان سنگ را بر پشت وی نهاد و باقی اعضای وی چیزی بالای دن جهت
خلاصه ماهی بر آبست و آب بر باد و باد بر قدرت خدای ایستاده جل قدرته

در حالتیکه متنعم و مکرمی بنعمت پروردگار خود که نبوتست و حصافت و متانت
عقل بمجنون دیوانه چنانکه اهل سفاهت و حماقت در حق تو میگویند
تواند بود که تا زاینده باشد بلکه قسمی شده یعنی سوگند بنعمتی که پروردگار
تو ترا کرامت فرموده از نبوت و کمال عقل که تو دیوانه نیستی وَاِنَّ
لَكَ بدرستیکه مر تورا است لَاَجْرًا مزدی و توانائی بر کشیدن بار نبوت
و تحمل مشقت بر جفای امت در ابلاغ احکام حضرت عزت غَيْرَ مَمْنُونٍ
که نه منت نهاده است یعنی حقتعالی بدون واسطه کسی که از و منت باید کشید
بتو عطای کامل داده یا آنکه آن ثواب تفضیلی نیست تا مقرون بمنت
باشد بلکه مزد عمل است و تو بسبب عمل متوجه آن شده و اجور بر اعمال از
تطرق منت محفوظ باشند و نزد اکثر مفسران ممنون بمعنی مقطوعست یعنی مزدی
بردوام که هرگز انقطاع بآن راه نیابد از ابن عباس مرویست که هیچ پیغمبری نیست
مگر که او را مثل مزد آنکس که با او ایمان آورده و بدین او درآمده و بعد از آن
در مدح حبیب خود میفرماید که وَاِنَّكَ لَعَلٰى خُلُقٍ عَظِيْمٍ و بدرستیکه تو بر خلقی
بزرگی که هیچ دیگر را نیست چه از قوم خود تحمل میکنی آنچه کس دیگر را قوت تحمل آن
نیست ابن عباس گفته که خلق عظیم دین اسلام است که اعظم جمیع ادیان است
و خواندن آداب قرآن است که حقتعالی بوی ارزانی فرموده سعد بن هشام عایشه را
از خلق رسول سوال کرد گفت خلق آنحضرت قران بود پس ده آیت که در اول سوره
قد افلح المؤمنون است تلاوت کرد و گفت خلق پیغمبر از این بیرون نبود و بزرگی گفته که

هیچ خلقی از خلق محمد بزرگتر نبوده چون مشیت خود را از دست باز گذاشته خود را
بکلی با حق گذاشت و کاینات در نظر او حقیر نبود و در شب معراج که همه اشیا را
بر و عرض کردند بچشم او هیچ در نیامد که مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغٰى و نه از ملا منحرف شد
و نه از عطا منصرف گشت و او را هیچ مقصد و مقصودی جز معبود نبود و گویند خلق
خلق عظیم آنحضرت از آن حیثیت بود که مؤدب بآداب خدای بود در کریمه خذ
العفو و امر بالمعروف و اعرض عن الجاهلین و از اینجاست که آنحضرت فرمود
ادبنی ربی فاحسن ادبی پروردگار من مرا ادب آموخت و نیکو مرا بآداب
تایب کرد و گویند خلق عظیم او از آن بود که بظاهر با خلق بخلق معاشرت میفرمود
و بباطن با حق بود و گفته اند که خلق عظیم او از مکارم اخلاق بود و مؤید این است که
آنحضرت فرمود بعثت لاتمم مکارم الاخلاق مبعوث شده ام تا خلقهای نیکو را
تمام گردانم ابن عباس فرموده که خلق آنحضرت بمرتبه بود که روزی در مسجد نشسته بود
و اصحاب در حوالی او بخدمتکاری ایستاده اعرابی از در مسجد درآمد و شمشیری
حمایل کرده سوسماری در دامن گفت یا محمد انک کاذب ساحر یاران در صدد
آن شدند که ویرا بکشند حضرت منع فرمود و اعرابی را گفت یا اخا العرب
ترید ای برادر عرب چه میخواهی گفت محمد ساحر کذاب را فرمود محمد منم ولیکن نه ساحرم
و نه کذاب بلکه رسول خدایم اعرابی گفت سوگند بلات که اگر نه تهمت و جاهت
و جمال وجه تو بودی من این شمشیر را از خون تو سیراب میکردم قسم بلات که بتو
ایمان نیارم تا این سوسمار بتو ایمان آرد پس سوسمار را از آستین بیرون آورد

انجابه جهت رسول گفت ای سوسمار گفت لبیک یا رسول الله فرمود که کیستم
گفت انت رسول الله تو فرستادهٔ خدائی در ساعت دل اعرابی بنور معرفت
گشاده شد و بصدق تمام گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
پس گفت یا رسول الله در این مسجد که در آمدم در همه عالم از من دشمن تری نبود و تو
اکنون میروم و هیچ کس را از خود دوستر نمیدانم نسبت بتو این است بیان آیت
وانک لعلی خلق عظیم مرویست که آنحضرت روزی با یکی از اصحاب در صحرای مدینه
میگذشت دید که پیره زنی در سر چاهی میخواهد که آب بکشد و نمیتواند حضرت نزد او
رفت و گفت ای عجوزه از برای تو بکشم گفت ان احسنتم احسنتم لانفسکم حضرت
بر سر چاه آمد و دلو را بر کشید و مشک آن زن را پر کرد و بر دوش مبارک خود
گرفت بعجوزه گفت پیش باش و راه خیمه خود را بمن بنما آن شخص که رفیق حضرت بود
هر چند خواست که از وی بستاند قبول نکرد گفت من اولی ام بکشیدن بار امت
و تحمل مشقت پس عجوزه پیش میرفت و حضرت در عقب او مشک میکشید تا بدر
خیمه رسید مشک را آنجا بر زمین نهاد و برگشت عجوزه در خیمه رفت فرزندان را گفت
برخیزید و آن مشک را که آن شخص باینجا آورد بخیمه در آرید گفتند کجا رفت گفت آن است
که در راه میرود ایشان از عقب آنحضرت فرا رفتند و بر اثر شتافتند به خیمه دویده
و گفتند ای مادر این جوان مرد آن کسیست که بسوی وی ایمان آوردی و شب و روز
مشتاق دینی و پیوسته لاف محبت او میزنی عجوزه از خیمه بیرون دوید و فرزندان
نیز در عقب او بیامدند و در دست و پای آنحضرت افتادند و پیره زن بسیار بگریست
که گرد دخیره گرگ تیز دندان

وگفت

و گفت یا رسول الله گستاخی کردم و ترا نشناختم من چگونه از عهدهٔ عذاب این
بیرون آیم آنحضرت ویرا تسلی داده دعای خیر در حق او و فرزندانش بتقدیم رسانیده
و ایشان را بلطف باز گردانید پس جبرئیل آمد و این آیت آورد که وانک لعلی خلق عظیم مرویست که
پیغمبر فرمود بر شما باد که التزام نمائید بحسن خلق که نیکو خو البته به بهشت است و دور بر شما باد که از بد خلقی بتحرز
باشید که بد خلق بلا شبهه در دوزخ خواهد بود و ابو درداء از آنحضرت نقل کرده که هیچ چیز در کفه ترازوی
اعمال گرانتر از خلق نیکو نیست و نیز فرموده که مرد مؤمن بخوی نیکو درجه کسی را می یابد که شب تار
کرده و همه روز بروزه باشد و نیز فرموده که دوستترین مردمان نزد خدا آنانند که نیکوخوی تر
باشند و دوشهارا فرود آورده باشند برای جنبیدن مردمان یعنی در نهایت افتادگی و تواضع
باشند با مردم الفت گیرند و مردمان بایشان الفت گیرند و دشمن ترین مردمان نزد خدا
آنانند که سخن چینی کنند و میان برادران مؤمن جدائی افکنند و عثرات بیگناهان جویند
و نیز از او منقولست که مالهای شما بهمه مردمان نرسد پس خوی نیکوی خود را بهمه کس برسانید
که حسن خلق مثمر غرس محبت در قلوب بندگان و قلع عداوت از صدور ایشان
و ائمه هدی صلوات الله علیهم بمیامن حسن خلق اهل ضلالت را از جادهٔ ناپسندیده هدایت کرده براه
راست و از بادیهٔ غوایت و طغیان بصراط مستقیم ارشاد میفرمودند چنانکه مرویست
که حسان بن ثابت در زمان جاهلیت هجو حضرت رسالت گفته بود یکی از اصحاب
این خبر را بآنحضرت رسانید و خونش را مباح کرده حسان نزد آنحضرت می آمد در راه با حضرت
امیر المؤمنین ملاقات کرد و کیفیت حال را بموقف عرض رسانید آنحضرت حسان را از دست او
بستد و خانه در بهشت بیکی از دوستان فروخت و المقدار زر گرفت که دیهان حسان را

برادر نسرم کرد چون این حلم بدید از سر اخلاص مسلمان شد و تا زنده بود مداح
خاندان بود و در کشف الغمه از عایشه روایت کرده که خارج شامی گفت روزی بمدینه
رسیدم مردی را دیدم جامهای فاخر پوشیده و بر استر قیمتی سوار آثار بزرگی در
ناصیه او ظاهر و علامت سروری بر جبین او باهر از اسم او پرسیدم گفتند
حسن بن علی ع است دلم از بغض ایشان ممتلی بود پیش رفتم و گفتم تو پسر علی بن
ابی طالبی گفت آری گفت ما را منزلی هست شایسته نزول مجاوران و لایق
استراحت مسافران اگر بدانجا گذر کنی بمصالح حوایج تو قیام نمایم و عذر خواهی
بتقدیم رسانم و اگر حاجتی داری انجاح آن کنم و از نقد و جنس آنچه خواهی بتو عطا
نمایم من چون این حسن خلق از امام حسن ع مشاهده کردم از روی او خجلت زده
و شرمنده شدم و از او عذر بی ادبی خواستم بعد از آن چنان شدم که نزد
من هیچ کس دوست تر از وی نبود و نیز مرویست که یکی از خوارج امام حسن را دشنام
داد آنحضرت فرمود ای مرد آنچه در حق من گفتی اگر راست است خدا مرا بیامرزد
و اگر دروغست خدا ترا بیامرزد آن مرد از آن خلق نیکو منفعل گشت از آن نادم
گشته محبت ایشان با اهل بیت پیدا کرده مؤمن صادق الاعتقاد شد سلمان
فارسی قدس سره را مفسدی دشنام داد گفت اگر کفه تو راستست
کفه ترازوی من روز قیامت سبک آید من بتر از آنم تو میگوئی و اگر راجح آید
آنچه گفتی مرا زیان ندارد مرد مفسد بهمین سخن از افساد گذشته بمقام عذرخواهی
درآمد یکی از مشایخ کبار را با جاهلی مناظره واقع شد جاهل در اثنای محاوره

گفت اگر تو مرا یک سخن درشت بگوئی ده جواب بگویم شیخ گفت اگر تو مرا ده دشنام
بدهی یکی را جواب ندهم حاضران از کمال حلم او تعجب نمودند و جاهل منفعل شده
زمین خدمت ببوسید و بمقام معذرت و ملازمت درآمد و بعد از مدح رسول
بذکر خلق عظیم تهدید اهل عناد میکند بعذاب الیم و میفرماید که فَسَتُبْصِرُ وَیُبْصِرُونَ
پس زود باشد که ببینی ای محمد و ببینند معاندان تو از اهل مکه یعنی در آن وقت که عذاب
نازل شود معلوم گردد بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ که کدام از شما در فتنه جنون افتاده
یعنی در حین وقوع عذاب ظاهر گردد که بفریق مؤمنین در لوای تحلی کرده یا
بفریق کافران و در آن وقت مرعی شود که مستحق این اسم مائیم یا شما إِنَّ
رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو هُوَ أَعْلَمُ او داناترست بِمَنْ ضَلَّ
بکسیکه گمراه شد عَنْ سَبِيلِهِ از راه او که طریق مستقیم است فی الحقیقه
این کس دیوانه است وَهُوَ أَعْلَمُ و او داناتر بود بِالْمُهْتَدِينَ
براه یافته کان بکمال عقل که مؤمنان اند یعنی داناتر بجزای فریقین ای کلام
وعده مؤمنانست و وعید کافران صاحب طبرسی باسانید معتبره از ضحاک
نقل کرده که چون قریش دیدند که مقدم داشتن پیغمبر علی ابن ابی طالب را بر سایر
اصحاب و اعزاز و اکرام او بجا آوردن زبان بمذمت علی گشودند و گفتند محمد
بواسطه محبت علی مفتون شده و در فتنه جنون افتاده حق تعالی این سوره را فرستاده
و سوگند خورد که ای محمد تو دیوانه نیستی بلکه باخلاق حسنه متحلی و متصفی یعنی مؤدبی
بآداب قرآنی و عنقریب معلوم شود که مفتون ایشان اند یا تو خدای داناترست

با آنانکه گمراه شده اند از راه راست یعنی آنانیکه در حق محمد و علی این نوع سخنان میگویند و خدای
داناتر است براه یافتگان یعنی بعلی ابن ابی طالب و محمد ابن شجاع نیز روایت کرده
از محمد ابن عبد الرحمن ابن ابی لیلی از کعب ابن عجره از عبد الله بن مسعود که
ایشان گفته اند که ما در مجلس منور حضرت پیغمبر حاضر بودیم که سایلی از آن سرور
از حال علی ابن ابی طالب سؤال کرد از فضل و رتبت او تفتیش نمود پیغمبر
فرمود که علی ابن ابی طالب اقدم شماست در اسلام و کسی در اسلام بر او سبقت
نگرفته و ایمان علی از ایمان شما وافرتر است و بیشتر و دانش وی از دانش همه اکثر
و وافر و حلم او از حلم شما افزونتر و غضب او در دین و احکام شریعت از غضب شما
اشد و اقوی است و علم او علم منست و معلم او منم و جواهر دانش و لآلی یقین من
گنجینهٔ دل او بامانت نهاده ام و امور من موکل و مفوض باوست و او خلیفهٔ منست
فضل او چون فضل ماه است بر ستارگان در میان امتان من چون بعضی منافقان
از حضرت این سخنان شنیدند در حق امیر المؤمنین گفتند فتنی علی رسول الله حتی
ما یری شیئاً یعنی جوانی علی محمد را فریفته ساخته است تا هیچ چیز در حق او فرو گذار نکرده است
و امور خود را باو تفویض نموده او را در مقام خود نصب فرموده حقتعالی از برای آرام دل
و تسکین خاطر مبارک آنحضرت و تنزیه حضرت امیر از آنچه منافقان در حق او توهم کرده
این آیت فرستاد و بعد از ان فرمود که فلا تطع المکذبین پس فرمان مبر ای
محمد تکذیب کنندگان را یعنی مشرکان و منافقان که تکذیب توحید و منکر نبوت و ولایت اند
ودّوا دوست میدارند لو تدهن که اگر نرمی کنی با ایشان و نهی ایشان

نکنی

نکنی از شرک و ضلالت فیدهنون پس ایشان نیز نرمی کنند و بر دین تو
طعنه نزنند یا دوست دارند که مدتی تو موافقت ایشان نمائی در شرک یعنی
مدتی پرستش آلههٔ ایشان کنی پس ایشان نیز زمانی پرستش خدای تو کنند و لا
تطع و فرمان برداری منمای کل حلاف هر سوگند خواره بدروغ
در بسیاری جهت قلت مبالات او بدان مراد ولید مغیره است که بی باک بود در سوگند
بسیار خوردن بدروغ مهین حقیر در رای و تدبیر یا در خفت عقل و
قلت تمیز یا کذاب که بجهت کذب بسیار در نظر مردمان حقیر و خوار بود همّاز
بسیار عیب کننده در عقب مردمان و طعنه زننده بایشان و از حسن نقلست
که ولید در پس مردمان هر دو کنج دهن خود را میپیچید و طعن و غمز ایشان میکرد مشاء
بنمیم بسیار رونده بسخن چینی در میان مردمان یعنی سخن اینرا نزد آن ببرد
و سخن آنرا نزد این و بجهت این فتنه و نزاع در میان ایشان می انداخت مناع
للخیر بسیار باز دارنده مر نیکوئیرا مراد بان مال است یعنی مال خود را از مردمان
باز میداشت و هیچ کسرا از اهل استحقاق و غیر ان چیزی نمیداد یعنی در نهایت
بخل و امساک بود یا آنکه مردمانرا منع میکرد از عطای اموال بفقرا و مستحق
و نمیگذاشت که خیر ایشان بکسی رسد یا منع کننده بود مردمانرا از ایمان
که بهترین همه خیرهاست و گویند ولید مال بسیار داشت و او را ده پسر بود
ایشانرا میگفت هر که از شما ایمان آورد عطای خود را از او منع کنم و هیچ چیز باو
ندهم معتد از حد درگذرنده در ظلم یعنی ستمکار و جفا ورزکار و بدکردار اثیم

بسیار گناه یا زنا کار یا معتدی در فعل و اثیم در اعتقاد یا معتدی در ظلم کردن
بر غیر و اثیم در ستم نمودن بر خود عُتُلٍّ درشت خوئی سخت روئی جافی یا
شدید الخصومه در امر باطل یا متوغل در کفر و عناد و از خلیل نقلست که عتل
یعنی بسیار خوار و فراخ شکم است که هر چه یابد از شراب و طعام بخورد و هیچ
بمردم ندهد بَعْدَ ذَٰلِكَ پس از این همه عیبها زَنِيمٍ حرامزاده که پدر
او معلوم نباشد و او را بزور بر خود بندند و زنیم قطعه ایست از جمله ماعزه که بعد از قطع
آن بحال خود بگذارند و در زیر حلق او آویخته شود و ولد الزنا را باین اعتبار زنیم
گویند که منفصل از نسب و ملحق بغیر اهل خود مرویست که ولید در میان قریش
بزرگ شده بود و او را اصلی نبود مغیره بعد از هجده سال او را بر خود بست و به پسری خود
گرفت و گویند این صفت او هیچ کس نمیدانست تا آنکه این آیت نازل شد مرویست
که چون رسول صلعم در انجمن قریش این آیت بر ولید خواند بهر عیبی که میرسید بر خود
میافت مگر حرامزادگی با خود گفت که من سید قریشم و پدرم مغیره مردی معروفست
و میدانم که محمد صلعم دروغ نگوید این چگونه باشد پس غضبناک از مجلس برخواست و شمشیر کشیده
نزد مادر آمد و تهدید بسیار از او اقرار کشید که پدر تو در رجولیت بهره نداشت و او را
برادر زادگان بودند چشم بر میراث او نهاده بودند مرا رشک آمد غلام فلان را
بر خود ترغیب کردم و آنچه میان مردان و زنان شود در میان ما واقع شد و تو
فرزند اوئی حاصل که حقتعالی حبیب خود را نهی میفرماید و میگوید فرمان مبر اینکسرا
که متصفست بصفات مذکوره أَن كَانَ بجهة آنکه هست آنکس ذَا مَالٍ وَبَنِينَ

خداوند

خداوند مال و پسران یعنی باید که کثرت مال و بنین او ترا بر اطاعت او ندارد
إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا چون خوانده شود بر او آیتهای کلام ما قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
گوید که این افسانهای پیشینیانست و هیچ اصلی و اعتباری ندارد و ملخص معنی آنست
که ولید بجهة غرور او بکثرت مال و منال و اولاد تکذیب کرد آیات ما را و آنرا
بکذب نسبت داد سَنَسِمُهُ زود باشد که نشان کنیم او را بداغ عَلَى الْخُرْطُومِ
بر بینی که اشهر و اظهر اعضاست این کنایه است از نهایت اضلال و اخزای
او یعنی او را بوجهی خوار و رسوا سازیم در میان عالمیان که آن بر هیچکس پوشیده
و پنهان نباشد همچنانکه وقوع داغ بر بینی که موجب مذلت و خواریست و آنرا
بهیچوجه نتوان پوشید و نزد مجاهد معنی آنست که زود باشد که در قیامت ولید را
بعلامت زشت نشان کنیم که بجهة آن در میان گروه فجره ممتاز باشد همچنانکه
بسبب فرط عداوت و کثرت بغض او پیغمبر صلعم در میان اعدا ممتاز بود از ابن عباس
مرویست که زخمی شدید که مشابه داغ بود در روز بدر بر بینی او آمد و اثر آن باقی
مانده بود خجلت زده و منفعل بود إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ بدرستیکه ما آزمودیم اهل مکه را
ببلای قحط و روزی تنگ و سبب آن بود که چون در جنگ احد اکثر اهل اسلام
کشته و حمزه را شهید کردند حضرت رسالت بغایت دلشکسته شد تیر دعا را
کمان اخلاص نهاده بر ایشان انداخت و گفت بار خدایا محکم گردان بر ایشان
گرفتی خود را و مبتلا ساز ایشانرا بقحط و غلا مانند قحط زمان یوسف ع پس قحط
و غلا بمرتبه بر اهل مکه اشتداد یافت که همه استخوانهای آدمیان و چارپایان را

خوردند پس حق تعالی اینجا میفرماید که ما با ایشان معامله آزمایندگان کردیم تا بر همه عالمیان
ظاهر شود که ایشان معتنبه میشوند بان بلایا نه كَمَا بَلَوْنَا چنانکه آزمایش کردیم
أَصْحَابَ الْجَنَّةِ یاران باغ ضروان را از ابن عباس مرویست که در دو فرسنگی
صنعا از ولایت یمن مرد صالحی را باغی بود مشتمل بر درختان خرما و انواع ضروب
خواندی و هر موضعی که گذر رهگذریان واقع شده بود و تا خرما بر درخت بودی رهگذریان را
ازان منع نکردی و در روز میوه چیدن درویشان را بخواندی و بساطی در زیر درخت
بیفگندی و هر میوه که دست بران نرسیدی یا باد از درخت بیفگندی یا بر
طرف بساط افتادی بدرویشان دادی و ده یک از حاصل نیز بدیشان قسمت
کردی و چون آن مرد بمرد ویرا سه پسر بود و آن باغ بمیراث به پسران رسید گفتند
اگر ما چنان کنیم که پدر ما میکرد معیشت بر ما تنگ شود در وقت ارتفاع میوه
درویشان بنا بر عادتی که داشتند بیایند ایشان گفتند هنوز وقت بریدن
میوه نیست پس در شب اتفاق کردند که پنهان از درویشان میوه را ببرند و بدین
سوگند خوردند که قوله تعالی إِذْ أَقْسَمُوا یاد کن چون سوگند خوردند اهل آن
باغ که پنهان فقیر را لَيَصْرِمُنَّهَا هر آینه ببرند میوه را مُصْبِحِينَ
درحالتیکه در آیندگان باشند صباح یعنی بامداد بگاه میوه ازا بچینند پس
بای مقصد سوگند خوردند وَلَا يَسْتَثْنُونَ و استثنا نکردند یعنی نگفتند
انشاء الله و تسمیه مشیت خدا باستثنا جهة آنست که مودی معنی
استثناست چه معنی لاخرجن انشاء الله اینست که ان اخرج الا ان

یشاء الله

یشاء الله و گویند معنی آنست که استثنا نکردند از آن میوه حصه مساکین را چنانکه
پدر ایشان میکرد بدرویشان فَطَافَ عَلَيْهَا پس فراگرفت بر آن باغ
طَائِفٌ بلای طواف کننده و گرداگردان فروگیرنده مِنْ رَبِّكَ از نزد
پروردگار تو وَهُمْ نَائِمُونَ درحالتیکه ایشان خفتگان بودند و آن
آتشی بود که در آنوقت از آسمان فرود آمد و در آن باغ بپیچید و میوه ها را با درخت
و درختان را خشک گردانید پس گشت باغ ایشان بان بلا فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ
مانند باغی که میوه آن چیده و بریده باشند مانند شب سیاه بسبب احتراق
و اسوداد او یا مانند تل ریگ که هیچ نباتی در و رسته نشده و مؤید اینست
که در بعضی روایت آمده که آتش درختان را از بیخ برکند و همه را توده خاکستر
ساخت القصه چون پسران از خواب بیدار شدند از این حال غافل بودند
فَتَنَادَوْا پس ندا کردند یکدیگر را مُصْبِحِينَ درحالتیکه در صبح در آمده
بودند یعنی بوقت صبح یکدیگر را بخواندند أَنِ اغْدُوا بانکه بامداد بیرون
آیند عَلَى حَرْثِكُمْ بر کشت خود یعنی بدرویده آنچه کشته شده است از
اشجار و ثمار إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ اگر هستید میوه برندگان پس باتفاق
داسها برداشته و از خانه بیرون آمده متوجه باغ شدند فَانْطَلَقُوا
پس روان شدند بجانب باغ وَهُمْ يَتَخَافَتُونَ و حال آنکه ایشان
نرم و آهسته بایکدیگر میگفتند تا درویشان آواز ایشان نشنوند و سخن پنهان ایشان
این بود أَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ که باید در نیاید امروز بای باغ عَلَيْكُمْ

برشما هیچ درویشی تا بهره نگیرد حصه ما کم نشود وَغَدَوْا و بامداد بگاه رفتند
عَلَىٰ حَرْدٍ بر قصد منع مساکین و محروم ساختن ایشان قَادِرِينَ
درحالتیکه توانایان بودند باعتقاد خود بر منع درویشان و بریدن و چیدن
میوهٔ باغ و همه را بتصرف خود درآوردن و یا همین قادر بودند بر منع فقرا
نه بر قطع ثماری که انسوخته شده بود و نابود گشته فَلَمَّا رَأَوْهَا پس آن
هنگام که دیدند باغرا بخلاف آنچه گذاشته بودند یعنی سوخته و سیاه گشته
قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ گفتند بایکدیگر بدرستیکه ما گم کرده گانیم راه باغرا
چه باغ ما دیروز معمور و پرمیوه بود و این باغ که میبینیم خالیست از میوه
و مع هذا سوخته و سیاه گشته و چون تحمل کردند و نیک نگاه در و دیوار
بدانستند که باغ ایشان است ازین سخن اعراض کردند و گفتند ما راه
گم نکرده ایم بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ بلکه ما بازمانده گانیم از میوه و محصول
این باغ و از خیر و نفع آن محروم و ممنوع بجهت منع درویشان و ترک استثنا
قَالَ أَوْسَطُهُمْ گفت بهترین ایشان در عقل و صایب‌تر در رای یا عادل‌تر
در گفتار یا فاضلتر در کردار یا مهین سال تر أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ آیا نگفتم مر شمارا
در وقتیکه قصد منع فقرا داشتید لَوْلَا تُسَبِّحُونَ چرا یاد نمیکنید خدایرا به
بزرگی یعنی بذکر خدا مشغول نمیشوید و یاد نمی آرید انتقام او را از مجرمان و از
این عزیمت خبیث توبه نمیکنید و شما سخن مرا نشنیدید و نافرمانی خدا کردید تا
باین بلا گرفتار شدید قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا گفتند پاکست پروردگار ما از ما

یعنی

سوره ن

یعنی متکلم شدند بانچه او ایشانرا بان میفرمود بعد از مفارقت خطیه و وقوع بلیه
و برگذشته نادم شدند و آن ندامت فایده بایشان نداد و گویند مراد به تسبیح
استثناست یعنی چرا ان شاء الله نمیگویید و نزد حسن مراد به تسبیح صلوات است
و برانکه در نماز تهاون مینمودند و اگر نه نماز ایشان را باز میداشت از فحشا و منکر
و باعث میشد بر آنکه استثنا گویند و فقرا را محروم نسازند حاصل که بگناه خویش معترف
شده گفتند گفتند پاکست خدای ما از آنکه در فرستادن این بلا ستم کرده باشد إِنَّا كُنَّا
بدرستیکه ما بودیم ظَالِمِينَ ستمکاران بر نفس خود بمنع فقرا و مساکین فَأَقْبَلَ
بَعْضُهُمْ پس روی آوردند بعضی از ایشان عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر
يَتَلَاوَمُونَ درحالتیکه ملامت میکردند یکدیگر را بجهت آنکه بعضی از ایشان
بمنع فقرا امر میکردند و دیگری از اجواب میدیدند و یکی دیگر ساکت بود و راضی و دیگری
منکر ان پس زبان بملامت یکدیگر گشادند این او را گفت تو چنینی و آن عذری آورد
که تو صواب میدیدی و یکی دیگر میگفت که اگر تو ساکت بودی اما ازین راضی
بودی القصه همه بر گذشته نادم گشته از روی نیاز قَالُوا يَا وَيْلَنَا گویند ای وای بر ما
إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ بدرستیکه بودیم ما از حد برندگان در گناهکاری و در گذرندگان
از حد و دباری عَسَىٰ رَبُّنَا شاید پروردگار ما یعنی امید داریم از کرم او آنکه
يُبْدِلَنَا خَيْرًا مِنْهَا آنکه بدل دهد ما را باغی بهتر ازان باغ ببرکت توبه
و اعتراف بخطیه إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا بدرستیکه ما بسوی پروردگار خود رَاغِبُونَ
رغبت کنندگانیم یعنی راضی بعفو اوئیم یا طالب خیر و زاد و یا راغب در فرمان

برداری او یا تایب بسوی او از ابن عباس و مجاهد مرویست که حقتعالی بلطف عمیم
خود قبول توبه نمود و باغی بایشان کرامت فرمود که مشتمل بر کثرت ثمار و اشجار
متنوعه که خوشه انگوران بار شتری بود و نام ان باغ حیوان بود و میان
از ابو خالد تهامی نقل کرده که گفت من خوشه انگوران باغ او دیدم برابر
مردی سیاه بر پا ایستاده و محققان گفته اند هر که ببلائی مبتلا گردد مال و
منال او در معرض تلف شود دوا و تأمل نماید و بداند که مستحق ان بلا بود بعد از ان
بگناه اعتراف نموده بحضرت عزت بازگشت کند بهتر و خوشتر از انچه او ستده
باشد باو دهند چنانچه بوستان حیوان در عوض ضروان بعد از ان میفرماید
كَذَٰلِكَ همچنین ست یعنی مثل عذاب مکه و اصحاب ضروان ست الْعَذَابُ
عذاب کردن خدای در دنیا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ و هر آینه
عذاب آخرت بزرگست در کیفیت و کمیت چه عذاب دنیا زوال پذیر
و عذاب عقبی ابد الابدین باقی ماند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشند مردمان
که بدانند بعین الیقین عذاب آخرت و شداید احوال ان هر آینه از
موجبات ان بپرهیزند و هرگز از امر الهی غافل نگردند و بهیچ وجه مرتکب نواهی
نشوند و بعد از وعید کفار در وعد ابرار میفرماید که إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ بدرستیکه
پرهیزکارانراست عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار خود یعنی در آخرت
یا در جوار قدس جَنَّاتِ النَّعِيمِ بوستانهای با نعمت خالص از شایبه
تنغص که متقیان در ان بفراغت تمام تنعم نمایند نه مانند بوستانهای دنیا که

مشوبست

مشوبست بنقایص مرویست که صنادید قریش چون شنیدند که مؤمنان در جنت
بمزیت مرتبه و رفعت درجه آراسته باشند و مرفه الحال و فارغ البال
در روضات جنان متنعم و مکرم گفتند این جنت و نعمت که محمد و اصحاب او
از ان خبر میدهند خلاف واقعست و اگر بر سبیل فرض وقوع داشته باشد
مرتبه ما که حظ وافی و بهره کافی از دنیا داریم در انجا نیز بر اعلی منوال
خواهد بود مسلمانان که در دنیا حظی و نصیبی ندارند نه انباشند که مساوی ما باشند
نه افضل ما پس ایشانرا در آخرت نیز بر ما تفضلی نخواهد بود حقتعالی در رد قول ایشان
بر سبیل انکار میفرماید که أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ آیا ما ستم کنیم پس گردانیم مسلمانانرا
در حصول و وصول بدرجات كَالْمُجْرِمِينَ مانند مشرکان مَا لَكُمْ چیست
شما را ای کافران كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حکم میکنید بمثوبت اهل
شرک و اهل توحید در مزیت فضل و مپندارید که امر جزا مفوض بشماست
تا هر چه خواهید در اینباب حکم کنید أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ آیا مر شماراست
کتابی و نوشته نازل شده از آسمان که شما فِيهِ در ان کتاب تَدْرُسُونَ
این بخوانید و میفهمید از ان إِنَّ لَكُمْ بدرستیکه مر شماراست فِيهِ در
این کتاب لَمَا تَخَيَّرُونَ مر آنچه اختیار کنید و برگزینید بتمنای آن
نائیه أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ یا مر شماراست عهود و مواثیق مؤکده بسوگندها
عَلَيْنَا بر ما که خداوندیم بَالِغَةٌ رسنده تا کید إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ
در روز رستخیز یعنی آیا ثابت است شمارا سوگندها بر ما تا روز قیمه إِنَّ لَكُمْ

بالکه مرشمار است لِمَا تَحْكُمُونَ آنچه حکم میکنید برای خود از خیر و کرامت ان
سرای در کشف آیه که حقیقت معنی انست که آیا ما ضامن شما شده ایم
و از برای شما سوگندان خورده ایم با یمان مغلظه متناهیه در آنکه که شما را
در روز قیامت حاکم سازیم در تسویه مذکوره سَلْهُمْ بپرس ای محمد از ایشان
أَيُّهُمْ کدام شما بِذَٰلِكَ باین حکم زَعِيمٌ متکفل و ضامن است که در
آخرت از عهده این حکم بیرون آید یعنی قیام نماید بان و باحتجاج صحت ان
مانند شخصی که سخن گوید از جانب جماعتی که متکفل بامور ایشان أَمْ لَهُمْ
یا مر ایشان راست شُرَكَاءُ مردمانیکه که انباز ایشان باشند در این قول
یعنی موافق ایشان برین مدعی فَلْيَأْتُوا پس باید که بیارند بِشُرَكَائِهِمْ
شریکان خود را تا با ایشان موافقت نمایند یا تصدیق ایشان نمایند
إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ اگر هستند راست گویان در انکه جنات نعیم ایشان
خواهد رسید مراد نفی جمیع انچیزیست که بان تمسک توانند جست درین دعوی
از دلیل عقلی و نقلی تا بر ایشان ظاهر شود که این دعوی محض تقلیدیست که توهم
و تخیل نفس و تسویل شیطان ناشی گشته يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ متعلقست
بفاتیا تو یعنی باید که بیارند شرکاء خود را و حاضر سازند در روزیکه برداشته شود
جامه از ساق یا یاد کنید روز یرا که در ان ظاهر کردانیده شود ساق پای
این کنایتست از کشف حقایق امور و خفایای صدور یعنی روزیکه کشف کرده شد
در واصل همه کارها و نمایان کرد حقیقت ان بحیثیتی که همه بر اسرار یکدیگر

واقف شده

واقف شوند و احوال یکدیگر را بدانند در کشف آورده که کشف ساق مثلیست
از برای بیان شدت امروز و صعوبت ان روز و اصل ان در ترس هر یک
مستعملست چنانکه میگویند ثمرة المخدرات عن سوقهن فی الهرب یعنی
زنان مستوره و مخدوره دامن خود را از ساق برداشته و بر میان خود زدند
برای گریختن از دشمن پس معنی برا اینوجه است که روزی بسیار سخت و دشوار
گردد کارها و صعوبت و هول و قطاعیت ان بمرتبه باشد که فوق ان متصور نباشد
و این انوقت باشد که ایام دنیا منقرض گردد در تکلیف بسته شود و قیامت حادث
گردد و ثواب و عقاب را معاینه به بینند از ابن عباس نقلست که رسول فرمود چون
روز قیامت شود و خلایق را در عرصات حاضر سازند حقتعالی میان ظالمان و
مظلومان حکم کند تا بمرتبه که کسی شیر با آب آمیخته باشد و فروخته بوی تکلیف کنند
که شیر از آب جدا کن و این تکلیف بر وجه عقوبت باشد پس منادی ندا کنند که جمله
خلایق بشنوند و گویند هر امتی بر عقب معبود و مقتدای خود بروند پس عبده
اصنام تابع اصنام شوند و بدوزخ شوند و یهودان را گویند که شما کرا پرستیده اید
گویند عزیر را که پسر خداست ندا آید که دروغ میگوئید خدا از فرزند مبراست و
ترسایان را گویند که شما کرا میپرستیده اید گویند عیسی که پسر خداست اهای
جواب شنوند بعد از ان حقتعالی دو فرشته را امر کنند که یکی بر شکل عیسی و یکی بر شکل
عزیر متشکل شوند ایشانرا گویند که اینها اند خدایان شما حقتعالی فرماید تا این دو
فرشته جمیع ترسایان و یهودان را بدوزخ برند بما الک سپارند و ذالک قوله تعالی

لو کان هؤلاء ما وردوها پس باقی مانند آنانیکه خدا را پرستیده اند از مؤمنان
وخدای تعالی خطاب کند بایشان که شما که را پرستیده اید گویند خدای بحق را امر
فرماید تا حجاب بردارند نوری از انوار عظمت او پیدا شود و نزد آنها که مردمان
بسجود خوانند مؤمنان بسجده روند منافقان و مرائیان پشت ایشان چون چوب
خشک شود و هرچند خواهند که از برای سجده دوتا شوند نتوانند و ذلک قوله تعالی
یوم یکشف عن ساق ویدعون الی السجود و خوانده شوند مردمان
بسجده کردن مر خدای را و گویند داعی ایشان بسجده شدت صعوبت آن روز است
یعنی مردمان چون آنحال ببینند بسجده افتند و گویند کفره و فجره را که تارک
سجود بوده باشند در دنیا از روی عنف بر وجه حسرت و ندامت بسجده خوانند
نتوانند چنانکه موسی اشعری نقل کرده که حضرت پیغمبر ص فرمود که حق تعالی آن روز نور
خود را از ساق عرش بنماید همه مؤمنان بسجده افتند و پشتهای منافقان یک
لخت گردد بر وجهیکه گویا میخهای آهنین در آن کوفته اند فلا یستطیعون
پس نتوانند سجده کنند خاشعة ابصارهم در حالتیکه فرو افتاده بود
چشمهای ایشان یعنی بجهة هول و ترس نتوانند که چشم بکشایند و سر بالا کنند
ترهقهم برسد و فرا گیرد ایشانرا ذلة خواری و نگونساری بجهة
ندامت و حسرت پس بیان علت ذلت میکند که وقد کانوا بدرستیکه
بوده در دنیا بودند یدعون که خوانده میشدند یعنی مامور میگشتند
الی السجود بسجده کردن خدای را وهم سالمون در حالتیکه تندرست

بودند

بودند و قادر بر آن یعنی با وجود صحت بدن ترک آن مینمودند لاجرم در این روز جز
حسرت و ندامت و مذلت بهره نداشته باشند از ابو عبد الله مرویست که
در بیان این آیت فرمود که مردمان درمانده شوند و در آن روز هیبت عظیم
بر ایشان طاری شود و دیدهای ایشان باز بمانند و دلهای ایشان بگلوی ایشان
رسد و این بجهة آن باشد که ایشان در دنیا استطاعت آن داشته اند که بهمه اوامر
الهی اقدام نمایند از نواهی آن متحرز شوند ایشان مرتکب آن شده حدود الله
کان لم یکن انگاشتند و چون مشرکان مکه تکذیب و انکار مینمودند و خاطر عاطر
سید عالم ص از آن مقوله بسیار اندوهناک میشد حق تعالی بجهة تسلی آنحضرت و تهدید
اهل تکذیب فرمود که ای محمد فذرنی پس بگذار مرا ومن یکذب و آنرا
که تکذیب میکند بهذا الحدیث باین سخن که قرآن است یعنی مرا با وی وا
گذار و خاطر جمع دار که ایشانرا بجزا خواهیم رسانید سنستدرجهم زود
باشد که بگیریم ایشانرا درجه درجه و مرتبه مرتبه بمهلت دادن در معصیت و ادامت
صحت و ازدیاد نعمت من حیث لا یعلمون از آنجا که ایشان ندانند که این
استدراجست یعنی هرگاه خطائی کنند ما عطائی دهیم و ایشانرا تفضل دانسته
خود را بر مؤمنان تفضیل دهند و پندارند که ما عطای نعمت بر ایشان بجهة مزیت
و مرتبهٔ ایشانست بر مؤمنان و بجهة آن در طغیان بنهایت رسند پس بیکبار
ایشانرا بورطهٔ عقاب و چنگال عذاب گرفتار سازیم از ابو عبد الله روایتست
که هرگاه بنده گناهی کند و نعمت جدیده باو رسد و او در عقب آن استغفار نکند

پس آن استدراج خواهد بود وَأُمْلِي لَهُمْ و مهلت دهیم و دراز کنیم اجل ایشان را
در دنیا یعنی با وجود وسعت نعمت عمر ایشان دراز کنیم و تعجیل بعقوبت ایشان نکنیم
تا مغرور شوند و در طغیان و عصیان بنهایت رسند إِنَّ كَيْدِي بدرستیکه عقوبت
من مَتِينٌ محکم است که هیچ چیز دفع از ایشان نتواند کرد و گرفتن من
سخت است که هیچکس را طاقت آن نباشد از روی توبیخ میفرماید که أَمْ تَسْأَلُهُمْ
آیا طلب میکنی ایشان را یعنی از ایشان میطلبی أَجْرًا مزدی بر دعوت و ارشاد
هدایت فَهُمْ پس ایشان مِنْ مَغْرَمٍ از غرامت و تاوان زدگی
آن اجر مُثْقَلُونَ گران بار شده کانند بدان سبب روی از تو
میگردانند و قبول ایمان نمیکنند یعنی تو از ایشان مزد نمیخواهی پس چرا از طلب
هدایت و ارشاد تقصیر میکنند أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ یا نزدیک ایشان است
لوح محفوظ که مغیبات در آنست فَهُمْ يَكْتُبُونَ پس ایشان مینویسند
از آنجا آنچه بآن حکم میکنند در تسویهٔ مؤمن و کافر و عدم احتیاج برهان
تو و چون هیچکدام از این نیست عداوت ایشان محض تقلید است و عناد و عصبیت
و جاهلیت فَاصْبِرْ پس شکیبا باش لِحُكْمِ رَبِّكَ مر حکم آفریدگار خود را
باهمال کافران و تاخیر نصرت تو و تبلیغ وحی و تحمل آزار ایشان وَلَا تَكُنْ
و مباش در استعجال عذاب و در ضجر دلتنگی و شتاب زدگی در بیرون رفتن
از میان قوم خود كَصَاحِبِ الْحُوتِ مانند خداوند ماهی یعنی یونس که صبر
نکرد بر ایذای قوم و شتاب زدگی کرده از میان ایشان بیرون رفت و ...

در شکم

در شکم ماهی محبوس گشت مراد آنست که حق تعالی طلب خلاصی کرد از آن پس حق تعالی حبیب خود را
میفرماید که ما چون رتبت ترا از مرتبهٔ یونس بمراتب بلندتر گردانیده ایم پس باید
که صبر تو بر قدر مرتبهٔ تو باشد نه مانند صبر یونس إِذْ نَادَى یاد کن چون بخواند
پروردگار خود را در شکم ماهی بکلمهٔ لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
وَهُوَ مَكْظُومٌ و حال آنکه او پر بر آمده بود از خشم و اندوه لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ
اگر نبودی که دریافت او را نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ رحمتی از پروردگار خود یا اجابت دعا
و تخلیص او از شکم ماهی لَنُبِذَ هر آینه افکنده شدی بِالْعَرَاءِ بصحرای
خالی از آب و گیاه در آنجا هلاک گشتی وَهُوَ مَذْمُومٌ در حالتیکه ملامت زده شده
بودی و دور از رحمت و کرامت الهی و عنایت پادشاهی شامل حال او شد
و یرا بساحل سلامت آورد و در زیر درخت کدو پرورش داد تا قوت گرفت
و بحال او رسیده فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ پس برگزید پروردگار خود بنبوت و القای
وحی بوی فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ پس گردانید او را از ستودگان
و فرمان برداران یعنی اسم او را در سلک پیغمبران و برگزیدگان نگاشته
و عمل نمودن بمذهب او را از این سعادت محروم ساخت و گرنه ...
محجوب باشد گویند این آیت وقتی آمد که حضرت میخواست بر ثقیف دعای بد کند
حق تعالی فرمود که صبر کن و آن دعا را در توقف دار که کارها بصبر و شکیبایی ساخته شود
و بمیامن آن مقاصد دنیوی و اخروی حاصل گردد آورده اند که کوتاه نظران
قریش از قبیلهٔ بنی اسد جمعی که بجد چشم زخم شهرتی داشتند اختیار کردند و بمواعید بسیار

منظهر و رخشنده تا پرتو جمال سینه عالم را از آسیب چشم بد آفتی نرسانند و از
ساحت عالم محو گردانند و بد چشمی این جماعت بجیشتی بود که اگر یکی از ایشان
اراده گوشت کردی کنیز خود را گفتی که زنبیل بردار و همراه من بیا او بیامد
و هر جا شتری یا گاوی یا گوسفندی فربه دیدی گفتی ما احسنا و ما رایت
مثلها چه نیکو حیوانیست من مانند این را ندیده ام در حال بیفتادی و جان
بیامدی و او را بکشتی و ویرا نصیبی دادی مرویست که اگر ایشان اراده
هلاک کسی داشتندی سه روز چیزی نخوردندی بعد از آن نظر برو انداختندی
فی الحال بمردی و در میان ایشان مردی بود که بر هر که چشم افکندی از پا در آمدی
یا بمردی یا مقتول گشتی و این مرد را از خیمه بیرون نگردندی و هر گاه که در خیمه
دلگیر شدی دامن خیمه را بر داشتندی تا او نظاره کردی القصه ایشان بیامدند
و برابر رسول بایستادند و آنحضرت تلاوت قرآن میفرمود در و نگاه کردند و
گفتند ما اصح و ما احسن ما مانند این مرد را ندیدیم در فصاحت و بلاغت و حسن صورت
و سیرت حق تعالی حافظ حبیب خود شده او را از چشم ایشان نگاه داشت و این آیت
فرستاد که وَإِن يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا و بدرستیکه نزدیک بود آنانکه کافر
شدند لَيُزْلِقُونَكَ بلغزانند و بیفکنند ترا و هلاک کنند بِأَبْصَارِهِمْ
بچشمهای خود لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ آنهنگام که شنیدند قرآن را که میخواندی
وَيَقُولُونَ و میگفتند از غایت حیرت و تعجب در کار تو إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ
بدرستیکه این مرد دیوانه است که حرف عادت از او صادر نمیشود یا جن او را

کرده

کردند یعنی او با جن است که تعلیم او میدهد وَمَا هُوَ و حال آنکه نیست قرآن
إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ مگر پندی و موعظه مر عالمیانرا یا نیست محمد مگر
شرف عالمیان یا مذکر احکام الهی برای ایشان در بعضی روایت آمده که
پیغمبر در مسجد نشسته بود و قرآن میخواند و این جماعت بر در مسجد ایستاده انتظار
میکشیدند که آنحضرت از مسجد بیرون آید و او را بچشم آفت رسانند
جبرئیل این آیت آورد و گفت یا رسول الله این آیت تلاوت فرمای
تا از چشم زخم ایشان ایمن باشی حضرت این آیت را بخواند و از مسجد بیرون آمد
چون چشم ایشان بر آنحضرت افتاد کور شدند و بر روی در آمدند و وی
بسلامت از نزد ایشان بگذشت از آنحضرت و حسن بصری نقلست که دوای
چشم زخم نیست مگر خواندن این آیت در خبرست که رسول فرمود که
چشم بد شتر را بدیگ در آرد و مرد را در قبر اسمای بنت عمیس روایت کند
که حضرت رسالت را گفتم یا رسول الله فرزندان جعفر را چشم زخم میرسد افسونی
برای ایشان بنویسم فرمود آری اگر چیزی سبقت بر قدر کردی بر و غالب شدی
چشم زخم بودی و نیز فرمود که افسون نیست مگر از چشم زخم و حیوان
نیش دار در خبرست که آنحضرت روزی در گورستان بقیع میگذشت فرمود
بخدا سوگند که اکثر اهل این قبور بسبب چشم زخم اینجا خسپیده اند و دور نیست
که این از بعضی خصایص نفوس باشد و این امریست ممکن و جمیع مفسرین بر آنند
و میان عالمیان معروف و مجربست و علم الهدی قدس سره نیز تجویز این کرده

ولبعی تجویز نمیکننه تفسیر این بر بنوجه میکننه که نزدیکست کافرانی که از ردی فرط عداوت وشدت بغض نسبت بتو در تو نگاه میکننه که بلغزاننه قدم ترا وبان نظر ترا بر زمین زنند وهلاک کننه در وقتیکه تلاوت میکنی یعنی سماع ان باعث شدت حسد وبغض ایشان میشود وبجهة تغیر مردمان بخفیۀ تو میکننه ومیکویند که او دیوانه است واگر نمی دانند که او اعقل ایشانست مراد آنست که اگر ممکن بودی انهارا که بان نظر ترا از پای درآورند البته چنین میکردم همچنانکه کسی کوید که اگر ممکن بودی فلانرا بنظر خود که بمن کماشته مرا اکل کردی واز پای درآوردی البته چنان میکردی تمام شد تفسیر سوره ن والقلم بعون ویاری صاحب لوح والقلم

در روز پنجشنبه بیست پنجم شهر ذی قعدة الحرام

سنه یونت ئیل سنه ۱۳۱۱

والسلام والاکرام

یارب

یاهو

خداوند صاحب الا دل بوت   ذکر الهی داد بیمعر اوست

سورة الحاقة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحاقة ساعتیکه حقست وقوع ان یا حالتیکه سزاوارست رسیدن با یا شناخته کردد دران حقایق اشیا ما الحاقة چه چیزست ساعتیکه حقست وقوع ان یا واقع شود مکافات اعمال دران یعنی کنه انرا نمیدانی چه ان اعظم ازانست که عقل وادراک کسی بان رسد مراد روز قیامتست وحاقه یکی از اسماء انست وبعد از ذکر تفخیم ان بیان حال مکذبان میکند که کذبت ثمود وعاد تکذیب کردند قبیله ثمود وعاد بالقارعة ساعت کوبنده یعنی روز قیامت که شکننده است مردمانرا با فزاع واهوال واسمانرا بانشقاق وانفطار وزمین وجبالرا بدک ونسف ونجوم را بطمس وانکدار فاما ثمود پس اما قبیله ثمود که قوم صالح پیغمبر بودند فاهلکوا پس هلاک کردانیده شدند بالطاغیة بسبب طغیان وعده ان وتکذیب غیر ان یا بحادثه از حد در کذشته که کسی مثل ان نشنیده بود یعنی صیحه که جبریل یا رجفه بسبب تکذیب ایشان بقارعه واما عاد واما قبیله عاد که کروه عاد بودند فاهلکوا پس هلاک کرده شدند بریح صرصر ببادی سخت وسرد که بجهة فرط شدت برد اعضارا محترق میساخت یا باد شدید الصوت عاتیة از حد در کذشته یعنی سرباز زننده از فرمان خازنان که قدرت ان نداشته که ضبط کننده انرا وقبیصه ابن ذویب وشهری حوشب از ابن عباس نقل کرده اند که پیغمبر فرمود که ذره از باد وقطره از آب فرستاده نمیشود بدنیا مکر بمقدار ووزن معلوم الا بر قوم نوح وهود که آب وباد طغیان کردند وخزنه را تمکین ننمودند وبعد از ان این هر دو آیت را

ملاوت فرمود که انا لما طغی الماء حملناکم فی الجاریه فاما عاد فاهلکوا بریح صرصر عاتیه
سخرها علیهم سخر گردانید آن باد را بر قوم عاد بقدرت کامله خود سبع لیال
هفت شب وثمانیة ایام و هشت روز از وقت صبح چهارشنبه تا وقت غروب
چهارشنبه دیگر حسوما شبها و روزهای متوالی یا شوم بر عادیان که یکبار از نده بگذاشت
واین ایام مذکوره را ایام عجوزه خوانند زیرا که عجوزی از عادیان در هشت روز در
سردابی متواری شد و در روز باد او را منتزع ساخت و هلاک گردانید
فتری القوم پس تو میدیدی قوم عاد را اگر حاضر میبودی فیها در ان ایام
یا در ان اماکن صرعی در حالتیکه افتاده بودند مرده و هلاک گشته کانهم
گوئیا ایشان از عظم اجسام اعجاز نخل تنهای درخت خرما اند خاویة
میان تهی و پوسیده که باد بر او خورده بیفتد در روایت آمده که طول قامت ایشان
دوازده گز بود بجهة این حق تعالی ایشان را بنخل تشبیه کرده فهل تری لهم پس آیا
هیچ میبینی ایشان را من باقیة هیچ نفسی باقی مانده یا هیچ بقیه استفهام بر سبیل انکار است
یعنی همه مستاصل شدند و یکی از ایشان باقی نماند وجاء فرعون و آمد فرعون
ومن قبله و آمدند انها که پیش از ان بودند والمؤتفکات و اهل دیههای
مؤتفکه منقلبه بر اهل خود که قرای اهل لوط بود بالخاطئة بخطا و گناهکاری یعنی
شرک آوردند که اعظم خطایاست فعصوا پس عاصی شدند هر قومی رسول ربهم
فرستاده پروردگار خود فاخذهم پس بگرفت خدای ایشان را اخذة رابیة
گرفتنی که افزون بود در شدت بر گرفتن امم دیگر یعنی عذاب ایشان سخت از عذاب

امم دیگر

امم دیگر بود بجهة زیادتی قبح اعمال ایشان انا لما طغی الماء بدرستیکه ما
که طغیان کرد آب و از حد معتاد درگذشت تا بحدی که از بالای کوههای چهل گز
گذشت و از فرمان خزنه سر باز زد و در وقت طوفان حملناکم برداشتیم
شما را یعنی پدران شما را که در اصلاب ایشان بودید اختیار حملناهم بر حملناکم
بجهة عمومی امتنانست بر اولاد چه نجات آبا بسبب ولادت اولادست
حاصل کم برداشتیم ایشان را فی الجاریة در کشتی رونده بر آب یعنی سفینه
نوح لنجعلها تا بگردانیم آن فعلها را که نجات مؤمنانست و اغراق کافران
لکم تذکرة برای شما پندی و عبرتی و یادبودی و دلیلی بر قدرت
و حکمت صانع و کمال قدرت و رحمت وتعیها و تا نگاهدارد این پند را
اذن واعیة گوش نگاهدارنده که نفع گیرد بانچه شنود یعنی گوشی که از شان
او باشد نگهداشتنی آنچیزی که واجبست عمل نمودن باو و عمل بموجب ان خلاصه
معنی آنست که حق تعالی میفرماید که حالاتی بر قوم نوح اجرا کردیم از رستگاری و
گرفتاری برای انست که خلق را تنبیه شود بر انکه ما قادریم و قاهر و دلیل باشد بر حکمت
و رافت و قهر و غضب ما و هر گوشی که از شان او باشد که حفظ وقایع حوادث
و حالات کند انرا یاد گیرد و فراموش نکند و تفکر در ان نماید و بعمل خیر اقدام
کند و از مناهی و قبایح باز آید ابو الحسن علی الواحدی که یکی از اهل سنت و از مشاهیر
ایشانست در تفسیر خود که مسمی است باسباب النزول آورده که این آیت در شان علی
بن ابی طالب نزول یافت و روایت کرده باسناد خود از امیر المؤمنین که روزی

سید انبیا مرا در بر خود کشید و بوسید و بر سینه خود منضم ساخت و فرمود ای علی خدا مرا
امر کرده که ترا نزدیک خود خوانم و از خود دور نگردانم و ترا تعلیم کنم و هر چه بر تو خوانم
تو از ان بشنوی و یاد گیری و فراموش نکنی و نیز این روایت را بر طریق مذکور ثعلبی که
یکی از اکابر سنیانست در تفسیر خود روایت کرده از بریده از حضرت رسالت و مرویست
و بعد از ان گفته که نزلت هذه الایه وتعیها اذن واعیه یعنی این آیت نازل شد
بعد از انکه حق تعالی پیغمبر خود را امر کرده بود که تعلیم دهد امیر المؤمنین علی را و او را یاد گیرد
و فراموش نکند و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیة الاولیا آورده از زر بن حبیش که
این آیت در شان علی نزول یافت و ثعلبی نیز در تفسیر خود آورده از عبد الله
حسن که او گفت که چون این آیت فرود آمد حضرت فرمود اللهم اجعل اذن علی فیها فما سمع
شیئا بعدها الا حفظ یعنی بار خدایا بگردان این گوش شنوا را گوش علی پس هیچ چیز
نمیشنید مگر که حفظ ان میکرد و صاحب کشف نیز همین را در کشف ذکر کرده و
طبرسی نیز از مکحول این روایت را ذکر کرده و مضمون این همه روایات آنست
که چون آیت نازل شد حضرت رسول مختار از آفریدگار درخواست فرمود که خداوندا
گوش برادرم علی را واعی ساز چنانچه هر چه بشنود یاد گیرد و هرگز فراموش نکند پس
دعای پیغمبر در حق امیر مستجاب شد و هر چه از پیغمبر فرا میگرفت فراموش نمیکرد
و نسیان در ذات مطهر او مدخل نداشت و این فضیلتیست که در امیر المؤمنین
موجود است و در غیر او از اصحاب مفقود و بعد از ذکر تهویل قیامت و مکذبان ان باز
سر رشته کلام را بکلام شرح احوال قیامت کشیده میفرماید که فاذا نفخ فی الصور

پس چون دمیده شود در صور نفخة واحدة یک دمیدن مراد نفخه صعقست
که نفخه اولیست و نزد مقاتل و کلبی نفخه ثانیه است حاصل که چون اسرافیل نفخ
صور کند وحملت الارض والجبال و برداشته شود زمین از امکنه
خود بمجرد قوت کامله یا بتوسط زلزله یا ببادهای سخت فدکتا پس در هم شکسته
شوند همه زمین و کوه دکة واحدة یک شکستنی یعنی همه زمین و کوهها
بیکبار در هم شکسته خورد و مرد کردانند تا مانند گرد در هوا ابدیه شوند و گویند
معنی ان است که منبسط شود زمین و کوه به بسط واحده و تمام ان هموار شود
که هیچ نشیب و فراز دران نباشد مانند ادیم ممدود چه دکه بسبب تسویه است
و ناقه که سنام ان مرتفع نباشد بلکه مساوی ظهر او باشد او را دکا میگویند
فیومئذ پس دران روز وقعت الواقعة واقع شود ساعت واقع
شونده یعنی حادث گردد قیامت وانشقت السماء بشکافد آسمان
دران روز سست و ضعیف شود چون پشم رنگین زده شده از پس قوت و استوار
ان والملک علی ارجائها و فرشتگان بر کنارهای آسمان باشند یعنی چون
آسمان که اماکن ملائکه است شکافته شود ایشان بر اطراف و نواحی ان مجتمع شوند
بیضاوی گفته که میتواند بود که این کلام تمثیلی باشد برای خرابی آسمان بجزای بنیان
در اجتماع اهل ان بر اطراف و حوالی ان و اگر بر ظاهر خود باشد می شاید که هلاک
ملایکه تا در عقب ان و گویند معنی آنست که ملایکه نزد انشقاق آسمان با طراف
آسمان آیند تا چون امر الهی در رسد در باره مؤمن و کافر بلا تاخیر بان قیام نمایند

وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ و بر دارند عرش پروردگار ترا فَوْقَهُمْ بر بالای ملایکه
که بر اطراف آسمان باشند يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ در انروز هشت فرشته و مرویست که
حاملان عرش امروز چهارند و چون قیامت شود حقتعالی چهار فرشته دیگر را بد[…]
ایشان فرستد و عظمت جثات ایشان بر وجهیست که مقرهای ایشان در زیر طبقه
هفتم است و عرش بر زبر سرهای ایشان است و ایشان سر در پیش افکنده بتسبیح
و تهلیل الهی مشغولند در خبر است که انفرشتگان بصورت انسانند و برخی بر صورت
اسد و جمعی بر صورت ثور و گروهی بر شکل نسر و هر یک از حقتعالی روزی حیوانی
میطلبند که متمثل بصورت ان است و از امام زین العابدین مرویست که حقتعالی
قبل از خلق عرش هیچ نیافریده مگر نور و قلم و هوا را پس ایجاد عرش فرمود از انوار
متلونه از نوری که سبزی همه چیزها از وست و نور سرخ که سرخی همه چیزها از وست
و نوری زرد که زردی همه اشیا از وست و نوری سفید که سفیدی و روشنائی
روز از وست بعد از ان هفتاد هزار هزار طبقه بیافرید هر طبقه مملو از فرشتگان
که همه تسبیح و تهلیل او میکنند باوازی مختلف که اگر آواز ایشان بزمین رسیدی
کوهها پاره پاره شدی و دریا بزمین فرو رفتی ضحاک گفته که مراد بثمانیه هشت صنف اند
از ملایکه که عدد ایشان نداند مگر خدای و در […] آورده که در روز قیامت حمله عرش
هشت باشند همه بر صورت بز کوهی از سمهای ایشان تا زانو مسافت المقدار بود
که از آسمان تا آسمان دیگر و بروایت دیگر مقدار مسافت هفتاد ساله راه
يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ در انروز عرض کرده شوند نزد خدای تعالی برای محاسبه

وسایله

و مسایله و این عرض اگرچه بعد از نفخهٔ ثانیه باشد لیکن چون اسم زمانیست که
وسعت ان دارد که در ان واقع شود نفختین و صعقه و نشور و حساب و ادخال
اهل جنت بجنت و اهل نار بنار پس صحیح باشد که ظرف همه باشد و از ابن مسعود
نقلست که در روز عرصات سه عرصات باشد اعتذار و توبیخ و در حجاب
و در عرصهٔ ثالثه نشر کتب باشد که فایز انرا بدست راست گیرد و هالک
بدست چپ لَا تَخْفَىٰ پنهان نماند بر خدای مِنْكُمْ از کردار و گفتار شما
خَافِيَةٌ هیچ سریره و پوشیده یعنی خدا بر همه خفایای شما مطلع است و
غرض از عرض حساب نه برای اطلاع است بران بلکه برای اظهار عدلست
بر بندگان و افشای احوال بر ایشان که بعد از عرض اجماع بیان تفصیل ان میکند
فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ پس اما انکس که داده شود كِتَابَهُ نوشته عمل او بِيَمِينِهِ
بدست راست او فَيَقُولُ پس گوید از روی سرور و خوشحالی مر اهل قیامت را
هَاؤُمُ اقْرَءُوا كِتَابِيَهْ بگیرید نامه مرا یا بیائید بخوانید کتاب کردار مرا
که در وی هیچ کرداری نیست که از اظهار آن شرم داشته باشم و چون ظن قایم مقام
علمست و یقین از ینجهت بجای ظن ایراد فرموده بقوله إِنِّي ظَنَنْتُ بدرستیکه
یقین دانستم در دنیا أَنِّي مُلَاقٍ انکه ملاقات کننده ام و بیننده
حساب خود را یعنی دانستم که مرا حساب خواهند کرد و برای ان مستعد و مهیا
شدم بارتکاب مامورات و اجتناب از منهیات فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ
پس انکس در زندگانی باشد پسندیده فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ در بهشتی که بلند است

مکان ان زیرا که ان در آسمانهاست یا مرتفع ست درجات و ابنیه
و اشجار ان قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ میوه های که ان چیده شود نزدیکست بقایم
و مضطجع ابن غارب از پیغمبر روایت کرده که فرمود مؤمن در حالتیکه خفته
باشد میوه بهشت را چیند و تناول کند عطای بن یسار از سلمان روایت
کند که پیغمبر فرمود که هیچکس نیست از شما که به بهشت رود مگر بجوازی که مضمون
این باشد که بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ این کتابیست از خدای بفلان پسر فلان
در آرید او را به بهشت بلند مرتبه که میوه های ان نزدیک باشد برو که نشسته و ایستاده
و خسبیده تواند او را چیند پس رضوان اهل بهشت را گوید که كُلُوا بخورید
از میوه ها وَاشْرَبُوا و بیاشامید از شربتهای گوارا هَنِيئًا خوردنی
و آشامیدنی که اصلا موجب اذیت و احتیاج نیفتد باخراج فضلات ان
از بول و غایط و غیر ان در روایت آمده که مؤمن طعام و شراب بهشت تناول
کند در بدن او عرقی گردد خوشبوتر از مشک و لطیف تر از عبیر از بدن او بیرون
آید حاصل که ملایکه ایشانرا گویند که بطیب نفس از ین طعام و شراب بنوشید بِمَا
أَسْلَفْتُمْ بسبب انچه از پیش فرستاده اید از اعمال صالحه فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ
در روزهای گذشته یعنی در دنیا و از مجاهد نقلست که مراد از ایام خالیه روزه ست
که شکمها در ان خالی اند از طعام و شراب یعنی بخورید و بیاشامید بدل انچه در دنیا
امساک کردید از اکل و شرب قربتا الی الله مرویست که پیغمبر فرمود که حقتعالی به
مؤمنان خطاب کند در بهشت که ای دوستان من در دنیا بسیار شما را دیدم که لبهای

شما از تشنگی

شما از تشنگی برهم جسته بود و چشمهای شما بگور رفته و شکمهای شما باریک و لاغر
شده از غایت گرسنگی پس امروز مرفه الحال در نعیم بهشت باشید و بخورید
و بیاشامید بعوض ان گرسنگی و تشنگی در دنیا کشیده اید وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ
و اما انکه داده شود نوشته کردار او بِشِمَالِهِ بدست چپ او و او بدیهای او
بیند و بر قبح اعمال خود واقف شود فَيَقُولُ پس گوید از روی ندامت
يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ ای کاش داده نشدی یعنی بمن ندادندی كِتَابِيَهْ
نامه اعمال مرا و اثر اندیدمی تا بر ملا این فضیحت و رسوائی نکشیدمی وَلَمْ
أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ و کاشکی ندانستمی امروز بدی اعمال خود را که چیست حساب من و غیر
از شدت و صعوبت و عقوبت حاصل دیگر ندارد و ثمره دیگر بران مرتب نشود
يَا لَيْتَهَا ای کاش موتی مرا بود و مثل دنیا بان مرده بودم كَانَتِ الْقَاضِيَةَ
بودی حکم نماینده بقای ابدی یا قطع امر من تا هرگز زنده نشدمی و این
حالت را ندیدمی یا کاش بودی این حالت موت حکم کننده بر فنای من
بعلت مرارت این حالت بمراتب بیشتر از مرارت موت است و شدت
ان بر سبیل تحسر گوید مَا أَغْنَىٰ عَنِّي فایده نداد مرا یعنی دفع نکرد از من عذاب
مَالِيَهْ مال من یعنی انچه مرا بود در دنیا از اموال کثیره و تبع و خدم و حشم
دافع عذاب من نشد هَلَكَ عَنِّي نابود و گم گشت از من سُلْطَانِيَهْ
تسلط و فرمان گذاری من بر مردمان و فقیر و ذلیل و بیمقدار گشتم یا محو و
گشت از من حجتی که بزعم خود در ان چنگ زده بودم و بران اعتماد نموده بعد از ان

فَغُلُّوهُ
خطاب بزبانیه رسد که خُذُوهُ بگیرید اورا و برهم بندید صد هزار
زبانیه بیایند و ویرا درآویزند دوی در دست ایشان پاره پاره شود
پس حقتعالی اورا یکبار دیگر بیافریند و ایشانرا گوید که برفق اورا بگیرید
و غل کنید ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ پس انگاه در آتش بزرگ در آرید
اورا ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ پس انگاه در زنجیری از آتش ذَرْعُهَا
سَبْعُونَ ذِرَاعًا که گزان هفتاد گزست فَاسْلُكُوهُ پس در
آرید اورا دران یعنی اورا محکم براو بپیچند تا هیچ حرکت نتواند کرد
و نوف بکالی از حضرت پیغمبر نقل کرده که مراد بذراع فرشتگانست هر ذراعی
هفتاد باع ست و هر باعی ابعد از مسافتی که میان کوفه و مکه ست از کعب
الاحبار مرویست که اگر همه آهن که در دنیاست جمع کنند بوزن یکحلقه
ان زنجیر نیست و اگر حلقهٔ ازان بر کوههای عالم نهند چون ارزیز
بگدازد ازار گویند این نیچ روزیست که همه اهل دوزخ درین سلسله باشند
و ابن عباس فرموده که زبانیه سلسله را از زیر او در آرند و به بینی او کشند
و در دهن وی کشند و از چشمش بیرون آرند پس در بیان علت این
عذاب گوید که اِنَّهُ كَانَ بدرستیکه او بود در دنیا لَا يُؤْمِنُ که ایمان
نمی آورد بِاللهِ الْعَظِيمِ بخدای بزرگوار که مستحق عظمت و بزرگواریست
و کسیکه تعظیم نکند براو البته مستوجب این عقوبتست وَلَا يَحُضُّ
و تحریص نمیکرد مردمانرا عَلٰى طَعَامِ الْمِسْكِينِ برخوردنی درویش یعنی

برطعام

برطعام دادن انها با وجه جای بذل طعام خود بمراد عطای خود هست زکوة
و حقوق واجبه یا منع نفس خود میکرد و خود را برای نمیداشت که بذل
طعام کند باهل استحقاق تخصیص این دو چیز بذکر جهة آنست و اقبح عقائد
کفرست بوحدانیت الهی و اشنع رذایل بخل و فساد قلبی مرویست
که ابو درداء زن خود را تحریص میکرد بر تکثیر خرق برای مساکین و میگفت
نصف سلسله را از خود خلع کردیم بایمان آیا پس نصفی دیگر را باطعام از خود
خلع نکنیم حاصل که کافر مناع درین روز مغلول و مسلول باشد و باتش نیران
معذب گردد فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ پس نیست وی را ازروز هَاهُنَا حَمِيمٌ
باینجا خویشی که حمایت او کند وَلَا طَعَامٌ و نیست خوردنی مراو را
اِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ مگر از غساله دوزخیان یعنی زرداب و چرک و خون
که از اعضای دوزخیان میرود لَا يَأْكُلُهُ اِلَّا الْخَاطِئُونَ
نمیخورند انرا مگر گناه کاران که از روی تعمد مرتکب خطیه شوند مراد مشرکانند
یعنی غسلین را نخورند مگر آنانی که درگذشته باشند از حدود خدا فرق میان
میثاق خاطی و مخطی انست که مخطی کناهیست که خطا میکنند بدون تعمد
و خاطی مذنب متعمد که جابر و متعدی باشد از صراط مستقیم و متجاوز از ان
گوینده که از اهل دوزخ بر چند طبقه باشند بعضی طعام ایشان غسلین باشد و طعام
بعضی ضریع و از گروهی زقوم زیرا که حقتعالی در موضع دیگر فرموده که لیس لهم طعام
الا من ضریع اگر چنین نباشد لازم آید که هر دو آیت منافی یکدیگر باشند و تواند بود

که ضریع و غسلین یک طعام باشد که بدو عبارت تعبیر یافته باشد فلا اقسم
پس البته سوگند میخورم بما تبصرون بانچه میبینید از مشهورات وما
لا تبصرون وانچه نمیبینید از مغیبات و گویند مراد ارواح و اجسام
یا انس و جن یا کعبه و بیت المعمور یا بر و بحر یا تبلیغ محمد و نزول جبرئیل
یا آثار و انوار ولایت یا نعم ظاهره و باطنه و امام جعفر فرموده که حق تعالی
درین آیت میفرماید که سوگند میخورم بانچه می بینند از نعم من بر خلقان
وانچه نمی بینند از نیکی من بر دوستان خود که انه بدرستیکه قرآن لقول
رسول کریم هر آینه گفتار رسولیست بزرگوار از نزد خدا یعنی
بر وجه رسالت با حضرت عزت بان تکلم میکند و بر بندگان میخواند
نه خود می بافد و بر خدا نسبت میدهد وان رسول کریم محمد است و گویند
مراد جبرئیل است یعنی قرآن قول خداوندست جبرئیل بر جناب محمد آورد
و او میخواند وما هو و نیست قرآن بقول شاعر یا سخن شاعر چنانکه
ابو جهل و اتباع او میگویند قلیلا ما تؤمنون تصدیق نمیکنید
دینرا ولا بقول کاهن و نیست قرآن سخن کسی که از جن اخبار کند
بغیبیات چنانکه علی ابن ابی معیط و توابع او میگویند وقلیلا ما
اندکی متذکر میشوید باین معجزات از شعر و کهانت امتیاز میکنید ذکر ایمان با
نفی شعریت تذکر با نفی کهانت که مشابهت قران بشعر
امریست که منکران نمیشود مگر معاند بخلاف مشابهت ان بکهانت

که موقوفست

که موقوفست بر تذکر احوال رسول و معانی قرآن که منافی طریق کهانت
و معانی اقوال کاهنان تنزیل قران فرستاده شده است بمحمد
من رب العالمین از نزد پروردگار عالمیان بواسطه جبرئیل
ولو تقول علینا و اگر افترا کند محمد و بدروغ بهبندد بر ما
بعض الاقاویل بعضی سخنان را چنانچه زعم شماست لاخذنا منه
هر آینه بگیریم از او بالیمین دست راست او را ثم لقطعنا منه
الوتین پس ببریم از او رگ دل او را که متصلست بگردن یعنی
دست راست او را بگیریم و رگ [illegible] قطع کنیم [illegible]
[illegible] از [illegible]
که قتال را میفرماید که دست راست او [illegible]
بیرون میکند و گردن او را از پیش میزند تا نگاه کردن باو موجب زیادتی
عقوبت او باشد و تخصیص اخذ بیمین بجهة انست که قتال اگر اراده میکند که شمشیر
بر پس گردن زند دست چپ مقطوع میگردد و اگر میخواهد از پیش روی او زند
بر خلق او که اشد و صعبست بجهة نگریستن او در ان دست راست او میگیرد
و میگویند یمین بمعنی قوتست و معنی اینکه او را بقوت و قدرت خود بگیریم
یا قوت و توانائی او را از و اخذ کنیم و او را بقتل رسانیم فما منکم پس نیست
از شما من احد هیچ کس یعنی هیچ یکی از شما عنه از قتل او حاجزین
منع کنندگان وانه و بدرستیکه قران لتذکرة هر آینه پندیست
للمتقین

...پرهیزکاران که آن آیات منتفع میشوند غیر ایشان وَإِنَّا لَنَعْلَمُ و بدرستیکه
...ما هر آیینه أَنَّ مِنْكُمْ آنکه بعضی از شما ای مردمان مُكَذِّبِينَ یعنی تکذیب
...کنندگان اند مر قرآن را پس ما ایشان را بر آن تکذیب جزا خواهیم داد
وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ و بدرستیکه قرآن هر آیینه سبب حسرتست عَلَى الْكَافِرِينَ
...ناگرویدگان وقتیکه ثواب کسانیکه بآن ایمان آورده باشند به بینند
وَإِنَّهُ و بتحقیق که قرآن لَحَقُّ الْيَقِينِ هر آیینه درست و راستست
...گمان یعنی محض یقین است که هیچ شکی دران نیست که از نزد خدای
...نازل شده فَسَبِّحْ پس تسبیح [illegible] وی بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ بنام پروردگار
[illegible]
...وحی بتو نازل میسازد از قرآن و غیر آن از امام زین العابدین ع
...روایتست که حضرت پیغمبر ص فرمود که هر که سبحان ربی العظیم و بحمده بگوید
...نه بتعجب بلکه بقصد تسبیح و تنزیه او سبحانه صد هزار حسنه برای او
...حسنه و سه هزار سیئه از او محو کنند و سه هزار درجه برای او
...ار و تمام شد تفسیر سوره کل الحاقه بعون و یاری خداوند یگانه
جل شانه در بیست نهم شهر ذیقعده الحرام

۱۳۱۱

سورة المعارج

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که نضر بن حارث کلده که از جمله مکذبان قرآن و معاندان حضرت خواجه
عالمیان ص بود بر در مسجد الحرام برپای خواست و از روی استهزا گفت خدایا اگر
محمد حق است و آنچه میگوید از نزد تست پس سنگی بر ما ببار یا ما را بعذاب الیم
مبتلا کن حق تعالی آیت فرستاد که سَأَلَ سَائِلٌ درخواست خواهنده
بِعَذَابٍ وَاقِعٍ بعذابی فرود آینده که ثابت است لِلْكَافِرِينَ
برای ناگرویدگان مرویست که در روز بدر او را بصبر هلاک نکشته
او را اسیر کرده طعام و شراب ندادند تا بمرد و جان بمالک دوزخ
سپرد و از اسیران بدر هیچ کس دیگر را هلاک نکشتند مگر او را و عقبة بن
ابی معیط را صاحب طبرسی از سید ابو الاحمد نقل کرده که حاکم ابو القاسم
حسکانی مرا حدیث کرد از ابو عبد الله شیرازی و از ابو بکر جرجانی و از ابو احمد
بصری و او از محمد بن سهل و او از زید بن اسمعیل و او از محمد بن ایوب واسطی
و او از سفیان بن عتبه و از جعفر بن محمد صادق ع و آنحضرت از آبای کرام خود
صلواة الله و سلامه علیهم که پیغمبر ص در روز غدیر خم امیر المؤمنین ع را منصب
خلافت داد و او را قایم مقام خود گردانید و در حق او فرمود که هر که من
مولای او بودم و صاحب تصرف در امور او پس علی مولای اوست و صاحب
تصرف در امور وی و این امر در میان مردم منتشر شد و میان مردمان
مشهور گشت حارث ابن نعمان فهری بر ناقه نشسته متوجه مدینه
شد تا درین باب با جناب نبوت مآب مجادله نماید چون بمجلس آنحضرت

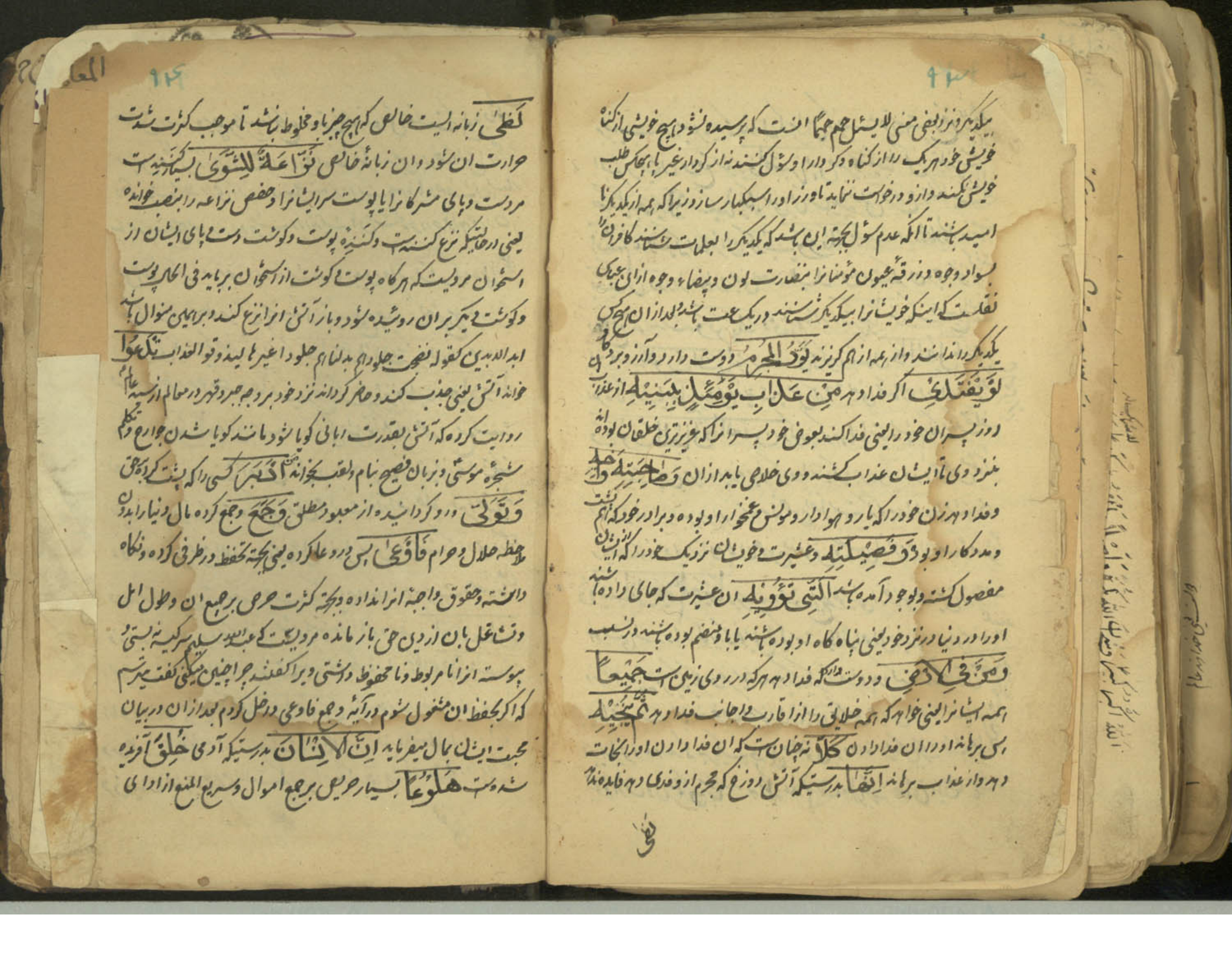
از اصحاب و مهاجر و انصار پر بود و گفت یا محمد تو ما را بکلمهٔ شهادت امر فرمودی
از تو قبول کردیم و بقیام صلواة خمس دعوت نمودی آن نیز از تو اجابت نمودیم
و بزکواة و صوم و حج و خمس و جهاد همه را فرمان بردیم بهر چه اشارت تو واقع شد
خلاف آن نکردیم باین همه راضی نشدی تا آنکه دست این پسر را گرفتی و گفتی
من کنت مولاه فهذا علی مولاه و امر کردی که بعد از آن دعا و کنیه و تابع
او شوید اینکار بجز در رای تو بود و از پیش خود علی را برگزیدی و بر مردمان
حاکم ساختی یا بامر خدا کردی حضرت فرمود بخدائی که بجز او پروردگار دیگر
نیست که آنچه من درباره علی گفتم و در حق او بجای آوردم و بخلقان رسانیدم
بامر خدا بود نه باندیشه و تدبیر من نعمان چون این سخن بشنید روی خود را
از آن قبیلهٔ اسلام بگردانید و برخواست و گفت بار خدایا آنچه محمد میگوید
در حق علی ابن ابی طالب اگر راست و درست است و بامر توست بر ما
سنگ بباران و یا ما را بعذابی دردناک گرفتار کن چون آن ملعون این
دعا کرد و عذاب الیم از قهار عظیم درخواست سنگی از آسمان بیفتاد و بر سر او
وا ز دبرش بیرون رفت در ساعت این آیت نازل شد که سَأَلَ سَائِلٌ
بعذاب واقع للکافرین درخواست خواهنده که نعمان است عذابی را که فرود آینده است
بر اهل کفر و عناد لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ نیست مر آن عذاب را دفع کننده و باز
دارنده مِنَ اللَّهِ از خدای یعنی عذاب واقع شونده از نزد خدای نیست او را
دفع کننده از جانب خدا چه مراد البته محقق الوقوع است به هیچ وجه دفع نگردد

ذی المعارج

ذِي الْمَعَارِجِ از خدائی که خداوند درجهای بلند است یعنی غرفهای از جنه
در بهشت که برای انبیاء و اولیاء و مؤمنان خود مقرر کرده یا خداوند مواضع
صعود و عروج برای کلمات طیبات که الیه یصعد الکلم الطیب یا مدارج
که اهل ایمان در آن ترقی میکنند در سلوک خود یا مراتب فرشتگان رفیعه
طبقات آسمان که ملایکه در آن عروج میکنند کما قال تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ
بالا میروند فرشتگان و جبرئیل را افراد در روح بذکر جهة تمیز اوست از ملایکه
بمزیت فضل و مکانت و گویند روح جماعتی از مخلوق الهی اند که اعظم از ملایکه اند
و حافظان ایشان همچنانکه ملایکه حفظهٔ آدمیان اند بر هر تقدیر عروج میکنند
إِلَيْهِ بسوی عرش خدا که جهت امر الهی است فِي يَوْمٍ در روزیکه کان
مِقْدَارُهُ هست اندازه او خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ پنجاه هزار سال دنیا
این تمثیل و تخییل است یعنی آن معارج بر وجهیست که اگر تقدیر قطع آن توان کرد
در زمانی هر آینه در زمانی خواهد بود که مقدار باشد به پنجاه هزار سال و نزد بعضی
معنی بر سبیل آن است که اگر یکی از بنی آدم سیر کند از اسفل زمین تا بآن معارج
که ملایکه یک روز میروند او بمقدار پنجاه هزار سال میرود و نزد بعضی دیگر مراد بیوم
روز قیامت است یعنی ملایکه و روح عروج کننده بعرش خدا در روزی که باشد مقدار
آن پنجاه هزار سال نه آنکه مراد اینست که مابین اسفل عالم تا باعلای شرفه عرش
مقدار پنجاه هزار سال است زیرا که مابین مرکز ارض و مقعر سماء دنیا مقدار پانصد ساله
راه است و ثخن هر یک از آسمان هفتگانه و کرسی و عرش نیز چنین است و مراد

بآیهٔ کریمه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنه زمان عروج بنی آدم است از ارض
تا محدب سماء دنیا و گویند مراد باین مقدار موقف خلقانست در روز قیامت برای
حساب و فیصل قضا یعنی اگر آن حساب در دنیا بودی در ارض پنجاه هزار سال
تمام شدی و از ابو عبد الله مرویست که معنی آنست که متولی حساب غیر خدا بود
پنجاه هزار سال می بود ولیکن خدای در یک ساعت حساب خلقان کند و بروایت
دیگر نیم ساعت و نیز از آنحضرت ماثورست که این روز هنوز بنصف نرسیده
باشد که اهل جنت به بهشت درآیند و اهل دوزخ بدوزخ و نزد بعضی دیگر
مفسران معنی آنست که مقدار اول نزول ملایکه برای اعلام امر و نهی و قضای
الهی بخلقان تا آخر عروج ایشان بآسمان که روز قیامت باشد مقدار پنجاه هزار
سال باشد پس بنابراین مقدار زمان دنیا پنجاه هزار سال باشد اما غیر از خدا
کسی نمیداند که چند از آن گذشته و چند باقی مانده و نیز گفته اند که مراد آنست
که در عرصه گاه قیامت پنجاه موقف باشد که در هر موقفی حق تعالی هزار سال خلایق را
باز دارد و از ابن عباس مرویست که مراد شدت روز قیامت و سختی آن روز
بر کفار بمرتبه باشد که ایشان پندارند که این روز بر ایشان اینمقدار است ابو سعید
خدری گفت که کسی بحضرت رسالت گفت که یا رسول الله چه روز دراز خواهد
بود این روز قیامت فرمود بحق الخدای که جان محمد بید قدرت اوست که این
روز سبک تر باشد بر او از نماز فریضه که در دنیا گذارده باشد از ابراهیم تیمی نقلست
که مقدار آن روز بر مؤمنان چندان باشد که میان نماز پیشین و پسین حاصل که حق تعالی

بر حسب خود میفرماید که عذابی که بر اهل تکذیب مقررست مرتفع نمیشود
البته بر ایشان واقع شود فاصبر پس صبر و شکیبائی کن بر تکذیب منکران
صبراً جمیلاً شکیبائی نیکو یعنی بی شایبه خلق و جزع و شکایت
انهم بدرستیکه آنکافران مکذب یرونه میبینند او را یعنی عذاب روز قیامت
بعیداً دور از امکان یعنی معتقد ایشان آنست که آن وجود نخواهد گرفت
و واقع نخواهد شد و نریه و می بینیم ما او را قریباً نزدیک و سریع الوقوع
یوم تکون السماء در روزی که گردد آسمان کالمهل مانند
نقره گداخته یا مثل دردی زیت یا مس گداخته یعنی آسمان در آن روز بالوان گردد
و تکون الجبال کالعهن و گردند کوهها مانند پشم الوان رنگ رنگ مختلف
الوانست پس هرگاه ریزه ریزه گردد مانند گرد بر هوا رود و همچو عهن منفوش
شود که باد آنرا بر هوا برده باشد از حسن نقلست که کوهها اول پشتهای
ریگ شوند و بعد از آن چون عهن منفوش و جنبی از آن چون هباء منثورا
و لا یسئل حمیم حمیما و پرسیده نشود هیچ خویشی از خویش خود یعنی از او طلب
خویشی نکند روا باو نگوید که خویش تو کجاست یا آنکه احوال خویش را از او استفسار نکنند
زیرا که همه نزدیکدیگر حاضر باشند و یکدیگر را مشاهده کنند کما قال یبصرونهم
بینا کرده شده باشند خویشان بخویشان یعنی هر کسی خویش خود را شناسد و با حال
او بینا بود و داند که هر یک بچه عمل مشغول بوده اند ولیکن بجهت اشتغال ایشان
بخود از ترس ول متمکن نباشند نه آنکه عدم ترس ول بجهت معافی ایشان باشد



بیکدیگر و نزد بعضی معنی لا یسئل حمیم حمیما آنست که پرسیده نشود هیچ خویشی از گناه
خویش خود هر یک را از گناه دیگر دارا و سؤال کنند نه از کردار غیر یا هیچ کس طلب
خویش نکنند و از و درخواست نماید تا وزر او را سبکبار سازد زیرا که همه از یکدیگر نا
امید باشند تا آنکه عدم سؤال بجهة این باشد که یکدیگر را بعلامات بشناسند کافران را
بسواد وجوه و زرقهٔ عیون مؤمنان را بنضارت لون و بیضاء وجوه از ابن عباس
نقلست که اینکه خویشان را بیکدیگر شناسند در یک ساعت باشد بعد از آن هیچ کس
یکدیگر را نشناسند و از همه از هم گریزند یَوَدُّ الْمُجْرِمُ دوست دارد و آرزو برد کافر
لَوْ يَفْتَدِي اگر فدا دهد مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ از عذاب آن روز پسران خود را یعنی فدا کند بعوض خود پسران را که عزیزترین خلقان بوده اند
بنزد وی تا ایشان عذاب کشند و وی خلاص یابد از آن وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ
و فدا دهد زن خود را که یار و هوادار و مونس و غمخوار او بوده و برادر خود که انیس
و مددکار او بود وَفَصِيلَتِهِ و عشیرت و خویشان نزدیک خود را که ایشان از او
مفصول گشته و بوجود آمده باشد الَّتِي تُؤْوِيهِ آن عشیرت که جای داده باشند
او را در دنیا در نزد خود یعنی پناه گاه او بوده باشند یا با و منضم بوده باشند در نسب
وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و دوست دارد که فدا دهد هر که در روی زمین است جَمِيعًا
همه ایشان را یعنی خواهد که همه خلایق را از اقارب و اجانب فدا دهد ثُمَّ يُنْجِيهِ
پس برهاند او را آن فدا دادن كَلَّا نه چنان است که آن فدا دادن او را نجات
دهد و از عذاب برهاند إِنَّهَا بدرستیکه آتش دوزخ که مجرم از و فدی دهد فایده ندارد

لَظَىٰ زبانه ایست خالص که هیچ چیز با و مخلوط نباشد تا موجب کثرت شدت
حرارت آن شود و آن زبانه خالص نَزَّاعَةً لِلشَّوَىٰ بسیار کننده است
مر دست و پای مشرکان را یا پوست سر ایشان را و حفص نزاعه را بنصب خوانده
یعنی در حالتیکه نزع کننده است و کننده پوست و گوشت دست و پای ایشان از
استخوان مرویست که هر گاه پوست و گوشت از استخوان برباید فی الحال پوست
و گوشت دیگر بران روئیده شود و باز آتش او را نزع کند و بر این منوال باشد
ابد الابدین کقوله تعالی كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غيرها ليذوقوا العذاب تَدْعُوا
خواند آتش یعنی جذب کند و حاضر گرداند نزد خود بر وجه جبر و قهر در معالم از سید عالم
روایت کرده که آتش بقدرت ربانی گویا شود مانند گویا شدن جوارح و تکلم
شجره موسی و بزبان فصیح بنام و لقب بخواند مَنْ أَدْبَرَ کسی را که پشت کرده حق
وَتَوَلَّىٰ و روگردانیده از معبود مطلق وَجَمَعَ و جمع کرده مال دنیا را بدون
ملاحظه حلال و حرام فَأَوْعَىٰ پس در وعا کرده یعنی بجهة تحفظ در ظرفی کرده و نگاه
داشته و حقوق واجبه او را نداده و بجهة کثرت حرص بر جمع آن و طول امل
و اشتغال بآن از دین حق باز مانده مرویست که عبد الله بن حکیم سر کیسه نبستی و
پیوسته او را نا مربوط و نا محفوظ داشتی و برا گفتند چرا چنین میکنی گفت میترسم
که اگر بحفظ آن مشغول شوم در آیه و جمع فاوعی داخل گردم بعد از آن در بیان
محبت ایشان بمال میفرماید إِنَّ الْإِنسَانَ بدرستیکه آدمی خُلِقَ آفریده
شده است هَلُوعًا بسیار حریص بر جمع اموال و سریع المنع از ادای



حقوق مفروضه و بچهره وسریع الجزع در تبیان از مقاتل نقلست که هلوع جانوریست
در پس کوه قاف که هر روز هفت صحرا را از گیاه خالی میگرداند یعنی همه خشایش را بخورد
و آب چند شط را می آشامد و در نهایت برودت و سرما با وصف این بسیار
با جزع است هیچ صبر ندارد و هر شب در اندیشه آنست که فردا چه خواهد خوردن
پس حقتعالی آدمی را در بیصبری و اندیشه روزی بدین جانور تشبیه کرده یکی از علما
گفته که عبد الله بن طاهر از من پرسید که تفسیر هلوع چیست گفتم هیچ تفسیر اوضح
از تفسیری نیست که حقتعالی فرمود که اِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ چون برسد او را
ضرری و فقر و مرض جَزُوعًا بسیار جزع کننده و فزع نماینده وَاِذَا مَسَّهُ
الْخَیْرُ مَنُوعًا و چون برسد او را نیکی مثل توانگری و صحت منع کننده
نفس خود را از طاعت و انفاق مال در راه حضرت عزت یعنی اشتداد بجهة
رسوخ منع بمرتبه ایست که گویا برین مجبولست و از امور خلقیه غیر اختیاریه
اوست مثل خُلِقَ الْاِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ و دلیل برین آنست که آدمی در بطن
و مهد متصف بابن دو صفت نیست و دیگر این صفات فی نفسه بد نیست و حقتعالی
ذم نیست و دلیل دیگر برین استثناء مؤمنست از آن در قول اِلَّا الْمُصَلِّیْنَ
یعنی جمیع آدمیان باین دو صفت متصف اند مگر نمازگذارندگان اَلَّذِیْنَ هُمْ
و آنانکه ایشان عَلٰی صَلٰوتِهِمْ دَائِمُوْنَ بر نماز خود مداومت کننده گان
و مواظبت نمایندگان اند در اوقات آن که هیچ شغلی از اشغال از آن باز نمیدارد
فرق میان مداومت و محافظت که بعد از این مذکور خواهد شد آنست که دوام راجع

بنفس

بنفس صلواتست و محافظت باحوال آن از اقامت ارکان و شروط در آن
حضرت امام جعفر صادق فرمود که این آیت در نوافلست و آیت وَالَّذِیْنَ هُمْ
عَلٰی صَلَوَاتِهِمْ یُحَافِظُوْنَ در فرایض و بروایت دیگر مراد بدائمون کسانیند که
در حالت صلواة ساکن باشند و روی را از سمت قبله منحرف نسازند یعنی بجهت دوام
حضور التفات نکنند وَالَّذِیْنَ فِیْ اَمْوَالِهِمْ و آنانکه در مالهای ایشان حَقٌّ مَعْلُوْمٌ
حقیست در الشتۀ شده یعنی معینه چون زکواة مقرره و مفروضه و تصدقات
منوطقه لِلسَّائِلِ مر درویش خواهنده را وَالْمَحْرُوْمِ و برای محتاج
ناخواهنده که بسبب عدم سؤال از مردمان پندارند که او غنیست و
بجهة این او را محروم سازند از عطای اموال و از ابو عبد الله منقولست
که حق معلوم از زکواة نیست بلکه الخیریست که تو آنرا از مال خود اخراج کنی
و بعد از آن بمشیت در روز جمعه یا هر روز آنرا بطریق تبرع باهل آن رسانی
و نیز از آنحضرت مرویست که حق معلوم آنست که محارم و خویشان خود صله و
عطیه بدهی و بدشمنان خود تصدق کنی وَالَّذِیْنَ یُصَدِّقُوْنَ
و آنانکه تصدیق نمایند بِیَوْمِ الدِّیْنِ بوقوع یوم جزا و شبهه نیست
در اینکه علامات تصدیق آن ارتکابست بطاعت وَالَّذِیْنَ هُمْ
و آنانکه ایشان مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ از عذاب پروردگار خود
مُشْفِقُوْنَ ترسانند بر آن که مبادا بر نفس ایشان واقع شود و نشانه
خوف آن اجتنابست از معاصی و گویند خوف ایشان بجهة عدم قبول

حسنات باشد و مواخذه بر سیئات إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ بدرستیکه عذاب
پروردگار ایشان غَيْرُ مَأْمُونٍ ایمن کرده نشده است یعنی از وقوع
ان ایمن نتوان شد برانکه بر عصیان واقع شود وَالَّذِينَ هُمْ و انانکه ایشان
لِفُرُوجِهِمْ مر فرجهای خود را حَافِظُونَ نگهدارنده کاننده از مناکح
بر هر وجهی و سببی که باشد إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ مگر بر زنان خود أَوْ مَا مَلَكَتْ
یا انکه مالک شده أَيْمَانُهُمْ دستهای ایشان یعنی کنیزان که بثمن در تحت
تصرف خود آورده باشند فَإِنَّهُمْ پس بدرستیکه ایشان غَيْرُ مَلُومِينَ
ملامت کرده نیستند بر ترک حفظ فروج نسبت بزنان و کنیزان خود فَمَنِ
ابْتَغَىٰ پس هر که طلب کند منکوحه را وَرَاءَ ذَٰلِكَ غیر از انکه گفته شده از ازواج
مناکح برای فروج فَأُولَٰئِكَ پس انگروه هُمُ الْعَادُونَ ایشانند
از حد درگذشتگان از حد خداوند و بیرون رفتگان از اباحت انچه
حق تعالی مقرر فرموده و وطی بهایم نیز درین داخلست وَالَّذِينَ هُمْ و انانکه
ایشان لِأَمَانَاتِهِمْ مر امانتهای خود را وَعَهْدِهِمْ و پیمانهای خویش را
رَاعُونَ رعایت کننده کاننده خواه امانت حق باشد که ان ایمان است
و ادای مفروضه و خواه امانت خلق که ان ودایع است و غیر ان و عهود نیز خواه
با خالق باشد و خواه با مخلوق چه امانت و عهد وفا کردن از واجبات مفروضه است
وَالَّذِينَ هُمْ و انانکه ایشان بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ بگواهی خود قیام نماینده کاننده
و ادا کنندگان ان در انچه علم بان داشته باشند از حقوق خدا و بندگان و حفص

بشهاداتهم خوانده که جمعیت جهت اختلاف انواع ان و از سهل روایت
کرده اند که مراد باقامت شهادت کلمتین شهادتین است که در حضور موت باید بگویند
ایشان عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ بر نماز خود يُحَافِظُونَ محافظت میکنند
باداب شرایط و ارکان قیام مینمایند ذکر صلواة و مفتتح و مختتم بمحافظت
دلیل فضل و شرف انست که در سایر عبادات بدنیه و مالیه محمد ابن فضل
از ابی الحسن روایت کرده که حافظان صلواة شیعیان ما اند که در هر شبانه روز
از انها باید به پنجاه یک رکعت نماز اقدام نمایند و زراره از امام جعفر صادق
روایت کرده که مراد نماز فریضه است که هر که انرا در وقت خود بگذارد و حال
انکه عارف باشد بحق او و غیر اورا بران اختیار نکند حق تعالی بسبب ان
برائتی از برای وی بنویسد که هرگز او را عذاب نکند و هر که انرا در غیر
وقت بگذارد و غیر ان را بران اختیار کند اگر خواهد آمرزد و اگر خواهد
عذاب کند أُولَٰئِكَ انگروه که بدین صفات موصوفند فِي جَنَّاتٍ
در بوستانهای مملو از اشجار که روضات جنات است مُكْرَمُونَ و گرامی کرده
شدگانند و مکرم و معزز نزد حضرت عزت آورده اند که بعد از نزول این
آیات مشرکان گرداگرد پیغمبر حلقه زدند و استهزاکنان گفتند اگر اینها
همه طمع دارند بوستانهای عقبی را ما نیز طمع داریم که بیش از ایشان یابیم زیرا
که در دنیا افضل از ایشانیم از حیثیت مال و خدم و حشم آیه آمد که فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا
پس چیست و چه بود است مر آنان را که نگرویده اند ازین صفتهای مذکوره

می بهره اند قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ در حالتیکه بسوی تو شتابنده کاسه
و کردن دراز کننده کانند بسوی تو و نگرنده کانند بتو بنظر دشمنی عَنِ
الْيَمِينِ بدست راست وَعَنِ الشِّمَالِ و بدست چپ عِزِينَ
جماعات متفرقه اند و گروه حلقه زده کان و در روایت آمده که مستهزئان
پنج مرابط بودند که گرداگرد حضرت حلقه زده استهزاء و سخریت بقرآن میکردند
حق تعالی انکار ایشان کرده فرمود که أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ آیا طمع دارند
هر مردی از ایشان أَنْ يُدْخَلَ آنکه آورده شوند با مؤمنان جَنَّةَ نَعِيمٍ
در بوستان با نعمت یعنی مشرکان را در عیشه آنست که بدون ایمان و طاعت
در روضات جنت درآیند كَلَّا نه چنین نیست و هرگز کافران را در بهشت
راهی نباشد إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ بدرستیکه ما آفریده ایم ایشان را مِمَّا يَعْلَمُونَ
از آنچه میدانند یعنی از نطفه پلیدی که از او هیچ نوع با عالم قدس مناسبتی
نیست پس اگر بوسیلهٔ ایمان و طاعت استکمال نیابد و بخلاف ملکیه از لوث
کدورت صافی نشود استعداد دخول جنت نخواهد داشت و گویند معنی آنست
که مردمان مخلوق شده اند بجهت دانستن مبدء و معاد چه تکمیل نفس بعلم و علت
پس کسی که استکمال نفس نیابد در منازل کاملین راه نخواهد داشت فَلَا پس نه چنانست
که کفار میگویند أُقْسِمُ سوگند میخورم بِرَبِّ الْمَشَارِقِ بآفریدگار مشرقها
و یا آنکه لا مزیده باشد تاکید اقسم یعنی البته قسم میخورم بآفریدگار مشارق که مر آفتاب
راست و هر روز از نقطه بنقطه طلوع میکند وَالْمَغَارِبِ و بخداوند مغربها که

آفتاب راست و هر روز بنقطه دیگر غروب مینماید چه مقرر است که آفتاب
سیصد و شصت مطلع و مغرب دارد و هر روز از ایام سال از مطلعی طلوع میکند
و بمغربی غروب مینماید بر حسب مصلحت و گویند مراد بمشارق و مغارب
نجوم است چه هر یک از ایشان را محلی شروق و غروب از دایرهٔ افق نقطه
دیگر است و بهر تقدیر خدای تعالی قسم یاد میکند که إِنَّا لَقَادِرُونَ
بدرستیکه ما توانائیم عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ بر آنکه بدل کنیم یعنی این مشرکان را
هلاک سازیم و بدل ایشان خلقی دیگر بیاریم خَيْرًا مِنْهُمْ که بهتر و فرمان
بردارتر از ایشان باشند وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ و ما نیستیم مسبوق
شده کان یعنی اگر اراده امری کنیم هیچکس در آن امر بر ما پیشی نتوانند گرفت
و ما را عاجز و مغلوب نتوانند ساخت پس وقتیکه ارادهٔ عذاب ایشان کنیم
چگونه بر ما سبقت توانند گرفت و ما را عاجز توانند ساخت و چون
چنین است فَذَرْهُمْ پس بگذار و دست بدار ایشان را که يَخُوضُوا
شروع کننده در امور باطله خود وَيَلْعَبُوا و بازی مشغول شوند در شواغل
فانیه دنیویه حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا وقتیکه ملاقات کنند يَوْمَهُمُ
روز خود را الَّذِي يُوعَدُونَ آن روزیکه وعده داده شده اند مراد
قیامت است و گویند روز بدر بود و حکم این آیت بآیت قتال منسوخ شده
يَوْمَ يَخْرُجُونَ روزیکه بیرون آیند مِنَ الْأَجْدَاثِ از گورها
سِرَاعًا در حالتیکه شتابندگان باشند باجابت اسرافیل كَأَنَّهُمْ

کویا ایشان اِلَیٰ نُصُبٍ بسوی علمی برپا کرده یُوفِضُونَ می شتابند
چنانکه شکر برپا کنند که علم خود را غایب پندد بجانب ان شتاب
کنان روند و حفص بضم نون و ضاد خوانده که جمع نصب است یعنی علما و گویند
نصب بتانند یعنی کویا می شتابند بجانب بتان خود بجهة تقرب ایشان
همچنانکه طفل نادان بجانب مادر دوند بجهة شیر خوردن خَاشِعَةً
اَبْصَارُهُمْ فرو رفته از ترس دیدهای ایشان چو از غایت هول و
ترس چشم نتوانند گشود و سر بالا نتوانند کرد تَرْهَقُهُمْ بپوشد و فرو گیرد
ایشان را ذِلَّةٌ از غایت خواری و روسیاهی ذَٰلِكَ این روز
الْيَوْمُ الَّذِي روزیست که در دنیا كَانُوا يُوعَدُونَ بودند که وعده
داده میشدند بان و ترسانیده میشدند و ایشان بجهة عناد و طغیان
تصدیق بان نمیکردند و جحود میورزیدند تمام شد تفسیر سورهٔ معارج بعون الله

بسم الله الرحمن الرحیم
اِنَّا اَرْسَلْنَا نُوحًا بدرستیکه فرستادیم نوح را اِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی گروه خود که
اهل قابیل بودند اَنْ اَنْذِرْ انکه بیم کن قَوْمَكَ گروه خود را مِنْ قَبْلِ اَنْ
يَاْتِيَهُمْ پیش از انکه بیاید بایشان عَذَابٌ اَلِيمٌ عذابی دردناک که طوفانست
یا عذاب اخرت قَالَ يَا قَوْمِ گفت نوح ای گروه من اِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ
بدرستیکه من مر شما را ترسانیده و بیم کننده ام هویدا و آشکارا اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ
باینکه بپرستید خدا را بیگانگی وَاتَّقُوهُ و بترسید از عذاب و عقوبت او
بپرهیزید از نافرمانی او وَاَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در هرچه فرمایم شما را
چه طاعت من مقرون طاعت خدایست يَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزد خدای
مر شما را مِنْ ذُنُوبِكُمْ بعضی از گناهان یعنی گناهانی که قبل از اسلام مرتکب
ان شده باشید چه اسلام قطع ذنوب ما قبل میکند نه گناهانیکه بعد از اسلام
باشد زیراکه وعدهٔ مغفرت علی الاطلاق موجب اغرا و ترغیب بفعل قبیح
وَيُؤَخِّرْكُمْ و تا باز پس دارد شما را از عقوبت مهلکه یعنی زنده دارد شما را
اِلَىٰ اَجَلٍ مُسَمًّى تا وقت نام برده شده یعنی با نقضای مدتی که
مقرر شده است بشرط ایمان و طاعت و چون ایمان نیاوردند پیش از
اجل مسمی با جل بلا که طوفان است هلاک شدند اِنَّ اَجَلَ اللّٰهِ بدرستیکه
مدتی که خدا تقدیر فرموده اِذَا جَاءَ چون بیاید بر وجه مقدر و مقرر
لَا يُؤَخَّرُ باز پس افکنده نشود یعنی صاحب اجل را مهلت ندهد
و اعمال حیله و تدبیر در ان باب فایده نرساند پس مبادرت کنند در وقت امهال

وتاخیر بطاعات لَوْ كُنْتُمْ اگر هستید که بفکر و نظر تَعْلَمُونَ بدانید چیزیرا
یعنی اگر از اهل علمید پس بدانید که در اجل تاخیر و اهمال نیست القصه نوح
بفرمان الهی بعد از پنجاه سالگی که وحی باو نازل شده بود نهصد و پنجاه سال
دعوت کرد ایشان سرکشی نموده عناد ورزیدند و همیشه در آزار و ایذای آنحضرت
میکوشیدند و ~~آنحضرت میکوشیدند~~ و آنحضرت سپر صبر در سر کشیده تحمل آن
شاق مینمود بر تفصیلی که در سوره هود مذکور شده و چون از ایمان ایشان
مایوس شد قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي
بدرستیکه من خوانده ام قوم خود را بطاعت و عبادت لَيْلًا وَنَهَارًا
شب و روز یعنی پیوسته دعوت کردم و در هیچ وقتی از دعوت تقصیر نکردم
فَلَمْ يَزِدْهُمْ پس نیفزود ایشانرا دُعَائِي دعا کردن و خواندن من
إِلَّا فِرَارًا مگر گریختن و رمیدن ایشان از آن و نفور نمودن از ایمان
وَإِنِّي و بدرستیکه من كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ هرگاه خواندم ایشانرا بتوفیق
و عبادت لِتَغْفِرَ لَهُمْ تا بیامرزی ایشانرا بسبب ایمان آوردن جَعَلُوا
أَصَابِعَهُمْ در آوردند انگشتان خود را فِي آذَانِهِمْ در گوشهای خود
و رهگذر مسامع خود را از استماع دعوت بر بستند وَاسْتَغْشَوْا و بر سر کشیدند
ثِيَابَهُمْ جامهای خود را تا مرا نه بینند چه فرط کراهت ایشان از دعوت
من بجای رسیده که نظر نمی کنند بانکه مبادا ایشانرا بشناسم و دعوت ایشان
نمایم وَأَصَرُّوا و مصر شدند و بایستادند بر کفر و معصیت یعنی مداومت

و ملازمت بران نمودند و عازم شدند بران که هرگز از کفر باز نگردند وَ
اسْتَكْبَرُوا و سرکشی کردند از متابعت من اسْتِكْبَارًا سرکشی
کردنی بسیار که از حد گذرانیدند تا بحدی رسید که مردی دست فرزند
خود را گرفت نزد نوح آورد و او را گفت از این مرد حذر کن که مبادا ترا
از راه آبا و اجداد بیرون برد من وقتیکه کوچک بودم پدرم مرا نزد این مرد
آورد و مرا از او تحذیر کرد و گفت مبادا که بسخنان او از راه بدر روی و گمراه
گردی پس باید که تو نیز مثل من چنین کنی تا گمراه نشوی ثُمَّ إِنِّي پس بدرستیکه
من با وجود اصرار و استکبار ایشان دَعَوْتُهُمْ دعوت کردم کردم ایشانرا
جِهَارًا باواز بلند ثُمَّ إِنِّي پس بدرستیکه من أَعْلَنْتُ لَهُمْ آشکارا
کردم دعوترا برای ایشان در جمیع مجالس وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ و براز نیز گفتم مر ایشانرا
إِسْرَارًا راز گفتنی یعنی در خفیه نیز دعوت ایشان کردم مرویست که بلند گفتنی
باین طریق بود که بر سرای ایشان شدی و آواز دادی که قولوا لا اله الا الله تفلحوا
بگوئید این کلمه توحید را تا رستگار شوید و آشکارا گفتن او باین وجه بود که هرگاه
بدانستی که مجلسی است آنجا آمدی و باواز بلند گفتی ای مردمان بگوئید لا اله الا الله
تا رستگار شوید و اما پنهان گفتن وی آن بود که چون یکی را بدیدی وی را نزد
خود طلبیدی و دهن را نزدیک گوش او آوردی و گفتی لا اله الا الله بگو
و چون بهیچ وجه سخن او را بگوش اصغا قبول نکردندی روی نیاز بدرگاه بی نیاز
آورد و گفت ای پروردگار من بهر وجه که توانستم طریق دعوت را فرو نگذاشتم

وجمیع قواعد تلطف بایشان مرعی داشتم و در جمیع مجالس و محافل و خلوت
بسر و علانیه ایشانرا بحق خواندم هیچ فایده نداد چون تو برایشان قهر کردی و جمیع
و بروایتی بعضا و سایر باران از ایشان باز گرفتی و زنان ایشانرا عقیم ساختی و ایشان
رجوع بمن کردند فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا پس گفتم آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از
پروردگار خود یعنی توبه کنید از کفر إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه خدای هست
غَفَّارًا آمرزنده توبه کنندگان است و چون توبه کنید يُرْسِلِ السَّمَاءَ
عَلَيْكُمْ بفرستد ابر را بر شما مِدْرَارًا بسیار بارنده و ریزنده پی در پی
وَيُمْدِدْكُمْ و مدد دهد شمارا بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ بمالها و پسران یعنی
بسیار گرداند اموال و اولاد شمارا وَيَجْعَلْ لَكُمْ و بدهد شمارا جَنَّاتٍ
بوستانهای مملو از اشجار و اثمار وَيَجْعَلْ لَكُمْ و بدهد یعنی جاری گرداند
برای شما أَنْهَارًا جویهای آب ثعلبی در تفسیر خود آورده که مردی نزد
امیر المؤمنین ع آمد و گفت یا امیر المؤمنین گناه بسیار کرده ام و صحیفه اعمال را
بدان سیاه نموده ام دعا کن تا حقتعالی مرا بیامرزد حضرت فرمود برو استغفار کن شخصی دیگر
بیامد و گفت یا علی ضیاع من بجهت کمی آب خشک شده دعا کن تا باشد که حقتعالی باران
بفرستد فرمود برو استغفار کن کسی دیگر بخدمت آنحضرت آمد و گفت یا علی مردی درویشم
و از فقر و فاقه بیتاب شده ام دعا فرما تا حقتعالی از خوان نعیم خود مرا انعامی فرماید
فرمود برو استغفار کن مرد چهارم درآمد و گفت یا علی مال بسیار دارم و فرزند ندارم
دعا کن که حقتعالی فرزند دهد فرمود برو استغفار کن کسی دیگر برپای خاست و گفت یا علی

باغ و بستان من میوه کم میدهد دعا کن و از خدا طلب کن تا کثرت آن شود
فرمود برو استغفار کن شخصی دیگر گفت یا علی در ناحیه ما چشمها خشک گشته
و کاریزها بکوفرو رفته و قحط پیدا شده از حضرت تو التماس دعا دارم فرمود
برو استغفار کن ابن عباس گوید که من در خدمت آنحضرت نشسته بودم گفتم
یا امیر المؤمنین از تو سؤالات مختلفه کردند و تو همه را یک جواب گفتی
فرمود یا ابن عم نشنیده قول حقتعالی را که فرمود فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ
غَفَّارًا تا آخر محمد ابن یوسف از پدر خود خبر داده که من نزد ابوجعفر ع نشسته بودم که
شخصی بیامد و گفت یابن رسول الله جان من فدای تو باد مردی ام که حقتعالی
مالی بسیار بمن ارزانی داشته اما هیچ فرزندی ندارم آیا هیچ حیله و علاجی در این باب
باشد فرمود بلی استغفار کن و از پروردگار خود یکسال در آخر شب صد بار
و اگر در شب از تو فوت شود در روز قضا کن که حقتعالی در کلام مجید خود فرموده
که اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ تا آخر القصه نوح بعد از امر باستغفار بتکذیب ایشان فرمود
که مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ چیست شمارا که امید ندارید مر خدای را
وَقَارًا تعظیم و توقیر کردن او مر شمارا آگاهی که او را پرستید و طاعت
امر او نمائید یعنی چرا بر وجهی نیستید که او سبحانه توقیر شما نماید بر وجه کرامت
و تعظیم شما کند بعطای خیر دنیا و آخرت و مرویست از ابن عباس که معنی
آنست که چیست شمارا که اعتقاد نمیکنید بزرگی خدای را و از نافرمانی او
دور نمیشوید وَقَدْ خَلَقَكُمْ و حال آنکه آفریده است شمارا أَطْوَارًا

تارة بعد تارة وحالًا بعد حال یعنی مختلف در خلق چه اول نطفه بودید انگاه علقه
شدید پس مضغه وعظام ولحم پس ازان جنین شدید وانگاه طفل وپس از
ان صبی وبعد ازان مراهق وانگاه محتلم وبعد ازان ملتحی وانگاه بسن شباب
وبعد ازان کهولت وانگاه شیخوخه واین دلیلست برانکه او سبحانه حملی است
که توقیر وتعظیم شما باید نمود پس چرا منکر بعث آینده وجاحد عبودیت
او جل شانه میشوید وکاتم حکمت او جل جلاله وگویند مراد از اطوار اختلافست
در صفاتیکه ان غنی است وفقیر وصحت ومرض وقوت وضعف وطول وقصر
وبعد از تنبیه در نظر ارباب بصیرت در آفاق مینماید بانوجه که اَلَمْ تَرَوْا
آیا نمی بینید کَیْفَ خَلَقَ اللّٰهُ که چگونه بیافرید خدای سَبْعَ سَمٰوٰتٍ
هفت آسمانرا طِبَاقًا طبقه بالای طبقه دیگر وَجَعَلَ الْقَمَرَ
وگردانیده ماه را فِیهِنَّ در آسمانها یعنی در یکی ازانها نُورًا که پرتو
ان بهمه آسمان وزمین میرسد در بعضی تفاسیر مذکور است که جرم قمر در آسمان
دنیاست ونور وی میتابد در همه آسمانها چنانچه در زمین میتابد وانهارا
روشن میسازد وبروایت ابن عباس گردانیده است نوری در آسمانها
وزمینها وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا وگردانید آفتابرا چراغی بر اهل زمین
چه چنانکه چراغ ظلمت را از حوالی خود زایل میسازد آفتاب نیز تیرگی شبرا
از عرصهٔ زمین محو میگرداند وپیغمبر را بسراجا منیر ملقب ساخت جهة انکه
نور وی تاریکی کفر ونفاق را از عرصهٔ عالم زایل گردانید وَاللّٰهُ أَنْبَتَكُمْ نبوت

وخدای برویانید یعنی نهال وجود پدر شما که آدم است مِنَ الْأَرْضِ
از زمین پس برست آدم از خاک نَبَاتًا رستنی وهرگاه پدر از خاک
باشد همه اولاد نیز در اصل از خاک مخلوق خواهند بود ثُمَّ يُعِيدُكُمْ
فِيهَا پس باز برد شمارا در زمین یعنی بعد از موت بقبر در آورد وَيُخْرِجُكُمْ
وبیرون آورد شمارا از قبر در روز حشر إِخْرَاجًا بیرون آوردنی از برای
حساب وجزا وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا وخدای گردانید
برای شما زمین را مانند فرش گسترده که آرام دران توانگرفت وبران متقلب
توان شد مانند تقلب شما بر بسط خود لِتَسْلُكُوا مِنْهَا تا میروید ازان
زمین سُبُلًا فِجَاجًا براههای گشاده وقوم نوح باوجود بیان این
نعم عظیمه متامل نشدند ورؤسای ایشان اتباع خود را بیشتر اضلال کردند
تا بدتر وجفاکارتر گشتند ودر طغیان افزودند قَالَ نُوحٌ گفت نوح بعد از
مشاهدهٔ اینحال رَبِّ ای پروردگار من إِنَّهُمْ عَصَوْنِي بدرستیکه
ایشان یعنی همه امت من عاصی شدند ونافرمانی کردند مرا وامر ونهی
ونصیحت مرا نشنیدند وَاتَّبَعُوا وپیروی کردند مَنْ لَمْ يَزِدْهُ
انرا که زیاده نکرد اورا مَالُهُ وَوَلَدُهُ مال وفرزند او إِلَّا خَسَارًا
مگر زیان کاری وگمراهی یعنی فرمان من نبردند ومتابعت مهتران خود را
که مغرور بودند بمال وفرزند که بسبب زیادتی خسارت ایشان شده را آن
مینمودند وَمَكَرُوا وپیروی کسانی مینمودند که مکر کردند مَكْرًا كُبَّارًا مکری

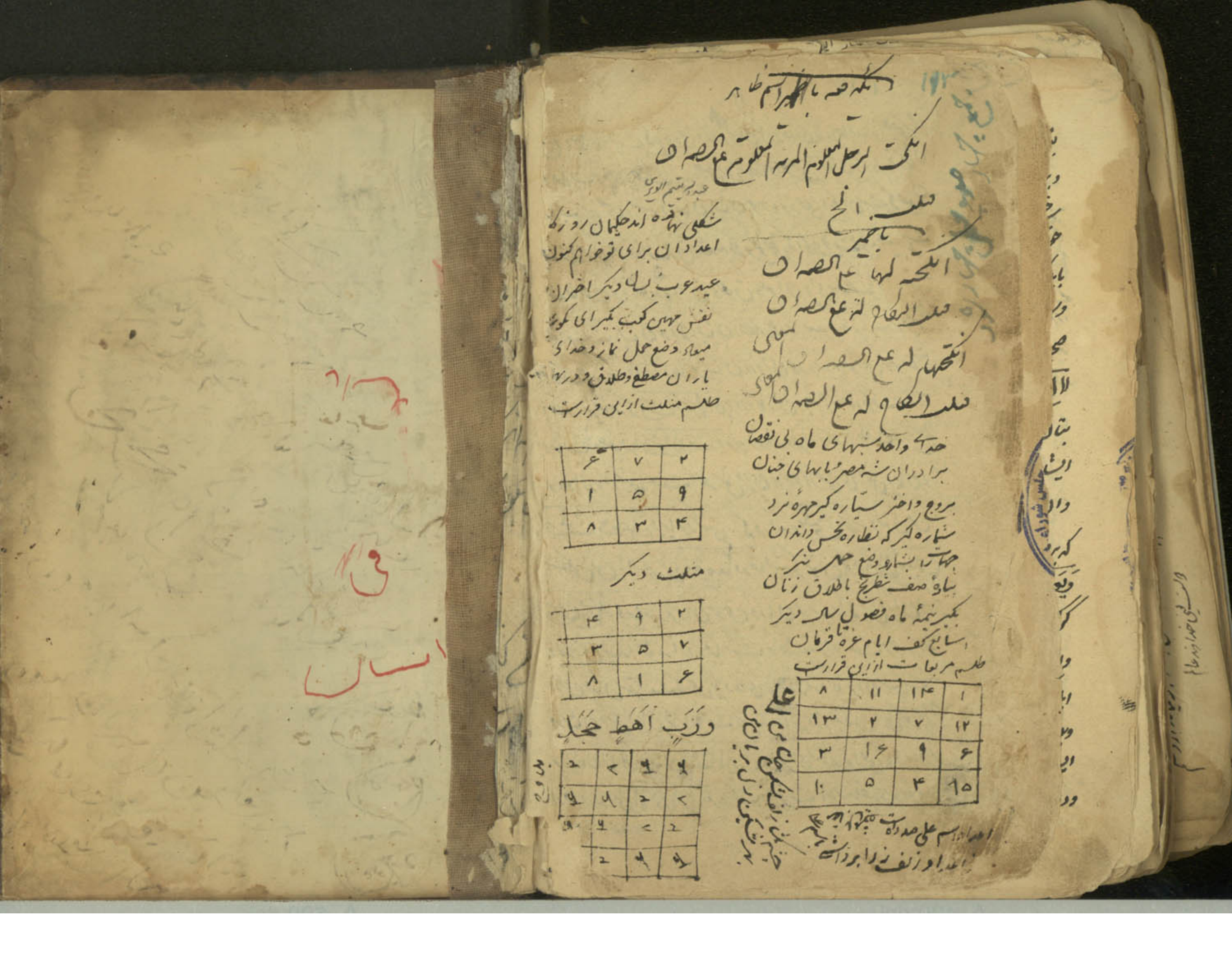
بغایت چه سفله و ادانی از الحیله بازی و چاپلوسی بجانب خود کشیده‌اند
و بر ایذا و آزار من تحریص کردند و بسنگ جفا اعضای مرا مجروح و شکسته
ساخته و گویند مکر بزرگ آن بود که چون هر یک از ایشان پیر شدی کودک
خود را برداشته نوح را بوی نمودی و گفتی که من پیر شده ام و مشرف بموت
باید که بعد از من گرد این مرد نگردی و بافسانهای او از راه نروی که دیوانه
و ساحر است و هیچ چیز نمیگوید که در آن خیر و صلاح باشد حاصل که اتباع را از
صحبت نوح منع میکردند و بر دین آبا راسخ ساخته وقالوا لا تذرن
آلهتکم گفتند دست باز مدارید از عبادت خدایان خود چون بعضی
بتان ایشان اکبر و اعظم اصنام بودند نزد ایشان از اینجهة تخصیص بذکر
ایشان کرده بعد از تعمیم گفتند ولا تذرن ودا و مگذارید بت ود را
و آن صنمی بود که بر صورت مردی ساخته بودند ولا سواعا و نه بت سواع را
که بر صورت زنی بود ولا یغوث و نه یغوث که بهیئت شیری بود
ویعوق و نه یعوق را که بر شکل اسبی بود ونسرا و نه نسر را که بر صورت
کرکسی بود و اشهر آنست که اینها اسامی پنج مرد صالحند که میان آدم
و نوح بودند و مردم بر ایشان اعتقاد تام داشتند و بعد از موت ایشان
ابلیس بمردمانی که بعد از ایشان بودند گفت که صورت ایشان را تصویر
کنید و بدان مستانس میشوید و در آن مینگرید تا باعث کثرت طاعت شما شود
ایشان پیکرهای آن پنج کس را از چوب و سنگ بساختند و تعظیم آنها میکردند
و در عبادت الهی جد و جهد بلیغ مینمودند تا بمردند ابلیس اولاد ایشان را گفت

پدران شما پرستیده‌اند شما نیز اقتدا بدین آباء خود کرده بپرستش آنها قیام
نمائید پس اولاد باضلال ابلیس به پرستش آن صورت مشغول گشتند و مبدء عبادت
اوثان از آن زمان شد و چون طوفان واقع شد آن اصنام در زیر خاک
پنهان شدند و بعد از طوفان ابلیس لعین آنها را از خاک بیرون آورد و مردمان را
بپرستش آنها امر نمود و آن بتان بطریق توارث دست بدست می‌آمدند تا آنکه هر یک
بقبیله افتادند و ود را قبیله بنی کلب داشتند در دومة الجندل و سواع در میان قبیله
هذیل بود بر ساحل بحر و یغوث را طایفه بنی مراد داشتند و یعوق در میان
همدان افتاد و نسر معبود اهل حمیر بود و در دیار ذی الکلاع گویند و باقی
اقوال دین را رجوع بمنهج الصادقین است القصه نوح بحق تعالی مناجات کرد که خداوندا
اکابر قوم اصاغر را گفتند که دست ازین بتان باز مدارید وقد اضلوا
که گمراه کردند پای اکابر کثیرا بسیاری را از ضعفه و ادانی یعنی نه همین
قوم حاضر را گمراه ساختند بلکه فرقه دیگر را که قبل از اینها بودند نیز گمراه کرده‌اند
و آنها عبادت اصنام راسخ و ثابت کردند و گویند مراد بکثرت اتباع
حالست یعنی رؤسای این همه مردمان را که متصف بکثرت اند اضلال
کردند یا معنی آنست که بتان باعث ضلالت ایشان شدند ولا تزد
الظالمین و میفزای پروردگار من ستمکاران را الا ضلالا مگر هلاکت و عقاب را
و ضلال در اینجا بمعنی هلاکت است چنانکه در آیت ان المجرمین فی ضلال وسعر و گویند
مراد تخلیه ایشان است و منع الطاف از ایشان یعنی فرو گذاشتن ایشان در ضلالت

و خذلان و باز گرفتن الطاف از ایشان بجهت تصمیم ایشان بر کفر و وقوع
یاس از ایمان ایشان مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ از جهت گناهان عظیم ایشان
أُغْرِقُوا غرق شدند بطوفان فَأُدْخِلُوا نَارًا پس در آورده
شوند در آتش یعنی در زیر آب و خاک و یا در آخرت از ضحاک روایت
که اغراق و احراق هر دو در دنیا بود چه ایشان از یکی جانب غرق میکشته
و از جانب دیگر سوخته میشدند فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ پس نیافتند برای ایشان
مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا بجز از خدای یاری که عذاب طوفان
باز دارد از ایشان یعنی انها ئیرا که بخدائی گرفته بودند غیر از معبود حق
قادر نبودند ایشان را از عذاب طوفان باز دارند و از عقاب نیران
خلاصی دهد چون حقتعالی نوح را خبر داده بود که از قوم تو کسی دیگر ایمان
نخواهد آورد و از ایشان فرزندی که ایمان آورد در وجود نخواهد آمد از ینجهة
ایشان را هدف تیر نفرین کرده از حقتعالی سؤال استیصال فرمود وَقَالَ
نُوحٌ رَبِّ و گفت نوح ای پروردگار من لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ
مگذار بر روی زمین مِنَ الْكَافِرِينَ از کافران دَيَّارًا هیچ ساکنی در ای
یا هیچ دور کننده مراد هلاکت عام است یعنی هیچ کافر را مگذار إِنَّكَ
إِنْ تَذَرْهُمْ بدرستیکه اگر تو بگذاری ایشان را يُضِلُّوا عِبَادَكَ
گمراه گردانند بندگان ترا یعنی مردمان را اضلال کنند و از دین باز دارند
وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا و نزایند مگر فجور کننده ناسپاسی از عقائل

داریم

...بیع و عطا مرویست که نوح وقتی دعا بر ایشان کرد که خدای تعالی ارحام زنان را عقیم ساخته بود
و اصلاب مردان را خشک گردانیده چهل سال یا هفتاد سال پیش از دعای نوح در وقت نزول
عذاب هیچ صبی و صبیه در میان ایشان نبود و نزد بعضی دیگر آنست که صبیان
بودند اما نه بر وجه عقاب غرق شدند بلکه بر طریقی که اطفال فوت میشوند بمصیبات
مانند طاعون و وبا و هدم و غرق و حرق و غیر ان و این موجب زیادتی عقاب
آباء و امهات ایشان بود که ایشان اطفال خود را میدیدند که بآب فرو میرفتند
و هلاک میشدند و بعد از دعا بر ایشان از برای خود و سایر مؤمنین و مؤمنات
دعا کرد بر ینوجه که رَبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردگار من بیامرز مرا از ترک مندوب
و ترک اولی و عفو فرما وَلِوَالِدَيَّ و مر پدر و مادر مرا و والد او ملک بن متوشلخ
بود و والده او شمخا بنت انوش و این هر دو از صلحای اهل ایمان بودند
وَلِمَنْ دَخَلَ و بیامرز کسی را که در آمده بَيْتِيَ بخانه و منزل من یا
مسکن من یا مسجد من مُؤْمِنًا در حالتیکه مؤمن بود وَلِلْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ و بیامرز مردان مؤمن و زنان مؤمنه را که قبل از این بودند
و بعد از این پیدا شوند تا روز قیامت و گفته اند مراد امت مرحومه اند
از ابن عباس منقولست که همچنانکه دعای نوح درباره کافران مستجاب شد
در شان اهل ایمان نیز باجابت رسید مبالغه در استیصال اهل کفر ختم دعا
بر ایشان کرد وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ و میفزای ستمکاران را یعنی کافران را در کفر
و در گذشتن إِلَّا تَبَارًا مگر هلاکت و عقوبت تمام شد تفسیر سوره نوح



شکلی نهاده اند حکیمان روزگار
اعداد آن برای تو خواهم کنون
عید و عب ... دیگر اخران
نقش چنین کعب بگیر ای نکو
میعاد وضع حمل نماز و خدای
یاران مصطفی و طلاق و در
طلسم مثلث از این قرار است

۶	۷	۲
۱	۵	۹
۸	۳	۴

مثلث دیگر

۴	۹	۲
۳	۵	۷
۸	۱	۶

خدا که واحد شبهای ماه بی نقصان
برادران سه مصر و بابهای جنان
بروج و اختر سیاره گیر چهره نرد
ستاره گیر که نظاره نحس دانند آن
جهات را بشمار و وضع حمل بزرگ
بیاد صف شطرنج با طلاق زنان
بگیر نیمهٔ ماه فصول سال دیگر
اسابع کف ایام عده قرآن
طلسم مربعات از این قرار است

۸	۱۱	۱۴	۱
۱۳	۲	۷	۱۲
۳	۱۶	۹	۶
۱۰	۵	۴	۱۵

علی

اعداد اسم علی صد و ده ...

